



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

شِفَاءُ الصَّلَاةِ

فِي

شَرْحِ زِيَارَةِ الْعَاشُرِ

تَأليف

امامنا ابو اسحاق ميرزا ابى فضل الطهرانى

تتميم لآثاره: از سید محمد مرتضیٰ علی

مکتبۃ النبیانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور : شرح زيارتنامه عاشورا

نويسنده:

ميرزا أبي الفضل الطهراني

ناشر چاپي:

سيد علي موحد ابطحي اصفهاني

ناشر دييجيتالي:

مركز تحقيقات رايانه اي قائميه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۷	شفاء الصدور فی شرح زیارة العاشور: جلد ۲
۱۷	مشخصات کتاب
۱۷	شناسنامه کتاب:
۱۹	تفسیر " امام "
۲۰	قصیده مؤلف در این موضوع
۲۱	از چه کسی خون خواهی میکنیم؟
۲۲	امام زمان علیه السلام آن دونفر را زنده میکنند برای انتقام گرفتن
۲۴	فائده اول: تفسیر صلوات
۲۵	چند حدیث در این موضوع
۲۶	تحقیقی در این موضوع
۲۷	المقدمة
۲۸	أساتید مؤلف
۲۹	همکاران علمی و بحثی مؤلف
۳۰	آثار علمی و ادبی مؤلف
۳۱	الفصل الأول: مواضع من الكتاب الرد علیها
۳۲	فائده چهارم: موقع صلوات فرستادن باید آل محمد ذکر شوند، دلیل آن از عامه و خاصه
۳۳	عامه موقع ذکر ائمه معصومین صلوات نمیفرستند
۳۴	کشف علت آن را بیان میکند
۳۵	تقدیم: ماده تاریخ کتاب " شرح زیارة عاشورا " است
۳۶	عامه برخلاف سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله و روش صحابه انگشتر در دست چپ میکنند علت آن
۳۷	چرا باید انگشتر را در دست راست کرد؟
۳۸	سبب تألیف کتاب
۳۹	عامه پیروی از بنی امیه میکنند
۴۰	آل محمد چه کسانی هستند؟
۴۱	فخر رازی در (تفسیر کبیر) آل محمد را شرح میدهد
۴۲	تفسیر " جعل " ۲۶ تفسیر " وجیه "
۴۳	در این نظام هستی سه عالم میباشد: عالم حسن و تخیل و تعقل
۴۴	نقد بر گفتار فخر رازی
۴۵	" یا أبا عبد الله انی اتقرب الی الله والی رسوله والی امیر المؤمنین والی الحسن والیک بموالانک وبالبراءة ممن قاتلک ونصب لک الحرب وبالبراءة ممن أسس أساس ذلک وبنی علیه بنیانه وجرى فی ظلمه وجوره علیکم وعلی اشیاعکم " ترجمه
۴۶	تفسیر " تقرب "
۴۷	تفسیر " به " ۳۰ تفسیر " موالات " ۳۰ تفسیر " نصب "
۴۸	تفسیر " جرى "

- ۴۹ ناصبی کیسیت؟ وجه کسانی را ناصبی گویند
- ۵۰ کسانی که بچنگ اهل بیت پیغمبر میروند ناصبی هستند
- ۵۱ کسانی که بچنگ امام حسین رفتند ناصبی بودند
- ۵۲ دلیل آن
- ۵۳ المورد الثانی: منهج علی (علیه السلام) فی قبول البیعة
- ۵۴ ولایت از اصول دین وارکان اصلیه است
- ۵۵ امامت دو رکن دارد: ۱ - تولی، ۲ - تبری، دلیل آن
- ۵۶ چرا در این زیارت تولی وتبری تکرار شده
- ۵۷ حدیثی گرانقدر در فضیلت دوستی با اهل بیت پیغمبر
- ۵۸ اهمیت تبری از دشمنان اهل بیت
- ۶۶ مرتبه اول
- ۶۷ شناخت ائمه شناخت خدا است، چند حدیث در این موضوع
- ۶۸ مرتبه دوم از معرفه ائمه علیهم السلام
- ۶۹ با کسی بودن سه معنی دارد
- ۷۰ تفسیر با ائمه معصومین بودن
- ۷۱ " وان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا والآخره " تفسیر قدم
- ۷۲ تفسیر قدم صدق
- ۷۳ تفسیر مقام محمود
- ۷۴ وقفه قصیره
- ۷۵ وقفه قصیره
- ۷۶ سند و زیارت عاشوراء بنقل (کامل الزیارات)
- ۷۷ ائمه معصومین بارسول خدا در تمام کمالات شریک هستند غیر از نبوت
- ۷۸ تفسیر مقام محمود به ختم ولایت مطلقه محمدیه
- ۷۹ اختلاف نسخه طلب ثاری
- ۸۰ تفسیر طلب ثاری
- ۸۶ تفسیر و شرح هدایت
- ۸۷ ۷ - صفوان
- ۸۸ ۹ - حکیم بن داود
- ۸۹ هدایت چهار قسم است
- ۹۰ تفسیر " امام مهدی "
- ۹۱ تفسیر " ظاهر " ۷۲ ظهور چند نوع است
- ۹۲ امام زمان علیه السلام ظاهر هستند ولی از چشم گنه کاران مخفی میباشند چند حدیث در این موضوع
- ۹۴ اشعاری از امام زین العابدین علیه السلام در این موضوع
- ۹۵ امام زمان علیه السلام طلب میکند خون امام حسین را، چند حدیث در این موضوع
- ۹۶ زیادی اسم ها ولقب های امام زمان دلیل زیادی فضل و شرف حضرت است

- ۹۷ - اسم ها و لقب های امام زمان
- ۹۸ - اسم ها و لقب های امام زمان را به ۱۸۵ رسانده اند
- ۹۹ - سعی الحكام الظالمين في الصد عن الحق بطرق شتى وأساليب ذلك
- ۱۰۰ - ۸ - الشيعة والتفسير الترتيبي:
- ۱۰۱ - ۹ - الشيعة وعلم الحديث:
- ۱۰۲ - حديث لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك وحديث لولا رسول الله وعلى لما خلقت العالم وحديث لولا أهل البيت لما خلقت العالم وحديث لولا فاطمة لما خلقتكما
- ۱۰۹ - نظر مرحوم آية الله العظمى صاحب كتاب روضات الجنات
- ۱۱۰ - " واسئل الله بحكمه وبالشأن الذي لكم عنده أن يعطيني بمصابي بكم أفضل ما يعطى مصابا بمصيبته " تفسير " الحق "
- ۱۱۱ - چند حدیث در موضوع حق ائمه معصومین علیهم السلام
- ۱۱۲ - گروهی از مردم داخل بهشت میشوند آنها را حقیقه مینامند
- ۱۱۳ - تفسیر " شأن "
- ۱۱۴ - وجه نهم
- ۱۱۵ - " مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام على جميع أهل السماوات والارض " اعراب " مصيبة "
- ۱۱۶ - تفسیر " ما أعظمها "
- ۱۱۷ - مصیبت امام حسین علیه السلام تمام موجودات عالم را متأثر ساخت
- ۱۱۸ - تمام موجودات بهره از درک و شعور دارند، دلیل آن از قرآن و احادیث و گفتار دانشمندان بزرگ
- ۱۱۹ - مدرک دعای شریف نبوی " اللهم أرني الاشياء كما هي "
- ۱۲۰ - همه موجودات ذکر و تسبیح دارند، دلیل آن از قرآن و حدیث و گفتار دانشمندان
- ۱۲۱ - تمام موجودات عالم برای مصیب جان گداز آقا سید الشهداء متأثر شدند
- ۱۲۲ - چند حدیث از ائمه معصومین در این موضوع
- ۱۲۳ - الدليل الثاني أخيرية الأمة
- ۱۲۴ - الشبهة التاسعة: من هم آل النبي وأهل بيته
- ۱۲۵ - فائده - ۲ زیارت عاشوراء بنقل دیگر از (مزار قدیم)
- ۱۲۶ - الفصل الثامنة: أسانيد روايات الاثني عشر عند السنة والشيعة
- ۱۲۷ - الفصل الثالث عشر العلاقة بين الرؤية الكونية والأيدولوجية
- ۱۲۸ - الدليل الثالث وسطية الأمة وشهادتها
- ۱۲۹ - آسمان و زمین بر امام حسین گریه میکنند
- ۱۳۰ - شب شهادة امام حسين در بيت المقدس چه اتفاق می افتد
- ۱۳۱ - دینارهایی را که از راهب نصرانی گرفتند چه حالتی پیدا کرد
- ۱۳۲ - جتیان برای امام حسین علیه السلام نوحه سرائی میکنند
- ۱۳۳ - ألا يكون بين الحكمتين أى تصادم
- ۱۳۴ - سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت پیغمبر بر او نوشته شده بود: أترجأمة... ..
- ۱۳۵ - سنگی در شوشتر حفاران از زمین بیرون آوردند بر او نوشته شده بود... ..
- ۱۳۶ - تأثیر شهادت امام حسین در عالم هستی
- ۱۳۷ - الشبهة الثالثة عشرة: حول حب أهل البيت

- فائده - ۴ کسانی که گفته اند صد مرتبه لعن و سلام در مصباح سید نیست از بی‌خبرانند ۱۳۸
- فائده - ۶ زیارت عاشورا را در شب هم میتوان خواند ۱۳۹
- فائده - ۸ زیارت عاشوراء در یک مجلس خوانده شود ۱۴۰
- انگشتن بخشی امیر المؤمنین در نماز با آن توجه خاص علی مقامی است که برای هر کس ارزانی نیست، و گفتار أبو الفرج عبد الرحمن بن الجوزی الحنبلی در این موضوع ۱۴۱
- فائده - ۹ وظیفه کسی که نمیتواند زیارت عاشورا را در یک مجلس بخواند ۱۴۲
- فائده - ۱۰ تحقیق در لفظ (عاشورا) و اینکه لفظ عربی است، و مقصود از او دهم محرم است، و نقد بر کلام بخاری ۱۴۳
- الفصل السابع: قصة متعة الحج والعبرة منها ۱۴۴
- الشبهة السابعة عشرة: حول صلح الامام الحسن مع معاوية ۱۴۵
- رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در پیدا شدن سرخی در آسمان ۱۴۶
- مناقشتنا: ۱۴۷
- رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در کسوف شدن روز عاشوراء ۱۴۸
- " اللهم اجعلني في مقامى هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة اللهم اجعل محياى محيى محمد وآل محمد ومماتى ممات محمد وآل محمد " شرح " تناله " ۱۴۹
- تفسیر " صلوات " ۱۲۹ تفسیر " رحمت " ۱۵۰
- استعمال رحمت بر خداوند متعال چگونه است؟ ۱۵۱
- چگونه طلب رحمت از خدا میکنیم با اینکه رحمت او واسع است؟ ۱۵۲
- تفسیر " مغفرت " ۱۵۳
- مناقشتنا: ۱۵۴
- حدیث امیر المؤمنین علیه السلام در این موضوع ۱۵۵
- اویس قرنی ومقامات او ۱۶۵
- " اللهم ان هذا يوم تبركت به بنو امية " تفسیر " تبرکت " ۱۶۶
- علت انتخاب کنیه ابا عبد الله برای سید الشهداء علیه السلام بامر خدا ۱۶۷
- بنی امیه به چند وجه در روز عاشوراء تبرک میجویند: ۱ - ذخیره نمودن آذوقه وتوسعه برعیال، ودم آن در دو حدیث ۱۶۸
- أ - الأخلاقى سلوك نابع من ذات الإنسان ۱۶۹
- ۲ - عيد قرار دادن روز عاشورا را ۱۷۰
- ۳ - ملتزم بودن به استحباب روزه عاشوراء ۱۷۱
- چند حدیث در موضوع روزه عاشورا ۱۷۲
- الإنسان مرکب من جسم وروح ۱۷۳
- نکته انتخاب رسول خدا فرزندان و زنان را ۱۷۴
- ۲ - آية " حرمت عليكم أمهاتكم... و حلائل أبناءكم الذين من أصلابكم " ۴ / ۲۳ ۱۷۵
- وجه اول - ونقد بر او ۱۷۶
- ۱ - صحیح بخاری ۱۷۷
- ۲ - صحیح ترمذی ۱۷۸
- وجه دوم - ونقد بر او ۱۷۹
- روز عاشوراء از ابتداء خلق عالم روز غم واندوه ومصیبت بوده بدینجهت بعض حیوانات در این روز آب وغذا نخوردند، وحالت حزن واندوه بخود گرفتند، چند حدیث در این موضوع ۱۸۰
- فهرس الآيات ۱۸۱

- ۱۸۲ - هر نسب و سبب قطع میگردد روز قیامت جز نسب و سبب رسول خدا
- ۱۸۳ - ۷ - حدیث شیخ محمد صبان در (السعاف الراغبین)
- ۱۸۴ - وجه سوم
- ۱۸۵ - ۹ - حدیث (تاریخ خمیس)
- ۱۸۶ - نظریة الأخلاق عند أفلاطون
- ۱۸۷ - ۱۰ - حدیث (بنابع المودة)
- ۱۸۸ - وجه چهارم - نظر مؤلف کتاب
- ۱۸۹ - امر چهارم - از وجوه تبرک بنی امیه بروز عاشوراء
- ۱۹۰ - حدیث هائی که غرض ورزان جعل کردند
- ۱۹۱ - شرح " کثیر النوا " دشمن اهل بیت پیغمبر ومخترع مذهب
- ۱۹۲ - أولاً: رسالة احمد الكاتب
- ۱۹۳ - دعاء ساخته شده برای روز عاشوراء
- ۱۹۴ - فهرس الفرق
- ۱۹۵ - " وابن آكلة الاكباد اللعين بن اللعين على لسانك ولسان نبيك في كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه وآله " تفسير " اكل " ۱۷۲ " تفسير " كبد " ۱۷۲ سی لفظ برای اعضاء بدن انسان که اول اوکاف است
- ۱۹۶ - تفسير " اللعين "
- ۱۹۷ - تفسير " موطن "
- ۱۹۸ - تفسير " موقف " ۱۷۵ احوال هند مادر معاویه
- ۱۹۹ - نقد وتحليل
- ۲۰۰ - اختصاص لقب أمير المؤمنين برای علي عليه السلام
- ۲۰۱ - چند حدیث در لعنت فرستادن رسول خدا وپیغمبرها بلکه تمام موجودات بر یزید وقاتلان سید الشهداء
- ۲۰۲ - نقد وتحليل
- ۲۰۳ - ۳ - شهادت جبرئیل
- ۲۰۴ - ۴ - شهادت آفتاب
- ۲۰۵ - ۵ - شهادت ذو الفقار
- ۲۰۶ - تحقیق حال محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ و تفسیر و فضایل و نسبت عامه او را بشیعه برای رد احادیث فضایل اهل البیت
- ۲۰۷ - هل دعاء الصالحین عبادة لهم وشرك؟
- ۲۰۸ - ۷ - شهادت أبو ذر
- ۲۰۹ - ۸ - شهادت شیر
- ۲۱۰ - شرح حال ابو سفیان
- ۲۱۱ - فهرس الآيات
- ۲۱۲ - فهرس الأحاديث
- ۲۱۳ - ۹ - شهادت یهود
- ۲۱۴ - ۱۰ - شهادت أبو بكر و عمر
- ۲۱۵ - تنبيه - لقب امير المؤمنين برای احدى - حتی امام زمان عليه السلام - گفته نمیشود
- ۲۱۶ - " ومعاوية بن ابي سفیان "

- نسب معاویة - - - - - ۲۱۷
- سر اختصاص لقب امیر المؤمنین برای علی علیه السلام - - - - - ۲۱۸
- ۸۶۱ - الإستدلال العقلی علی العصمة فی غیر التبلیغ ضعیف. - - - - - ۲۱۹
- شمردن معاویة را از نویسندگان وحی دروغ و افتراء است - - - - - ۲۲۰
- اخبار لعن و ذم معاویة از کتابهای عامه - - - - - ۲۲۱
- حدیث های عامه گواهی میدهد که معاویة خلیفه نبوده - - - - - ۲۲۲
- عمر شهادت میدهد به سه عنوان که معاویة نمیتواند خلیفه باشد - - - - - ۲۲۳
- نفرین رسول خدا درباره معاویة خدا شکمت را سیر نکند - - - - - ۲۲۴
- عامه در مقام دفاع از معاویة خود را رسوا میکنند - - - - - ۲۲۵
- رسوایی این خلدون - - - - - ۲۲۶
- گفتار قاضی نور الله " شهید سوم " در این موضوع - - - - - ۲۲۷
- معاویة دارای اولیاتی است، اولیات او - - - - - ۲۲۸
- از اولیات معاویة بدعت های او آشکار میشود - - - - - ۲۲۹
- گفتار یکی از بزرگان زیدیه در سب منافقین از صحابه - - - - - ۲۳۰
- تنبیه - کلامی از عرفای اهل سنت فریبنده و پر از تزویر - - - - - ۲۳۱
- (السلام علیک یابن فاطمة الزهراء سیده نساء العالمین) اعراب فاطمة الزهراء - - - - - ۲۳۲
- اشکال بر این تفسیر و نقد آن - - - - - ۲۳۳
- من المخاطبون؟ - - - - - ۲۳۴
- الاحتفال بمولد النبی صلی الله علیه وآله وسلم - - - - - ۲۳۵
- تفسیر زهراء و سبب نامگذاری - - - - - ۲۳۶
- الحدیث الرابع اللقب القاتل - - - - - ۲۳۷
- تفسیر سیده نساء العالمین - - - - - ۲۳۸
- عامه نتوانستند فضیلتی برای معاویة بتراشند جز اینکه کاتب وحی بود و آنها هم دروغ و بی اساس است - - - - - ۲۳۹
- عامه معاویة را خال المؤمنین خواندند و نقدی بر آن - - - - - ۲۴۰
- ۳ - (أسد الغابة) - - - - - ۲۴۱
- اشعار مؤلف در سستی و بی نتیجه بودن عنوان خال المؤمنین برای معاویة - - - - - ۲۴۲
- " ویزید بن معاویة " شرح حال یزید و زنا زاده گی او - - - - - ۲۴۳
- کارهای زشت و ناشایست یزید - - - - - ۲۴۴
- زناکاری و شراب خوری... یزید - - - - - ۲۴۵
- رسول خدای صلی الله علیه وآله خیر میدهد از کارهای زشت و ناشایست یزید بنابر نقل عامه - - - - - ۲۴۶
- غزالی - با اینکه لاف دین داری میزند - منع میکند از لعن بر یزید - - - - - ۲۴۷
- گفتار غزالی در منع از لعن بر یزید - - - - - ۲۴۸
- گفتار غزالی در ترحم نمودن بر یزید - - - - - ۲۴۹
- الصف الأول، وهو ما اقتصر علی إظهار الشهداءین: - - - - - ۲۵۰
- نقد بر گفتار غزالی - - - - - ۲۵۱

- ۲۵۲ - (والوتر الموتر) تفسیر و شرح " الوتر "
- ۲۵۳ - تفسیر و شرح " الموتر "
- ۲۵۴ - کفر یزید و کفریات او
- ۲۵۶ - ۱۲ - وحتى في فهمه للقرآن فأبو حنيفة ومالك وأحمد أعلم منه
- ۲۵۷ - القسم الثالث: التشهير بالعلماء... وبالحوارات الدينية... وبالشيعة
- ۲۵۸ - واقعه حره بنقل (جذب القلوب)
- ۲۵۹ - گفتار بعض عامه در کفر یزید
- ۲۶۰ - وقفه قصیره
- ۲۶۱ - یزید توبه نکرد
- ۲۶۲ - تفسیر " حلت بقاءک و أناخت برحک "
- ۲۶۳ - الجامعات العلمية للشيعة
- ۲۶۴ - یزید اگر توبه میکرد قبول نمیشد
- ۲۶۵ - کسانی که در اطراف قبر امام حسین قرار گرفتند و عدد شهدای کربلا
- ۲۶۶ - غزالی بافتوی خود مخالفت اجماع عامه نموده است
- ۲۶۷ - وقفه قصیره
- ۲۶۸ - ۹۴۸ - لا توجد لدى مراجع النجف وإيران أفكار أو تطلعات بمستوى حاجة الواقع الشيعي
- ۲۶۹ - داستان تمیم داری و بی ارزش بودن گفتار غزالی
- ۲۷۰ - الأصل الأول: التوحيد
- ۲۷۱ - الأصل الثاني: النبوة وبعثة الرسل
- ۲۷۲ - عبارت (سر العالمین)
- ۲۷۳ - المصادر الدينية للشيعة
- ۲۷۴ - نتیجه گفتار در شماره شهداء کربلا
- ۲۷۵ - فضائل و بزرگواریهای برای خواجه نصیر الدین طوسی ره از علماء اسلام و دانشمندان فرنگ
- ۲۷۶ - والاجتماعية عند الشيعة
- ۲۷۷ - (علیکم منی جمیعاً سلام الله ابداً ما بقیت و بقی اللیل و النهار) بحث های ادبی
- ۲۷۸ - تحقیق مؤلف نسبت به حال غزالی
- ۲۷۹ - اصول وقواعد عامه یزید را خلیفه واجب اطاعت میدانند
- ۲۸۰ - سی جمله و عبارت برای معنی همیشگی
- ۲۸۱ - خلیفه با ارتکاب گناه و معصیت و ظلم بر بندگان کنار زده نمیشود
- ۲۸۲ - عبد الله عمر (خلیفه زاده) خروج بر یزید را خیانت میدانند و میگوید باید بر اطاعت او باقی بود
- ۲۸۳ - عامه و خاصه نقل میکنند از پیغمبر صلی الله علیه و آله: اسلام با دوازده امام عزت پیدا میکند
- ۲۸۴ - توجیه قاضی عیاض نسبت باین روایت ها
- ۲۸۵ - دوازده خلیفه و امام برای عامه
- ۲۸۶ - عامه استدلال میکنند بخبر " من مات ولم يعرف امام زمانه " برای خلافت یزید
- ۲۸۷ - (وجلت وعظمت مصیبتک فی السماوات علی جمیع أهل السماوات) تأثر و گریه ملانکه و جبرئیل برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام

- تعجب و تعسف از کسانی که هوا خواهی از غزالی وابن عربی... میکنند بگمان اینکه اینها را ارباب معارف هستند وغافل از اعتقادات آنها در مسائل امامت ۲۸۸
- تدلیسی نو از ابن جوزی ۲۸۹
- نقد بر این گفته ۲۹۰
- اشعار مهیار دیلمی ره ۲۹۱
- گفتار ابن عبدالبر در (استیعاب) ۲۹۲
- چند خبر وگفتار در سرور وفرح پیدا کردن آل زیاد و آل مروان در این روز ۲۹۳
- بی اساس بودن مناقشة آقا محمد علی کرمانشاهی ۲۹۴
- مسعودی مورد اعتماد عامه و خاصه است ۲۹۵
- گفتار عبدالقادر گیلانی نسبت بروزه عاشوراء و طعن بر کسانی که این روز را عزاداری میکنند باینکه عاشوراء بهترین روز واعظم واشرف ایام است و باید او را عید قرار داد وشادی کرد... وبقیه یایه های او ۲۹۶
- تفسیر " ظلم " و " جور " ۲۹۷
- نقد بر گفتار عبد القادر گیلانی ۲۹۸
- حدیث المؤاخاة، کذب ۲۹۹
- گفتار ابن حجر مکی ومنع او از عزاداری ونوحه سرائی روز عاشوراء ۳۰۰
۲. السنة هی المنطلق الثانی: ۳۰۱
- اعتراف ابن حجر وحکم بنصب کسانی که عاشوراء را عید میگیرند ۳۰۲
- حدیثهای سوزاندن خانه زهراء و زدن بیبی دو عالم ۳۰۳
- تباکی با قصد قربت چگونه است ۳۰۴
- نواب بر پا کردن مجالس عزای امام حسین ۳۰۵
- زدن عمر فاطمة زهرا را و سقط شدن محسن ۳۰۶
- عذر مردم از این واقعه ۳۰۷
- شعر خواندن با آهنگ عزاداری ۳۰۸
- وقفه قصیره ۳۰۹
- جامه چاک زدن ولطمه برگونه وارد کردن در عزاداری برای امام حسین ۳۱۰
- کارهائیکه در مجالس عزاء انجام داده میشود ۳۱۱
- در عزاداری سیاه پوشیدن کراهت ندارد ۳۱۲
۳. تحدید مفهوم الإیمان: ۳۱۳
۵. مسألة القضاء والقدر: ۳۱۴
- زمامداران شیعه ومراجع دین عزاداری را ترویج میکنند ۳۱۶
- چگونه برای امام حسین عزادار باشیم؟ ۳۱۷
- آنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام یا مکروه و بیان هر یک ۳۱۸
- مثال ضریح ساختن ۳۱۹
- غذا دادن در مجالس عزای امام حسین علیه السلام ۳۲۰
- قوانین و اصول عامه نسبت بعزاداری های شیعیان ۳۲۱
- عزاداری برای امام حسین مودت ودوستی باهل بیت است ومصداق تعظیم شعائر و آیه شریفه " ومن یعظم شعائر الله... " ۳۲۲
- آیه " فما بکت علیهم السماء والارض " وگفتار ابن حجر در (شرح همزیه) ۳۲۳

- ۳۲۴ - اشتباه بزرگی از ابن حجر -
- ۳۲۵ - رسول خدا دستور گریه بر حمزه سید الشهداء میدهد -
- ۳۲۶ - عزاداری برای امام حسین از قسم مستحب است -
- ۳۲۷ - عزاداری برای امام حسین از نظر عقلای عالم -
- ۳۲۸ - مذمت دروغ و آثار آن -
- ۳۲۹ - دروغ از گناهان کبیره است -
- ۳۳۰ - تعریف غنا و حرمت و عذاب آن -
- ۳۳۱ - ترجمه گفتار مرحوم آیه الله استاد اعظم در مکاسب -
- ۳۳۲ - تفسیر " حرب " -
- ۳۳۳ - تفسیر " ضعف " و رفع اشکال لغویین -
- ۳۳۴ - " اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ایام حیاتی بالبراءة منهم و اللعنة علیهم و بالمولات لتبیک و آل نبیک علیهم السلام " این جمله فذلکه و خلاصه زیارت است زیرا: -
- ۳۳۵ - مادر زیاد صاحب علم بود -
- ۳۳۶ - وزن " اول " و تحقیق در آن -
- ۳۳۷ - خواهر معاویه موی خود را نمایان میکند در حضور زیاد و... -
- ۳۳۸ - فضل بن روزبهان میگوید معاویه خلیفه بر حق نبود و دفاع ندارد -
- ۳۳۹ - زیاد سب علی را رواج میدهد -
- ۳۴۰ - مقصود از اول ظالم -
- ۳۴۱ - بخاری روایت میکند از رسول خدا " من عادى لى و لیا فقد اذنته بالحرب " -
- ۳۴۲ - فائده - لعن بر آل زیاد بزیاد میرسد - دلیل آن -
- ۳۴۳ - گفتار معاویه -
- ۳۴۴ - صفات ناپسند مادر " حکم " -
- ۳۴۵ - ۱۲. علی بن منصور: -
- ۳۴۶ - گفتار بیزید بن معاویه -
- ۳۴۷ - گفتار عمر -
- ۳۴۸ - تحقیق در این موضوع -
- ۳۴۹ - تعریف خوارزمی و رساله او در ظلماتیکه بر اهل بیت پیغمبر و طرفداران آنها وارد کردند -
- ۳۵۰ - دوره های اول -
- ۳۵۱ - دوره بنی امیه -
- ۳۵۲ - لعن بر آل مروان شامل مروان میشود -
- ۳۵۳ - أمیه کیست؟ -
- ۳۵۴ - دوره بنی عباس -
- ۳۵۵ - رساله مفاخره بنی هاشم و بنی امیه بیان می‌کند... -
- ۳۵۶ - ۲ - " الذین بدلوا نعمة الله كفرا و أحلوا قومهم دار البوار... " -
- ۳۵۷ - چند حدیث در تفسیر آیه... -
- ۳۵۸ - ۳. الفضل بن الحسن الطبرسی -

۳۵۹	نقد بر قاضی
۳۶۰	تفصیل حکومت بنی امیه
۳۶۱	اخبار اهل سنت در مذمت بنی امیه
۳۶۲	تفسیر "بایعت" و مباحثه
۳۶۳	گفتار سید داماد در کتاب "رواشح" و تحریفاتی که در فنون علم واقع شده واز آنها است تحریف در لفظ تابعت و صحیح بودن تابعت
۳۶۴	نقد بر گفتار سید داماد ره
۳۶۵	ولید عاشق دختر نصرانی میشود...
۳۶۶	ثواب لعن بر قاتلان سید الشهداء علیه السلام
۳۶۷	مطلب دوم شرح دعای سلام "السلام علیک یا ابا عبد الله وعلی الارواح التي حلت بفنائک ولا جعله الله آخر العهد منی لزیارتک" تفسیر "عهد"
۳۶۸	تفسیر "زیارت" و تحقیق در آن
۳۶۹	اسم مادر آن آنبزرگوار
۳۷۰	شهادت معاویه بر سزاورتر بودن علی اکبر برای خلافت
۳۷۱	۱۵. نهج الحق وکشف الصدق
۳۷۲	۱۶. نهج المسترشدين فی أصول الدين
۳۷۳	فضایل و کمالات ظاهری و باطنی علی اکبر
۳۷۴	داستانی در شباهت آن بزرگوار برسول خدا
۳۷۵	گفتار امام حسین و فضیلت هائیکه از آن استفاده میشود
۳۷۶	الهیجوم علی بیتها
۳۷۷	شرح حال امیه
۳۷۸	دهم فضیلتی که از فرمایش امام حسین استفاده میشود عصمت علی اکبر است
۳۷۹	۶ - فاطمه دختر ام اسحاق
۳۸۰	بعضی فرزندان حضرت را ده نفر ذکر کرده اند شش پسر و چهار دختر و بعضی اولاد حضرت را نه نفر ذکر کرده اند
۳۸۱	عظمت و جلال حضرت رقیه
۳۸۲	تحقیقی در این موضوع
۳۸۳	در بعض نسخه های زیارت "و علی اولاد الحسین" موجود نیست تحقیق در این موضوع
۳۸۴	اشعاری در این موضوع
۳۸۵	چند حدیث در عظمت اصحاب امام حسین علیه السلام
۳۸۶	اصحاب امام حسین جایگاه های خود را در بهشت دیده بودند
۳۸۷	اصحاب امام حسین از اصحاب پیغمبر و امیر المؤمنین بالاتر بودند
۳۸۸	"اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی و ابدء به اولاء ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع" نصب اولاء به ظرفیت
۳۸۹	گفتار سید اجل محقق داماد
۳۹۰	داستان تاریخی و شگفت شیخ طوسی در مجلس خلیفه عباسی نسبت به بیان فقره "و ابدء به اولاء ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع"
۳۹۱	۱. عینیة الصفات مع الذات
۳۹۲	حدیث عامه در شأن دروغ گویان و ظالمین در حق امیر المؤمنین و کفر آنها
۳۹۳	چرا کافر شدند

- ۳۹۴ - مقصود از ظالمین بأمیر المؤمنین
- ۳۹۵ - کسانی که تخلف از لشکر اسامه کردند
- ۳۹۶ - اشعار ابوالقاسم مغربی در اینموضوع
- ۳۹۷ - چند شعر در مدح اشعار ابوالقاسم مغربی
- ۳۹۹ - از مطالب گذشته کفر این چهار نفر واضح شد
- ۴۰۰ - " ولعن الله شمرا " شرح حال شمر
- ۴۰۱ - شیطنت های یک چاپلوس وابسته
- ۴۰۲ - خبر الجواد مع یحیی بن اکثم، کذب
- ۴۰۳ - حکم مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی نسبت به چنین کسی نواب لعن جبت و طاغوت
- ۴۰۴ - شرح " تنقیح "
- ۴۰۵ - ۱۴. تفضیل الأنبیاء علی الملائكة
- ۴۰۶ - آیه اول " لا اکره فی الدین قد تبین الرشد من الغی " وتأویل آن درضمن سه حدیث
- ۴۰۷ - آیه دوم " الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور " وتأویل آن در ضمن چند حدیث
- ۴۰۸ - ۲۰. حکم محارب الإمام علی أمير المؤمنین
- ۴۰۹ - آیه چهارم " اولئك الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیرا (۵۲) ام لهم نصیب من الملك فاذا لایؤتون الناس نقیرا (۵۳) النساء (۴) تفسیر وتأویل آن
- ۴۱۰ - شرح و تفسیر " مصاب "
- ۴۱۱ - خوبی حمد خدا در هر جا وهرحال گرچه در مصیبت باشد
- ۴۱۲ - حضرت امام محمد باقر در جواب جابر میفرمایند من پسندم آنچه را که او می پسندد
- ۴۱۶ - دو حدیث در این موضوع
- ۴۱۷ - چند شعر در مقام شکر ورضا بامر خدا
- ۴۱۸ - تفسیر ورود و یوم الورد
- ۴۱۹ - تفسیر " مهجه "
- ۴۲۰ - تفسیر " دون " ۳۹۳ خاتمه کتاب شرح دعای صفوان (مشهور بعلقمه)
- ۴۲۱ - دعای صفوان وترجمه آن
- ۴۲۲ - ۱. حدیث الدار
- ۴۲۳ - ۲ - همراه داشتن تربت امام حسین علیه السلام برای دفع ترس
- ۴۲۴ - ۳ - گرفتن سبجه تربت سید الشهداء و ثواب و فضل او
- ۴۲۵ - ۴ - تربت امام حسین همراه میت قرار دادن و مخلوط کردن آن با حنوط
- ۴۲۶ - ۶ - سجده بر تربت سید الشهداء علیه السلام
- ۴۲۷ - حضرت صادق کیسه ای داشتند دارای تربت ابي عبد الله علیه السلام وقت نماز آن تربت را بر سجاده می ریختند و سجده بر او میکردند و میفرمودند سجده بر تربت ابي عبد الله پاره میکند هفت حجاب را
- ۴۲۸ - تفسیر " یا الله یا الله یا الله... "
- ۴۲۹ - تفسیر " یا من یحول بین المرء وقلبه "
- ۴۳۰ - تفسیر " یا من یعلم خائنة الاعین "
- ۴۳۱ - تفسیر " یا من لا یغلطه الحاجات "
- ۴۳۲ - تفسیر " فانی به اتوجه الیک فی مقامی هذا "

- ٤٣٣-..... تفسير "وتجبرني من الفقر" و "كيد الكيدة" و "فكده"
- ٤٣٤-..... تفسر "اللهم اشغله..." و "ومسكنة..."
- ٤٣٥-..... تفسير "من مخلوق غيرك" و "وانشفع"
- ٤٣٦-..... تفسير "ومؤنة... الى اخره" و "واصرفني"
- ٤٣٧-..... تفسر "ما اهمنى همه" و "يا امير المؤمنين و" من زيارتكما"
- ٤٣٨-..... تفسير "مستجابا" و "نشفعا" و "على ما شاء الله"
- ٤٣٩-..... تفسير "واقول حسبي الله وكفى" و "سمع الله لمن دعا" و "ليس وراء كم"
- ٤٤٠-..... تفسير "وانت يا ابا عبد الله" و "سلامي" و "انشاء الله"
- ٤٤١-..... تفسير "غير ايس ولا قانط"
- ٤٤٢-..... شعر فارسي در اينموضوع
- ٤٤٣-..... شعر عربي در اين موضوع
- ٤٤٤-..... كتاب نامه زيارت عاشوراء
- ٤٤٥-..... التقريب ضرورة دينية وخطوة مباركة
- ٤٤٦-..... كونه تلميذ علي، باطل نازع عليا في مسائل
- ٤٤٨-..... ١. ما هو المراد من التقريب؟
- ٤٤٩-..... ٤٨٦ - إذا كان الإسراء بالجسد ففي الروايات خيال وإلا فلا خيال.
- ٤٥٠-..... ٢. التعرف الصحيح على المذاهب
- ٤٥١-..... ٣. الرجوع إلى أحاديث أئمة أهل البيت
- ٤٥٢-..... عدد من كذبه من الصحابة والتابعين وغيرهم
- ٤٥٣-..... الأشتر النخعي وهاشم المرقال وأمثالهما
- ٤٥٤-..... كذاب ادعى النبوة
- ٤٥٥-..... أبو هريرة وعلماء الجرح والتعديل
- ٤٥٦-..... الوحدة الإسلامية في الكتاب والسنة
- ٤٥٧-..... الفارق الثالث
- ٤٥٨-..... ١١٩١ - الموت الطمى ليس محرزا بالدليل الشرعي.
- ٤٥٩-..... الفارق الرابع
- ٤٦٠-..... الباب السابع ابن تيمية وشيعة أهل البيت
- ٤٦١-..... فهرست
- ٤٩٣-..... دربارہ مرکز

شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور : جلد 2

مشخصات كتاب

سرشناسه : موحد ابطحي، سيد علي

عنوان قراردادى : زيارتنامه عاشورا. شرح

عنوان و نام پديدآور : شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور/ تاليف الحاج ميرزا ابي الفضل الطهراني ؛ تصحيح ، تحقيق و تعليق السيد علي الموحد الأبطحي.

مشخصات نشر : سيدعلي موحد ابطحي اصفهاني، 1412ق. = - 1370.

مشخصات ظاهري : ج 2.

يادداشت : اين كتاب در سال هاى مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

يادداشت : ج 2 و 1 (چاپ اول: 1393).

يادداشت : كتابنامه به صورت زيرنويس.

موضوع : زيارتنامه عاشورا -- نقد و تفسير

موضوع : من مصادر العقائد عند الشيعة الإمامية

رده بندى كنگره : BP271/602 / ط 9 1393

رده بندى ديويى : 297/777

ص : 1

شناسنامه كتاب :

شناسنامه کتاب:

کتاب: شفاء الصدور في شرح زيارة العاشورج 2

تأليف: آية الله حاج ميرزا ابو الفضل طهرانی " ره "

تحقیق و پاورقی: از سید علی فرزند علامه بزرگوار حجة الاسلام حاج سید مرتضی موحد ابطحی.

چاپخانه: سید الشهداء علیه السلام - قم - ایران ناشر سید علی موحد ابطحی نوبت چاپ: سوم 1409 ه.

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

" ان یرزقنی طلب ثارک (1) مع امام منصور من اهل بیت محمد " ج - اینکه مرزوق فرماید مرا که طلب خون تو کنم در رکاب امام نصرت یافته از اهل بیت محمد صلی الله علیه وآله وسلم.

ش - رزق: بفتح راء روزی دادن است، ورزق بکسر را نفس روزی است.

امام: بمعنی پیشوا است، و اصل اشتقاق او از ام بمعنی قصد است، و جمیع تصاریف این ماده از قبیل ام و امت و امام بفتح و امم بمعنی طریق مستقیم و جز

ص: 3

1- طلب ثار (خونخواهی) حضرت سید الشهداء (ع) عظمتی دارد که هیچ کس جز خدای تعالی نمی تواند آن را بیان کند، و فضل و ثوابش را شرح دهد، زیرا عظمت خون، و اهمیت خونخواهی خونخواهی هر کس به قدر بزرگی صاحب آن است و همان طور که شخص نمی تواند مقام و منزلت حسین (ع) را کاملاً بشناسد، هم چنین نمی تواند عظمت و اهمیت خونخواهی آن جناب را درک کند. برای اینکه بتوانیم - در حد استعداد و ظرفیت خود - آن عظمت را دریابیم در این زیارت از خدا می خواهیم که ما را از خونخواهان آن حضرت قرار دهد، و این سعادت بزرگ را بما روزی فرماید.

قصیده مؤلف در این موضوع

اینها راجع به این معنی است، یا بواسطه، و مراد از امام در این عبارت خاتم اولیاء، و بقیه اوصیاء، و حافظ دین خدا، و خلف ائمه هدی، غوث زمان و قطب دایره زمین و آسمان، امام عصر عجل الله فرجه است، و اختصاص آن جناب بلقب منصور از جهت آنست:

که ولایت ثار، و طلب خون سید الشهداء در عهد شمشیر عالم گیر حضرت او است، چنانچه در اخبار کثیره اشاره به این معنی شده.

از آن جمله خبری است که در (کامل الزیارة) از حضرت صادق نقل کرده که در تفسیر کریمه " و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا " [33 اسری 17] فرموده او قام آل محمد است یعنی ولی دم، خارج میشود به جهت ریختن خون [قاتلین ظ] حسین بن علی علیهما السلام، پس اگر بکشد جمیع اهل زیمن را اسراف نخواهد بود، و این که خدای تعالی فرمود " فلا یسرف فی القتل " نه به جهت آنست که او اگری بکند که اسراف باشد، آنگاه فرمود میکشد به خدا قسم اولاد قتله حسین را به جهت کار پدرهای ایشان (1).

و در این خبر اشعاری است به اینکه منصور لقب خدائی آن جناب است، چه در قران استعمال شده، و مراد آن جناب است، و از طرایف اینکه از جمله القاب آن جناب ناصر لدین الله است، و باین مناسبت در قصیده عرض کرده ام:

اعده الله فی خزائنه *** المنصر فهو المنصور والناصر

یاخذ ثار الالباء منه فلا *** موتور الاغداء له و اتر

و از ملاحظه این دو بیت حلی مشکلی عویص ممکن است که جماعتی در کلمه الحمد لله تجویز کردند که مراد این باشد هك حامدیت و محمودیت هر دو مخصوص

ص: 4

از چه کسی خون خواهی میکنیم؟

جناب احدیت است، و علماء اشکال کرده اند که جمع بین معنی معلوم، و مجهول در کلمه واحد ممکن نیست، و جواب او آنست که میگوئیم طبیعت حمد هر کجا باشد مخصوص است به خدای تعالی، چه از خود او باشد تا حامد شود یا از غیر تا محمود شود، چنانچه مادر این بیت اشاره کرده ایم، و گفتیم خدای تعالی او را اعداد کرده برای نصرت کردن، چون خدای او را نصرت کرد منصور شود و چون او مظلومان را نصرت کند ناصر باشد، بالجمله:

در اینجا سؤالی است که در اخبار هم تعرض او شده و تقریر او چنان است که ما خون خواهی سید الشهداء را از که میکنیم و کشتن ذریه قتل او به چه وجه جائز است، با اینکه در نص صریح کتاب است "ولاترروا ازرة و زر اخری" [164 الانعمام 6].

و جواب آنست که به حکم عقل صریح و نقل صحیح رضای به کاری جماعتی موجب شرکت و دخول در آن جماعت است، و ذریه قتل چون راضی به افاعیل قبیح آن طایفه بودند، و افتخار و مباهات به آن شنایع مینمودند، و میگویند ما کشتیم، و پدران ما کشتند، - چنانچه در شعر اموی سابقاً نظیر او را شنیدی (1) مستحق قتل میشوند، و این جواب در اخبار وارد شده است، چنانچه خبر مفصلی در این باب در (عیون اخبار الرضا) است، و در جلد عاشر (بحار) (2) نیز آن خبر نقل شده هر که بخواهد به آن تفصیل رجول کند، و ممکن است، بلکه در بعض اخبار شاهد دارد که در ظهور موفور السرور امام غایب - یسر الله بفرجه الرغایب - اعاده و احیاء اموات قتل شده شود، و قصاص خون به نا حق کشتگان بفرماید

ص: 5

1- ذیل لعن الله بنی امیه قاطبة.

2- عیون الاخبار 1 / 273، علل الشرایع 1 / 219، بحار الانوار: 45 / 295.

امام زمان علیه السلام آن دونفر را زنده میکنند برای انتقام گرفتن

چنانچه با آن دونفر خواهد کرد (1) و بنابراین به هیچ وجه اشکالی باقی نمی ماند

ص: 6

1- در احوال ولی امر در رجعت رسیده است که مفضل خدمت حضرت صادق (ع) عرض کرد ای آقای من در این موقع مهدی به کجا می رود؟ فرمود: بسوی مدینه جدم رسول خدا، و از برای آن حضرت در آنجا مقام بزرگی است و ظاهر میشود سروری برای مؤمنین و خواری برای کافرین. مفضل سؤال کرد امر چگونه است؟ فرمود آن حضرت بر قبر جد خود رسول خدا وارد میشود و میگوید ای گروه مردمان اینست قبر جدم؟ می گویند بلی ای مهدی آل محمد، میپرسد چه کسانی با او در اینجا دفن شده اند؟ میگویند دو رفیق او (در روایت نام برده شده است). حضرت میفرماید کیستند؟ (در روایت نام برده شده) چطور این دونفر از میان خلایق دفن شده اند؟ مردم عرض میکنند چون اینها خلیفه رسول خدا بودند و پدر زن ایشان. حضرت بعد از سه روز دستور میدهند اینها را بیروت بیاورند، آنها را بیرون بیاورند تر و تازه، حضرت میفرماید کیست اینها را بشناسد؟ میگویند ما میشناسیم سپس مردم شهادت میدهند که اینها خودشان هستند و شکی در این امر نداریم، آنگاه دستور داده میشود آنها را بر شاخه درخت پوسیده خشکی بیاویزند آن درخت سبز میشود و شاخه و برگ میدهد، با دیدن این وضع دوستان آنها همه جمع شده و فریاد بر آورند که در اثر محبت و دوستی و ولای اینها رستگار شدیم در این موقع حضرت امر میفرماید که دوستان آنها جدا شوند و براثت خود را از آنها بیان کنند آنها امتناع میکنند و میگویند چگونه بیزاری به جوئیم و حال آنکه کرامت ها از ایشان دیدیم و بدنشان را ترو و تازه یافتیم و درخت خشک بواسطه اینها سب و خرم شد بلکه از شما بیزاری میجوئیم. حضرت امر میکند به وزیدن باد سیاهی بر ایشان و آنها را مثل درخت خرمای از پا افتاد میگردداند، سپس باذن پروردگار آنها را زنده میکند و میخواند برایشان کارهایشان را در هر دور و زمان، از کتک زدن سلمان و افروختن آتش بدرج خانه امیر المؤمنین برای سوزاندن حضرت امیر و فاطمه زهراء و حسنین و تازیانه زدن به زهراء و لگد زدن به پهلوی او، و سقط شدن محسن، و زهر دادن امام حسن، و کشته شدن امام حسین و اطفال و خویشان و انصار او، و اسیر کردن ذراری رسول خدا، و ریخته شدن هر خونی که آنها سبب ریختنش بودند... و تمام ظلم و جورهایی که از زمان آدم تا ظهور حضرت آنها را میشمرد و آنها را مسئول آن اعمال قرار میدهد و آنها اعتراف میکنند. در این موقع حضرت آنها را قصاص میکند و امر میفرماید آتش برافروزند و آنها را با درختی که بر آن آویزان شدند آتش میزند و باد خاکستر آنها را پراکنده کند. مفضل عرض کرد ای آقای من این آخر عذاب آنها است؟ فرمود هیئات بلکه رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهراء و حسنین و ائمه و هر مؤمن خالص و هر کافر خالص به دنیا برگردانده میشوند برای قصاص. بحار الانوار 53 / 12، شجره طوبی ورقه 122، کتاب علی الناس زمان 638. نکته قابل توجه همان گونه که رسول خدا سبب نابودی هر بدعت و معصیت وضعیف کردن طرفدارانش گردید و باعث ترویج کارهای خوب و تقویت اهلش شد و از این روی در انجام هر عمل خوب و ترک هر کار زشت شریک گردید، این دونفر هم بواسطه زنده کردنش هر بدعت و هر کار ناپسند و پشت کردنش به اعمال خوب و اهلش، شریک شدند در این کارها. و بدین جهت حضرت فرمودند تمام گناهان از زمان آدم تا عصر ظهور را ولی امر بیان می کند و بر آنها ثابت میکند و برای همه از این دو قصاص میکند.

چه بر وجه اول باز جای سؤال از بقای ذریه است، چه به حمد الله غالباً امروز ظاهراً منقرض شده اند، و بعضی اخبار اخذ بشار و نصرت آن جناب از امام مظلوم علیه السلام با پاره فوائد دیگر که بی تعلق به این فقره نیست انشاء الله در فقره آتیه (1) مشابهه با این فقره درج خواهد شد و الله الموفق.

"صلی الله علیه واله" ج - صلوات فرستد خدای بر او و آل او ش - چون در لفظ شریف صلوات ابیحات لطیفه است که بر وجه اختصار تعرض آنها مناسب است متن مستقلی قرار دادیم، و ما آن مطالب را در ضمن چند فایده ایراد مینمائیم:

فائده - 1 - مشهور آنست که صلوات از خدای رحمت است، و از ملائکه استغفار، و از مردمان دعا، و این سخن نزد ارباب ذوق پسندیده نیست، چه اصل عدم اشتراك است با اینکه در مثل "ان الله وملائکة یصلون علی النبی..." [56 / الاحزاب 33] در محذور استعمال لفظ در اکثر از معنی واقع میشوند، و در ضیق خناق تأویل می افتند، با اینکه "رحم" معدی [متعدی ظ] است و "صلی" لازم و تفسیر متعدی بلازم پسندیده نیست، و دعا اگر به "علی" متعدی شود بمعنی نفرین است، و "صلی" با "علی" بمعنی ترحم است، و اختلاف حکم مترادفین محال است، از این جهت محققین گفته اند که معنی جامعی در بین دارند که انعطاف

ص: 8

1- ان یرزقنی طلب ثاری مع امام مهدی....

باشد، و این حقیقت او است، و در هر موقعی اثری دارد، و در هر موطنی ظهوری عطف از خدای تعالی بر وجهی است، و از دیگران به نوعی، و تواند بود که علمائی که از اهل تحقیق به عبارت اولی تعبیر کرده اند، همین قصد کرده باشند، و مقصودشان ذکر مراد باشد نوع مستعمل فیه لفظ، و بر بعضی از کم خبرتان مشتبه شده، توهم اشتراك کرده باشند.

فائده - 2 آنچه مشهور به شهرت محققه است، بلکه دعوی اجماع در معتبر و محکی منتهی بر طبق او شده آنست که صلوات وقت ذکر اسم مبارك یا شنیدن او واجب نیست، و شیخ صدوق، و فاضل مقداد، و محقق اردبیلی، و صاحب (مدارك) و شیخ بهائی، و آخوند ملا صالح مازندرانی، و محدث کاشانی، و محدث مجلسی، و شیخ مهدی فتونی، و صاحب (حدائق) و شارح (صحيفة سجادية) سید علیخان، و شیخ عبد الله بحرانی قائل بوجوب شده اند، چنانچه از بعضی حکایت شده، و مستند بوجوهی شده اند که به هیچ وجه یا دلالت ندارد یا سند، و اصح اخبار باب، صحیحه زرارة است که در او امر به صلوات شده، و فرموده اند "صلى على النبي كلما ذكرته او ذكره ذاکر" (1).

و امر اگر چه في نفسه ظاهر در وجوب است ولی به اندک صارفی، منصرف میشود، و سیاق خبر چون در تعداد مستحبات است محمول بر استحباب است بلکه بعضی اخبار که به آنها استشهاد کرده اند مثل "البخیل کل البخیل من اذا ذکرته عنده لم یصل علی" (2) و مثل "من ذکرته عنده فلم یصل علی أخطأ طریق الجنة" (3) شاهد استحباب است، بلکه مصرح به عدم وجوب، و خلو ادعیه مأثوره و خطب

ص: 9

1- وسائل الشیعه باب 35 و 42 از ابواب اذان و اقامه.

2- الارشاد 285، بحار الانوار 61 / 94 ط طهران.

3- ثواب الاعمال 187، بحار الانوار 60 / 94 ط طهران.

مشهوره ائمه، بلکه سیره قطعیه در اثبات مدعی کفایت است، اگر چه رعایت احتیاط خصوصاً در هر مجلس يك دفعه - چنانچه ظاهر محقق مقدس اردبیلی است البته اولی والیق است.

فایده - 3 اختلاف عظیمی واقع شده بین علماء فریقین که آیا نفع صلوات راجع به مصلی است یا مصلی علیه، و هر قولی را طایفه ای اختیار کرده اند، و تحقیق قول اخیر است، چنانچه علامه مجلسی رحمه الله نیز در رساله (عقاید) اختیار کرده، و جز او از فقها و حکما و محدثین گروهی قایل شده اند، چنانچه ادله عقلیه و نقلیه متطابق بر این مدعی هستند، چه فقر و حاجت قوام ذات ممکن است، و غنی و افاضه شان واجب تعالی شأنه، و هر گز ممکن نیست ممکن بی نیاز و مستغنی شود، و الا انقلاب لازم آید، و ذوات ممکنه و مهیات جائزه هر چه تحصیل کمال و تکمیل ذات نمایند از دائره حاجت به مفیضی و هاب پا بیروت ننهند چنانچه عموم کریمه " یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید " [15 فاطر 35] مصدق این معنی و شاهد این دعوی است، بلکه تحقیق اینست که وجود هر چه اقوی شود واکمل تعلق او به مبدء زیادتر است، و فقرش بجانب قدس بیشتر چنانچه مقتضای امکان وجودی که عبارت از تعلیق ذات و ظلیت جوهر است همین است.

و به عبارت دیگر اوضح هیولای انسانی و ماده خاصه نبوت در اعلاى مراتب استعداد و قبول برای جمیع انواع فیوض و تمام خیرات است و غیر متناهی القوه است، و مبدء فیاض جل جلاله هم غیر متناهی القوه است، نه در آن جناب قصوری است، و نه از این طرف فتوری، و لازمه دعاء استجاب است، و شریطه ای جز استعداد محل و لیاقت برای دعاء نیست، و او هم بالفرض حاصل است، به اتم مراتب پس البته این دعا مستجاب خواهد شد، و در اخبار کثیره اشاره به این

معنى شده، چنانچه در (نهج البلاغه) مكرم وارد است " اذا كانت لك الى الله سبحانه حاجة فابدء به مسأله الصلاة على النبي (1) ثم اسئل حاجتك فان الله اكرم من ان يسئل حاجتين فيقضى احديهما ويمنع الاخرى".

و این عبارت شریفه صریح است که صلوات دعائی است مستجاب، و بعضی در این مقام تقریبی لطیف کرده اند که حاجت انسان خودش معیب است، و حاجت صلوات صحیح، و داعی این دو را ضمیمه يك دیگر کرده بدرگاه احدیت میبرد پس باید هر دو را قبول کند یا هر دو را رد، دوم ممتنع است، پس معین میشود اول، و تفکیک صحیح نیست، چرا که این راجع به تبعض صفتهاست، و او شرعا صورت جواز ندارد و از جمله مؤیدات مطلوب، تأکیدات زیادی است که در ادعیه شریفه در تشریف حضرت نبویه وارد شده مثل تبييض وجه، واعطاء منزله و وسیله، و رفع درجه، و اعلاء كلمه، و اظهار امر، و امثال آنی که در فقرات ادعیه وارد شده (2)، و احتمال اینکه جمیع آنها الفاضلی است که مکلف است انسان بگوید و قصد معنی دعا نکند و نفع آنها راجع به خود او باشد فقط، بغایت بارد است، بل یکاد یقتل من البرد، و هیچ متأمل مستقیم السلیقه راضی به این تحمل و تعسف نخواهد شد، مثلا چگونه تجویز میکنی در مثل این دعای شریف که علامه مجلسی در (مقیاس) در تعقیبات عصر بسند صحیح میفرماید: شیخ و سید روایت کرده اند که صادق آل محمد علیهم السلام میخواند:

" اللهم صلى على محمد وآله في الليل اذا يغشى، و صلى على محمد وآله في النهار اذا تجلى، و صلى على محمد وآله في الآخرة والاولى، و صلى على محمد وآله ملاح الجديدان، و ما اطرده الخافقان، و ما حدى الحاديان و ما عسعس ليل،

ص: 11

1- علی رسوله صلى الله عليه وآله وسلم حكم 361 نهج البلاغه صبحی 538.

2- فلاح السائل 206، بحار الانوار 86 / 89 وورد أيضا عن رسول الله (ص) في شأن سيد الشهداء " ان لك درجة عند الله لا تبلغها الا بالشهادة".

و ما ادلهم ظلام، و ما تنفس الصبح، و ما اضاء فجر، اللهم اجعل محمدا خطيب وفد المؤمنين اليك، والمكسو حلال الايمان اذا وقف بين يديك، والناطق اذا خرس بالثناء عليك، اللهم اعل منزلته وارفع درجته، واظهر حجته، و تقبل شفاعته، وابعثه المقام المحمود الذي وعدته واغفر له ما احدث المحدثون من امته بعده، اللهم بلغ روح محمد وآل محمد عنى التحية والسلام، واردد على منهم تحية كثيرة وسلاما ياذا الجلال والاكرام " (1) كه صرف تكلم باشد، و اين

ص: 12

1- و از مؤيدات است آنچه را كه سيد نعمت الله جزائرى از بعضى بزرگان نقل فرموده: 1 - مسلم است پيش مسلمانان كه هر گاه رسول خدا و ائمه اطهار زنده گانى بيشترى ميكرند و عبادت مينمودند براى اعمال آنها اجر و ثواب و ارتقاء درجه بيشترى بود، و همين دليل امكان بالا- رفتن درجه و مقام آنها است. 2 - رسول خدا و ائمه اطهار سبب هدايت و راهنمايى مردم و انجام گرفتن كارهاى خوب و فرستادن صلوات بودند و كسيكه علت انجام گرفتن كار خوب شود شريك در ثواب آن عمل شود نتيجه ميگيريم صلوات فرستادن مردم سبب ارتقاء درجه و ثواب بردن پيغمبر و ائمه اطهار است- زهر الربيع 286/2 ط اسلاميه طهران. هر بوى كه از مشك و قرنفل شنوى *** از طره آن زلف چوسنبل شنوى و از مؤيدات است اخبار فضيلت و شرافت شبهاى قدر زيرا در آنها است كه ملائكه بر قلب پيغمبر و امام نازل ميشوند، و علومى را عرضه ميدارند و اگر چنين نبود علم آنها تمام ميشد، و اينك نص يكى از آن احاديث: ابو جعفر (ع): لقد خلق الله جل ذكره ليلة القدر اول ما خلق الله الدنيا، و لقد خلق فيها اول نبي يكون اول وصي يكون، و لقد قضى ان يكون في كل سنة يهبط فيها بتفسير الامور الى مثلها من السنة المقبلة، من جحد ذلك فقد رد الله عز وجل علمه لانه لا يقوم الانبياء والرسل والمحدثون الا ان تكون عليهم بما ياتيهم في تلك الليلة من الحجّة التي ياتيهم بها جبرئيل (ع)- تفسير البرهان ونور الثقلين ذيل آية شريفه تنزل الملائكة والروح .

همه دعا مستجاب نشود، و اشتغال اینها بر بعض فقرات که اتصاف آن جناب به آنها معلوم است، مبعده نیست، چه هر کمالی مراتبی دارد، وطبیعت شرف و فضل مقوله به تشکیک است، و هر چه تصور کنی مرتبه دیگر در آن کمال هست که فوق او است، و فوق کل ذی علم علیم قاعده ای است کلیه جاریه در اشباه و نظایر خود، لمؤلفه:

فالنور في النزول والصعود *** مشکك مختلف الحدود

پس میشود به این سؤال مرتبه عالی این کمال را طلب کنند، و این که بعضی توهم کرده اند آنچه از شرف و فضل ممکن است به ممکن برسد به جناب نبوی رسیده، و از این جهت صلوات را سودی به او نیست، عبارتی است مموه و عام فریب، چه لب این معنی یا راجع به این است که آن جناب را دیگر به خدای عزوجل حاجتی نیست، و از او مستغنی است، و این معنی منافی با ضرورت عقول است، چه اعلای مراتب آن جناب عبودیت است که عنوان کتاب فقر و بسمله صحیفه احتیاج است، یا راجع با اینکه خدای تعالی، العیاذ ب اللّٰه - دیگر نمیتواند افاضه فیضی با و کند، و لباس جدیدی از کرامت بپوشاند " تعالی اللّٰه عما یقول الظالمون علوا کبیرا " (1).

بلی در این مقام کلامی است که بعض بر مشرب حکمت و فلسفه تلفیق میکنند و خلاصه او آنکه مقام نبوت مقام عقول است، و در مرتبه عقل ما بالقوة عین ما بالفعل است، و کمال مترقی ندارند، و عقل هر چه باید داشته باشد دارد

ص: 13

و در آن مقام فقد و نیستی، نیست جز همان امکان ذاتی و قیام صدوری، بمبدء وهاب.

وحدیث " اول ما خلق الله العقل و اول ما خلق الله نوری " (1) شاهد این دعوی است، بلی فرقی که هست آنست که عقل نزولی از اول واجد کمالات است، و عقل صعودی چون در جمیع مراتب باید سیر کند، و قطع دو دوره هر دو قوس وجود را نماید، بالاخره به آن درجه میرسد.

و جواب این شبهه آنست که برهان قائم شده بر امتناع انفکاک هیولی از صورت پس عقل صعودی به جهت هیولانیتی که دارد قوه آن غیر متناهی خواهد بود، و از درجه عقل نزولی هم عبور خواهد کرد قال شاعرهم:

احمد ار بکشاید آن پر جلیل *** تا ابد مدهوش ماند جبرئیل

و کریمه " خلق الانسان ضعيفا " [28 النساء 4] تواند بود که اشاره به این ضعف که عبارت از عدم تحقق به مرتبه خاصه و استعداد قبول کمالات غیر متناهی است، باشد که سر از گر بیان قوت در میآورد، بالجمله بسط این جواب خارج از وظیفه این مختصر است، و آنان که بصیرتی در این علوم دارند آگاهند که لباب حل اشکال در این دو سطر ودیعه گذاشته شده، بر مشرب این قوم راهی برای اشکال باقی نمانده، و پاره ای به برخی از احادیث مستمسک شده اند که آن هم

ص: 14

1- معاذ بن جبل: ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال: ان الله خلقني وعليها وفاطمة والحسن والحسين قبل ان يخلق الدنيا بسبعة آلاف سنة... علل الشرايع 80، بحار الانوار 7 / 15 / الرقم 7. علي بن ابيطالب عليه السلام انه قال ان الله تبارك و تعالی خلق نور محمد صلى الله عليه وآله قبل ان خلق السماوات والارض والعرش والكرسى... الخصال: 1 / 82 معاني الاخبار: 88، بحار الانوار 5 / 15 والاحاديث في ذلك كثيرة راجع بحار الانوار.

الفصل الأول: مواضع من الكتاب الرد عليها

وجهی ندارند مثل فقره زیارت جامعه " وجعل صلواتنا علیکم... " (1) الخ و این استدلال بر طریقہ ابو حنیفہ کہ قائل بہ مفهوم لقب است مستقیم است، و الا از مشهورات است کہ - عوام ہم میگویند - اثبات شئی نفی ما عدا نمیکنند، چه اشتمال صلوات بر این خواص و آثار موجب عدم رجوع نفع او بہ دیگران نیست، بلی در مقام سخن دیگری هست کہ عارف محقق ملا عبد الرزاق کاشی در تفسیر (حقایق التأویل) اشاره بہ او کرده، و محصل او با تحریر آنکہ:

حقیقت صلوات امداد و تأیید و افاضہ کمالات است، پس مصلي حقیقة خدای تعالی است، گاہ در مقام جمع و بلا واسطه، و گاہ در مقام تفصیل و مع الواسطه کہ فعل عباد است، و حقیقت صلوات مؤمنین همین است، چه او عبارت است از قبول ہدایت و انتقاش لوح وجود بہ نقش محبت او، و این نوعی است از امداد آن جناب در غرض تکمیل، و مقصد تعمیم فیض خدا، چه اگر قبول مادہ نبودی اثر فاعلیت فاعل بظہور نرسیدی چنانچہ گفته اند " وجود من بہ تو است و ظہور تو از من " " فلست نظہر لولای، لم اکن لولاک " و در حدیث قدسی است کہ اگر خلق ہمہ اطاعت میکردند خلقی دیگر می آفریدم کہ معصیت کنند تا عفو و فضل من معلوم شود (2).

ص: 15

1- و ما خصنا به من ولایتکم طیباً لخلقنا و طہارۃ لانفسنا و تزکیۃ لنا و کفارۃ لذنوبنا...

2- اخرج احمد و ابو یعلی و الضیاء عن أنفـس قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ یقول والذی نفسی بیدہ لو اخطأتم حتی تملأ خطایاکم ما بین السماء والارض ثم استغفرتم لغفر لکم، والذی نفس محمد بیدہ لو لم تخطوا لجاء اللہ بقوم یخطون ثم یستغفرون فیغفرلہم. و اخرج ابن ابی شیبۃ و مسلم عن ابی ایوب الانصاری رضی اللہ عنہ سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ یقول لولا انکم تذنوبون لخلق اللہ خلقنا یدنوبون فیغفر لہم تفسیر الدر المنثور سورۃ الزمر 39 آیۃ 53 ج 5 / 332.

فائده چهارم: موقع صلوات فرستادن باید آل محمد ذکر شوند، دلیل آن از عامه و خاصه

و همچنین تسلیم مؤمنین دفع آفت نقص تکمیل او است به اظهار جلال عموم دعوت و قوت فاعلیت او در مقام هدایت، و به این وجه از بیان ممکن است جمع بین هر دو قول شود، چه نفع صلوات اولاً و بالذات راجع به مصلی است، و به اعتبار اظهار اقتدار و تکمیل غرض بعثت و تحصیل مقصد هدایت راجع به مصلی علیه، و موجب رفع درجه و علو شأن و ظهور کلمه او است، چنانچه فرموده "فانی اباهی بکم الامم ولو بالسقط" (1)، بالجمله آنچه نظر قاصر فعلاً مؤدی به او است اینست که از جانب طرفین تقریر کردم، و بیش از این تفصیل شایسته مقام نیست.

فائده - 4 ضم آل رسول (ص) در صلوات موافق اخبار کثیره متواتر مرویه از طریق فریقین است، از آن جمله در اکثر اصول معتمده اهل سنت نقل شده که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که چگونه بر تو صلوات فرستیم فرمود: "اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم، و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم حمید مجید" (2).

و خصوص این صلوات در تشهد نماز بنا بر یک قول شافعی واجب است و بر قول دیگر او مستحب است، چنانچه در تقریب ابی شجاع و شرح ابی قاسم و حواشی او مذکور است که هر دو از علماء شافعیه اند و عمل شافعیه غالباً بر آن

ص: 16

1- جامع الاخبار: 103، بحار الانوار 103 / 202 الرقم 24 ط طهران.

2- صحیح بحاری 4 / 146 وج 8 / 77 ط امیریة بمصر... کتابهای دیگر مراجعه شود به احقاق الحق 3 / 22 وج 9 / 524.

عامه موقع ذکر ائمه معصومین صلوات نمیفرستند

نسخه است به اضافه سیدنا در " محمد " و " ابراهیم " در مواضع اربعه (1) و این شعر معروف شافعی که در کثیری از کتب جماعت مذکور است، و در السنه ایشان مشهور میگوید:

یا آل بیت رسول الله حبکم *** فرض من الله فی القرآن انزله

یکفیکم من عظیم الفخر انکم **** من لم یصل علیکم لاصلاة له (2)

شاهد وجوب است، ولی حمل بر نفی کمال کرده اند نه بر نفی حقیقت، چنانچه در (نور الابصار) شبلنجی معاصر است (3). و در (ینابیع المودة) از (صواعق) و (جواهر العقدين) روایت کرده که پیغمبر فرمود " لا تصلو علی الصلاة البتراء قالوا: و ما الصلاة البتراء یا رسول الله؟ قال تقولون اللهم صلی علی محمد وتسکتون، بل قولوا: اللهم صلی علی محمد وعلی آل محمد (4) با وجود این اهل سنت ملتزم اند در ذکر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مینویسند، و اسم مبارک آن را از صلوات حذف مینمایند تا عناد فطری و انحراف جبلی را بنمایانند، و اعراض از رکوب سفینه نجات و دخول سلامت خانه نوح را از خود معلوم کنند، و هم چنین در موارد ذکر اسامی اهل بیت ملتزمند به ترك ذکر صلوات و سلام با اینکه خدای آنها را در این شرف شریک نبوت کرده، و از طرق معتمده آنها جواز تصلیه و تسلیم بر عترت اطهار معلوم میشود، علاوه بر اینکه صریح آیه " هو الذی یصلی علیکم " [43 - الاحزاب - 33]

ص: 17

1- به این نحو اللهم صلی علی سیدنا محمد... کما صلیت علی سیدنا ابراهیم... وعلی آل سیدنا ابراهیم... کما بارکت علی سیدنا ابراهیم وعلی آل سیدنا ابراهیم...

2- الصواعق 88 ط القدیم، ینابیع المودة 295 ط اسلامبول قال الشافعی:

3- حدیث نسبت به قبول نشدن نماز و ناقص بودن او بواسطه ترك صلوة بر آل نبی زیاد است و احقاق الحق 9 / 611 به تفصیل آنها را ذکر کرده است.

4- ینابیع المودة ص 295 ط اسلامبول... احقاق الحق 9 / 636.

وکریمه " فصل عليهم ان صلواتك سكن لهم " [103 - التوبة - 9] وبشارت " اولئك عليكم صلوات من ربهم ورحمة " [157 - البقرة - 2] دالند بر جواز صلوات بر عموم اهل ایمان، و از عمل صحابه هم نقل شده که صلوات بر آل میفرستادند.

در (ینایع المودة) از ابو نعیم حافظ و جماعت مفسرین روایت کرده که سند به مجاهد و ابی صالح رساندند، و این دو از ابن عباس روایت میکنند که آل یاسین در کریمه " سلام علی آل یاسین " [130 الصافات 37] آل محمدند، و یاسین اسمی از اسماء آن حضرت است (1) با این همه از گفتن سلام الله علیه، یا صلی الله علیه مضایقه دارند.

و علت او را در (کشف) اشاره مینماید - بعد از اینکه میگوید قیاس جواز صلوات بر غیر نبی است به دلیل آیه زکات " وهی الذی... الخ (2) وقول رسول خدای ص " اللهم صلی علی آل ابی اوفی - تفصیل میدهد بین ذکر تبعی که جایز است، و ذکر بالاستقلال که مکروه است، به جهت اینکه شعار ذکر نبی شده و موجب اتهام به رافضی بودن است، و پیغمبر فرموده " من کان یؤمن ب الله والیوم الاخر فلا یقفن مواقف التهم " (3).

ص: 18

1- حدیث از عامه نسبت به اینکه آل یاسین آل محمد هستند زیاد است، و احقاق الحق 3 / 450 و 14 / 360 بتفصیل آنها را ذکر کرده است.

2- هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور وکان بالمؤمنین رحیما [42 الاحزاب 33]

3- فی الکشف ذیل " صلوا علیه وسلموا تسلیما " [56 الاحزاب 33] قال: فان قلت: فما تقول: فی الصلاة علی غیره؟ قلت: القیاس جواز الصلاة علی کل مؤمن لقوله تعالی " هو الذی یصلی علیکم [وملائکة لیخرجکم من الظلمات الی النور 43000 الاحزاب 33] وقوله تعالی " وصل علیهم ان صلواتك سكن لهم [103 التوبة 9] وقوله صلی الله علیه وآله وسلم اللهم صلی علی آل ابی اوفی، ولكن للعلماء تفصیلا فی ذلك وهو انها ان كانت علی سبیل التبع كقولك صلی الله علیه النبی وآله فلا کلام فیها واما اذا افرد غیره من اهل البیت بالصلوة كما یفرد هو فمکروه لان ذلك صار شعارا لذكر رسول الله صلی الله علیه وآله، ولانه یؤدی الی الاتهام بالرفض وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من کان یؤمن ب الله والیوم الاخر فلا یقفن مواقف التهم " .

تقديم: مادة تاريخ كتاب " شرح زيارة عاشورا " است

و از ابن القيم در (فتح الباری) نقل شده که المختار ان یصلی علی الانبیاء والملائكة وازواج النبی وآله وذریته واهل الطاعة علی سبیل الاجمال ویکره فی غیر الانبیاء لشخص مفرد بحيث یصیر شعارا ولا سیما اذا ترک فی حق مثله او افضل منه كما یفعله الرافضة... (1) الی آخر کلامه، عجیب تر آن است که در اصول صحیفه "اللهم صلی علی آل ابی اوفی واللهم صلی علی سعد بن عباده" از پیغمبر صلی الله علیه واله نقل کردند (2) و در (فتح الباری) است که صلوات بر غیر انبیاء بر مذهب حسن بصری و مجاهد و اسحاق و ابو ثور و داود طبری جایز است (3) و از (منهاج السنة) ابن تیمیة - خذ له الله - نقل شده: ابو حنیفة مذهبہ انه یجوز الصلوة علی غیر النبی کابی بکر و عمر و عثمان و علی، وهو اختیار اکثر اصحابه کالقاضي ابی یعلی و ابی عقیل و ابی محمد عبد القادر الجیلی (4)

ص: 19

1- فتح الباری 11 / 147 باب هل یصلی علی غیر النبی ط بیروت.

2- القول الفصل 2 / 272 ط مطبعة ارشيفل، احقاق الحق 3 / 271.

3- فتح الباری 11 / 142 باب هل یصلی علی غیر النبی ط بیروت.

4- روی العامة بطرق كثيرة عن امیر المؤمنین، وابن عباس، وعمرو بن جمیع، و ابی ذر، و انس، و ابی ایوب... ان الملائكة صلت علی و علی علی بن ابی طالب... راجع احقاق الحق 16 / 455.

عامه بر خلاف سیره پیغمبر صلی الله علیه وآله و روش صحابه انگشتر در دست چپ میکنند علت آن

پس با اتفاق این جماع منع زمخشری و ابن قیم چه وجه دارد؟ حاصل سخن بی پرده و سر باز این است که چون شیعه چنین میکنند با اینکه کتاب و سنت و عقل و اجماع شاهد جواز و رجحان است باید ترك کرد، اگر چنین است که التزام طایفه به احسان به اهل بیت و تجلیل اینها موجب التزام ترك او شود، پس خوب است جمیع فرائض و سنن را به همین جهت اجتناب نمایند.

و محمد محبی شامی که از فضلاهی این طایفه است در (تاریخ خلاصه الاثر) تصریح به این عناد و تعصب کرده، و پرده از روی کار بر داشته در ذیل شعری که از عبد الرحیم بن تاج الدین دمشقی در ترجمه او نقل میکند - وهو هذا: (1).

ان الفتی العالم مع علمه *** تراه محروما من العالم

مثل الید الیمنی لفضل بها *** قد معنت من زینة الخاتم

- میگوید تختم به یسار در واقعه تحکیم حادث شد، گاهی که عمرو بن عاص خطبه خواند و گفت من خلافت را از علی خلع کردم، چنانچه خاتم خود را از دست راست خلع کردم، و قرار خلافت را در معاویه دادم چنانچه گذاشتم خاتم را در دست چپ خودم، پس سنت عمرو در عموم مردم باقی ماند، ولی پیغمبر و خلفای راشدین تختم به یمین میکردند، و فقهای ما از آن جمله بیرجندی در کتاب (کشف) گفته تختم به یسار باید کرد، گفته شده به یمین، لکن آن شعار روافض است، و واجب است از آن احتراز کردن.

ص: 20

1- قال: رأیت فی آخر (الگستان) للشیخ السعدی ما معناه سئل بعضهم عن الید الیمنی ما بالها مع فضلها الجزیل و کراماتها المعلومه لم یوضع فیها الخاتم و وضع فی الشمال، قال: فنظمت هذا المعنی فی بیتین: ان الفتی... ثم ناقضته: ت الله ما ذاك محل بها *** بل شرفت من واحد راحم وانما الفضل لها زینة *** به اغتتمت عن زینة الخاتم

چرا باید انگشتر را در دست راست کرد؟

وعلاء حصكفي در شرح (ملتقى الابرار) گفته " لا شعور لنا بهذا الشعار في هذه الامصار فنتبع اثر المختار " چه در حدیث آمده " واجعلها في يمينك " یعنی انگشتر را در دست راست کن بعد از این به استطراد شعری از ابو عامر جرجانی نقل میکند که گفته:

تختم في اليسار فليس يلقي *** طرازا لكم الا في اليسار

وما نقصوا اليمين به ولكن *** لباس الزين اولى بالصغار

لذلك ترى الابهام عاطات *** وهن على الاكف من الكبار

آنگاه میگوید و قد عرفت الحديث فكل هذا غفلة منه (1).

و در (یتیمه ثعالبی) کلامی طریف است که حق این مقام حکایت او است میگوید ابو حفص فقیه از ابو احمد کاتب پرسید چرا خاتم را در یمین کردی ابو حاتم گفت در این چهار فایده است::

یکی اینکه سنت مأثوره از نبی صلی الله علیه وآله از طرق متعدده و وجوه مختلفه اینست که او تختم به یمین میکرد، و هم چنین خلفاء راشدین بعد از او، تا اینکه واقعه صفین و حکمین پیش آمد و عمرو عاص خطبه کرد که " الا انی خلعت الخلافة من علي كخلع خاتمی هذا من یمینی وجعلتها في معاوية كما جعلت هذا في يساری فبقیت سنة عمرو بین العامة الی یومنا هذا " .

فایده دوم در کتاب خدا است که میفرماید " لا یکلف الله نفسا الا وسعها " [286 البقرة 2] و معلوم است که یمین اقوی از یسار است، و واجب آنست که کلفت حمل اشیاء را در عهده اقوی دهند نه اضعف.

سوم اینکه از قیاس است، چه نهی از استتجاء به یمین صحیح است، و ادب

ص: 21

در استتجاء به یسار است، و نقش خاتمی از اسم خدای تعالی خالی نیست پس واجب افتاد که وی را تنزیه از جای پلیدی کند.

چهارم - اینکه خاتم زینت است و اسم او به فارسی انگشت آرای است و یمین اولی است به تشریف از یسار (1).

تا اینجا بود کلام ابو احمد در اسکات ابو حفص فقیه که در (یتیمه) حکایت شده بود.

و راغب اصفهانی در کتاب (محاضرات) میگوید "کان خاتمه صلی الله علیه وآله حلقة فضة وعلیه فص عقیق، وکان یتختم به فی یمینه، و سبب اتخاذه انه كتب الی ملك الروم فقیل انه لا یقبل کتابا الا مختوما" قال: و اول من تختم فی یساره معاویه و قیل شعر:

قالوا تختم فی الیمین وانما *** ما رست ذاك تشبها بالصادق

و تقربا منی لال محمد *** و تباعدا منی لكل منافق

الماحسین فروجهم بخواتم *** اسم النبی بهن و اسم الخالق

و در کتاب (مستطرف) از عایشه روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله بدست راست انگشتری میکرد، و از دنیا بیروت رفت در حالی که خاتم در یمین او بود، و از (تاریخ سلامی) نقل میکنند که رسول خدای و خلفای به دست راست تختم میکردند و معاویه او را به یسار نقل کرد، و بنی امیه بسنت او عمل کردند، و سفاح نقل کرد به یمین، و تا ایام رشید باقی ماند، آنگاه او متابعت معاویه کرد، و نقل به یسار نمود مردم متابعت او کردند (2).

اکنون اندکی به تأمل نگاه کن و طریقه دیانت را به بین که به جهت عداوت

ص: 22

1- یتیمه الدهر 4 / 68 ط بیروت.

2- مستطرف شیخ شهاب الدین أحمد الابشهی ج 2 / 25 ط مصر.

با اهل بیت عصمت و مخالف با اتباع ایشان از اخبار صحیحہ خود دست بر میدارند و از متابعت خلفای خود چشم میپوشند، و ترک سنت نبویہ کردہ پیروی سنت امویہ میکنند، و تصریح میکنند چون تختم بہ یمین شعار روافض است ترک باید کرد، و این شعار بودن بہ جهت آنست کہ روافض متابعت عمرو و عاص نکردند و بر اتباع سنت پیغمبر باقی ماندند، فیالمعجب ولضیعة دین سید العرب وقد قلت بدیہا:

تختم بالیمن فتلك اعلى *** تكن في عد اصحاب اليمين

ولا تجعله عرضة نيل سوء *** وفيه اسم المهيمن والامين

ولا تعدل بذاك الى شمال *** فتحيى سنة الرجس العيين (1)

ص: 23

1- قال مصنف (الهداية) من الحنفية: ان المشروع التختم في اليمين ولكن لما اتخذته الرافضة جعلناه في اليسار. و اول من اتخذ التختم باليسار خلاف السنة هو معاوية كما في (ربيع الابرار) للزمخشري. وقال ابن تيمية في منهاجه 2 / 143 عند بيان التشبه بالروافض: و من هنا ذهب من ذهب من الفقهاء الى ترك بعض المستحبات اذا صارت شعارا لهم، فانه وان لم يكن الترك واجبا لذلك لكن في اظهار ذلك مشابهة لهم فلا يتميز السني من الرافضى، ومصالحة التميز عنهم لاجل هجرانهم ومخالفتهم اعظم من مصلحة هذا المستحب ونرى في موارد كثيرة تركهم للسنة مخالفة للشيعة في العمل بالسنن و ذكر العلامة الاميني كثيرا منها في الغدير 10 / 210 فراجع. نتف [اسم كتاب] ابي عبد الله السلامى ان النبي صلى الله عليه وآله كان يتختم في يمينه والخلفاء الاربعة بعده فنقلها معاوية الى اليسار واخذ بذلك فبقى كذلك ايام مروانية فنقلها السفاح الى اليمين فبقى الى ايام الرشيد فنقلها الى اليسار، واخذ الناس بذلك. واشتهر ان عمرو بن العاص عند التحكيم سلها من يده اليمينى، وقال: خلعت الخلافة من علي كخلعى خاتمي هذا من يمينى وجعلتها في معاوية كما جعلت هذا في يسارى. والروايات والاشعار في ذلك كثيرة راجع مناقب ابن شهر آشوب 2 / 75 في لوائه وخاتمه عليه السلام. الصدوق عن ابيه عن سعد عن ابن علوان عن عمرو بن ثابت عن ابيه عن ابن بطريق عن امير المؤمنين: انا سيد الوصيين ووصي سيد النبيين... وزوجة سيدة نساء العالمين انا المتختم باليمين والمغفر للجبين - امالى الصدوق 17 بحار الانوار 39 / 341.

آل محمد چه کسانی هستند؟

فایده - 4 اشتقاق آل از اول است، و جماعتی را که آل کسی گویند به جهت اول ایشان است به آن کس، و اول بر سه وجه است:

اول جسمانی که عبارت از قرابت صوری و تولد بدنی است، و اول روحانی که عبارت از تعلم علوم و کسب فضائل و تخلق به اخلاق کسی باشد، و اول نورانی که عبارت از اتحاد نور و وحدت سنخ ذات باشد که اشرف انواع اول است.

و آل حقیقی پیغمبر آن کسانی که متحقق به هر سه قسم اول باشند، و ما - بعد از سیر و تقسیم تام و استقراء کامل - کمال این صفات و تمامیت این جهات را جز در ائمه اثنی عشر و فاطمه علیهم السلام ندیدیم.

اما انتساب صوری و تولد ظاهری که معلوم است.

اما جهت ثانیه که به حدیث "انا مدینة العلم وعلی بابها" ثابت است و اما حیثیت ثالثه از حدیث شریف "كنت انا وعلی نورا" و کریمه "ذریة بعضها من بعض" [34 آل عمران 3] مشهود ارباب انصاف میشود، و بعضی از اهل سنت که مطلق

ص: 24

قربانیت یا عموم امت را آل دانسته اند از جاده انصاف بیروت رفته اند، ولیس اول قارورة کسرت فی الاسلام.

و در (عیون اخبار الرضا) بایی عقد کرده از برای نقل کلام سعادت فرجام حضرت رضا علیه السلام در مجلس مأموم با علماء عامه در تفرقه آل و امت، و آن باب بیست و سوم از آن کتاب است، و به جهت طول او، ما طالبان را محول به مراجعه همان کتاب مستطاب میکنیم، ولی با همه عصبیت و عناد فخر رازی در (تفسیر کبیر) کلامی دارد که قریب به انصاف است میگوید: آل محمد آنانند که امرشان آئل به او میشود، پس هر که اول امرش به او اشد و اکمل باشد آل او باشد، و شک نیست که تعلق بین علی و فاطمه و حسن و حسین و بین رسول خدا صلی الله علیه و آله تعلقان بود، و این مطلب معلوم است به نقل متواتر، پس واجب شد که آنها آل باشند.

وایضا اختلاف کرده اند در معنی آل بعض گفته اند اقارب اویند، و قومی گفتند امت اویند، ما اگر بگوئیم قربانیت اویند پس ایشانند آل، و اگر بگوئیم امتی هستند که قبول دعوت کردند باز ایشان آل هستند، پس به هر تقدیر ایشان آل هستند، اما جز ایشان محل اختلاف است، و معلوم نیست، تمام شد کلام فخر رازی، و ما به همین تقریب این حکم را در بقیه ائمه اثنی عشر علیهم السلام مطرد میکنیم.

فائده - 5 لفظ این دعا (1) که مشتمل است بر عطف بر ضمیر مجرور بی اعاده جار شاهد صحت این مذهب است، چه در محل خود ثابت کرده ایم و اشباه آن، خصوصاً از صادقین علیهم السلام، و آنان که قبل از ایشانند بقاعده عربیت حجت است، و در اثبات لغت کافی است، چه رواة ما کمتر از اصمعی ناصبی و ابو عبیده خارجی

ص: 25

- که مرتکب همه نوع قبایح میشدند - نیستند، وصادقین علیهما السلام در عربیت کمتر از جریر واخلط وفرزدق نیستند.

خصوصاً در این زیارت شریفه که دانستی حدیث قدسی است، و مثل قرآن و حدیث نبوی حجت است، و از اینجا معلوم میشود که مناقشه شیخ اجل ابو الفتح کراچکی در جر آل در ادعیه صحیفه و التزام به نصب به عطف بر محل چنانچه در حاشیه سید محقق داماد قدس سره از او نقل شده از اقتصار بر تقلید بعض قشربین نحاة و صحفیین علماء عربیت است، با اینکه قرائت حمزه در کریمه " تساءلون به والارحام " [1] - النساء - 4] شاهد دعوی است، و تغلیط صاحب (کشاف) غلط و بی مبنی است، و تحقیق این باب مناسب این کتاب نیست.

" اللهم اجعلني عندك وجيها بالحسين عليه السلام في الدنيا والاخرة " ج - بارالها بگردان مرا نزد خودت عزیز و محترم بواسطه حسین علیه السلام در دنیا و آخرت.

ش - جعل بر دو قسم است: یکی بسیط که به معنی انشاء نفس ذات شئی است، و این جعل بر قانون عربیت حاجت به يك مفعول بیشتر ندارد، و دیگری جعل مرکب است که به معنی ایجاد حاجت به يك مفعول بیشتر ندارد، و دیگری جعل مرکب است که به معنی ایجاد وصفی در امر ثالثی است، و او محتاج به دو مفعول است، و در این عبارت شریفه لفظ جعل از قسم ثانی است، چنانچه واضح است.

وجیه: مأخوذ از وجه است که به معنی جاه است، چنانچه در عبارت (بخاری) که سابقاً ترجمه او را شنیدی واقع است " وکان لعلی وجه حیوة فاطمه " (1).

دنیا - تأیث است، و معتمد بر موصوف محذوف است که " نشأة " یا

ص: 26

در این نظام هستی سه عالم میباید: عالم حسن و تخیل و تعقل

"دار" باشد، و هم چنین است وجه تأنیث آخرت، و وجه در تعبیر از این نشأه به صیغه دنیا که افعال تفصیل است، میشود مبالغه درد نو و دنائت او، و افعال تفصیل گاهی استعمال میشود در شدت اتصاف شیء به شیء به این معنی که مجازا اعتبار مفضل علیه در او نمیکند چنانچه خفاجی در (شرح درة) تصریح به این کرده، و نقل از دیگران هم شده، و استعمال و تتبع هم شاهد او است، و میتواند بود که ملاحظه معنی تفصیل هم شده باشد که نشأه برزخ - که عالم مثال و خیال منفصل و ملکوت اسفل در صطلاح حکمای اشراق و عرفای ذوی الاذواق - عبارت از او است ملحوظ شده باشد، و او چون به اعتبار عالم آخرت دنوی دارد متوسط اعتبار شده، و این نشأه متأخر، و به این ملاحظه او را دنیا گفتند، چنانچه در فقره زیارت جامعه است "و حجج الله علی اهل الدنيا والاخرة والاولی" بنابر بعض احتمالات که اولی اشاره به عالم اظله یا عالم ذر نباشد، و حکما گفته اند که اشاره به تثلیث عوالم شده که در کریمه "ولقد علمتم النشأه الاولی فلولا تذکرون" [62 الواقعة 56] چه در این نشأه حسی است، و تخیلی و تعقلی، و تذکر موجب آنست که بگوئیم در کلیه عالم و انسان کبیرهم سه عالم است:

یکی عالم حسن که نشأه مادیات است.

و دیگری عالم تخیل که موطن صور مجردة از مواد کثیفه عنصریه است، چه خلوصورت از ماده مطلقا خلاف برهان است، و عبارت طائفه ای که نفی ماده کردند منزل بر تفسیر ما است که تقیید به عنصریه کثیفه کردیم تا موجب لوازم دنیاویه نشود، و حرکت و ترقی و انتفاع به دعاء و خیرات و ثوبات و اعمال صالحات اخلاف و اقرباء و اصدقاء و مؤمنین - که از معلومات شرع شریف بلکه مقطوعات به رؤیاهای صادقه و امارت دیگر است - صحیح باشد - سوم عالم تعقل است که تجرد از جمیع لوازم دنیاویه و زحمات و تعلقات

عنصریه است اگر چند خلو از ماده یکسره نباشد، بلکه ماده رقیقه لطیفه که موجب تحولات عرضیه است به حکم تلازم هیولای و صورت باوی باشد، چنانچه سابقا اشاره کردیم، و این عالم آخرت است که عیش پاینده و زندگانی جاویدان است "وان الدار الاخرة لهی الحيوان" [64 العنکبوت 29] هذا محصل ما قالوا والعهدة عليهم.

تنبیه

در تفسیر فخر رازی مذکور است که وجیه کسی است که معروف به خیر باشد، و هر کس اگر چه معروف است نزد خدای و لیکن معرفت مجرد کافی در وجاهت نیست، چه اگر کسی دیگری را به خدمت یا اجرت بشناسد نمیگویند وجیه است، بلکه وجیه آنست که خصال حمیده داشته باشد که بواسطه او در معرض شناختن و شناختن در آید، و قابلیت این مقام داشته باشد، و محصل نظر فخر رازی بر آنست که وجاهت را به معروفیت تفسیر کند، و وجهی برای این تفسیر نیافتیم و در سایر کتب هم معلوم نیست موافقی داشته باشد، و قواعد لغت هم مقتضی این نیست و اگر نه چنان بود نقض بخادم و اجیر که معروفند موقعی نداشت، بالجمله آنچه لازم است که در این مقام دانسته شود آنست که وجاهت نزد خدای در دنیا بچه حاصل شود به حکم کریمه "ان اکرمکم عند اللّٰه اتقیکم" [13 الحجرات 49] کرامت و وجاهت در نزد خدای تعالی منوط به تقوی است، و تقوی سه مرتبه دارد:

اول تقوی در عقاید است که به معنی استقامت دین و احکام ایمان است.

دیگر تقوای در اعمال است که عبارت از ورع از محارم و تجنب از مآثم و ملازمت واجبات و مواظبت طاعات باشد، و این مرتبه را، بعد از مرتبه ثانیه باید تحصیل کرد.

و دیگر تقوای در اخلاق و ملکات است، که آدمی در مصحف قلب خود نظر کند اگر صفت رذیله بیند که به منزله آیه عذاب است گریه کند و فزع کند

" يا أبا عبد الله انى اتقرب الى الله والى رسوله والى أمير المؤمنين والى الحسن والى بمواليتك وبالبراءة ممن قاتلك ونصب لك الحرب وبالبراءة ممن أسس أساس ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى فى ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياعكم "
ترجمه

واستعاذه کند، و او را از دل خود بیروت برد، و اگر به خصلت حمیده عبور کند که به منزله آیه رحمت است شکر خدای کند، و از خدای تعالی ثبات و دوام او را بخواهد، و امثال و اشباه او را بطلبد تا به جهاد تام و مشقت کامل دفع رذائل و تحصیل محاسن اخلاق کند، و جمیع این سه مرتبه تقوی موقوف بر علم است چه تا ندانی نتوانی، و از اینجا معلوم شد که کرامت عند الله منوط و مشروط به علم است، چنانچه فرموده: یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات " [11 المجادلة 58] و در جای دیگر " ام هل تستوی الظلمات والنور " [16 الرعد 13] بلی علم بی عمل مقصود نیست مگر در جائی که علم و عمل یکی باشند، چنانچه در مرحله اول تقوی که ایمان باشد مطلوب همان علم است یعنی اعتقاد قلبی و تحقق واقعی به اذعان به صفات ربوبیت و انبیاء و ائمه و کتب و ملائکه و حشر و نشر که مبدا و معاد عبارت از آنها است، حاصل سخن اینکه شخص زائر در این زیارت از خدای تعالی طلب میکند که به واسطه اعتصام به عروة الوثقیای محبت حسین و تمسک به آن حبل متین به مدارج علم و عمل صعود کند تا در دنیا مرضی خدای عزوجل شود، و در آخرت به مقام قرب و درجه اولیاء برسد.

" اللهم اجعلنى عندك وجيها بالحسين عليه السلام في الدنيا والاخرة بجاه محمد وعترته الطاهرة " .

" يا ابا عبد الله انى اتقرب الى الله والى رسوله والى امير المؤمنين والى الحسن والى بمواليتك وبالبراءة ممن قاتلك ونصب لك الحرب، وبالبراءة ممن اسس اساس الظلم والجور عليكم وابراء الى الله والى رسوله ممن اسس اساس ذلك وبنى عليه بنيانه وجرى فى ظلمه وجوره عليكم وعلى اشياعكم " - ج ای ابو عبد الله همانا من تقرب میجویم بسوی پیغمبر و بسوی

امیر المؤمنین و بسوی امام حسن و بسوی تو به دوستی تو و به بیزاری از هر که با تو مقاتله کرد، و جنگ را برای تو بر پا کرد، و به بیزاری جستن از هر که تاسیس اساس ظلم و جور بر شما اهل بیت کرده، و بیزاری میجویم از هر که اساس ظلم را گذاشته، و بنیان بنا کرده بر او، و دست باز نکشیده از جور و ظلم بر شما و بر شیعیان شما.

ش تقرب: تفعل از قرب است، و صیغه تفعل در این باب تواند بود که برای طلب باشد، و شاید برای مبالغه باشد، و اول اظهر است، و عبارت (قاموس که گفته: "تقرب به الی الله تقربا و تقربا" یعنی کتملاق ای طلب القربة والوسيلة به عنده "شاهد او است، اگر چه فی نفسه حجت نیست، چه دعوی سماع از واضع در این موضع به غایت بعید است، و استعمال بر هر دو وجه ممکن الانطباق است، و ظاهر عبارت مذکوره اینست که بآء بعد از تقرب بآء سببیت باشد.

و در فقره زیارت بعیدا محتمل است که بآء ملاسبت باشد، و مراد آن باشد که با ولایت و برائت طلب قربت میکنیم یا نیک فریب در حضرت شما میشوم، و شک نیست در امثال این مقام مراد قرب معنوی است نه قرب مکانی، و حصول او به ملازمت طاعات و مجانبت معاصی و تخلق به اخلاق الله تا از صورت ایمان گذشته به حقیقت ایمان متحقق شوند، "فان لكل حق حقيقة، و علی كل صواب نورا".

موالات: به معنی محبت و ولایت است، و وجه دلالت ولایت که در حقیقت به معنی قرب است بر مودت سابقا مشروح شد (1).

ویاب مفاعله در این مقام مصوغ برای تقویت معنی مجرد است، چه ظاهر

ص: 30

1- ذیل برئت الی الله والیکم منهم و من اتباعهم و اشیاعهم و اولیاءهم ج 1 ص 305.

اینست که اختلاف صیغه و زیادت حروف در لغت بی نکته نباشد، اگر چند علماء غالباً به این معنی در باب مفاعله تصریح نکرده اند، ولی کلیه قانون لغات و خصوصیات کلمات مهره فن واساطین صناعت در دست است، و آنها مقوی این خیال و مقرب این احتمالند، این همه بر فرض آنست که ولی در لغت به معنی احب استعمال شده باشد، ولی بعضی نقیبه کرده اند، و بنابر این استعمال موالات و تولی در محبت به ملاحظه ملازمه تأکد قریبی است که مدلول صیغه است با محبت و علیهذا ولی مأخوذ از موالات است مثل بدیع از ابداع، و این کلام فی الجمله جای مناقشه و تأمل دارد، اگر چه متبع در هر حال استعمال است، و الله العالم.

نصب: در اصل لغت به معنی بر پای داشتن چیزی است، و اکثر معانی این لفظ از قبیل نصب نحوی، و نصب به معنی غنای مخصوص، و نصیب به معنی سهم، و نصاب به معنی حد، و نصب به معنی معبود باطل راجع به این استعمال است، و از وجوه او است اینکه میگویند نصب له العداوة، یا نصب له الحرب، یا ناصبه العداوة، و از فروع این استعمال اخیر است نصب به معنی عداوت امیر المؤمنین علیه السلام نه اینکه معنی لغوی اصلی باشد، چه معقول نیست که اضافه به مضاف الیه جزئی حقیقی متأجر الوجود به سنین متطاو له از زمان وضع ملحوظ واضح باشد، و لفظی برای او وضع کند با اینکه نصب به معنی عداوت به هیچ وجه نیست بلکه استعمالی است به حذف متعلق که عداوت باشد، و به کثرت استعمال ظهوری یافته، و مراد بعض لغویین که فته اند مجاز است اینست که ما تحقیق کردیم، و از اینجا معلوم میشود که آنچه صاحب (حدایق) تخیل کرده - که نصب در لغت حقیقت در تدین به بغض امیر المؤمنین است به استناد به ظاهر عبارت (قاموس) که گفته اند " النواصب والناصبیه و اهل النصب المتدینون ببغضة بعلي " - وجهی ندارد، چه وظیفه لغوی جز بیان جزئیات مورد استعمال نیست

و استعمال اعم از حقیقت است، و دانستی که احتمال حقیقت بودن در این مقام متمشی نیست علاوه بر اینکه نفس عبارت (قاموس) منادی به خلاف دعوی او است، چه بعد از عبارات مذکوره گفته: "لأنهم نصبوا له ای عادوه" چه صریح این کلام اینست که استعمال از باب اطلاق کلی بر فرد است، نه از جهت اخذ خصوصیت در مفهوم لفظ و تفسیر نصب به معاداة به جهت افاده حاصل معنی است، و تقریب دلالت آنست که ما بیان کردیم، و از همین جا معلوم میشود که آنکه به مجاز ملتزم شده از جهت آنست که اطلاق کلی را بر فرد مجاز دانسته و غفلت از تحقیق متأخرین اصولیین کرده که حقیقت است، ولی حقیقت بودن به این وجه فایده به حال صاحب (حدائق) ندارد، چه غرض او اخذ خصوصیت مبعوض است در مفهوم حقیقی لفظ، و حال او ظاهر شد.

جری: به معنی روان شدن است، و از راغب حکایت شده که "الجرى المر السريع واصله في الماء ونحوه" و گاه کنایه از استمرار شود به جهت آنکه فعلی که منقطع شود جریان ندارد، و استعمال او در جری فرس و جری سفینه وسای مواضع استعمال بر سیل تشبیه است یا توسع، و کنیز را که جاریه میگویند هم به جهت اینست که جاری در خدمت است، در (مصباح) میگوید "الجارية السفينة سميت بذلك لجرانها في البحر، ومنه قيل للامة جارية على التشبيه لجرانها مستخرجة في اشغال موالیها، والاصل فيها الشابة لخفتها، ثم توسعوا فيها حتى سموها كل امة جارية وان كانت عجوزا لا تقدر على السعي تسمية بما كانت عليه" و محکی از (محیط) اینست که "انما سميت جارية لانها تجرى في الحوائج" و در (اساس) گفته "وسميت الجارية لانها تستجرى في الخدمة" و محکی از (مهدب) و (قانون اللغة) نیز اینست، و در بعض کتب لغت تعبیر شده از جاریه به "قينة" به قاف و باء مثناة تحتیه و نون که مؤنث قین است و به معنی آمه است، چنانچه

ناصری کیسیت؟ وجه کسانی را ناصبی گویند

قین به معنی عبد است، و صاحب (قاموس) را در این کلمه غفلتی سخت عجیب و تصحیفی طرفه بدیه دست داده، چه او را فتیه خوانده که مؤنث فتی است، و چو دیده این اطلاق صحیح نیست به جهت شمول جمل و فرس و امثال آنها از قبل خود لفظ من النساء را ملحق کرده و گفته: "الجارية الفتية من النساء" یعنی جوان از زنان، و در هیچ يك از کتب لغت نه دیده شده و نه شنیده، که جاریه به معنی زن جوان باشد، و هذا عجیب جدا، و ان كان منه غير عجيب، فان له في ذلك اليد الطولى والمرتبة الاولى.

بالجملة مراد از فقره زیارت " و جری فی ظلمه و جوره علیکم " آن است که مستمر شد در طریقه ظلم و جور بر شما، و " علیکم " متعلق است بظلم و جور و در بعض نسخ حکایت شده که جری ظلمه و جوره است، به حذف " فی " و بنابراین مراد از جریان از قبیل وقوع و تعلق است، و تعبیر اول ابلاغ است، چه اعتبار معنی ثانی در او شده که نسبت جریان به ذات باشد نه به حدث، و این معنی متوقف بر مزیت اعتبار و مزید لطیفه تصرفی است که موجب حرکت ذهن و انتقال جدیدی میشود که در نفس اوقع و در قلب احلی میشود، و غالباً حسن تعبیر منوط به او است، چنانچه ارباب قرایح لطیفه و اذهان دقیقه که تعاطی لطایف بیان و بدایع کلام کرده اند به اول وهله تنبه میشوند، و آن را که این ذوق نیست از طول بیان و کثرت تطویل فایده نمیرد، و من لم یستضئ بمصباح لم یستضئ باصباح.

(فائده استطرادیه) باجماعات مستفیضه بلکه اجماع محقق و اخبار متکثرة معتبره به عمل اصحاب کفر نواصب ثابت شده، ولی در تحقیق موضوع و تعیین مفهوم ناصب

کسانی که بجنگ اهل بیت پیغمبر میروند ناصبی هستند

اختلافی است بین اخبار باب و عبارات اصحاب، چه در پاره روایات آمده "الناصر لا اهل بیت حربا" و در بعض اخبار در تفسیر او وارد شده "هو من نصب العداوة لاهل بیت محمد، و در دیگری "من دان بمعاداتهم" و در جائی "من نصب العداوة لعلي عليه السلام" و در خبر دیگر "من اعلن بالعداوة" و در روایت دیگر "من نصب العداوة لشيعتهم" و در طریق دیگر من قدم الجبت والطاغوت " چنانچه بعض فقهاء معاصرین استقصاء کرده اند، و این اخبار غالبا راجع به يك معنى هستند که همان تدین به بغض اهل بیت باشد، چنانچه در عبارت (قاموس) نیز بود، اگر چه اختصاص - به امیر المؤمنین داشت مثل بعض اخبار به جهت اینکه اجلای افراد اهل بیت علیهم السلام بلکه سید ایشان او بود، و اظهار و اعلان و نصب عداوت همه از لوازم او است، و کاشف اعتبار شده، و نصب حرب یکی از افراد او است و نصب شیعیان ایشان از جهت مشایعت و متابعت ایشان راجع به نصب ایشان است، چه در علوم ما فوق الطبیعة مقرر شده که حکم بر محیط راجع به حیثیت است به جهت وجوب رجوع ما بالعرض بما بالذات، و مراد از تقدیم جبت و طاغوت تواند بود که تقدیمی باشد بر وجه نفی استحقاق علي عليه السلام برای محبت، چنانچه از ملاحظه رساله جاحظ در تقدیم اسلام أبو بکر بر امیر المؤمنین معلوم میشود که در ضمن تقدیم ابو بکر نفی فضیلة امیر المؤمنین علیه السلام میکند، و مراد به تدین اظهار بودن او از دین است نه اعتقاد واقعی تا کفر جحود - که اشد انواع کفر است داخل شود.

و حدیث جنادة از امام حسن علیه السلام که به سید الشهداء علیه السلام فرمود در وصف لشکر یزید "کلهم يتقرب الى الله (1) اشاره به این معنی است، و الا تقرب حقیقی

ص: 34

1- ثابت ابن ابی صفیة الثمالی قال: نظر علي بن الحسين سيد العابدين الى عبید الله بن العباس بن علي بن ابی طالب علیه السلام فاستعبر ثم قال: ما من يوم اشد على رسول الله صلى الله عليه وآله من يوم احد، قتل فيه عمه حمزة بن عبد المطلب اسد الله واسد رسوله، وبعده يوم مؤتة قتل فيه ابن عمه جعفر بن ابیطالب. ثم قال عليه السلام: ولا يوم كيوم الحسين، ازدلف اليه ثلاثون الف رجل يزعمون انهم من هذه الامة كل يتقرب الى الله عز وجل بدمه وهو الله يذكرهم فلا يتعظون حتى قتلوه بغيا وظلما وعدوانا - الخصال 1 / 68، امالي الصدوق: المجلس 70 الرقم 10، بحار الانوار: 44 / 298، عوالم العلوم 348. قال ابن نما: ثم دعا جندب بن عبد الله الازدي وكان شيخا فقال: يا عدو الله الست صاحب ابی تراب؟ قال: بلى لا اعتذر منه، قال: ما ارانى الا متقربا الى الله بدمك، قال: اذن لا يقربك الله منه بل يباعدك قال: شيخ قد ذهب عقله وخلي سبيله - بحار الانوار: 45 / 121.

کسانی که بجنگ امام حسین رفتند ناصبی بودند

با ظهور بینات و قیام حجج و قرب عهد ایشان به امیر المؤمنین علیه السلام و رسول خدا از جمیع معقول نیست اگر در باره بعض تصور شود، پس معاویه و عمرو عاص و منصور و هارون و اشباه ایشان که علم تفصیلی به فضائل امیر المؤمنین داشتند و اظهار عداوت آن جناب میکردند از اعظم نواصبند، بالجمله بعد از تامل مؤدای مجموع اخبار معلوم شد، و هم چنین است کلمات اصحاب که ارجاع آنها به معنی وحدانی بر این وجه غالباً امکان دارد، و دلیلی بر کفر غیر این طایفه از مطلق اهل خلاف به معنی وجوب ترتیب آثار کفر بحسب ظاهر تا به حال دیده نشده، چه اجماع بالضرورة مفقود است، و اخبار مخصوصند به نواصب، و معنی او معلوم شد، و دعوی نصب کلیه اهل خلاف به مقتضای:

روایت معلی بن خنیس " لیس الناصب من نصب لنا اهل البيت لانك لا تجد احدا يقول: انی ابغض محمدا و آل محمد، و لكن الناصب من نصب لكم.

ص: 35

وهو يعلم انکم تتولون وتتبرؤن من اعداءنا (1).

نیز وجهی ندارد، چه بعد از غض بصر از ضعف طریق خیر مقتضای تأمل او آنست که کسی مجاهره و مبارزه به عداوت پیغمبر و آل نتواند کرد، بلکه اعلان به عداوت شیعه ایشان میکند تا بالاخره راجع به ایشان شود، و البته این گروه نواصبند، ولی کلام در صغری است، چه غالباً عوام عامه با خاصه این عداوت ندارند، بلکه عداوت ایشان به جهت برائت از صحابه است، که به گمان ایشان اعداء آل محمد نیستند، لهذا خود لعن اعداء آل محمد را ملتزمند، و نزاع صغروی با ما دارند، اگر چه ما بعون الله تعالی اثبات مقدمه ممنوعه را از کتب خود ایشان کرده ایم، ولی الزام ما دخلی به اعتقاد فعلی ایشان ندارد، و اگر فرضاً عداوتی کامن داشته باشند چون کاشف ندارد ما نمیتوانیم معامله کفر با ایشان بکنیم، بلکه مناط اعلان و اظهار است چنانچه در اخبار او را کاشف از تدین واقعی اعتبار کرده اند به شرحی که اشاره به او شد، و اخبار وارده در کفر مطلق اهل خلاف چون معارض هستند به اخبار وارده در معامله اسلام با ایشان از طهارت و جواز معاشرت و مواکلت و حل مناکحت و مصاحرت و اکل ذبایح ایشان، و اخبار متظافرة - بلکه متواتره وارده در فرق بین اسلام و ایمان - مبنوثة در مطاوی کتب اخبار سیما کتاب جلیل القدر علظیم الشأن (کافی) در باب معقود برای همین معنی باسیره قطعیه مستمرة محققة که مجال تردید و تشکیک به هیچ وجه ندارد، و منزل میشوند بر کفر باطنی، چه مانعی ندارد احکام کفار به حسب اختلاف اقسام مختلف شوند، و این معنی فی الجملة بین فریقین مسلم است، و طایفه ای از عبارات فقهاء در موارد خاصه مشعر به این فرق هست، و از عبارت شیخ در

ص: 36

1- معانی الاخبار 104، علل الشرایع 200 از عبد الله بن سنان از حضرت صادق علیه السلام، بحار الانوار 27 / 233 ط تهران.

المورد الثاني: منهج علي (عليه السلام) في قبول البيعة

(تهذيب) و عبارت سید در (تنزیه الانبیاء) استشمام و استشعار این معنی توان کرد.

و از جمله آنچه گفتین ظاهر شد که قول بکفر و وجوب اجتناب فعلی از مطلق اهل خلاف مسرحی در وادی تحقیق ندارد، اگر چه صاحب (حدائق) قدس سره به اصرار بلیغ متصدی اثبات او شده به طایفه ای از اخبار و کلمات فقهاء اختیار اعتضاد کرده، که اگر دلیل بر خلاف مدعای او نباشد لا اقل دلالت بر مقصود او ندارند یا اقبل تأویلند به توجیه قریبی، و با این همه طعنهای بلیغ و تعریضات اکیده بر متأخرین کرده بر وجهی که نه شایسته فضل او است نه زینده مقام منیع ایشان، و بسط کلام در این مقام بر ذمت کتب مفصله است و در اینجا لمعه ای از این مسأله بیشتر مقصود نبود و الله الموفق.

علی الجملة از مجموع آنچه در این فایده تحقیق و تقریر کردیم معلوم شد که کفر محاربین سید الشهداء علیه السلام که در فقره "من نصب لك الحرب" اشاره به ایشان شده از مسلمات است، بلکه این معنی از ضروریات مذهب شیعه است و حاجت به استدلال ندارد، چه علاوه بر اینکه این محاربه اماره نصب است، و او خود علی التحقیق سببی است مستقل برای کفر این طایفه از خوارج هم هستند و از فئه باغیه اند، و خروج بر امام و هتک احترام او و تصدی قتل و سفک دم مقدسش هر يك بالاستقلال بر ای کفر سببی است که این عناوین در محاربین سید الشهداء علیه السلام مجتمع است، و حاجت نیست در اثبات کفر این طایفه بلکه طایفه سابقه که مطلق نواصب باشند که ارجاع به مسأله انکار ضروری کنند، چنانچه از بعض اساطین ظاهر میشود، چه مسأله انکار ضروری کنند، چنانچه از بعض اساطین ظاهر میشود، چه مسأله کفر منکر ضروری محل خلاف است که آیا از جهت موضوعیت است یا به سبب کاشفیت.

و طایفه ای از کبرای محققین متأخرین مثل مقدس اردبیلی و فاضل هندی و جمال المحققین و محقق قمی و استاد اساتید عصر در (رسائل) و غیر ایشان قدس سرهم

قائل به احتمال ثانی شده اند که هو الاقوی، و بنا بر این در صورت شبهه باید حکم بکفر ایشان نکرد، و این معنی در حق محاربین و خوارج مقطوع الفساد است، و در حق نواصب خلاف ظاهر، پس اولی اینکه در اثبات کفر این طوایف تعویل بر ادله خاصه کفر ایشان کنیم و ارجاع نکنیم مطلب را به مسأله کفر منکر ضروری، و متأمل متصفح در اخبار اعتبار ولایت از اجزاء ایمان - که در اصول معتمده و متأخذ وثیقه و کتب صحیحه اساطین علماء شیعه رضوان الله علیهم از قبیل جوامع سبع عظام (1)، و جزء آنها مجموع و متفرق است - جازم است یا مشرف بر جزم که ولایت نیز مثل توحید و نبوت از ارکان اصلیه و عناصر اسطقسیه ایمان است که به فقد او حقیقت ایمان میشود، و احکام ایمان بر فاقد او به هیچ وجه مترتب نیست خواه از قصور باشد، و خواه از تقصیر، چنانچه بالاتفاق بلکه به ضرورت اسلام حال توحید و نبوت چنین است، بلی فرقی که هست اینست که جماعتی از محققین و اهل نظر به قرآن صریحه عقلیه و شواهد صحیحه نقلیه جازمند به اینکه قاصر را عقابی نیست، و تحقق قصور هم در ظرف خارج و وعاء نفس الامر به مراجعه احوال اصناف بشر، و ملاحظه اخلاق زمر، و تأمل فرق قابلیت، و اختلاف استعدادات مردم از وحشی و تمدن و قروی و بدوی و زنگی و رومی و رجال و نسوان به تفاوت مراتب وجود، و تباین درجات نفوس امری است محسوس و مطلبی است مشهود:

ولیس یصح فی الافهام شیء *** اذا احتاج النهار الی دلیل

و طعن بعض اخباریین بر بعض اساطین فرقه و رؤسای مذهب به اختیار عدم عقاب قاصر، ناشی از قصور خود طاعن است، و این جمله که نوشته شد بر سبیل استجرار و تطفل بود، و محصل غرض و حاصل مطلب اینست که علمای امامیه

ص: 38

1- کافی، من لا یحضره الفقیه، تهذیب، استبصار، علل، عیون، خصال.

امامت دورکن دارد: 1 - تولی، 2 - تبری، دلیل آن

رضی الله عنهم مطبقند بر کفر محاربین سید الشهداء، وجواز لعن و سب ایشان و اخبار عامه هم تصریحا و تلویحا بر این مدعی شاهد است، و این بی بضاعت بعون خداوند جل ذکره بتفاریق در تضاعیف مباحث این شرح شمه از اخبار فریقین وارده در این معانی را یاد کرده، و زیاده بر این در این موضع تعرض او منافی شرط اختصار است، و الله الموفق وهو الهادی.

" برئت الى الله واليكم منهم واتقرب الى الله ثم اليكم بموالاتكم وموالاته وليكم وبالبرائة من اعدائكم والناصبين لكم الحرب وبالبرائة من اشياهم انى سلم لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم وولى والاكم وعدو لمن عاداكم "

ج - بیزاری جستم بسوی خدای تعالی و بسوی شما از ایشان و تقرب میجویم بسوی خدا آنگاه بسوی شما به موالات شما و موالات دوست شما و برائت از اعدای شما و آنان که حرب به پا کنند برای شما و بیزاری از پیروان ایشان، همانا من مسالمت میکنم هر که را با شما مسالمت کند، و محاربت میکنم هر که را با شما محاربت کند.

ش - چون از اهم اصول دین اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام است، و قبل از این گفتیم قوام اصل مذکور به دورکن است: یکی تولی و دیگری تبری، چنانچه در طلب ابدان صحت منوط به تنقیه که دفع اخلاط عفنه و مواد فاسده باشد، و تقویت که حفظ قوای اصلیه و اعانت ارواح بر افاعیل خود باشد، و در طب نفوس نیز کمال نفسانی مشروط است به تخلیه که از ازاله ملکات رذیله و اخلاق ردیه باشد، و تخلیه که جلب ملکات عادله و اخلاق فاضله است، پس طب ایمانی هم متوقف بر تحصیل این دورکن است، چه تبری - که عبارت از برائت از اعداء اهل بیت است - به ازاء تنقیه و تحلیه است، و تولی که دوستداری

چرا در این زیارت تولی و تبری تکرار شده

و ارادت مندی به این خاندان بزرگوار است در مقابل تقویت و تحلیه مذکور میشود، و غرض از این زیارت چون اظهار مشایعت و متابعت واقعی از اهل بیت است، و قوام او به این دو رکن بود لهذا این دو مطلب در این زیارت شریفه باسالیب مختلفه و وجوه متعدده متعدده مذکور شد، گاهی به این اسلوب در ضمن لعن اعداء اظهار او شد بر سبیل استطراد و استتباع گویا چون ذکر مساوی آنها شد حالت اخلاص به هیجان آمد و شوق باطنی در ثوران شد، و به مقتضای محبت جبلی با این طایفه و عداوت فطری - " فطرة الله التي فطر الناس... " [30 الروم 30] - با آن قبیله اظهار برائت و بیزاری از آنها کرد.

و گاهی به عنوان خصوص سید الشهداء تولی اولیای او و تبری از اعداء آن جناب را سرمایه قرب و واسطه تقدم در پیشگاه جناب احیت جل مجده و حضرت رسالت و جناب ولایت مآب و سیده نساء و حضرت مجتبی علیهم السلام - که اقرب خلق خدایند بسوی او، و أحب ناسند از برای سید الشهداء - قرار داده و " اتقرب الی الله والی رسوله " تا آخر فقره سابقه را میخواند، و بعد از اینکه او را مایه تقرب و واسطه تقدم قرار داد، تأکیداً للبرائة و تقویتاً للمطلوب باز انشاء برائت فعلیه میکند.

و میگویند " برئت الی الله " و گاهی خطاب را بعنوان عموم میآورد، و متوجه بجمیع اهل البیت میشود، و تقرب به خدا میکند به اظهار برائت از دشمنان ایشان، و دوستی با خود ایشان و دوستان ایشان و میگوید " واتقرب الی الله والیکم " و گاهی به عبارت دیگر بر سبیل فذلکه و خلاصه گوئی میگوید " انی سلم لمن سالمکم " تا آخر یعنی حاصل سخن اینستکه هر که با شما است من با اویم، و هر که بر شما است من بر اویم، آشنائی با جز ندارد، و در دنیا و آخرت شما را دارم فقط و شما مایه سعادت و وسیله نجات و قرب من هستید.

حدیثی گرانقدر در فضیلت دوستی با اهل بیت پیغمبر

نگسلدرشته امید گران باری جرم *** زمره ای را که شما حبل متینید همه

سیزده تن ز شما چاشنی از یگتن یافت *** زان نمکدان حقیقت نمکنید همه

و اگر چه اخبار وارده در فضل اولیای آل محمد و مثالب اعدای ایشان بیش از آنست که بتوان در محلی گنجاند یا در کتابی درج کرد، ولی مادر این مقام به یک حدیث وارد در این باب - محکی از (تفسیر ثعلبی) مسندا، و مذکور در کتاب (کشاف) و (تفسیر کبیر رازی) مرسلا - اکتفاء میکنیم: تا حجت بر خصم باشد و آن چنان است که در:

کتاب (ینایع المودة) از کتاب (فصل الخطاب) خواجه محمد پارسای بخاری نقشبندی - که از اجلای عرفا و محدثین علمای عامیه است - روایت میکند که گفته است: روی الامام ابو اسحاق الثعلبی فی تفسیره، عن الامام محمد ابن اسلم الطوسي، عن یعلی بن عبید، عن اسماعیل بن ابی خالد، عن قیس ابن ابی حازم، عن جریر بن عبد الله قال قال رسول الله من مات علی حب آل محمد مات تائباً، الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الايمان، الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت، ثم منکر و نکیر، الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنة کما تزف العروس الی بیت زوجها، الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة، الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنة والجماعة، الا و من مات علی بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينيه آیس من رحمة الله، الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً، الا و من مات علی بعض آل محمد لم یشم

ملخص خبر شریف اینکه هر که بر محب آل محمد بمیرد شهید و آمرزیده و با توبه و مؤمن کامل عیار در ایمان رفته است، و ملك الموت و بعد از او منکر و نکیر او را بشارت به بهشت دهند، و او را بدان نازکی و ناز به بهشت برند که عروس را به خانه داماد، و در قبر او دو در به بهشت باز شود، و قبرش مزار ملانکه رحمت گردد، و او در حال مرگ بر سنت پیغمبر و اجتماع کله در گذرد، و هان هر که بر دشمنی آل محمد در گذرد روز قیامت در آید با حالتی که در پیشانی او نوشته اند که این مأیوس است از رحمت خدا و کافر از دنیا رفته است، و بوی بهشت را نمییابد، و از این خبر شریف بر اهل انصاف معلوم میشود که موالاة اولیای آل محمد علیهم السلام، و معادات اعدای ایشان واجب است (2). والحمد لله على وضوح الحجة

ص: 42

1- ینابیع المودة 399 ط اسلامبول و زیادی از دانشمندان عامة این حدیث شریف را نقل فرمودند و احقاق الحق 9 / 489 به تفصیل آنها را نقل نموده است.

2- تبری و بیزاری از دشمنان دین یکی از اصول دین شمرده شده و دارای ثواب و اجرهای فراوانی است و اینک بعضی از کلمات بزرگان دین و روایات رسیده را درج میکنیم: 1 - شیخ طوسی در (نهایة) میفرماید: پشت سر ناصبی و کسی که تولی امیر المؤمنین را داراست و لیکن در غیر جای تقیه تبری نمی جوید نماز نگذارید. 2 - حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده اند: یا علی قسم بخدا که مرا بنبوت فرستاد و مرا بر تمام خلق برگزید جبرئیل بمن خبر داده اگر بنده هزار سال عبادت پروردگار عالمیان کند و ولایت تو و ائمه از فرزندان را داشته باشد و برائت از دشمنان آنها را دارا نباشد خدا عملش را قبول ننماید، هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کفر ورزد - نور الانوار مرنندی ص 272. 3 - صفوانی گوید: مردی خدمت امیر المؤمنین عرض کرد شما و فلانی را [اسم یکی از دشمنان را برد] دوست دارم حضرت فرمود تو اعور هستی، یا باید کور باشی و دوست با دشمنان، و یا بینا و دوست ما، جمع این دو نشاید نور الانوار مرنندی ص 272 0 شاعر گوید: ای که گوئی هم علی و هم رمح *** اعوری از نور ظلمت بهره ور یا بیای پروانه این نور شو *** یا برو خفایش باش و کور شو 4 - خدمت حضرت صادق عرض کردند فلانی شما را دوست دارد و در تبری از دشمنان شما ضعیف است، حضرت فرمودند کسی که ادعا دارد محبت مرا و بیزاری از دشمنان مانجوید دروغ میگوید - نور الانوار مرنندی ص 272. 5 - حضرت رضا فرمودند ولایة ما و بیزاری از دشمنان ماسبب کامل شدن دین است - نور الانوار مرنندی 272. والبلاان فی النضالیاة 6 - حضرت امام حسن عسگری از پدران خود از رسول خدا نقل میفرمایند روزی به بعضی اصحاب خود فرمود در راه خدا دوستی و دشمنی داشته باشید، زیرا بدون این دوستی و دشمنی بولایت خدا نمیرسید و هر کس هر چه نماز بخواند و روزه بگیرد بدون تولی و تبری طعم و مزه ایمان را نمی چشد، کسی عرض کرد چگونه بدانم که دوستی و دشمنی در راه خدا را دارا هستیم؟ حضرت اشاره فرمودند به امیر المؤمنین علی و فرمودند میبینی علی را؟ عرض کردم بلی فرمود او دوست خدا است پس او را و دوست او را گرچه کشنده پدرت و فرزندان باشد دوست دار، و دشمن او را گرچه پدرت و فرزندان باشد دشمن دار - علل الشرایع ج 1 / 134، عیون اخبار الرضاج 1 / 291، امالی الصدوق 8، بحار الانوار 66/236. (اهمیت لعن و مذمت ترك آن) 1 - رسول خدا فرمود: کسی که گناه شمرده لعن کردن کسی را که خدا لعنت کرده لعنت خدا بر او باد - رجال کشی 391 و 344. 2 - ثمالی در محضر امام زین العابدین سؤال کرد از فلان و فلان حضرت فرمود لعنت خدا - با تمام لعنت هایش - بر آنها باد، بخدا قسم مردند کافر و مشرک بخدا - بحار الانوار ط کمپانی 30 207/8 - رسول

خدا فرمود: دسته ای از امت خودشان را به من منتسب میکنند و میگویند اهل ملت من هستند و بزرگانی از ذریه مرا میکشند و شریعت و سنت مرا تغییر میدهند و فرزندانم حسن و حسین را - همچنانکه زکریا یحیی را کشتند - میکشند. آگاه باشید آنها را خدا لعنت میکند همان طور که آنها را [قاتلان یحیی و زکریا] لعنت کرد و قبل از روز قیامت هدایت کننده و هدایت شده از فرزندان حسین مظلوم بر بقیه فرزندان قاتلین مبعوث میشود و با شمشیر آنها را بجهنم میفرستد. آگاه باشید کشته گان حسین و دوستان و یاورانشان و آنها که سکوت میکنند از لعنت کردن بدون تقیه، خدا همه آنها را لعنت کرده. آگاه باشید خدا بر گریه کننده گان بر حسین از روی رحمت و مهر و بر لعنت کننده گان بردشمنان او و بر آنها که دلهای خود را پر از غیض کرده، درود فرستاده است - تفسیر امام حسن عسگری، تفسیر برهان آیه 86 سورة بقره 2. 4 - حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا نقل فرمودند: کسی که ناتوان از یاری ما اهل بیت است پس دشمنان ما را در خلوت و پنهان لعنت کند خداوند متعال صدای او را بهمه ملائکه از زمین تا آسمان میرساند و ملائکه با او همراهی میکنند، و لعنت شده را لعنت میکنند، و میگویند خدایا بر این بنده ای که آنچه در توان دارد میبخشد و اگر توان بیشتر داشت انجام میداد درود فرست، ناگاه صدائی از طرف حق برسد دعای شما را شنیدیم و او را اجابت کردیم و بر روان او در ارواح درود فرستادیم و او را از برگزیده گان نیک قرار دادیم -- تفسیر امام حسن عسگری 16 - 17، بحار الانوار: 223/27 رقم 5 011 - علی فرزند عاصم خدمت امام حسن عسگری عرض میکند: من از یاری شما عاجز هستم و جز دوستی شما و براءت از دشمنان شما و لعنت فرستادن در پنهانی توانی ندارم، ای آقای من حال چگونه است؟ حضرت در جواب میفرماید پدرم از جدم رسول خدا نقل فرمودند: کسی که ناتوان است از یاری ما اهل بیت و لعنت میکند دشمنان ما را در پنهانی، میرساند خدا صدای او را به تمام ملائکه و هر کس لعن کند دشمنان ما را ملائکه با او همراهی کنند، و لعنت کنند کسی را که به آنها لعنت نکند [ولعنوا من لا یلعنهم]، و هنگامی که صدای او بملائکه برسد طلب آموزش کنند برای او و بگویند: خدایا درود فرست بر روح بنده ات که کوشش کرد در یاری اولیاء خود، و اگر توان بیشتری داشت انجام میداد، در این هنگام صدائی از طرف حق برسد: ای ملائکه دعای شما را شنیدیم و اجابت کردم و بر روح او با ارواح درود فرستادم و او را از برگزیده گان قرار دادم - بحار الانوار: 317/50. (برتری تبری بر تولی یا تقدم لعن بر صلوات) بسیاری از علمای اسلام بر آنند که تبری بر تولی بر تری دارد، و دلایلی را در این موضوع بیان کرده اند، و بعضی رساله های جدا گانه ای در این زمینه تالیف نموده اند از جمله امارة الولاية تالیف زند کرمانی طبع شده و رساله افضلية لعن بر صلوات که در کتابخانه ملك تهران در ضمن مجموعه شماره 2842 موجود است - و اینک بعضی از دلایل و شواهد این موضوع را بیان می نمایم: 1 - تبری در کلمة شریفه اخلاص «لا اله الا الله» و آیه شریفه «فمن یكفر بالطاغوت و یؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقی ...» [سورة بقره 2] و ذکر صد لعن در زیارت عاشوراء، بر تولی که اقرار به خداوندی خدا و ایمان به خدا و ذکر سلام باشد مقدم داشته شده و از این راه اهمیت تبری معلوم میشود. سید نعمت الله جزائری نقل میکند: رکن الدولة ابن بویه دیلمی صفات پسندیده و کمالات و طلاق زبانی شیخ اجل محمد بن بابویه را شنیده، علاقه مند ملاقات او گردیده و بعزت و اکرام تمام او را دعوت در مجلس خود نمود و در حضور جمعی سؤال کرد از لعن دشمنان ... شیخ در جواب فرمود: خداوند متعال قبول توحید نمیفرماید مگر با نفی کردن هر خدا و بتی را که دیگران میپرستند آیا نمی بینی در کلمه اخلاص لا اله الا الله « هر معبودی غیر از خدا را نفی میکند، و قبول نمیشود اقرار به نبوت پیغمبر اسلام مگر با نفی هر پیغمبری که بر باطل دعوی نبوت کند مثل مسیلمه و سجاح و اسود ... و قبول نمیشود امامت امیر المؤمنین مگر با نفی کسانی را که با او ضدیت مینمودند ... زهر الربیع ج 2 ص 258 ط کتابفروشی اسلامیة تهران. 2 - در تولی - مثل صلوات بر محمد و آتش - سرور است برای موالی و آقایان خود، و در تبری - مثل لعن فرستادن بر دشمنان - هم سرور است برای موالی خود و هم بیزاری و رنج و عذاب و خواری است برای دشمنان زهر الربیع 190/2 ط نجف اشرف. 3 - موارد استعمال لعن در قرآن مجید زیاد است و شمارش آنها به دهها می رسد [حدود 100 آیه] ولیکن موارد ذکر صلوات از عدد انگشتان يك دست تجاوز نمیکند، از اینراه اهمیت لعن کشف میگردد. 4 - دوستی و تولی مراتبی دارد: 1 - دوستی زبانی. 2 - دوستی قلبی. 3 - دوستی قلبی در حد دفاع از دوست و بیزاری از دشمن و هر کدام مراتبی دارند. دوستی که از مرحله اولی

گذشت و در حد دفاع و تبری رسید و دوست خود را عقل خالص و منشأ هر خیر و مخالف و دشمن را جهل محض و منشأ هر شر دانست - همان طور که در حدیث میفرماید «ذکرکم ذکر الله و ذکر عدوکم ذکر الشیطان» «ان ذکر الخیر کنتم اوله واصله و فرعه و معدنه» - بهترین دوستی است. و چون در اظهار دوستی برای هر يك از مرتبه های ذکر شده بیانی نیست و در بیزاری و تبری از دشمن حکایت از آخرین مرتبه دوستی است میتوان کشف کرد که تبری از تولى والا-تر و بالا-تر است . 5 - خیاطی دو جامه خدمت حضرت صادق آورد و عرض کرد یکی را موقع خیاطی لعن میفرستادم و دیگری را صلوات کدام را خدمت شما تقدیم بدارم؟ حضرت لباسی را که در موقع دوختن لعن میفرستاده انتخاب میکنند و میفرمایند آن را بهتر دوست دارم - شعشعة الحسینی، امارة الولاية تألیف زند کرمانی مطبوع ص 51، و فور الاثر تألیف شیخ محمد رضا ثامنی شیرازی مطبوع ص 91 . شاعر میگوید : چندی بسفر بودم و چندی بحضر *** دیدم بسی زاهل دانش و هنر معلوم شده ز صحبت اهل بصر *** ذکری نبودنکو تر از لعن رمع هر کس که گوید تبری ضرر است *** آن را نه ز دین و نه زایمان خبر است فرزند علی اگر تبری نکند *** فرزند علی نیست ز نسل رمع است شجره طوبی ورقه 180

مرتبہ اول

و ظهور الكلمة و جریان الحق على لسان الاعداء.

" فاسئل الله الذى اكرمنى بمعرفتكم ومعرفة اولياءكم، ورزقنى البراءة من اعداءكم ان يجعلنى معكم فى الدنيا والاخرة".

ج - پس مسئلت میکنم از خدائی که مرا بشناخت شما و شناخت دوستان شما اکرام کرد، و برائت از دشمنان شما را روزی من گردانید، اینکه با شما بگرداند مرا در دنیا و آخرت.

ش - معرفت ائمه علیهم السلام مراتبی دارد:

اول احاطه به مقام ایشان کما هو حقه، و این مرتبه در حیزافهام ما نیست.

جمله ادراکت بر خرهای لئنک *** او سوار باد پایان چون خدنک

ص: 48

شناخت ائمه شناخت خدا است، چند حدیث در این موضوع

و حدیث شریف " من عرفنا فقد عرف الله " (1) میتواند اشاره به این معنی

ص: 49

1- قال له [الحسين ع] رجل: يا بن رسول الله بآبي انت وامي فما معرفة الله؟ قال: معرفة اهل كل زمان امامهم الذي يجب عليهم طاعته - علل الشرايع بالاسناد عن سلمة بن عطا عن ابي عبد الله... بحار الانوار 23 / 83 الرقم 22 وكنز الكراچكى 151 وبحار الانوار 23 / 93 الرقم 40 وراجع تفسيره الى البحار في الموضوعين. ونحن الاعراف الذين لا يعرف الله الا بسبيل معرفتنا... الاحتجاج 121 عن امير المؤمنين، بحار الانوار 24 / 249 الرقم (2) وبصائر الدرجات 146، بحار الانوار 24 / 253 الرقم 13 و 14 لا يعرف الله الا بسبيل معرفتكم بصائر الدرجات 146، مختصر بصائر الدرجات 52، بحار الانوار 24 / 251 الرقم 8. يا سلمان ويا جندب قالا: لبيك يا امير المؤمنين قال معرفتي بالنورانية معرفة الله عزوجل، ومعرفة الله معرفتي بالنورانية... لانا كلنا واحد، اولنا محمد وآخرنا محمد وأوسطنا محمد كلنا محمد فلا تفرقوا بيننا ونحن اذا شئنا شاء الله واذا كرهناه كره الله - مشارق الانوار 160، وبحار الانوار 26 / 1 و 2. سدير عن ابي جعفر سمعته يقول نحن خوان الله في الدنيا والاخرة وشيعتنا خزاننا ولولانا ما عرف الله بصائر الدرجات 30، بحار الانوار 26 / 106 الرقم 5، بحار الانوار 26 / 107 الرقم 10. الامام الصادق عليه السلام: الاوصياء من آل محمد الاثنى عشر لا يعرف الله الا من عرفهم ابن شهر آشوب 2 / 27 في مراكب امير المؤمنين عليه السلام ومراقبه في الاخرة. ابو هاشم قال: كنت عند ابي محمد عليه السلام فسأله محمد بن صالح عن قوله الله " واذا أخذ ربك من بنى آدم من ظهورهم ذرياتهم " [172 / الاعراف 7] ثم ذكر الجواب الى ابن هاشم: فجعلت أتعجب في نفسى من عظم ما اعطى الله وليه وجزيل ما حملة، فاقبل الى ابو محمد (ع) فقال: الامر أعجب مما اعجبت منه يا أبا هاشم، ما ظنك بقوم من عرفهم فقد عرف الله، و من انكرهم انكره الله - كشف الغمة عن الدلائل المحميرى، اثبات الهداة 3 / 426. فصاح [الامام محمد تقى الجواد] بى يا عسكر تشكون فننبئكم وتضعفون فنقويكم، والله لا وصل الى حقيقة معرفتنا الا من من الله عليه وارتضاه لنا ولينا - ابن شهر آشوب 2 / 432 في امامة جواد الاثمة.

باشد.

و حدیث معروف که شیخ صدوق علیه الرحمة روایت کرده که پیغمبر فرمود " یا علی ما عرف الله الا انا وانت، ولا عرفنی الا الله وانت، ولا عرفك الا الله وانا " (1) بنا بر عموم ثبوت احکام امیر المؤمنین برای ائمة عليهم السلام - چنانچه در اخبار وارد شده - (2) شاید شاهد صدق این مدعی باشد.

مرتبہ ثانیة اطلاع بر اسرار و سرایر و وقوف بر بواطن و ضمائر ایشان است به حدی که طاقت بشریه افضت کند، این هم مراتبی دارد، و مقول به تشکیک است، و این درجه خصیصین شیعه و صدیقین اولیاء است، و از اخبار اهل بیت عليهم السلام معلوم میشود که سلمان فارسی و ابو حمزه ثمالی و یونس بن عبد الرحمن مولى آل یقطین و جماعتی دیگر هر يك بمرتبہ ای از مراتب این مقام رسیده اند، و مستفاد از

ص: 50

1- قال النبي (ص) يا علي ما عرف الله حق معرفته غيري وغيرك، وما عرفك حق معرفتك غير الله وغيري - ابن شهر آشوب 2 / 51 في المفردات من مناقبه عليه السلام، بحار الانوار 39 / 84 ط طهران.

2- يا سلمان ويا جندب... لاناكلنا واحد اولنا محمد وآخرنا محمد وواسطنا محمد فلا تفرقوا بيننا تقدم ص 49... وتأتي احاديث آخر في ذلك " اسئله ان يبلغنى المقام المحمود الذى لكم عند الله " ص 59.

مجموع اخبار آن است که در صحابه افضل از سلمان نیست، و این حکم جاری در اهل بیت نیست چه او به تنزیل از ایشان شده، و ایشان به تحقیق از این طایفه هستند.

مرتبۀ ثالثه - اطلاع بر مراتب کمالات و مدارج مقامات عالیۀ ایشان است چنانچه از اخبار اهل بیت و آثار شریفه ایشان ظاهر میشود، از علم و حلم و تقوی و شجاعت و سماحت و احتیاج جمیع خلق در جمیع امور به ایشان، و وساطت ایشان در صدور جمیع فیوض الهیة و مواهب ربانیة، و این که امامت بر جمیع مافی الوجود دارند، و این مقام علماء و فقهاء و مؤمنین از حکما و عرفاست، و هر کس هر چه بیشتر از مشکوة انوار مقدسه ایشان اقتباس کرده، و زیادتراً از بحر محیط فضائلشان اغتراف نموده، در این مرحله ثابت قدم تر، و صاحب منزله تر است.

مرتبۀ رابعه - اعتراف به امامت ایشان و دارائی کمالات است اجمالاً، و این حظ عوام است، و جمیع مراتب از تشکیک و اختلاف به حسب اختلاف استعداد اصحاب آنها خالی نیست لمؤلفه:

و اختلاف الهیولات دلیل *** لاختلاف الحظوظ والانصبا (1)

و مراتب ثلاثه بلکه اربعه در معرفت اولیای ایشان علی حسب مراتبهم ایضاً جاری است.

و معیت بر سه قسم است:

معیت قیومیة که عبارت از احاطه بوجود شیئی است به حیثیتی که انفکاک از او مستحیل باشد به این معنی که اگر مقیم رفع علاقه اقامت از او کند نیست و نابود شود، و این معیت خدا است با خلق.

ص: 51

" وهو معکم اینما کنتم " [4 الحدید 57].

قال النظامی، ونعم ما قال:

زیر نشین علمت کاینات *** ما به توقایم چه توقایم بذات

دوم - معیت مصاحبت است که عبارت از همراهی وانضمام دو شیء با یکدیگر باشد به حسب جسمانیت چنانچه انسانی با انسانی جمع کنند یا خطی با خطی ضم نمایند.

سوم - معیت روحانیه است که عبارت از موافقت در اخلاق و اطوار و مشابَهت در رفتار و کردار باشد، و عموم این معیت بسیار قلیل الاتفاق است، و آنچه مطلوب سائل است اینست که خدای تعالی او را با اهل پیغمبر به معیت روحانیه در دنیا و آخرت برساند، و این معنی بجز این نمیشود که نفس در مراتب کمالات ترقی کند، و دفع رذائل از خود نماید و زنگ شقاوت به صیقل علم و عمل از آئینه دل بزداید تا بحسب مرتبه از ظلال مقدسه آن انوار متلالئه شود، و آن وقت البته بدرجه معیت رسد قهراً، پس روح این معیت آن معیت اولی است، و آن بی سنخیت البته صورت نگیرد.

و چون مقدمه این کار ولایت آن ذوات قدسیه و انوار الهیه است به حقیقت ولایت و تمام متابعت بعد از اظهار آن درجه، مناسب شد که خدای را به حق معرفت یاد کند که خود کرامتی است بزرگ و وسیله ای است عظیم برای نیل این مقام، و صفت جمالیه ای است که ذکرش موجب تحریک سلسله اجابت است، و از خدای ابن مقام را مستلث نماید، و به این ملاحظه فاء تفریع را بعد از ذکر برائت آورد و صفت اکرام به معرفت را برای خدای تعالی اثبات نمود تا موجب جلب امثال آن شرف و اعطای اشباه آن کرامت باشد و الله أعلم.

"وان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا والآخره" تفسیر قدم

"وان یثبت لی عندکم قدم صدق فی الدنیا والآخره"

ج - و این که ثابت کند برای من نزد شما قدم راستی را در دنیا و آخرت.

ش - قدم: در کتب لغت به چند معنی استعمال شده:

یکی معنی پای است که اشهر معانی لغویه او است.

دیگری سابقه و فضل است، چنانچه از واحدی در (بسیط) حکایت کرده اند و به این بیت غیلان ذو الرمه استشهاد کرده است که گفته است:

وانت امرؤ من ذوابة *** لهم قدم معروفة و مفاخر

دیگر از ابن انباری نقل شده که قدم عبارت از عملی است که تقدم در او جویند و در او تأخیر و ابطاء نشود، و فخر رازی گفته است که جهت استعمال قدم در این معانی آنست که سعی و سبق حاصل نشود مگر بقدم، و چون او سبب وجود او است او را قدم خوانند، چنانچه نعمت را ید گویند، و این وجه جاری نیست جز در معنی سابقه اما دو معنی دیگر مأخوذ از تقدم است و میتوان گفت که قدم به معنی پای هم مأخوذ از او است، چه او ما به التقدم است، و عبارت فخر رازی مأخوذ از (کشاف) است، و او منحصر است در ارجاع همان معنی سابقه، و این اشکال ناشی از تصحیف و ابدال شده، و در کریمه "وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق" [2 یونس 10] مفسرین احتمالاتی داده اند:

یکی آنکه مراد اعمال صالحه باشد، و این راجع به معنی احمد بن یحیی است.

دیگر اینکه ثواب باشد.

ص: 53

دیگر اینکه شفاعت پیغمبر (ص) باشد و در (تفسیر کبیر) نسبت اختیار این وجه را به ابن انباری داده و گفته است شهاد کرده به این بیت:

صل لذي العرش واتخذ قدما *** ينجيك يوم العشار والزلل

و معلوم است که این شعر شاهد معنی اول است، و دلالت بر اراده شفاعت به هیچ وجه ندارد، و شاید غلط از نسخه باشد، اگر چه قدری بعید است و الله اعلم.

و بعضی قدم را به مقام تفسیر کرده اند، و ظاهراً به علاقه این است که قیام به او واقع میشود. و در تفسیر (حقایق التأویل) گاهی تفسیر به سابقه عظیمه به حسب عنایت اولی و گاهی به مقام قرب حاصل از تخصص و تشریف ازلی به حسب اجتناب ربانی شده، و هر دو مناسب است با آنچه در اخبار اهل بیت علیهم السلام وارد شده که گاهی تفسیر به شفاعت شده و گاهی به ولایت و گاهی بوجود مقدس نبوی، و مرجع هر سه يك است، چه مقصود از دارائی پیغمبر (ص) دارائی شفاعت او است، و حصول شفاعت بی اصول ولایت صورت پذیر نیست، و در این فقره زیارت هیچ يك از این معانی مناسبتی ندارد مگر معنی ولایت که آن هم بغایت بعید است.

و بهترین وجوه به حسب عربیت در آیه کریمه و در فقره زیارت اینست که لفظ قدم صدق استعاره باشد مثل ید الشمال و تثبیت ترشیح این استعاره است، و مراد این باشد که پای راستی مرا ثابت کند در نزد شما، کنایت از اینکه مرا به صدق ارادت و حق عقیدت در دنیا و آخرت با شما داشته باشد، و آنی در هیچ نشأه مرا با شما کذب و خیانتی نباشد.

و از اینجا معلوم میشود که آنچه در (کشاف) و کلام اتباع او مثل رازی و بیضاوی و نیشابوری و غیر ایشان واقع شده، از اینکه اضافه قدم به صدق از برای تأکید است که محصل معنی او این باشد که "لهم قدم صدقا" مثلاً وجهی ندارد، و بغایت از ذوق سلیم دور است، و چون نتیجه این قدم صدق به نحوی

که ما گفتیم نیل شفاعت است در آخرت، در خبار آل رسول مرویه در (کافی) و (تفسیر علی بن ابراهیم) و (تفسیر عیاشی) و غیر اینها بوجوه مذکوره تفسیر شده که بالاخره راجع بشفاعت است چنانچه بیان کردیم.

"واسئله ان یبلغنی المقام المحمود الذی لکم عند الله"

ج - و طلب میکنم از خدای تعالی که برساند مرا به مقام محمودی که شما راسن نزد خدای.

ش - تبلیغ: تفعیل از بلاغ است و متعدی است به دو مفعول، و در ادعیه کریمه گاهی بلغ بی و به نیتی وبلغ به هم وارد شده، و بآء در اینها زیاد شده به جهت تأکید، و این شاهد طریقه اخفش است در و از اقحام بآء در ایجاب.

مقام: معنای او به حسب لغت گذشت (1)، و در اصطلاح عارفین هر کمالی که از برای سالک دست دهد اگر زایل باشد حال گویند، و اگر ثابت بماند مقام، پس مقام در مراتب قلوب به منزله ملکه است در صفات نفوس، و استعمال مقام در این مقام مناسب این معنی است.

حمد: به فارسی ستایش کردن است، و اختلاف کثیری شده در فرق بین او و شکر و مدح، و غالب دیباج های کتب علماء از این مبحث مشحون است، و به حدی است که اذکیا ملولند از مطالعه او و تامل در او، پس اولی تر اینکه تعرض او نکنیم و به تفسیر مقام محمود پردازیم.

در (مجموع البیان) دعوی اجماع مفسرین کرده بر اینکه مراد از مقام محمود در کریمه "و من اللیل فتهجد به نافلة لك عسی ان یبعثک ربك مقاما محمودا" [79 الاسراء 17] مقام شفاعت است، و این معنی اگر چه به مقتضای اخبار صحیح

ص: 55

است در آیه کریمه، و در این مقام به تقریبی که می‌شنوی ولی اجماع مفسرین به هیچ وجه حجت نیست، چه مرجع مفسرین مثل کلبی و سدی و حسن و عطاء و قتاده و مجاهد هستند که طبقه اولی از اهل تفسیرند، و تفسیرات آنها بعضی به حسب سلیقه خودشان است که از ممارست یافته اند.

و بعضی به موجب هوای نفسانی و تسویل شیطانی، و پاره ای به ادعای سماع از مشایخ خود مثل ابن عباس و ابن مسعود و عکرمه و غیر ایشان، و بنابر اصول امامیه هیچ یک از اینها قولشان مرجع نیست اگر چه ابن عباس باشد، علاوه بر اینکه نقل و سائط ثابت نیست، و بر فرض نقل، شرایط قبول در هیچ یک متحقق نیست، بلکه متبع یا آنست که از ظاهر لفظ مستأنس به لغت و متمرن به فهم معانی در میابد چنانچه لازال طریقه علمای فریقین خلفا عن سلف مستقر بر استفاده مطالب رشیکه و معانی دقیقه از آیات قرآنی است، و قرائح جامد نمانده و افهام وقوف نکرده اند به محض اینکه حسن یا قتاده چنین گفته اند، و چنین فهمیده اند، و یا آنست که از ائمه اهل بیت علیهم السلام که قرآن در خانه ایشان نازد شده و مخاطب به اویند در تفسیر او به طریق معتمد رسیده، بلکه او هم راجع به اول است در محکومات چه اگر موافق ظاهر است فنعم الاتفاق، و الا محمول بر تأویل مخون و ابدای بعض بطون خواهد شد.

بلی در متشابهاتی که ظاهری ندارند منحصر است مرجع به اخبار، و اگر گاهی به قول مفسرین استشهاد شود یا به جهت تأیید فهم مدعی است یا به جهت الزام بر خصوم، و الا به هیچ وجه در قول حسن و امثال او حجتی نیست.

ویناسبه ما فی (الاحتجاج) عن عبد الله بن سليمان قال: كنت عند ابي جعفر عليهما السلام فقال له رجل من اهل البصرة يقال له عثمان الاعمى ان الحسن البصرى يزعم ان الذين يكتمون العلم توذى ربح يطونهم من يدخل النار فقال ابو جعفر فهلك اذاً

مؤمن آل فرعون، و الله مدحه بذلك، و ما زال العلم مكتوبا منذ بعث الله رسوله نوحا، فليذهب الحسن يمينا وشمالا فوالله ما يوجد العلم الا هيهنا صدق ولي الله عن رسول الله عن الله (1).

بالجملة این سخن اگر به مناسبتی استطرادیه در میان آمد ولی به جهت تذکره بعض اهل عصر است که چنان گمان کرده اند که بر خیالات مفسرین باید اقتصار کرد، و تخطی از آنها روا نیست، و این تخیلی است طرفه عجیب و اشتباهی است سخت ظاهر البطلان.

خلاصه آنکه ظاهر لفظ مقام محمود آن در چه کمالی است که از هر جهت مستوجب حمد هر کس شود، و این نتیجه قرب نوافل مقام نبوی است، و میشود که مراد مقام محمود فیه به حذف و ایصال باشد یعنی مقامی که حمد در او واقع شود چنانچه دلالت بر او دارد آنچه در (توحید صدوق) از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده در ذکر اهل محشر که میفرماید مجتمع میشوند در موطنی که در آن مقام محمد است، و او مقام محمود است، پس او ثنا میکند بر خدای به نوعی که احدی قبل از او چنان ستایش نکرده آنگاه ثنا میکند بر هر مؤمن و مؤمنه، ابتداء میکند به صدیقین و شهداء آنگاه صالحین، چون چنین کند حمد میکنند او را اهل سماوات و اهل زمین و از این روی خدای عزوجل میفرماید "عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا" [79 الاسراء 17] فطوبی لمن کان له فی ذلك الیوم حظ و نصیب وویل لمن لم یکن له فی ذلك الیوم حظ ولا نصیب (2).

و این روایت شریفه اشعار بر این دارد که مراد از مقام محمود مقام یقع فیه حمد الخلق له است، اگر چه به تأمل میشود ارجاع شود. بوجه اول

ص: 57

1- الاحتجاج: ج 2 ص 68 ط دار النعمان.

2- توحید الصدوق، نور الثقلین 3 / 205 الرقم 390.

سند و زیارت عاشوراء بنقل (کامل الزیارات)

چه تفریح فرمود حمد خلق را بر حسن ثنای جناب نبوی برای حضرت احدیت و بلاغ ثنا و کمال حمد به تمام معرفت و شدت قرب و وفور علم است، و چون به حسن ثنا از همه انبیاء و سایر مخلوقات ممتاز شد بدرجه کمالی رسید که مستوجب حمد همه خلق شد، خاصه که چون فیض خاص و رحمت مخصوص را بر اتباع خود از اهل ایمان تقسیم فرمود مایه تشکر قومی و موجب تحسر جمعی گشت، و سبب ظهور مقامات او در عرصه حشر و عرض اکبر شد، کافه آفرینش و عموم موجودات طرعا و کره از بزرگی او مدحت کردند، و به جلالت او نماز آورند.

وکلهم من رسول الله ملتمس *** غرنا من البحر او رشفنا من الیدیم

و تفسیر به شفاعت در اخبارهم از این جهت است که یکی از مصادیق مقام محمود است، اگر چه عبارت زیارت جامعه که میفرماید " ولکم المودة الواجبة والدرجات الرفیعة والمقام المحمود والمکان المعلوم عند الله عزوجل والجاه العظیم والشأن الکبیر والشفاعة المقبولة " ظاهر در تعدد محمود با شفاعت است، مگر اینکه بگوئیم در لفظ مقام محمود اعتبار کمالی شده که شفاعت مضمن در او است، و در ثانی به جهت مزید تشریف شفاعت مخصوص به ذکر شده، خاصه که تصریح به اتصاف به قبول لذتی دیگر در اسماع و طربی جدید در قلوب محتاجان میفرماید.

بالجملة ظاهر فقره این زیارت و زیارت جامعه مشارکت ائمه علیهم السلام است با پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در مقام محمود، مراد از او هر چه باشد، و عمومات اخبار معتمده دلالت دارد بر مشابَهت ائمه علیهم السلام با آن جناب در جمیع فضائل، بلی فرقی که هست در عالم فرق است که چون حقیقت کمال و ذات فضل مقول به تشکیک است.

فالنور فی النزول والصعود *** مشکک مختلف الحدود

ائمه معصومين بارسول خدا در تمام کمالات شريك هستند غير از نبوت

این اختلاف ملحوظ است، بلکه در حقیقت درجه اصالت و وساطت از برای مقام نبوت محفوظ است.

در (کافی) سند به صادق آل محمد (ص) می رساند که فرمود ما جاء به علي اخذ به و ما نهی عنه انتهى عنه جری به من الفضل مثل ما جری لمحمد (ص) ولمحمد المفضل علی جمیع من خلق الله، الی ان قال وكذلك یجری لائمة الهدی واحدا بعد واحد (1).

و هم در (کافی) است به سند دیگر، و متن قریب به این متن که بعد از تسویه بین نبی و وصی میفرماید "وبذلك جرت الائمة واحدا بعد واحد" (2).

و در هر دو خبر است که امیر المؤمنین (ع) فرمود اقرار کرده اند جمیع ملائکه و روح و رسول از برای من به مثل آنچه اقرار کردند برای محمد (ص).

و هم در خبر دیگر است بعد از تعمیم تسویه " و جری لائمة واحدا بعد واحد....

الی ان قال یجری لآخرهم من الله مثل الذی جری لاولهم ولا یصل احد الی ذلك الا بعون الله (3).

و شاهد عقل بر این عموم نیز در دست است، چه مقتضای وراثت معنوی و انتساب روحانی و اتصال بی تکلیف و قیاس قلبی و اشتقاق لبی که بیان وصی و نبی است انتقال جمیع کمالات مورث است به سوی وارث، و هر چه طبقه ارث اقرب و واسطه اقل باشد جهت اتصال اقوی و انتقال میراث اشد است.

وبالضرورة احدی از ائمه هدی به مقام نبوت خاتمیة - که سر چشمه فیوضات ربانی و مشرق انوار سبحانی است - اقرب نیست، پس لا محاله کمالات

ص: 59

1- کافی ج 1 / 196 باب 14 حدیث کتاب حجت.

2- کافی ج 1 / 196 باب 14 حدیث کتاب حجت.

3- کافی ج 1 / 196 باب 14 حدیث کتاب حجت.

نبوت بر وجه اتم در وجود ایشان ساری و متجلی است، اگر چه اطلاق اسم نبی برایشان جایز نباشد، و از این جهت است که حضرت امیر (ع) در خطبه قاصعه فرمود که پیغمبر به من گفت " انك لتسمع ما اسمع وترى ما ارى الا انك لست بنبي وانك لوزير وانك لعلی خیر " (1) بالجملة مشارکت ائمة هدی علیهم السلام با حضرت رسالت در این کمالات اگر چه بر وجه ظلیت و اصلیت است ولی در اصل اتصاف آنها به آن کمالات به موجب اخبار متواتره بالمعنی، بلکه مرکوز در اذهان شیعه جای تردید و اریاب نیست، کلامی که هست در اینجاست که مسألت نیل آن مرتبه و بلوغ آن درجه از برای دیگران چه صورت دارد و آن هم به تأمل اندکی رفع شود، چه دانستی که این کمالات و فضائل همه علی التحقیق مشکک و مختلف المراتب و متفاوت المدارج هستند، چون درجات هر کمالی غیر متناهی است، و در متابعت ائمه هدی علیهم السلام امکان نیل هر شرفی و وصول هر فضلی هست، و شیعیان ایشان را فضائلی است که مایه غبطه ملائکه مقربین است سؤال تبلغ این درجه کردن ضرری ندارد، چنانچه در کثیری از اخبار است که وعده این داده اند که " کان معنا وفی درجتنا فی الجنة " (2) و آن هم منزل بر همین اختلافی است که منافی با اجتماع نیست، و تعددی که معارض با اتحاد نه.

ان النجوم فی علوقدرها *** لیس سهاها فی السنا کبدرها

تتمیم

بعض اهل معارف مقام محمود را تفسیر به ختم ولایت مطلقه محمدیه کرده

ص: 60

1- خطبه (5 / 5) 190.

2- امالی: مجلس 27 رقم 5 و عیون الاخبار 1 / 299، بحار الانوار 44 / 286.

اند که ظهور مهدی علیه السلام باشد، چه تا به آن مرتبه نرسیده هنوز در مقام حامدیت و محمودیت است، و چون قوسین دایره به نهایت رسید و ظهور شمس حقیقت از مغرب ولایت شود به تمام کمالات مترقبه بر وجه اتم بدون کم و کاست علی مایهها نمایش کند.

پس محمودیت صرفه از برای حضرت نبوت آن وقت حاصل شود که استیفاء اغراض بعثت و استکمال دایره ولایت و انتشار ایمان در قلوب مستعد و ارتقاء ظلم و عصیان یکسره از روی زمین بشود، و این کلام اگر تمام بشود در این زیارت بسیار مناسب است، و آروزی رسید او کنایه از طلب درک آن دولت سعیده و زیارت آن طلعت رشیده است، اللهم أرنا تلك الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة.

ای حجت منتظر که رویت هست *** پاك آینه تجلی یزدان

سبحان الله خدا نه چونت *** رخ در سبحات غیب شد پنهان

بالجملة این وجه ملائمت تمام دارد با اینکه بر سیل تکمیل همین غرض و توضیح همین مقصود میگوید:

"وان یرزقنی طلب ثاری (1) مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم"

ج - و این که روزی کند مرا که بخوادم خون خود را با امام هدایت شده نمایان و گویا از شما.

ش - معنی رزق و ثار سابقا گذشت (2) و نکته تکرار این کلام و اعاده این مسئلت یا اظهار کمال تشوق و نهایت تضرع است در حصول این انتقام، یا به اعتبار اینست که در فقره اولی ثار را اضافه به اهل بیت کرده و ثارکم گفته میخواست

ص: 61

1- بنا بر نقل کامل الزیارة ثار کم و ثاری بنا بر نقل مصباح.

2- معنی رزق در "ان یرزقنی طلب ثارک" ج 2 / 3 و معنی ثار در "السلام علیکم یا ثار و ابن ثاره" ج 1 / 1 ظ 226.

که در مقام نصرت و خون خواهی ایشان بر آید و در این مقام اضافه به خود کرده به این ملاحظه که چون از شیعه ایشان است ظلم بر ایشان بر او واقع شده به جهت اتصال فطری که با ایشان دارد، و رسم است که عشیره و اتباع امور واقعه بر رؤساء یا اقرباء خود را به خود نسبت میدهند و میگویند چنین کردیم و چنین شنیدیم، و این سنت مطرده و قاعده مستمره است در باب تعبیر در عرب و عجم، و یا به اعتبار اینست که واقعا بر خود او ظلم شده و خون او هم ریخته شده بواسطه ظلمی که بر اهل بیت واقع شده، چه اگر دولت حق ظاهر بود و باطل غلبه نمیکرد بی اعتدالی در وجه الارض واقع نمیشد، و این همه سفک دماء و هتک اعراض و نهب اموال و سلب نفوس هرگز دست نمیداد (1).

ص: 62

1- در بعض نسخه ها طلب ثار کم است و شاید آنها صحیح تر باشند و موافق فقره ای است که گذشت " طلب ثارک مع امام منصور " و لیکن اگر عبارت " طلب ثاری " باشد اشکال ندارد و دانشمندان چند وجه برای او ذکر کرده اند: 1 - پیغمبر و ائمه اطهار علیهم السلام واسطه فیض هستند، و همه موجودات از ایشان کسب فیض دارند، و هر کجا روشنی هست از نور آنها می باشد، چنان که در زیارت جامعه کبیره است: " بکم فتح الله و بکم یختم و بکم ينزل الغیث و بکم یمسك السماء أن تقع علی الارض... بکم ینقس الهم و یکشف الضر... و أشرفت الارض بنورکم... " و از حضرت امیر المؤمنین (ع) روایت شده که می فرمود: " أنا احیی و امیت ". به همین جهت است که ایشان را قوام عالم، وسیله و وسبب خلقت موجودات دانند. اما از لحاظ دیگر و به اعتبار جنبه بشری و شخصیت ظاهری آنها است که رسول خدا (ص) می فرمود: " أنا عبد الله، اسمی محمد، و لا أملك لنفسی نفعاً و لا ضرراً " و نیز می فرمود: " أنا عبد الله مرزوق و مخلوق " و حضرت امیر المؤمنین (ع) می فرمود: " أنا عبد من عیید محمد ". یعنی من بنده از بندگان محمد هستم. و به ملاحظه معنی اول میفرمودند: " جالسو من یدکرکم الله رؤیته " هم نشینی کنید کسانی را که دیدن آنها شما را به یاد خدا بیاندازد، چون آنها نور خدا هستند و عظمت خدائی دارند، و در خانه هائی جلوه گر شدند که مردم آنها را به بینند و به وسیله ایشان به خدا معرفت پیدا کنند [فی بیوت اذن الله ان ترفع و یدکر فیها اسمه رجال لا تلهمهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله - 36 النور 24] و میفرمودند: " من رأنی فقد رأنی فقد رأی الحق " و " من عرفنی بالنورانیة فقد عرف الحق " و " من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله " و با ملاحظه این جهت با کشتن و اطفهائ نور هر کدام از آنها کشتن و نابودی کسانی است که از آنها نور میگرفتند، " لوجئته لرأیت الناس فی رجل و الدهر فی ساعة و الارض فی دار " و چون همه پیغمبران و ائمه نور واحد هستند [با حفظ اختلاف مراتب] - و بدین جهت فرموده اند: " وان ارواحکم و نور کم و طینتکم واحدة طابت و طهرت بعضها من بعض - زیارت جامعه " و " هذه مسألة ابن ابی العوجاء و الجواب منا واحد اذا كان معنی المسألة واحدة جرى لاخرنا ما جرى لاولنا و اولنا و آخرنا فی العلم و الامر سواء و لرسول الله و امیر المؤمنین فضلهما - بحار الانوار 50 / 252. و " من زار اولنا زار آخرنا و من زار آخرنا فقد زارنا أولنا و من تولى اولنا تولى آخرنا و من تولى آخرنا فقد تولى اولنا - نور الانوار للمرندي 412. و " نحن الاولون و نحن الاخرون " و " اولنا محمد و آخرنا محمد و اوسطنا محمد " و " کلنا محمد فلا تفرقوا بیننا " و " کلنا قائم بامر الله " و " انا محمد و محمد انا " " ما یکیم اندر دو بدن " و " انا من حسین و حسین منی " و " حسین لحمی و دمی من جفاه فقد جفانی ". و امام حسین میفرمودند " انا آدم انا نوح انا... ملای رومی گوید: در معانی قسمت و اعداد نیست *** در معانی تجزیه و افراد نیست اطلب المعنی من القرآن و قل *** لا تفرق بین آحاد الرسل صحیح است بگویند: مصیبتی که بر حسین وارد کردند آزار بر رسول خدا و تمام انبیاء و ائمه اطهار و مؤمنین بود و کشتن سید الشهداء کشتن تمام آنها. و صحیح است در زیارت بگویند: " ان یرزقنی طلب ثاری " و ثار را نسبت به خود دهند. و به همین ملاحظه بود که رسول خدا میفرمودند: " ما اودی نبی مثل ما اودیث " با اینکه اذیت بر رسول خدا به حسب ظاهر به اندازه سختیهای نوح

نبود و او صبر بر اذیت مینمود و پیغمبر مأمور به دفاع و جنگ بود و از این رو برای رسول خدا آرامشی بود. و حضرت صادق میفرمود: "
 شیعتنا منا خلقوا من فاضل طینتنا یحزنون لحزنا ویفرحون لفرحنا" یعنی شیعیان ما از ما هستند، مکروه میدارد آنها را آنچه ما را ناخوش
 میدارد و مسرور میکند آنها را آنچه ما را خوشحال میکند. و میفرمودند: ما ریشه درخت هستیم و شیعیان برک های او وبالطمه و آسیب
 رسیدن به ریشه آسیب بر برک ها وارد میشود. 2 - کشته شدن گونه ها و مراتبی دارد، گاهی تمام وجود کسی را می کشند، و بسامی شود که
 آثار کمالی شخصی را میکشند، و دیگران را از بهره گرفتن از آنها محروم می سازند، و احياناً کسی را در معرض قتل قرار میدهند، و ...
 لذا در روایات آمده: «من اذاع سرنا قتلنا» یعنی: هر کس سر ما را فاش کند، ما را کشته است. «ولعن الله امة قتلتکم بالایدی واللسن» و
 «من رضی بقتل قوم فهو منهم» که هر کس به قتل کسی راضی باشد، خود در شمار قاتلان است، و موارد دیگر ... نتیجه اینکه به هر یک
 از جهات فوق می توان گفت: فلانی را کشتند، و از همین روی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرمود: «من زنده می کنم و می
 میرانم و این جمله را چنین تفسیر میکرد: سنت را زنده می کنم، و بدعت را می میرانم. و امام زین العابدین علیه السلام در حدیثی ضمن
 بیان حکم قصاص، چنین فرمود: آیا خبر دهم شما را به قتلی که از این کشتن بالاتر است؟ گفتند: بله، فرمود: بالاتر از این قتل آن است
 که کسی را طوری بکشند که دیگر زنده نشود به این گونه که او را از نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت علی علیه السلام گمراه
 سازد، و او را در راهی وارد کند که پیرو دشمنان علی التلا شود، و این است آن قتلی که باید قاتل، در آتش جاودان گردد. و در تفسیر آیه
 شریفه: «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها» یعنی: بدانید که البته خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده خواهد کرد. [17 الحديد 57]
 حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود: «خداوند زمین را به قائم آل محمد علیه السلام پس از مردن آن زنده می کند». و در زیارت
 حضرت صاحب الامر می خوانیم: «السلام علی محیی المؤمنین» یعنی: سلام بر زنده کننده مؤمنین. و نیز در اظهار اشتیاق به ظهور آن
 حضرت در دعای ندبه میگوئیم: این محیی معالم الدین و اهلها» یعنی: کجاست زنده کننده آثار دین و اهل آن. با ملاحظه مطالب گذشته،
 معنی این جمله زیارت چنین است: خدایا به من روزی کن که خونخواهی کنم آن خونی را که مایه زندگی و حیات علمی و کمالات من
 میشد، و باریخته شدن آن خون مرا از کمالات انسانی بازداشتند و سبب مرگ من شدند. 3 - عموم علما - از عامه و خاصه - بر آنند که
 پیغمبر و اولیای او، پدران روحانی این امت هستند، چنانکه نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «انا و علی ابوا هذه الامه» یعنی:
 من و علی دو پدر این امت هستیم. و نیز همه اتفاق دارند که فرزندان مقتول، اولیای دم اویند، و حق دارند به خونخواهی برخیزند و قاتل را
 قصاص کنند، چنانکه خداوند فرماید: «و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً» [33 الاسراء 17] و مسلم است که هر کس از پدر
 روحی خود پیروی نکند، و در زمره شیطان و حزب او داخل شود، دیگر ولی پدر روحی خود نخواهد بود، همانطور که: پسر نوح با بدن
 بنشست *** داستان نبوتش گم شد و از سوی خداوند به حضرت نوح خطاب شد که: «انه لیس من اهلك انه عمل غیر صالح» [46 هود
 11]. از مقدمات فوق نتیجه میگیریم که امام حسین علیه السلام پدر روحی دوستان و شیعیانش می باشد، و ایشان بعد از ائمه معصومین
 [در درجه اول اولیای خون امام حسین علیه السلام ائمه اطهار، بویژه حضرت ولی عصر ارواحنا لمقدمه الشریف فداء میباشند] از اولیای
 خون آن جناب محسوب میشوند، پس میتوانند بگویند خدایا به ما روزی کن برای پدر روحی خویش، خونخواهی کنیم.

هدایت: موافق آنچه تحقیق اقتضاء میکند و اهل تحقیق نیز اختیار کردند به معنی ارشاد و دلالت است خواه موصل باشد و خواه غیر موصل، و تفصیلی که جماعتی داده اند که اگر متعدی بلام یا الی باشد به معنی ارشاد و ارائه طریق است، و اگر متعدی به دو مفعول باشد به معنی ایصال است، با اینکه خلاف اعتبار است خلاف استعمال صحیح است، چه میتوان گفت در صورت تعدی به دو مفعول متضمن معنی ارائه اسع که دو مفعول میگیرد، و با الی و لام مفید معنی ایصال که حاجت به یکی از این دو دارد، و در قرآن مجید است " انا هدیناه النجدین " [10 البلد 90] و مراد صرف ارائه است که ایصال به طریق شر منتهی نیست، با اینکه شاید مودی به تناقض باشد، چه وصول به خیر و شر اگر مراد در او واحد است تناقض صریح است، و هم چنین " ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم " [9 الاسراء 17] مراد از او ایصال نیست بالضرورة.

و هدایت گاه به معنی تلویح آید، و در این صورت بلام متعدی شود و تعدیه به دو مفعول یا به الی، گاه به تضمین معنی ارائه و تعریف است، و گاه به اشراب معنی ایصال و ارشاد، و گاه شود که هدایت به معنی توفیق - که تهیه اسباب خیر باشد - استعمال شود و مقابل او اضلال است به معنی خذلان، و منه قوله تعالی " و من یضال الله فلا هادی له " [186 الاعراف 7]، و قول الشاعر:

فلا تعجلن هذاك المليك *** فان لكل مقام مقالا

وزمخسری در (کشاف) گمان کرده که مطلقاً در مفهوم هدایت ایصال مأخوذ است، و او عبارت است از دلالت موصله به مطلوب، واستدلال کرده به سه وجه:

یکی وقوع ضلالت در قبال هدایت در قول خدای تعالی: " اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى " [16 البقرة 2] و اگر در حقیقت از وصول مأخوذ نبود مقابله حاصل نمی شود.

دیگری اینکه اگر نه چنین بود لفظ مهدی مثلاً مهتدی در مقام مدح ایراد نمیشد، چه بنابراین اعم است از اینکه اهتداء حاصل باشد یا نه.

سوم اینکه اهتداء مطاوعه هدی است، میگویند: " هدیه فاهتدی " چنانچه میگویند: " کسرتة فانکسر " چنانچه انکسار لازمه وقوع کسر است، اهتداء لازمه وقوع هدایت است.

و این هر سه وجه از مشرب تحقیق بعید، و از طریقه نظر مباینیت تامه دارد چه دلیل اول دلالت بر مطلوب به هیچ وجه ندارد، بیانش اینکه هدی در آیه کریمه مصدر به معنی مفعول است یعنی هدایت شدن نه هدایت کردن و ضلال بمعنی گمراهی است یعنی آنها راه شناسی را مبادله به گمراهی کردند، و هیچ دلالت بر اخذ وصول ندارد، بر فرض تسلیم تفضلی بقرینه ضلال است، و دانستی که مدعای ما استعمال در اعم است، و خاص منافی با عام نیست، و استعمال اعم از حقیقت است، چنانچه در اصول تحقیق شده.

اما دلیل دوم جواب او آنست که لفظ مهدی چون در مقام مدح ایراد میشود وقوع در مقام امتداج قرینه بر اعتبار انتفاع واهتدا است و الا معلوم است که اگر بگویند " هدی فلم یهتد " مدحی نیست بلکه مذمت است.

و اما دلیل سوم پس مخدوش است به دو وجه:

یکی اینکه اولاً: لازم نیست در هر جا که فعلی مطاوعه فعل دیگر باشد مفید تحقق اثر او در منفعل باشد، چه افعال مطاوعیه گاه به معنی انفعال و تأثر واقعی است، و در این صورت صدق فعل از فاعل موقوف بر انتقاش متأثر به نقش و تأثیر مؤثر است، و گاه از برای قبول و متابعت است مثل امرته فآتمر، که ایتمار عبارت از پیروی و حرف شنیدن است، و در صورت اول حصول انفعال لازمه وقوع تأثر است، و در ثانی نیست به معنی اینکه حقیقه از جانب فاعل ایجاد اثری در مقابل نیست بلکه فعلی است که نوع تعلقی به او دارد لهذا کسرتة فلم ینکسر مجاز است، و امرته فلم یأتمر حقیقت، چه عیب دارد اهتداء نیز از قبیل ایتمار باشد؟ چه اگر هدایت به معنی دلالت و ارائه باشد معنی اهتداء راه دانستن است، و مانعی نیست که بگوئیم لم یهدت هب اینوجه.

و ثانیاً: تسلیم کردیم که مطلقاً انفعال لازمه فعل است، و اگر بگویند هدیه لاعلاج واجب است که بعد از او فاهتدی واقع شود، ولی فرق است بین اینکه امری لازم تحقق مصداق خارجی امری باشد، و بین اینکه در مفهوم او مأخوذ و در حقیقت او معتبر باشد، چه هیچ کسی گمان نمیکند که مفهوم احتراق در مفهوم احراق مأخوذ است به جهت تلازم خارجی و الا لازم آید که جمیع معلومات در مفاهیم علل معتبر باشند، و این ضروری الفساد و بدیهی البطلان است و نظیر این توهم از بعض محققین در (مقایس) خود در تعریف بیع واقع شده، و در محد خودش از تعلیقات (مکاسب) شیخ رحمه الله ما تنبیه بر اندفاع او کرده ایم، بالجمله از آنچه به شرح ذکر کردیم آشکار شد که حقیقت هدایت متضمن معنی ایصال نیست، چنانچه جمعی از محققین که مستأنس به مجاری عبارات و تمیز مفاهیم هستند تصریح به این کرده اند، مثل شیخ طبرسی و سید شارح (صحیفة)

و محقق شریف و غیر ایشان از علمای فریقین.

و بدان که هدایت بر چهار قسم است:

اول هدایت بسوی جلب منافع و دفع مضار به اضافه مشاعر ظاهره و مدارك باطنه وقوه عاقله که حاکم بین مشاعر جزئیة و مدارك حسیه است، و اختیار و ترجیح ضرر بر نفع یا عکس مفوض به او است، و به منزله امام و نبي است در عالم صغیر و این نوع عام است از برای افراد انسان، و احتمال اعمیت از برای سایر حیوانات و نباتات بلکه جمادات هم دارد با رعایت تشکیک و حفظ مراتب، چنانچه انشاء الله در بعض فقرات آتیه (1) اشاره اجمالی به صحت عموم این دعوی خواهد شد، و ناظر به این نوع هدایت است گفته خدا عزوجل " اعطی کل شی خلقه ثم هدی " [50 طه 20] و معلوم است که حظ انسان از این هدایت اوفر و نصیب او اکمل است، و بنابر جواز اختلاف مراتب انسانیت البته هر که کمال حقیقت انسانیه در او اظهر و اتم باشد تجلی او به وصف هدایت به این معنی اجلی و ابین خواهد بود.

قسم دوم: نصب دلایل عقلیه و جعل طرق علمیه است که فرق بین حق و باطل و تمیز صحیح از سقیم بدهد، و صلاح از فساد و ضلال از ارشاد به دو معلوم شود و اشاره به این قسم است آیه شریفه " وهدیناه النجدین " [10 البلد 90] و حقیقت علم عبارت از این معنی است، چنانچه حکیم سنائی رحمه الله میفرماید:

علم چه بود فرق دانستن حقی از باطلی *** نی کتاب زرق شیطان جمله از برداشتن

ص: 70

1- مصیبة ما اعظمها واعظم رزیتها فی الاسلام علی جمیع اهل السموات والارض.

قسم سوم - هدایت به ارسال رسل و تنزیل کتب و لطف بتأیید واجبات عقلیه به سمعیات است، و اشاره به این نوع است " واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى " [17 فصلت 41].

قسم چهارم - هدایت به طریق سیر بسوی حظایر قدس و سلوک تا مقامات عالیه انس است به انطماس آثار تعلقات جسمانی و اندراس جلابیب علایق هیولانیة و استغراق در ملاحظه اسرار جلال و مطالعه انوار جمال، و این هدایت خاصه اولیاء و خواص مؤمنین است قال عزو من قائل " الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور والذين كفروا اولياءهم الطاغوت يخرجونهم من النور الى الظلمات " [257 البقرة 2] و اطلاق هادی بر خدای عزوجل به اعتبار جمیع مراتب هدایت است، چنانچه از عبارت شهید در (قواعد) و ابن فهد در (عده) و غیر ایشان به نحو اشاره اجمالیه بعد از التفات به تفصیلی که ذکر کردیم معلوم میشود، و نتیجه هدایت - خصوص به معنی رابع - علم است چنانچه در انجیل اهل البتی علیهم السلام و زبور آل محمد و اراد است " اللهم صلی علی محمد و آل محمد و قنا بك، واهدنا اليك ولا تباعدنا عنك، ان من تقه یسلم و من تهده یعلم و من تقر به اليك یغنم " (1) می بینی چگونه هدایت را سبب علم اعتبار فرموده، پس اگر کسی مهدی باشد به جمیع مراتب باید عالم باشد، و ثمره علم هدایت دیگران است، پس تفسیر مهدی به هادی از قبیل تفسیر به لوازم و خواص است، و تعلیل تسمیه او به صدور هدایت از او از مقوله تعلیل به غایات و منافع است، و این نوع تعبیر در اسالیب محاورات و فنون مکالمات از ستاره افزون، بلکه از شماره بیروت است، و به این تقریب مرتفع میشود:

اشکالی که در ظاهر بعض اخبار است که سؤال کردند از معصومین علیهم السلام که

ص: 71

تفسیر "ظاهر" 72 ظهور چند نوع است

به چه جهت قائم آل محمد را مهدی نامیده اند؟ فرمودند به جهت اینکه هدایت مینماید بسوی امری که او را گم کرده اند چنانچه در (ارشاد) مفید است نقلا عن الصادق (ع)، و از (غیبت) شیخ طوسی قدس سره نقل شده که فرمود به جهت اینکه هدایت میکند مردم را بسوی هر امر (1).

و هم چنین اخبار دیگر نیز به این مضمون نقل شده، و به ملاحظه شرحی که مفصلا مذکور شد موقعی برای اشکال و موضعی به جهت سؤال باقی نماند.

ظهور - چنانچه صریح جمیع کتب لغت است - آشکارا شدن است، و در اطلاق اسم ظاهر بر آن جناب چند وجه به نظر آمده:

یکی - اینکه بعلاقه اول باشد یا به اعتبار یقین به حصول تشبیه بواقع شده باشد، و بنابر این تجوز در امر عقلی خواهد شد.

وجه دیگر - اینکه مراد از ظهور مذکور ظهور فعلی باشد به ملاحظه کثرت دلائل و وفور شواهد بر وجود آن جناب از عقل و نقل بر وجهی که اگر کسی اندک التفاتی کند آثار و امارات آن وجود مبارک را در جمیع اشیاء ملاحظه کند و تصدق به ظهور و وضوح وجود آن حضرت نماید، و این نظیر تفسیر "غالب" و "منصور" است در قول خدای تعالی "فان حزب الله هم الغالبون" [55 المائدة 5] و "انهم لهم المنصورون" [172 الصافات] و ان جندنا لهم الغالبون" [173 الصافات 37] چه مقصود غلبه به حجت و نصرت به برهان است.

وجه سوم - اینکه مراد ظهور برای قلوب شیعیان و تجلی در سر خواص مؤمنان باشد، چنانچه در حدیث علی بن مهزیار مروی از کتب کثیره قدماء رضی

ص: 72

امام زمان عليه السلام ظاهر هستند ولی از چشم گنه کاران مخفی میباشند چند حدیث در این موضوع

اللّه عنهم مروی است که آن حضرت محبوب نیست " انما حجه سوء اعمالکم " (1) او را محبوب کرده بدی اعمال شما.

و در حدیث دیگر وارد است که می بیند او را چشم های عارفین بفضل او که شاکر و کاملند، و مژده میدهند بوجود، آنان را که شاکند در وجود او (2).

ص: 73

1- الجنة المأوی المطبوع في البحار 321 / 53، نواب الدهور 3 / 358.

2- فقلت: يا مولاي وهل تجوز المراجعة في امرى؟ قال: لا، قلت يا مولاي وهل تأذن لى في ان احكى كلما قد رأيت وسمعت؟ قال: لا بأس ان تحكى للمؤمنين لتطمئن قلوبهم، الا- كيت وكيت و عين ما لا- ا قوله، بحار الانوار 172 / 52. المفضل بن عمر: قال ابو عبد الله عليه السلام: قال امير المؤمنين على منبر الكوفة: وان من وراءكم فتنا مظلمة عمياء منكسفة لا ينجو منها الا النوم؟ قيل: يا امير المؤمنين و ما النوم؟ قال: الذى يعرف الناس ولا يعرفونه. واعلموا ان الارض لا تخلوا من حجة الله و لكن الله سيعمى خلقه منها بظلمهم وجورهم واسرافهم على انفسهم ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجة الله لساخت باهلها و لكن الحجة يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون ثم تلا " يا حسرة على العباد ما يأتيهم من رسول الا كانوا به يستهزؤن " [30 يس 36] - الغيبة للنعماني 141، بحار الانوار 112 / 51 - 113. الامام الصادق عليه السلام: صاحب هذا الأمر يتردد بينهم ويمشى فى اسواقهم ويطأ فرشهم ولا يعرفونه حتى يأذن الله ان يعرفهم نفسه - بحار الانوار 55/51. سدير الصيرفي قال: سمعت ابا عبد الله الصادق عليه السلام يقول ان في صاحب هذا الامر لشبهه من يوسف فقلت: فكانك تخبرنا بغيبه او حيرة؟ فقال: ما ينكر هذا الخلق الملعون اشباهه الخنازير من ذلك؟ ان اخوة يوسف كانوا عقلاء الباء اسباطاً اولاد أنبياء دخلوا عليه فكلموه وخاطبوه و تاجروه و رادوه [راودوه - المصدر] وكانوا اخوته وهو اخوهم ، لم يعرفوه حتى عرفهم نفسه ، وقال لهم : انا يوسف فعرفوه حينئذ فما ينكر هذه الأمة المتحيرة ان يكون الله جل وعز يريد في وقت [من الاوقات] ان يستر حجته عنهم ، لقد كان يوسف اليه ملك مصر ، وكان بينه وبين أبيه مسيرة ثمانية عشر يوماً ، فلو اراد أن يعلمه مكانه لقد علم ذلك والله لقد سار يعقوب وولده عند البشارة تسعة أيام من بدوهم الى مصر . فما تنكر هذه الامة ان يكون الله يفعل بحجته ما فعل بيوسف ان يكون صاحبكم المظلوم المجحود حقه صاحب هذا الامر يتردد بينهم ويمشى في اسواقهم ويطأ فرشهم ، ولا يعرفونه حتى يأذن الله ان يعرفهم نفسه ، كما اذن ليوسف حتى قال له اخوته : انك لانت يوسف؟ قال : انا يوسف الكافي: 337/1 الغيبة للنعماني ، دلائل الامامة للطبري ، بحار الانوار : 154/52 الرقم 9 ومثله في البحار 142/51 عن اكمال الدين والعلل . اسحاق بن عمار سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد عليهما السلام يقول : القائم غيبتان احدهما طويلة ، والاخرى قصيرة ، فالاولى يعلم بمكانه فيها خاصة من شيعته ، والاخرى لا يعلم بمكانه فيها [الاخاصة مواليه في دينه الغيبة للنعماني . اسحاق بن عمار قال أبو عبد الله عليه السلام : للقائم غيبتان احدهما قصيرة ، والاخرى طويلة [الغيبة] الاولى لا يعلم بمكانه [فيها الاخاصة شيعته ، والاخرى لا يعلم بمكانه فيها] الاخاصة مواليه في دينه - الغيبة للنعماني ، بحار الانوار 155/52 الرقم 10. السلام عليك يا ابا الامام المنتظر الظاهرة للعاقل حجته والثابتة في اليقين معرفته المحتجب عن اعين الظالمين ، و المغيب عن دولة الفاسقين - زيارة الامام الحسن العسكري. غوطه در اشك زدم كه اهل طريقت گویند *** پاك شو اول پس دیده بر آن پاك انداز 1) حکمة 147 نهج البلاغة صبحي ص 496 .

اشعاری از امام زین العابدین علیه السلام در این موضوع

وملایم این کلام است قصص و اخباری که در نقل مشاهده آن جناب در زمان غیبت در متون کتب و بطون دفاتر ماثوث است، و فی الجملة بعد از التفات تفصیلی به تمام آن قصص متواتر است، اگر چه بعض آنها هم فی نفسه بر وجهی است که افاده قطع میکند، پس ضعف سند بعضی و ضعف دلالت بعضی دیگر ابا مایه قدح در صحت مضمون مجموع آنها نخواهد شد، چنانچه حال جمیع متواترات یا اکثر آنها ازین قبیل است.

نطق: بمعنی تکلم بصوت و حروفی است که مفهوم معنی باشد چنانچه در (قاموس) است، پس مطلق تکلم نیست بلکه ظهور فی الجملة، و افهام معنی در او مأخوذ است، و اتصاف آن جناب به این وصف بملاحظه ارتفاع تقیه و ظهور کلمه و انکشاف استار و تبیین اسرار است در عصر آن جناب، چنانچه از ملاحظه اخبار کثیره وارده در سیره و وتیره آن حضرت معلوم میشود به خلاف آباء اطهار آن جناب که به جهت غلبه ظالمین و عدم استعداد نفوس، اسرار علوم و لباب معارف را مکتوم داشتند، چنانچه جناب امیر المؤمنین علیه السلام اشاره به صدر مبارک فرمود و گفت: ان هیئنا لعلمنا جما لو اصبحت له حملة " (1) و "لو" در این مقام برای اتمنی [تمنی - ظ] است.

وهو سید الساجدین (ع) فرمود:

انی لا کتم من علمی جواهره *** کی لایراه اخو جهل فیفتتنا

و رب جوهر علم لو ابوح به *** لقیل لی أنت ممن تعبد الوثنا

ص: 75

امام زمان علیه السلام طلب میکند خون امام حسین را، چند حدیث در این موضوع

وقد تقدم في هذا أبو حسن *** إلى الحسين ووصى قبله الحسن (1)

و اما ستر احكام شرعيه وابقاء بر احكام ظاهريه يا عدول به مقتضای تقيه كه در اخبار اهل بيت عصمت بيش از آن استكه بتوان تعداد واحصا نمود، و اين موانع تماما در عهد ميمون و روزگار همايون آن امام مؤمل مأمون رفع خواهد شد " اللهم ارنا تلك الطلعة الرشيدة والغرة الحميدة".

بالجملة آنچه اين فقره كريمه و فقره سابقه دلالت بر آن ميكند از اختصاص جناب قائم آن محمد عليهم السلام به ولايت ثار و طلب خون ناكام گشتگان از اهل بيت اطهار مدلول اخبار كثيره است كه ميتوان دعوى تواتر آنها كرد، و استقصای آنها مخالف مقصود اختصار است و ترك يكسره هم منافی وظيفه اين شرح است پس به يكي دو حدیث در اين باب از روی اقتصاد اقتصار ميشود:

شيخ سعيد موفق جعفر بن قولويه در (كامل الزياره) و در (بحار) از (امالی) شيخ طایفه قدس سره روايت کرده كه سند به ابو عبد الله جعفر بن محمد عليهم السلام ميرساند كه چون حسين (ع) شهيد شد ملائكه ضجيج وناله كردند بسوی عزوجل و گفتند پروردگارا آيا چنین ميکنند با حسين كه صفي تو و پيغمبر زاده

ص: 76

1- يا رب جوهر علم لو ابوح به *** لقليل لي انت ممن تعبد الوثنا ولا ستحل رجال مسلمون دمی *** يرون اقبح ما يأتونه حسناً اني لاكتم من علمي جواهره *** كي لا يرى الحق ذو جهل فيفتتنا وقد تقدم في هذا ابو حسن *** إلى الحسين ووصي قبله حسنا (الاتحاف بحب الاشراق) ط مصر - شرح ديوان امير المؤمنين 15 مخطوط (غرائب الاغتراب) 70- (لطائف المنن) 2/89 ط مصر - (ينابيع المودة) (احقاق الحق) 84/12-85.

زیادی اسم ها و لقب های امام زمان دلیل زیادی فضل و شرف حضرت است

تست؟ پس خدای تعالی ظل قائم را یعنی نور مکرم آن جناب را [یا شیخ مقدس مخلوق قبل از خلق او را یا روح مکرم آن حضرت را بنا بر اختلاف اقوال در این باب] بر پای فرمود گفت "بهذا انتقم له من ظالمیه" (1) به این انتقام میکشم برای او از ظلم کنندگانش.

و در (علل الشرایع) از ابو حمزه ثمالی نقل شده که به حضرت باقر (ع) عرض کردم مگر شما ها قائم به حق نیستید؟ فرمود: چرا، گفتم بچه جهت قائم را قائم گفتند؟ فرمود چون جدم حسین (ع) کشته شد ضجیح ملائکه به گریه و ناله بلند شد، و گفتند ای إله ما و سید ما آیا واگذار میکنی کسی را که کشته است صفوه و پسر صفوه تورا و خیره و برگزیده تورا از خلق تو؟ پس خدای عزوجل وحی فرستاد بسوی ایشان که بر جای باشید ای ملائکه من سوگند با عزت و جلال خودم که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان اگر چه بعد از زمان طویلی باشد، و پرده برداشت از روی ائمه از اولاد حسین ناگاه دیدند که یکی از ایشان ایستاده و نماز میکند فقال الله عزوجل بذلك القائم انتقم منهم (2).

تنبیه نافع در محل خود تقریر یافته که وجود واحد تواند بود که مصداق عناوین متعدده و منشأ انتزاع مفاهیم مختلف باشد، و هر چه این وصف در وجود بیشتر باشد دلالت دارد بر کمال وجود و قوت تحقق، و برائت ساحت او از اعداد و تنزه ذیل او از لیسیات، پس اگر القاب چیزی زیاد باشد البته دلالت بر شرف و فضل او دارد و از این جهت در قرآن کریم بر سبیل تمدح و مباحات میفرماید "له الاسماء

ص: 77

1- بحار الانوار 45 / 221 رقم 3 ط بیروت.

2- علل الشرایع ج 1 / 154، بحار الانوار 45 / 221 ط طهران.

الحسنی [8 سورة طه 20] و از این روی علمای اعلام بذل همت کردند در احصاء اسماء و تعداد القاب پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام و قرآن، و در معانی آنها و جهات اطلاق آنها، به قدر امکان و جوهی از عقل و نقل تقریر فرموده اند، و این معنی فی الجملة محل اشکال نیست، بلی باید این مطلب را بدست بیاوریم که میزان در اینکه لفظی را لقب ذکر کنیم، و دیگری را نکنیم چیست؟ و این میزان را در کلام کسی نیافتیم، و آنچه به تأمل در مطاوی کلمات علماء و مواضع ذکر این القاب معلوم میشود اینستکه:

لقب یا اسم بر چند قسم است:

یکی اینکه از قسم اعلام است، بمعنی اینکه به وضع شخصی وضع شده برای آن مسمی مثل "الله" مثلا و "محمد" و "قرآن".

و دیگری - اینکه صریحا از او در کتاب و سنت به آن تعبیر شده باشد مثل نور در قرآن و ذکر در حق پیغمبر مثلا و از این قبیل است الفاظ و اراده در زیارات مخصوصه.

و دیگری اینکه اسمی انتزاع کنند از وصفی که از برای او در کتاب و سنت اثبات شده مثل اینکه خدای تعالی را ماکر گویند به اعتبار اینکه فرموده "ومکروا ومکر الله... [54 سورة آل عمران 3] و در عداى سحر است "ولا تمکر بی فی حیلک" و در این نوع از اسماء الله شهید علیه الرحمة در (قواعد) اظهار تردد میفرماید (1) ولی از تتبع موارد ذکر القاب معلوم میشود که در این مقام ذکر میکند.

ص: 78

1- قال الشهيد محمد بن جمال الدين العاملي في القواعد والفوائد ص 270 ما ورد به السمع لكن اطلاقه في غير مورد يوهم النقص كما في قوله تعالى "ومكروا ومکر الله" وقوله "الله يستهزی بهم" فلا يجوز ان يقال لله یا مستهزی او یا ماکر او يحلف به و کذا منع بعضهم من ان يقال اللهم امکر بفلان وقد ورد هذا في دعوات الصباح، اما اللهم استهزی به او اللهم لا تستهزی بی ففيه کلام

قسم دیگر - اینکه لفظی را در کتاب یا حدیث استعمال میکنند و مأول به صاحب آن لقب باشد اگر چه در ظاهر عبارت اشاره به او نباشد مثل ماء معین، ورب الارض در القاب امام زمان (ع).

قسم پنجم - اینکه در السنه طائفه خاصه مشهور به او باشد اگر چه در کتاب و سنت نباشد، ولی دلیل بر فضل و مشعر بمدح باشد مثل " ابو الارواح " که به اصطلاح عرفا از القاب حضرت رسالت است، و فرق در این القاب نیست، بین اینکه عنوان عامی باشد که ملقب از مصادیق او باشد، و بقرینه اراده او شده، باشد مثل نبی و رسول یا اختصاصی داشته باشد مثل خاتم النبیین، و مفرد باشد یا مرکب از جمله مثل " من لم يجعل الله له شبيها " در القاب حضرت حجت، و اگر آن مفرد هم به اطلاق ذکر شود و هم با مضاف الیه دو لقب در شمار آورند مثل صاحب و صاحب الزمان، و اگر لفظ واحد به اختلاف مضاف الیه متعدد شود هم دو لقب شمارند مثل صاحب الغيبة و صاحب الدار در القاب امام زمان، بلکه اگر مضاف الیه مختلف باشد لفظا و متحد باشد معنی هم متعدد حساب نمایند مثل صاحب الزان و صاحب العصر، و چون ملتفت این تفصیل شدی بدان که جماعتی در صدد استیفاء تعداد القاب امام زمان (ع) شده اند، و در بعضی کتب عدد القاب شریفه آن جناب را به صد و هشتاد رسانیده اند ولی با وجود این به حکم اینکه " وفي الزوايا خبايا " القابی چند از آن جناب با اینکه بعضی مشهور است، و بعضی در مآخذ وثیقه و اصول معتمده مذکور در جائی ثبت نشده، و این بی بضاعت چندی از آنها را در این مقام یاد میکنیم و با التفات به میزان مذکور متتبع متوسع در طول زمان میتواند بر این باب بسیاری بیفزاید (1):

ص: 79

1- مؤلف (کتاب المفتاح الکتب الاربعه) در کتاب نفیس (یأتی علی الناس زمان...) شماره اسم ها را به 185 رسانده.

سعی الحکام الظالمین فی الصد عن الحق بطرق شتی وأسالیب ذلك

اول - " ابو الوقت " وحققت ابوت در این مقام تدبیر وریاست کلیه است چه متعارف است که عرب زعیم و مقیم امر هر چیزی را اب او میگویند، واز ابن باب است ابو الارواح در کنای حضرت ختمی مرتبت (ص) وینخرط فی سلکه قول الازری:

لم تكن هذه العناصر الا *** من هیولاه حیث کان ابها

و این لقب " ابو الوقت " از القاب معروفه آن جناب است در نزد طایفه عرفا چنانچه در دعای مشتمل بر مدائح ائمه اثنی عشر که نسبت به محیی الدین عربی میدهند ذکر این لقب واقع شده است (1).

دوم " امام زمان " اشتها آن جناب به این لقب محتاج به دلیل نیست، و فرقی نیست که ولی و خلیفة الله را در القاب آن جناب بشمارند، و این لقب را ذکر نکنند، بلکه از این قبیل است قائم الزمان و قیم الزمان که از القاب آن جناب شمرده شده.

سوم - " امام عصر " و تعدد این دو لقب مثل تعدد صاحب الزمان و صاحب العصر است، و توهم نکنند که استغنا میشود از این دو لقب به دو لقب مذکور به جهت اختلاف لفظ و معنی که هر یک کافی است چنانچه سبق ذکر یافت.

چهارم " باب الله در زیارت " آل یسین " خطاب آن جناب به این لقب مذکور است، و این بابی است که از او ابوابی منفتح شود چنانچه در کثیری از آن القاب استدلال کرده اند به اشتمال زیارتی بر او، و ما در میزان مذکوره اشاره به او کردیم، و با ملاحظه این معنی اگر مطالعه زیارات مأثوره شود آنچه در آن زیارات

ص: 80

1- رجوع شود به صلوات کبیره محیی الدین عربی و (گلزار بلاغی) او را نقل نموده.

8 - الشيعة والتفسير الترتيبي:

در مقام مخاطبه و تعظيم آن جناب ذکر شده البته از القاب آن جناب خواهد بود مثل " خلیفة آباءه المهديين " و " دليل ارادة الله " و " ربانی آیات الله " و " حافظ حق الله " و " مقدم " و " مأمول " و امثال ذلك، و فرق نیست بین مأمول که استناد به این زیارت کرده اند و لقب شمرده اند و بین این الفاظ که اهمال شده، بالجمله هم چنین فرقی نیست بین اینکه در مقام تعبیر از آن امام بزرگوار در غیابش عبارتی بگویند یا بعنوان خطاب لفظی بگویند.

پنجم - " خلیفة آن الزمان " در (صحیح مسلم) از ابو سعید و جابر نقل شده که پیغمبر فرموده " يكون في اخر الزمان خلیفة يقسم المال ولا يعد عدا " (1) واشتمال (صحیح مسلم) بر این حدیث شریف موجب قطع به صدور است کما قیل:

و مناقب شهد العدو بفضلها*** والفضل ما شهدت به الاعداء

و به خاطر دارم که در کتاب عرفا مکررا از آن جناب تعبیر به خلیفة آخر الزمان یافته ام. ششم - " خاتم الاولیاء " این لقب شایع آن جناب است در اصطلاح صوفیه چه ختم دوریه ولایت محمدیه واستکمال نفوس بشریه، واستتمام غرض از بعثت و ظهور صلاح مطلق و علو کلمة حق در زمان همایون آن جناب خواهد شد، و محیی الدین عربی در کلمات خود به این تصریح کرده است، و عبارت او در بشارت به آن جناب معروف است، و میبیدی در (شرح دیوان) میگوید خاتم ولایت مطلقه محمدیه مهدی است که از نسل آن حضرت، و هم چنین است ختم الاولیاء اگر چه فرق لفظی کافی است در تعدد، چنانچه سابقا ذکر شد، و شعر محیی

ص: 81

1- مسند احمد بن حنبل 3 / 38 و 333 ط المیمینة بمصر، احقاق الحق 13 / 250 از کتب زیاد نقل نموده.

الدين که ميگويد:

الا ان ختم الاولياء شهيد*** وعين امام العالمين فقيد

مشهور است.

هفتم - "طاوس اهل الجنة" در كثيرى از كتب عامه و خاصه از فردوس ديلى نقل شده كه از ابن عباس روايت كرده كه پيغمبر فرمود: "المهدى طاوس اهل الجنة" (1) و اين معنى يا به ملاحظه آنست كه آن جناب از اهل جنت به علو مقامات و ارتقاع درجات ممتاز است، چنانچه طاوس از ساير طيور بفروزير مخصوص است يا اينكه مشاهد جمال آن حضرت مايه استيناس و تنزه اهل بهشت است، چنانچه مردم را در ديدن طاوس به جهت زانده و نشاط وافر دست ميدهد.

هشتم - "ظاهر" چنانچه در عبارت زيارت شريفه شنيدى، و به اين مناسبت ما اين تنبيه را در اینجا درج كرديم، و فرق نيست بين "ناطق" كه در القاب آن جناب ذكر شده با استناد به اين زيارت شريفه و (ظاهر" كه ترك شده.

نهم - "غاية النور" (2).

دهم - "منقذ الامة" (3).

يازدهم - "مصدر الامور" مسعودى عليه الرحمة در كيفيت بدء خلقت حديثى از حضرت صادق عليه السلام نقل ميكند مرسله و آن جناب از آباء كرام ابا عن جد از حضرت امير المؤمنين (ع) روايت فرموده، و ميگويد سند او را در كتب ديگر خود ياد كرده ام، و در آخر اين حديث است "و لم يزل الله يخبأ النور تحت الزمان الى ان وصل محمدا (ص) في ظاهر الفترات فدعا الناس ظاهراً و باطناً و نديهم سرا و اعلاناً و استدعى عليه السلام التنبيه على العهد الذى قدمه الى الذر قبل النسل فمن وافقه

ص: 82

1- الطرايف، بحار الانوار 51 / 105 الرقم 41.

2- در روايت ذيل اسم يازدهم "غاية النور" و منقذ الامة " ذكر شده.

3- در روايت ذيل اسم يازدهم "غاية النور" و منقذ الامة " ذكر شده.

حديث لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك وحديث لولا رسول الله وعلي لما خلقت العالم وحديث لولا اهل البيت لما خلقت العالم وحديث لولا فاطمة لما خلقتكما

واقتبس من مصباح النور المقدم اهتدى الى سيره واستبان واضح امره ومن البسته الغفلة استحق السخط ثم انتقل النور الى غرائنا ولمع في ائمتنا فنحن انوار السماء وانوار الارض فبنا النجاة ومنا مكنون العلم، والينا مصير الامور، وبمهدينا تنقطع الحجج خاتمة الائمة ومنقذ الامة وغاية النور ومصدر الامور فنحن افضل المخلوقين واشرف الموحدين وحجج رب العالمين فليهنأ بالنعمة من تمسك بولايتنا وقبض عروتنا (1).

و دور نيست اينكه فاضل متتبع ميرزا محمد رضاى مدرس قدس سره صاحب (جنات الخلود) خاتمة الائمة را از القاب آن جناب شمردہ بواسطه اين روايت باشد، و در اين صورت تفكيك به هيچ وجه صحت ندارد، و مراد از "غاية النور" يا آنست كه منتهى فضل و كمال است چه كمال اشرف انواع نور است، يا اينست كه نور نبوت و ولايت كه مشرق شمس ارشاد و هدايت است به جناب وى منتهى شده، چه غايت بمعنى يا منتهى اليه الشئى است يا مقصود اينست كه غرض و فايده از خلق عالم انوار وجود مقدس آن بزرگوار است، چنانچه در حق جدش فرمود "لولاك لما خلقت الافلاك" (2) ووجه انطباق منقذ الامة بر آن جناب ظاهر است، چه بعدل شامل او هر مبتلاى آسوده خواهد شد:

سبزه زطرف و من چگونه برويد *** رويد از انسان اميد از دل حرمان

لاله به صحن چمن چگونه بخندد *** خند داز آنگونه عدل در رخ احسان

ص: 83

1- مروج الذهب ج 1 / 43 باب المبدء و شأن الخليفة.

2- حديث لولاك لما خلقت الافلاك ولولا على لما خلقتك وحديث لولا رسول الله وعلي لما خلقت العالم وحديث لولا اهل البيت لما خلقت العالم وحديث لولا فاطمة لما خلقتكما): روى ابن الحسن البكري استاذ شهيد الثانى (ره) في كتاب (الانوار) عن امير المؤمنين (ع) انه قال كان الله ولا شئ معه، فاول ما خلق نور حبيبه محمد قبل خلق الماء والعرش والكرسي والسموات والارض واللوح والقلم... والحق تبارك وتعالى ينظر اليه ويقول: يا عبدي انت المراد والمريد وانت خيرتي من خلقي وعزتي وجلالي لولاك لما خلقت الافلاك من احبك احببته، ومن ابغضك ابغضته... بحار الانوار: 15 / 27 و 57 / 198. وفي حديث المعراج بعد تصريحه تعالى باختياره نبيه واوليائه الائمة المعصومين صلوات الله عليهم قال تعالى فلولا كم ما خلقت الدنيا والاخرة ولا الجنة والنار - بحار الانوار 36 / 302. وفي الحديث القدسي المروي عن مولينا الصادق عليه السلام المروي في (معانى الاخبار) و (العلل) بعد بيان نبوة الرسول وامامة امير المؤمنين قال: لولاهما ما خلقت خلفي... بحار الانوار: 38 / 81 و 15 / 12. الامام علي بن موسى الرضا عن آبائه عليهم السلام عن امير المؤمنين قال قال رسول الله (ص) ما خلق الله عزوجل خلقا افضل منى ولا اكرم عليه منى... يا علي لولا نحن ما خلق آدم ولا حوا ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض - العلل، والعيون والاكمال، بحار الانوار 18 / 345 و 26 / 335 و 60 / 303 و 68 / 6. وفي النبوي العلوي (ص) ولولانا لم يخلق الله الجنة ولا النار ولا الانبياء ولا الملائكة... بحار الانوار 36 / 337. وفي رواية المفضل عن الصادق (ع) في وصف خلقه الارواح قبل الاجساد بعد ما رأى آدم اسماء النبي (ص) والائمة عليهم السلام على ساق العرش قال تعالى: لولا دهم ما خلقتكما... بحار الانوار 7 / 350 و 11 / 172 و 26 / 320. وفي تفسير العسكري في حديث معجزاته (ص) قال للشجرة دعوتك لتشهد لي بالنبوة بعد

شهادتك لله التوحيد ثم تشهدي بعد شهادتك لي لعلي هذا بالامامة وانه سندي وظهري وعصدي وفخري وعززي ولولاه ما خلق الله عزوجل شيئاً مما خلق... بحار الانوار 17 / 317. ويشهد على ما تقدم ما في البحار 39 / 350 ورواية العيون عن الرضا (ع) كما في البحار 16 / 362. وقال العلامة المجلسي (ره) ان الرسول وامير المؤمنين (ع) ابوا هذه الامة لصيرورتها سببا لوجود كل شئ وعلة غائية لجميع الموجودات كما في الحديث القدسي لولا كما لما خلقت الافلاك... بحار الانوار 74 / 116. والروايات في ذلك اكثر من ان تحصى منها ما في مدينة المعاجز 153 رواية كريمة غريبة كادر في وصف خلقة النبي وآله المعصومين وجوامع فضائلهم وانه لولاهم ما خلق الله شيئاً فراجع اليه. وروى العامة من طرقهم عن ابي هريرة عن النبي (ص) انه قال لما خلق الله تعالى آدم ابا البشر ونفخ فيه من روحه التفت آدم يمينا العرش فاذا في النور خمسة اشباح... قال تعالى هؤلاء خمسة من ولدك لولا ما خلقتك هؤلاء خمسة شققت لهم خمسة اسماء من اسمائي لولاهم ما خلقت الجنة والنار ولا العرش ولا الكرسي ولا السماء ولا الارض ولا الملائكة ولا الانس ولا الجن... الغدير ط 2 ج 2 / 300 وتمام الروايات في ذلك راجع احقاق الحق 9 / 105 - 106 وكتاب الغدير 5 / 435. ابو الصلت الهروي عن الرضا - صلوات الله عليه - عن ابيه عن امير المؤمنين - صلوات الله وسلام عليهم - قال قال رسول الله (ص): ما خلق الله عزوجل خلقا افضل مني ولا - اكرم علمي مني، قال علي - صلوات الله عليه - فقلت: يا رسول الله فانت افضل او جبرئيل؟ فقال: يا علي ان الله تعالى فضل انبيائه المرسلين على ملائكته المقربين وفضلني على جميع النبيين والمرسلين، والفضل بعدي لك يا علي وللائمة من ولدك، وان الملائكة لخدامنا وخدام محيينا، يا علي الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون بحمد ربهم ويستغفرون الذين آمنوا بولايتنا. يا علي لولا نحن ما خلق آدم ولا حواء ولا الجنة ولا النار ولا السماء ولا الارض فكيف لا نكون افضل من الملائكة، وقد سبقناهم الى معرفة ربنا وتسيبته وتهليله وتقديسه، لان اول ما خلق الله عزوجل خلق ارواحنا فانطلقنا بتوحيده وتحميده، ثم خلق الملائكة فلما شاهدوا ارواحنا نورا واحدا استعظموا امرنا، فسبحنا لتعلم الملائكة انا خلق مخلوقون وانه منزه عن صفاتنا، فسبحت الملائكة بتسيبنا ونزتهته عن صفاتنا، فلما شاهدوا عظم شأننا هللنا لتعلم الملائكة ان لا اله الا الله وانا عبيد لسنا بالهة يجب ان يعبد معه او دونه فقالوا: لا اله الا الله، فلما شاهدوا اكبر محلنا كبرنا لتعلم الملائكة ان الله اكبر من ان ينال عظم المحل الا به، فلما شاهدوا ما جعله لنا من العزة والقوة قلنا: لا حول ولا قوة الا بالله لتعلم الملائكة ان لا حول لنا ولا قوة الا بالله فلما شاهدوا ما انعم الله به علينا واوجبه لنا من فرض الطاعة، قلنا الحمد لله، لتعلم الملائكة ما يحق لله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمته [نعمة - خ - ل] فقالت الملائكة: الحمد لله، فبنا اهدوا الى معرفة توحيد الله وتسيبته وتهليله وتحميده وتمجيده. ثم ان الله تبارك وتعالى خلق آدم فاودعنا صلبه، وامر الملائكة بالسجود له تعظيما لنا واکراما، وكان سجودهم لله عزوجل عبودية ولادم اكراما وطاعة لكوننا في صلبه، فكيف لا اكون افضل من الملائكة وقد سجدوا لادم كلهم اجمعون؟ وانه لما عرج بي الى السماء اذن جبرئيل مني واثام مني ثم قال لي: تقدم يا محمد، فقلت له: جبرئيل اتقدم عليك؟ فقال: نعم لان الهل تبارك وتعالى فضل انبيائه على ملائكته اجمعين وفضلك خاصة فتقدمت فصليت بهم ولا فخر. فلما انتهيت الى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدم يا محمد، وتخلف عني فقلت: يا جبرئيل في مثل هذا الموضوع تقارفتني؟ فقال: يا محمد ان انتهاء حدى الذي وضعني الله عزوجل فيه الى هذا المكان، فان تجاوزته احترقت اجنحتي بتعدي حدود ربي جل جلاله، فزخ بي في النور زخة حتى انتهيت الى حيث ماشاء الله من علو ملكه فنوديت: يا محمد فقلت: لبيك ربي وسعديك، تباركت وتعاليت فنوديت: يا محمد انت عبيد وانا ربك، فاي اى فاعبد وعلني فتوكل فانك نوري في عبادي ورسولي الى خلقي وحجتي على بريتي، لك ولمن اتبعك خلقت جنتي ولمن خالفك خلقت نارى، ولا وصيائك اوجب كرامتي، ولشيعتهم اوجب ثوابي، فقلت: يا رب، ومن اوصيائي؟ فنوديت: يا محمد اوصيائك المكتوبون اثني عشر نورا في كل نور سطر اخضر عليه اسم وصي من اوصيائي: اولهم علي بن ابيطالب وآخرهم مهدي امتي. فقلت: يا رب هؤلاء اوصيائي من بعدي؟ فنوديت: يا محمد (ص) هؤلاء اوليائي واوصيائي واصفيائي وحجتي (حجبي - خ ل) بعدك على بريتي وهم اوصيائك وخلفاءك وخير خلقي بعدك، وعزتي وجلالي لاظهر بهم ديني، ولا علين بهم كلمتي، ولا طهرن الارض باخرهم من اعدائي، ولا مكنته (ولا ملكته - خ ل) مشارق الارض ومقاربها ولا سخرن له الرياح، ولا ذللن له السحاب الصعاب ولا رقيقه في الاسباب، فلا نصرته بجندي، ولا

مدنه بملائكتي حتى تعلوا دعوتي وتجمع الخلق على توحيدى ثم لادين ملكه ولا داولن الايام بين اوليائى الى يوم القيامة - عيون الاخبار
262/21، العلل 6/1، كمال الدين، بحار الانوار: 345/18 و 335/26 و 304/60 الرقم 16. وفي كتاب (مجمع النورين) للفاضل
المرندي ص 14 قال وفي حديث القدسي لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي اما خلقتك كما ذكره الوحيد البهبهاني وروى في بحر
المعارف) لولاك لما خلقت الافلاك ولولا علي لما خلقتك. وفي (ضياء العالمين) للشيخ ابي الحسن الجد الامي للشيخ محمد حسن
صاحب الجواهر بزيادة فقرة ولولا فاطمة لما خلقتكما ونحوه في ص 187 من كتاب المرندي [... انتهى مافي (مجمع النورين) وتقدم في
ج 1 شفاء الصدور ص 225 مصدر آخر لحديث لولا فاطمة لما خلقتكما فراجع

نظر مرحوم آية الله العظمى صاحب كتاب روضات الجنات

و هم چنین " مصدر الامور " بودن آن جناب ظاهر است چه به برکت او دنیا برپاست، و رزق خلایق برجا.

نطفه ای بی مهر او صورت نه بندد در رحم *** قطره ای بی امر او نازل نگردد از سحاب

خاصی بخش نباتات از سپندان تابعدو *** رنگ پرداز جمادات از شبه تا در ناب

واظهر در فقره " مصدر الامور " اینست که در زمان اشراق شمس سلطنت آن جناب کواکب سلاطین غارب است، و همه امراء مأمورند، و تمام ملوک مقهور کما قیل:

دس بکش بر درش هزار سکندر *** غایشه کش بر درش هزار سلیمان

دوازدهم - " من یملا الارض قسطا وعدلا " ووصف آن جناب به این عبارت در اخبار خاصه و عامه متواتر است، و البته آنان که " من لم يجعل الله له شبيها "

ص: 88

" واسئل الله بحقكم وبالشأن الذي لكم عنده أن يعطيني بمصابي بكم أفضل ما يعطى مصابا بمصيبته " تفسير " الحق "

را از القاب شمرده اند مستند به دلیل اقوی از این دلیل نیستند پس تفریق وجهی نخواهد داشت، بالجمله بعد از ملاحظه میزان مذکور و تتبع مطاوی اخبار و تأمل در آثار وارده معلوم میشود القاب آن جناب بیش از این ها اتس که ذکر شده، و ما محض تیمن به این عددبر همین قدر اقتصار میکنیم:

" واسئل الله بحقكم وبالشأن الذي لكم عنده ای يعطيني بمصابي بكم افضل ما يعطى مصابا بمصيبته "

ج - و مسئلت میکنم از خدا به حق شما و به شانی که مر شما راست نزد او که عطا کند مرا بواسطه مصیبت زندگی من به شما بهتریم آنچه میدهد مصیبت زده را بواسطه مصیبتی.

ش - سؤال در این عبارت متضمن معنی قسم است، و بآء در بحقکم متعلق به مقسما محذوف است، چه شك نیست که بآء مذکوره برای قسم است که حقیقت او در طلب استشفاع و توسل است، و در خبر رهینه و گروگان است، چنانچه در محل دیگر تحقیق شده.

حق الشئ یحق حقا: واجب شد و واقع شد بلا شك چنانچه در (قاموس) است، و حقیقت حق ثبوت است، و از این جهت خدای تعالی را حق گویند، و هم چنین مقابل باطل را، و امر مقضی و عدل و اسلام و مال و ملک و واجب و موجود و صادق و موت و جزم که حق در همه استعمال میشود به همین جامع است، و از این باب است حق مقابل حکم، مثل حق مطالبه عوض مثلا در بیع که اشاره به او کرده است در (قاموس) و گفته است و واحد الحقوق، و مراد به حق ائمة علیهم السلام در این عبارت، یا شرف و فضل ثابت برای ایشان در نزد خدای عزوجل است به احقیقت که بر خدای تعالی دارند به جهت دین و نشر معارف، و زرع ایمان

در اراضی صدور مستعدین وسقایت او به انهار بیان حقایق نشان، چنانچه در کثیری از ادعیه است (بحقک علیهم وبحقهم علیک) (1) و معنی اول شاید در این فقره

ص: 90

1- اللهم بحقكم اليك اتوسل واسئل سؤال... دعاء سيم شعبان. اللهم اني اسئلك به نور وجهك الذي لا يطفأ وبوجه محمد حبيبك المصطفى وبوجه وليك علي المرتضى، وبه حق اولياءك الذين انتجبتهم ان تصلي على محمد وآل محمد - اعمال يوم المباهلة. فبحق من ائتمنك على سره واسترعاك امر خلقه كن لي الى الله شفيعا و من النار مجيرا... الزيارة المطلقة لامير المؤمنين (ع). واسئلك بحقهم لما استجبت لي دعوتي وقضيت لي حاجتي - زيارت الائمة في سر من رأى. عبد الله ابن مسعود: دخلت يوما على رسول الله (ص) فقلت يا رسول الله اري الخلق لا تصل اليه فقال يا عبد الله الج المخدوع [ولج البيت: دخل، المخدوع: بيت داخل البيت الكبير] فولجت المخدع وعلى رضى الله يصلي وهو يقول في سجوده وركوعه: اللهم بحق محمد عبدك اغفر للخاطئين من شيعتي فخرجت حتى اخبر رسول الله (ص) فرأيته وهو يصلي وهو يقول: اللهم بحق علي بن ابيطالب عبدك اغفر للخاطئين عن امتي قال: فاخبرني من ذلك الخلع العظيم فاوزج النبي عبدك اغفر للخاطئين عن امتي قال: فاخبرني من ذلك الخلع العظيم فاوزج النبي عليه السلام في صلاته فقال: يا بن مسعود أكفر بعد ايمان؟ فقلت: حاشا وكلا- يا رسول الله ولكني رأيت عليا سألت بك ورأيتك تسأل الله به فلا اعلم ايكم افضل عند الله؟ قال اجلس يا بن مسعود فجلست بين يديه فقال لي: اعلم ان الله خلقني وعليا من نور عظيم قبل خلق الخلق بالفى عام اذ لا تسيح ولا تقديس ففتق نورى فخلق منه السموات والارض وانا و الله اجل من السموات والارض وفتق نور علي بن ابيطالب فخلق منه العرش والكرسي وعلي بن ابيطالب افضل من لاعرش والكرسي وفق نور الحسن فخلق منه اللوح والقلم والحسن و الله اجل من اللوح والقلم وفتق نور الحسين وخلق منه الجنان والهور والحسين و الله اجل من الجنان والهور، ثم اظلمت المشارق والمغارب فشكت الملائكة الى الله تعالى ان يكشف عنهم تلك الظلمة فتكلم الله جل جلاله بكلمة فخلق روحا ثم تكلم بكلمة فخلق من تلك الكلمة الاخرى نورا... - ابن حسنويه في (در بحر المناقب)، احقاق الحق 5 / 250 ونظيره في ملحقات شرح نهج البلاغة 4 / 558، احقاق الحق ج 7 / 87 عنه وبحار الانوار 36 / 73 و 40 / 44.

به جهت اطلاق و ملایمت با عبارت بعد (1) انسب باشد، و مناسب این است خبر مشهور که گروهی داخل بهشت میشوند و آنها را حقیه مینامند، و از ایمان بیش از این نمیدانند که قسم به حق امیر المؤمنین یاد میکنند (2).

ص: 91

1- وبالشان الذي لكم.

2- جعفر بن محمد بن مالك، عن محمد بن عبد الله بن جعفر، عن محمد بن احمد الانصاري قال: وجه قوم من المفوضة والمقصرة كامل بن ابراهيم المدني الى ابن محمد عليه السلام قال كامل: فقلت في نفسي اسأله لا يدخل الجنة الا من عرف معرفتي وقال بمقالتني، قال: دخلت على سيدي ابي محمد (ع) نظرت الى ثياب بياض ناعمة عليه فقلت في نفسي: ولي الله وحجته يلبس الناعم من الثياب، ويأمرنا نحن بمواساة الاخوان، وينهانا عن لبس مثله. فقال متبسما: يا كامل وحسر [عن ذراعيه]، فاذا مسح اسود خشن على جلده فقال: هذا لله وهذا لكم، فسلمت وجلست الى باب عليه ستر مرخي، فجاءت الريح فكشفت طرفه فاذا انا بفتى كانه فلقة قمر من ابناء اربع سنين او مثلها، فقال لي: يا كامل بن ابراهيم، فاقشعررت من ذلك والهمت ان قلت: لبيك يا سيدي فقال: جئت الى ولي الله وحجته وبابه تسأله هل يدخل الجنة الا- من عرف معرفتك وقال بمقالتك؟ فقلت: اي والله قال: اذن والله يقل داخلها والله انه ليدخلها قوم يقال لهم الحقية قلت: يا سيدي ومن هم؟ قال قوم من حبهم لعلي يحلفون بحقه ولا يدرون ما حقه وفضله. ثم سكت (عليه السلام) عني ساعة ثم قال: وجئت تسأله عن مقالة المفوضة كذبوا بل قلوبنا اوعية لمشية الله، فاذا شاء شئنا، والله يقول: "وما تشاؤون الا ان يشاء الله". ثم رجع الستر الى حالته، فلم استطع كشفه فنظر الى ابو محمد (ع) متبسما فقال: يا كامل ما جلوسك وقد انبأك بحاجتك الحجة من بعدي فقامت وخرجت ولم اعينه بعد ذلك قال ابو نعيم: فلقيت كاملا فسألته عن هذا الحديث فحدثني به الغيبة للنعماني بسندين ودلالة الامامة للطبري بسنده بحار الانوار 51 / 52 الرقم 35.

شأن - چنانچه در (صحاح) و (قاموس) و غیرهما است به معنی حال و امر است ولی در عرف عام به معنی فضل و شرف استعمال میشود، چنانچه میگویند "له شأن ولا شأن له" و این بر سبیل کنایه است چنانچه در لفظ "مقام" هم همین رعایت میشود، و مراد به شأن ائمه در نزد خدای اجمالاً معلوم است و اگر تفصیلاً بخواهم بیان کنم از طاقت بشر و مدارك خلق بیرون است.

منقار بند کرده زسستی هزار جای * تا اولین دریچه او طایر قیاس بلی به مراجعه اخبار و تامل در مطاوی آنها هر کسی به قدر حوصله خود و استعداد وجودش بهره ای از معرفت مقامات عالیہ ایشان می یابد:

گر بریزی بحر را در کوزه ای * چند گنجد قسمت یگ روزه ای و این اختلاف اوعیه قلوب و تفاوت استعدادات نفوس است که منشأ تباین مشارب و تعدد مذاهب از علماء کبار میشود، چنانچه در ملاحظه حالات صحابه

وقدماء اصحاب ازرمی به غلو و ارتفاع و تخلیط که در رجال مذکور است شرح این اجمال معلوم میشود، و این بی بضاعت در رساله (اصابه في قاعدة الاجماع على العصابة) و در (منظومه اجماع) شرحی لایق در این باب نوشته ام، و مناسب این باب است خبر شریف مروی در:

(کافی) - که ثقة الاسلام رضی الله عنه وارضاه - بسند صحیح از ضریس کنانی روایت میکنند "قال سمعت ابا جعفر يقول وعنده اناس من اصحابه: عجب من قوم يتولونا ويجعلونا ائمة، ويصفوننا ان طاعتنا مفترضة عليهم كطاعة رسول الهل، ثم يكسرون حجتهم ويخصمون انفسهم لضعف قلوبهم فينقصونا حقنا، ويعيبون ذلك على من اعطاه الله برهان حق معرفتنا والتسليم لامرنا فينقصونا حقنا، ويعيبون ذلك على من اعطاه الله برهان حق معرفتنا والتسليم لامرنا اترون ان الله تبارك وتعالى افترض طاعة اوليائه على عباده، ثم يخفي عنهم اخبار السماوات والارض، ويقطع عنهم مواد العلم فيما يرد عليهم مما فيه قوام دينهم (1)".

والحمد لله وله المنة که از مساعی جمیلہ علمای اسلام و نشر اخبار اهل بیت علیہم السلام در این زمان عموم مردم از اکثر ازمنہ سالفہ از حیث رسوخ ولایت ائمة واعتقاد اجمالی به علو مقامات فضل ایشان گوی سبق از میدان ربوده اند.

اعطاء: دادن چیزی است، و حقیقت عطا بذل بدون توقع مدح و شکر است و الا معاوضة خواهد شد، ولهذا اسم معطى على الاطلاق شایسته مقام غیر خداوند نیست، و تکلیف به شکر از باب ادراک حسن و قبح عقلی، و به حکم عقل است و اوامر شرعیة محض ارشاد است نه بعنوان مجازات عطایای الهیه، و چگونه چنین باشد با اینکه خود توفیق شکر از عطایای سینه او است، و این مؤدی به تسلسل است.

ص: 93

" مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام على جميع أهل السماوات والارض " اعراب " مصيبة "

از دست و زبان که بر آید *** که از عهده شکرش بدر آید

فضل: در اصل لغت به معنی افزایش است چنانچه تصریح کرده اند، و این گه به اعتبار کیفیت است، و گاه به اعتبار کمیت، و گاه به قوت سنخ وجود، و مراد از افضل میتواند اکثر باشد، و میتواند اکمل باشد، و جمع اولی است چنانچه ظاهر است.

مصاب: در اول مصدر مبنی للمفعول است، و در ثانی اسم مفعول، و تحقیق در لفظ او سابقا با فوائد متعلقه به او گذشت (1) و اخبار در اجر مصیبت زدگان و صابران نه چندان است که بشود احصا کرد و آیه کریمه " ولنبلونکم بشئ من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات وبشر الصابرين الذين اذا اصابتهم مصيبة قالوا: انا لله وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون " [157 البقرة 2] فهرست کتاب سعادت، و دیباچه اوراق فضل و شرافت و موضع مثل معروف " کل الصيد في جانب الفرات " چه هر چه در اخبار است بمنزله شرحی از این اجمال خواهد بود.

" مصيبة ما اعظمها واعظم رزيتها في الاسلام على جميع اهل السماوات والارض " ج مصیبتی که چه قدر عظیم است، و چه قدر بزرگ است بالای او در اسلام بر تمامیت اهل آسمان ها و اهل زمین ها.

ش - نصب مصیبة در عبارت زیارت به تقدیر " اصف " و " اذکر " و " اعنی " و اشباه اینها است، و قطع وصف از موصوف در عربیت افاده مدح یا ذم میکند و لهذا غالبا در این مقام میگویند این کلمه منصوب به مدح است، و جهت افاده

ص: 94

او این است که دلالت بر اشتها و تبیین اتصاف موصوف به صفت دارد بر وجهی که اگر مستقلاً ذکر شود به اعتماد بر موصوفی فهمیده نمیشود از او مگر موصوف از غایت وضوح اختصاص او به این صفت، و این نوعی است از مبالغه در غایت لطائف و فنی است از بیان در نهایت شرافت، اگر چه در کلام کسی به خواطر ندارم که تصریح به جهت مذکور کرده باشد.

ما اعظمها: اگر چه انشاء است ولی وقوع او در حیز صفت از برای موصوفی ضروری ندارد، چنانچه مشهور است که تقدیر قول میکنند.

رزیه: معنی او گذشت در اوائل زیارت (1) ولی مطلبی که باید در این مقام متعرض شد آنست که وجه اضافه رزیه به مصیبت چیست با اینکه ظاهر لغوین این است که به معنای مصیبت است، و در این استعمال دو وجه به نظر می آید:

یکی اینکه اضافه رزیه به مصیبت برای تأکید باشد بر این وجه که متعارف در لغت عرب اینست که چیزی را که بخواهند ادعای کمال او کنند در وصفی یا اینکه اعتبار اتصاف او به آن وصف کرده اند ثانیاً او را متصف به همان مبدء فرض مینمایند مثل "یوم ایوم" و "لیل اللیل" و "شعر شاعر" و "موت مائت" و هم ناصب، گویا تخیل میکنند که این روز روزی دیگر در ضمن خود منطوی دارد یا این شعر خود شاعر است از کمال اتصاف به صفت شعریت، و بنابراین دلالت این اضافه بر تأکید واضح است، چه مؤدی او آنست که این مصیبت چندان شدید است که خود دارای مصیبت دیگری است، و این نوع استعمال خالی از تعارف نیست.

وجه دیگر اینکه اصل رزء به معنی نقص است، و میتوان ملتزم شد که رزیه بر وزن و معنی نقیصه است اصلاً، و استعمال او در مصیبت به جهت آنست که مصیبت

ص: 95

مصیبت امام حسین علیه السلام تمام موجودات عالم را متأثر ساخت

لابد به نقیصه در اموال یا انفس یا ثمرات خواهد شد، و بنابراین مصدری است که گاه در معنی اصل خود استعمال میشود، و این وجه چندان بعید نیست، اگر چه انصاف آنست که هر دو وجه خالی از نوع مسامحه و بی حاجت بقدری از عنایت نیست، شاید بتأمل یا مراجعه وجهی دیگر به نظر بیاید، و مراد از اهل سماوات و ارض مطلق موجودات است نه خصوص عقلاء چنانچه به تأمل در شواهد بعد معلوم میشود، و خود سموات و ارض اگر چه از ظاهر این لفظ بیروت است، ولی در مناط حکم داخل و از مساق تعبیر معلوم میشود، بالجمله اشاره اجمالی قبل از این در فقره سابقه به عموم مصیبت آن جناب شد، و مناسب است در اینجا نیز اخباری چند از کتب شیعه و آثاری چند از کتب عامه یاد شود، چه اعتراف ایشان به این امور غریبه دلیلی است واضح بر حقیقت طریقه امامیه، کثر الله انصارها و ضاعف اقتدارها، و قبل از دخول در ذکر اخبار مذکوره باید بدانی که بر حسب عقل و نقل تألم عموم موجودات از سماوات و ارضین از مصیبت جانگداز آن امام مظلوم غریب نیست، چه در محل خود از علوم ما فوق الطبیعة ثابت شده که صفات عارضه موجودات بر دو قسمند:

یک قسم مخصوص است به اینکه موجود تخصص طبیعی یا ریاضی پیدا کند و آن گاه عارض او شود مثل طول و عرض و عمق یا تحیز و یا حاجت به غذا و شراب و امثال ذلك.

و قسم دیگر عارض موجود بما هو موجود میشود به معنی اینکه نفس وجود و تحقق کافی است در عروض آن صفات از برای موجود مثل علم و سماع و بصر و البته این قسم ثانی لازمه وجود است، چه در عروض آنها صرف وجود با صرف نظر از همه چیز کفایت میکند، بلی چون وجود در موجودات مختلف است یک جا عین ذات است، و یک جا محتاج به علت است، و جائی قوی و دیگر

تمام موجودات بهره‌ء از درك و شعور دارند، دليل آن از قرآن و احاديث و گفتار دانشمندان بزرگ

جای ضعیف است و در محلی غنی صرف، و در محل دیگر فقیر بحت است، لهذا بحسب اختلاف مراتب او و تفاوت مدارجش به غنا و فقر و کمال و نقص و شدت و ضعف و اصلیت و ظلیت آثار او نیز مختلف میشود، پس در کجا علم عین ذات و قوی و شدید و کامل بلکه غیر متناهی الشده است، و در جای دیگر غایت ضعف و نهایت نقصان و تمام ظلیت است، اگر چه در هر دو جا علم باشد، و از این بیان معلوم میشود که کلیه اشیاء بهره ای از این صفات و نمونه ای از این معانی دارند، و هیچ چیز نیست که به قدر حظ خود از وجود و به اندازه نصیب خویش از تحقق قسمتی از عوارض حقایق وجودیه نداشته باشد.

اگر خواهی که گردد بر تو آسان * وان من شیء را یگدم فرو خوان و کریمه " قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شیء " [21 فصلت 44] اشعار به این معنی دارد، و حکمای اشراق اگر چه این قاعده را به این عموم ذکر نکرده اند ولی طایفه ای از ایشان و از دیگران قایل شده اند به اینکه حیوانات مدرک کلیاتند چنانچه در افاعیل آنها از تدابیر مگس عسل و هندسه ابابیل از ساختن خانه و سایر عجایب افعال آنها معلوم هر عاقل - غیر مسبوق الذهن بشبهه - میشود، بلکه در نباتات قائل به حظ ضعیفی از شعر شده اند، چنانچه از انصراف و توجه ریشهء درختی که بر لب نهر کاشته باشند بسوی نهر و از میل شاخ های او به جانب آب و از ملاحظه حال درخت خرما که به جایی رسیده که بعضی ادعاء کرده اند در او حالت عشق دیده اند، و از التفات به حال درخت انگور که بر دیواری شاخه ای او بالا رود چون تمام شود به جانب دیگر دیوار بر گردد، و اعجب از همه درخت کدو است که شاخه های او که قریب به دیوار میشود هنوز به دیوار نرسیده از آن جانب بر میگردد و متوجه طرف دیگر میشود، از جمله اینها معلوم میشود که في الجملة شعوری دارند، و این قول مرضی حضرت استاد البشر و عقل حادی عشر خواجه

مدرك دعای شریف نبوی " اللهم أرني الأشياء كما هي "

نصیر الدین طوسی - قدس الله سره القدوسی - است، وکفی به حجة، و این که مشهور است که ادراك کلیات فصل انسان است نظر به اینکه حیوان ناطق را در تحدید او ذکر کرده اند وجهی ندارد، چه قدمای حکماء ناطق به معنی متکلم بالغلبه را ممیز او قرار داده اند، چنانچه قیصری رومی در (شرح فصوص) تصریح به این کرده و متأخرین نطق را به معنی ادراك کلیات قرار داده اند، و دور نیست که مطابق صریح لغت نباشد، و توهم نکنند که تکلم عرض است، و فصل ذاتی پس چگونه او فصل شود، زیرا که همین اشکال در نطق به معنی ادراك کلیات وارد است، چه او هم عرضی است بالضروره، و جواب مشترك است، و مقصود او هر دو اشاره به آن جوهر منشأ انتزاع این وصف است که تا به حال بدست نیامده و باید به لوازم اشاره به او کرد از این جهت است که شیخ رئیس در (رساله حدود) میفرماید ادراك حدود حقیقیه اشیا به جهت اینکه موقوف است بر نیل حقایق آنها از طاقت بشریه بیرون است، و دعای شریف نبوی " اللهم ارني حقایق الاشياء كما هي " (1) معروف است و از این جهت است که هیچ تعریفی در

ص: 98

1- غوالی اللئالی ج 4 ص 132 الرقم 228 قال علیه السلام اللهم ارنا الحقایق كما هي وفي ذيله عن تفسير الكبير للرازی ج 6 / 26 سورة طه: رابعها رب اشرح لی صدری فان عين العقل ضعيفة، فاطلع يا الهی شمس التوفیق حتی اری کل شیء كما هو) وهذا في معنی قول محمد (ص) " ارنا الاشياء كما هي " وفي مرصاد العباد 309 الباب الثالث من فصل السابع عشر، ولفظ ما نقله: (خواجه در استدعاء " ارنا الاشياء كما هي ظهور انوار صفات لطف وقهر میطلبد. انتهى ما في ذیل غوالی اللئالی. وفي (كنوز الحقایق) للمناوی المطبوع في هامش (جامع الصغیر السیوطی ط المصر " اللهم ارني الدنيا كما تريها صالحی عبادك ". وقال المولوي في (المثنوي) ط علاء الدولة ص 115 السطر 15 طعمه بنموده بما وآن بوده شست *** آنچنان بنما بما آنرا که هست

همه موجودات ذکر و تسبیح دارند، دلیل آن از قرآن و حدیث و گفتار دانشمندان

ابواب علوم دیده نشده که خالی از مناقشه باشد، و درست و بی عیب بسر منزل برسد، خلاصه سخن و روح مسأله و لب مطلب، اینست که دلیل عقلی بر عدم شعور کلیه اشیاء و عدم ادراک کلیات در حیوانات قائم نشده است بلکه دلیل و حس بر خلاف او است، چنانچه اشاره اجمالی به او شد و آیات قرآنی و شواهد اخبار بر این معنی بسیار است مثل کریمه "وان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم" [44 الاسراء 17] و بنابر قرائت تفقهون به صیغه خطاب دلالت او اوضح است، و رجوع ضمیر ذوی العقول در این مقام مؤید این معنی است، چه حکم بر این حیثیت شده و اخبار عرض ایمان و عرض ولایت و اخبار مفاخره کربلا و کعبه، و اخبار ذکر حیوانات و اخبار ایمان بعضی و تکلم یا تألم ایشان بوقایع دینیه مثل تسلیم غزال و ضب و شهادت شیر و تألم ناچه و فرس و اخبار شهادت امکانه برای عمل خیر و شر و اخبار فضل مسجد و مسرت و حزن او به عبادت و معصیت و اخبار تأثر جمادات در وقایع فوق حد تواتر است، و مقام مقتضی بسط و تعداد آنها نیست - در اثبات عموم مدعی کافی است، و از این جهت جماعتی قائل شده اند که معجزه پیغمبر (ص) در تسبیح حصا در این بود که اسماع صوت او کرد نه در احداث صوت او، و هیچ جهتی برای صرف این ظواهر و تأویل اینها نیست، و حجتی در رفع ید از اینها به نظر نیامده جز استبعاد و عدم انس به این معنی بلکه استیناس بفتح باب تأویل و تصرف در ظواهر منافیه با عقول جزئیة قبل از تأمل، و نعم ما قیل:

فاش تسبیح جمادات آیدت *** و سوسه تاویلها بر بایدت

تمام موجودات عالم برای مصیب جان گداز آقا سید الشهداء متأثر شدند

جملگی اجزاء عالم در جهان *** با تو میگویند پیدا و نهان

ما سمیعیم و بصیریم و خوشیم *** با شما نا محرمان ما خامشیم

وفي نظیر ذلك اقول عن لسان قوم مشیرا الی برهانه:

عشق الله ذاته فتجلی *** عشقه فی مظاهر الاشیاء

لیس حاس كأس الهوية الا *** وهو یحسو سلافة الالهواء

كلما فی الوجود قد نال حظا *** ونصیبا من هذه الصهباء

واختلاف الهیولیات دلیل *** لاختلاف الحظوظ والانصباء (1)

بالجملة چون ان مقدمه فی الجملة در ذهن مقرر شد و جای گیر افتاد، میگوئیم اخبار کثیره دلالت دارد بر اینکه کلیه موجودات بر مصیبت جان گذار این امام مظلوم متألم شدند، و هر يك بر وضع مترقب از خود گریه کردند و انقلابات کلیه در اجزاء عالم امکان دست داد بواسطه ارتباط واقعی و مناسب حقیقی که عبارت از تلقی فیض الهی است به توسط آن وجود مقدس و استمداد از بکرات آن ذات همایون در نیل ترقیات مترقبه هر يك در کمال طبیعی خود که با آن جناب دارند و او بر وجهی نمودار شد که پرده بر روی کار نتوان کشید، دوست و دشمن و مؤمن و بر همن همه شهادت دادن، و مشاهده کردند، و چون استیفای جمله این اخبار مستدعی وضع کتابی است مستقل لهذا این بی بضاعت در دو فصل از هر قسم طرفه و از هر نوع شمه ای ثبت میدارد:

فصل اول در ذکر بعض اخبار وارده از اهل بیت اطهار که مفید عموم مصاب آن جناب است بعضی بنفسه و بعضی به انضمام اخبار دیگر، و در این جا بر چند خیر

ص: 100

اقتضار میشود اول - شیخ صدوق در (امالی) سند به حضرت سید الساجدین علیه السلام میرساند که روزی امام حسین (ع) بر حضرت امام حسن (ع) داخل شد چون به آن جناب نظر کرد بگریید، فرمود گریه تو چه سبب دارد؟ گفت میگیریم به جهت آنچه با تو میکنند، پس امام حسن (ع) فرمود کلماتی چند که متمن واقعه کربلاست که در کتاب (امالی) مذکور است، و در ذیل خبر است که در آن هنگام یعنی بعد از شهادت تو فرود میآید در بنی امیه لعنت خدای، و آسمان خون میبارد، و گریه میکند بر تو همه چیز حتی وحوش در صحراها و ماهیها در دریاها (1) دوم - شیخ ثقة صدوق مقدم وابن قولویه در (کامل الزیارة) از عروة بن الزبیر مسندا نقل میکند که میگوید شنیدم از ابوذر رضی الله عنه وقتی که عثمان او را از مدینه نفی کرده بود، و میخواست روانه ربنده کند، و مردم با گفتند خوشدل باش که این نحو مصیبت در جنب سبحانه اندک است، ابوذر فرمود بسیار کم است این مصیبت، و لیکن چونید شما گاهی که حسین کشته شود کشته شدنی، یا گفت سر بریده شود سر بریده شدنی - و تردید از راوی است - به خدای سوگند در اسلام بعد از قتل خلیفه یعنی امیر المؤمنین (ع) کشته ای اعظم از او نیست، و زودا که خدای شمشیر او را بر این امت مسلول کند، و ابدا به غلاف باز نگرداند، و میفرستد منتقمی از ذریه او را تا انتقام بکشد از مردم، و اگر شما بدانید که چه وارد می آید بر اهل بحار و سکان جبال در بیشه ها و تل ها و اهل آسمان از قتل او هر آینه میگریستید تا جان های شما بر آید، و هیچ آسمانی نیست که روح مقدس حسین بر او عبور کند

ص: 101

مگر اینکه هفتاد هزار ملك از برای او به فرع آیند، بر میخیزند بپای ایستاده، و مفاصل ایشان تا روز قیامت از این دهشت در لرزه است، و هیچ ابری نیست که مرور کند و رعد و برق از او دیدار شود جز اینکه لعنت کند قاتل او را، و هیچ روز نیست مگر اینکه عرضه نمایند روح او را بر رسول خدای پس با یکدیگر تلاقی فرمایند (1).

سوم - هم در کتاب شریف (کامل الزیارة) است که مسندا از زرارة سلام الله علیه (2) نقل میکند که صادق آل محمد صلی الله علیه و سلم به وی فرمود ای زراره آسمان خون گریست بر حسین چهل صباح، و زمین گریست چهل صباح بر حسین به سیاهی، و آفتاب گریست چهل صباح به کسوف و حمرت، و درستا که کوهها پاره پاره و پراکنده شدند، و دریاها شکافته شدند، و ملائکه چهل صباح گریستند بر حسین، و نه خضاب کرد از ما زنی، و نه تدهین کرد و نه سر مه کشید، و نه گیسوان خود را شانه زد تا سر عبید الله بن زیاد - لعنهما الله - نزد ما آمد، و همیشه ما بعد از حسین (ع) گریان بودیم و جدم علي بن الحسين عليهما السلام هر وقت یاد او میکرد چندان میگریست که آب چشمش محاسنش را ممتلی میکرد، و میگریست چندان که هر که میدید از گریه او بگریه می آمد از روی رقت برای او، و همانا که ملائکه نزد قبر حسین (ع) هستند، هر آینه گریه میکنند، و گریه میکند به گریه ایشان هر چه در هو است، و آنچه در سماء از ملائکه، و چون روح مقدس او بیروت رفت جهنم از عظم مصیبت بانك زد چنانچه نزدیک شد منشق شود از زفره او، و همانا جان پلید عبید الله و یزید چون بر آمد از شادمانی جهنم چنان شهقه بر آورد که اگر خدای تعالی حبس نمیفرمود او را بدست خزان او هر آینه هر که بر پشت زمین است میسوخت، و اگر اذن به جهنم میداد نیمماند چیزی

ص: 102

1- کامل الزیارات 74، بحار الانوار: 219 / 45.

2- سلام الله علیه در حدیث نیست.

الشبهة التاسعة: من هم آل النبي وأهل بيته

مگر اینکه او را بکام در میکشید لکن جهنم مأمور است و در بند است، و هر آینه چند بار عتو و سرکشی کرد بر خازنان خودش تا جبرئیل بیامد و به بال خود وی را بزد و ساکن شد، و بدرستی که او گریه میکند بر حسین و ندبه میکند او را، و افروخته میشود بر کشتندگان او، و اگر نبودند آنانی که از حجت های حق سبحانه و تعالی بر پشت زمینند هر آینه زمین شکسته میشد، و آنچه بر او بود سرازیر میکرد، و زلازل بسیار نمیشود مگر وقت نزدیکی قیامت، و هیچ چشمی و اشگی نیست که احب باشد نزد خدای تعالی از چشمی که بگرید و اشک بریزد بر او، و هیچ کس نیست که بگرید بر او مگر اینکه صله کند فاطمه علیها السلام را و مساعدت میکند او را و صله میکند پیغمبر را و ادا میکند حق ما را (1).

تا آخر حدیث شریف که در فضایل گریه کننده گان است.

چهارم - هم در (کامل الزیارة) است مسندا که ابو بصیر از حضرت باقر روایت میکند که فرمود: گریستند آدمیان و جنیان و مرغان و وحشان بر حسین ابن علی علیهما السلام تا اشک ایشان فرو ریخت (2).

پنجم - هم در آن کتاب سند به حسین بن ثور میرساند که میگوید من و یونس بن ظبیان، و مفضل بن عمر، و ابو سلمه سراج در حضرت ابو عبد الله یعنی صادق آل محمد علیهم السلام نشسته بودیم و یونس از میانه ما مخصوص به مخاطبه بود، و از ما بزرگتر بود، و در ذیل حدیث است که صادق آل محمد (ع) فرمود که چون ابو عبد الله (ع) شهید شد گریستند بر و آسمانها هفت گانه، و هر چه در آنها است و زمینهای هفتگانه، و هر چه در آن است، و آنچه ما بین آسمان و زمین است، و آنچه حرکت میکند در بهشت و در جهنم از خلق پروردگار ما و هر چه دیده

ص: 103

1- کامل الزیارات باب 26 بحار الانوار 45 / 206 رقم 13.

2- کامل الزیارات باب 26 ص 79 بحار الانوار 45 / 205 رقم 8.

فائده - 2 زیارت عاشوراء بنقل دیگر از (مزار قدیم)

میشود، و هر چه دیده نمیشود گریستند بر ابو عبد الله مگر سه چیز که گریه نکردند، گفتم فدایت شوم کدامند این سه چیز؟ فرمود: نگریست بر او بصره و دمشق و آل عثمان بن عفان (1).

و مراد از آل عثمان ظاهراً خصوص بنی امیه باشد یا مطلق اصحاب و هو خواهان او که آنها را عثمانیه میگویند.

ششم - هم در کتاب مذکور است، از ابو بصیر مسندا که نزد صادق آل محمد بودم ناگاه فرزند وی در آمد و آن جناب وی را ترحیب فرمود و به خود چسبانید و بوسید و فرمود خدای حقیر کند هر آنکه شما را حقیر کرد، و انتقام بکشد از هر که شما را کشت، و خدای ولی و ناصر شما باشد فقد طال بکاء النساء و بکاء الانبياء و بکاء الصديقين والشهداء و ملائكة السماء، آنگاه بگریست و فرمود ای ابو بصیر هر وقت نظر به اولاد حسین میکنم عارض میشود مرا آنچه مالك او نیستم از به یاد آوردن آنچه با پدر ایشان و با ایشان کردند، آنگاه ذکر گریه فاطمه علیهما السلام و ناله او را بر وجه مبسوط فرمود... (2).

هفتم - در (علل) و (امالی) سند به میثم تمار میرساند که به جمیله مکیه فرمود و الله هر آینه میکشند این امت پسر پیغمبر خود را در محرم بعد از ده روز از او و هر آینه دشمنان خدای آن روز را روز برکت می شمارند، و همانا که این کار شدنی است، و در علم خدای سبقت گرفته، میدانم این را از روی عهدهی که مولای من امیر المؤمنین (ع) با من کرده، و همانا خبر داده به مه که میگیرند بر او هر چیزی حتی وحوش در صحراها و ماهیان در دریاها و مرغها در میانه زمین

ص: 104

1- کامل الزیارات باب 77 بحار الانوار 45 / 206 رقم 12.

2- کامل الزیارات باب 26 بحار الانوار 45 / 208 ط بیروت.

الفصل الثامنة: أسانيد روايات الاثني عشر عند السنة والشيعه

و آسمان، و ميگرید بر او آفتاب و ماه و ستارگان و آسمان و زمين و مؤمنين انس و جن و تمامت ملائكة آسمان و زمين و رضوان و مالك و حاملان عرش الهی و آسمان خون و خاکستر ميبارد... (1).

تا آخر حديث كه انشاء الله بعد از اين در محل خود نقل خواهد شد.

هشتم - در كتاب مذکور است و سند به يگتن از اهل بيت المقدس ميرساند كه گفت سوگند به خدای كه ما اهل بيت المقدس شب قتل حسين را شناختيم بر نداشتيم از زمين سنگی يا كلوخی يا صخره ای مگر اينكه زير او خون ديديم كه در غليان است، و ديوارها مانند علقه سرخ شد، و تا سه روز خون تازه از آسمان باريد، و شنيديم كه منادی ندا ميکرد در جوف ليل:

اترجوامة قتلت حسيناً *** شفاعة جده يوم الحساب

معاذ الله لانلتم يقينا *** شفاعة احمد و ابي تراب

قتلتم خير من ركب المطايا *** و خير الشيب طرا والشباب

و تا سه روز آفتاب منكسف بود، آنگاه باز شد و ستارگان مشتبك و در هم آميخته شدند (2)...

نهم - هم در (كامل الزيارة) بسند معتمد از حضرت صادق (ع) حديث ميکند كه هشام کسی به طلب پدرم فرستاد، و گسيل شام کرد چون به روی در آمد عرض کرد يا ابا جعفر تورا آورديم تا پرسش كنيم از مسأله ای كه صلاحيت سؤال او را از تو غير من ندارم، و نميدانم در روی زمين خلقی را كه سزاوار باشد كه بدانند يا دانسته باشد اين مسأله را اگر کسی باشد كه بدانند جز يك نفر، پس هشام

ص: 105

1- علل الشرايع: 1 / 217 امالی الصدوق مجلس 27 تحت رقم 1، بحار الانوار: 45 / 202.

2- كامل الزيارات ص 77، بحار الانوار: 45 / 204 رقم 6.

الفصل الثالث عشر العلاقة بين الرؤية الكونية والأيدولوجية

گفت خبر ده مرا از شبی که کشته شد در او علی بن ابیطالب آنان که در کوفه نبودند به چه استدلال کردند بر قتل او و علامت او برای مردم چه بود اگر بدانی آیا آن علامت برای غیر علی در قتلش بود یا نه؟ پس پدرم فرمود همانا چون شب قتل امیر المؤمنین شد سنگی از روزی زمین بر نداشتند مگر اینکه زیر او خون تازه یافته شد تا فجر طلوع کرد، و هم چنین بود شبی که در او کشته شد یوشع بن نون، و هم چنین بود شبیکه در او کشته شد یوشع بن نون، و هم چنین بود شبی که در او عیسی بن مریم به آسمان رفت و همچنین بود شبی که کشته شد در او شمعون بن حمون الصفا، و همچنین بود شبی که کشته شد در او حسین بن علی علیهما السلام، فرمود پس روی هشام دگرگون گشت تا رنگ او تیره شد و خواست تا خون پدرم را بریزد (1).

وحدیث را ذیلی است که اهتمام به نقل او نبود، و نظیر این حدیث در کلام ابن عبد ربه خواهد آمد ص 109.

دهم - سید اجل رضی الدین ابن طاوس قدس سره در (ملهوف) از سید الساجدین علیه السلام در طی خطبه ورود مدینه حدیث کرده که فرمود کدام چشم از شما مالک اشک خود است، و از فروریختن آب ضنت میکند با اینکه همانا سبع شداد برای قتل او بگریستند، و گریستند دریاها با امواج خودشان و آسمانها با ارکانشان و زمین با اطراف و نواحی خود و درختان با شاخهای خود و لجهای بحار و ملائکه مقربین و اهل سماوات یکسره (2) تا آخر خطبه.

که هر سطری از او در کوهی شکاف و در بحری جفاف می آورد، و از این مقوله اخبار عموماً و خصوصاً در بکاء انبیاء و خصوص آدم و عیسی و موسی و پیغمبر صلی الله علیهم در مواقع متعدده و امیر المؤمنین وفاطمة و حسن علیهم السلام

ص: 106

1- کامل الزیارات: 75، بحار الانوار: 45 / 204.

2- الملهوف ص 82، بحار الانوار 45 / 148، العوالم 17 / 469.

وانكشاف شمس و خون باریدن از آسمان و سرخ شدن جامعه ها و خون از زمین جوشیدن و ناله ملائکه مطلقا و خصوص خدام قبر مطهر به حدی است که هر که بی غرض و شبهه ملاحظه کند در اول دفعه قطع و یقین میکند، والحق از حد تواتر معنوی متجاوز است، و در زیارات شریفه کلماتی واقع شده که دلالت بر عموم دعوی دارد از قبیل اینکه که در زیارتی که در ذیل:

روایت حسین ابن ثویر در (کامل الزیارة) ایراد شده، وارد است " اشهد ان دمك سكن في الخلد واقشعرت له اظلة (1) العرش وبكى له جميع الخلايق وبكت له السموات السبع والارضون السبع و ما فيهن و ما بينهن و من يتقلب في الجنة والنار من خلق ربنا ما يرى و ما لا يرى " (2).

و در زیارتی که در (مصباح الزایر) میفرماید که سید مرتضی علم الهدی رضوان الله علیه به او زیارت کرد سید الشهداء علیه السلام را - و مشهور است به زیارت ناحیه مقدسه - مذکور است " لقد صرع بمصرعك الاسلام وتعطلت الحدود والاحكام واطلمت الايام وانكشف الشمس واطلم القمر واحتبس الغيث والمطر واهتز العرش والسماء واقشعرت الارض والبطحاء وشمل البلاء واختلفت الالهواء، وفجع

ص: 107

1- ظاهر اینست که اظله جمع ظللال است، و او جمع ظل است، و عالم ظل واطله وظللال در اخبار مذکور است، و مراد از او انوار مقدسه و ارواح علویه است، چنانچه " المصطفى في الظلال " در القاب حضرت رسالت ذکر شده واطله عرش، بنابر این ارواح ملائکه مقربین و انوار قادسه مهیمین و کرویین است، و احتمالات دیگر می رود که مناسب سایر مقامات استعمال لفظی نیست اگر چه در مزار بحار [154 / 101] مذکور است منه (ره).

2- کامل الزیارات 197، بحار الانوار: 152 / 101.

آسمان وزمین بر امام حسین گریه میکنند

بك الرسول و از عجب التبتول وطاشت العقول (1).

و در زیارت دیگر وارد است بای و امی من بکته لطیب وفاته سماء اللّه وارضه و ملائکته (2).

و از این قبیل یسار است، و همین قدر برای اشاره کفایت است.

فصل دوم - در ذکر بعض اخبار و کلمات علمای اهل سنت که شهادت به وقوع آثار غریبه از این مصیبت عظمی در آسمان و زمین داده اند که از ملاحظه مجموع آنها قطع بدعوی عموم مصیبت میتوان حاصل کرد، و بر سبیل تطفل واستطراد بعض عجایب اموری که از مقوله کرامت و در ملائک حکم مشارک با این وقایع است به جهت تسدید قلوب ضعفاء و شیعه، و تشدید عقاید از کلام ائمه ایشان ایراد میشود:

از آن جمله شیخ مقدم و امام معظم ایشان مسلم بن الحجاج النیسابوری در جامع صحیح خود - که اجماع کرده اند بر صحت روایات و عدالت روات او - در تفسیر آیه مبارکه " فما بکت علیهم السماء والارض... " [29 الدخان 44] روایت میکند لما قتل الحسین بکت السماء و بکائها حمرتها (3).

و قریب به این خبر در (تفسیر علی بن ابراهیم) است در ذیل این آیه کریمه که حسین (ع) بر پدر بزرگوار خود گذر کرد و علی (ع) فرمود این فرزند من کشته میشود، و همانا آسمان و زمین بر وی بگریند و نگریستند آسمان و زمین جز بر یحیی بن زکریا (4).

ص: 108

1- مصباح الزائر: 117، بحار الانوار: 101 / 232.

2- بحار الانوار: 101 / 253.

3- صحیح مسلم اول جزء 5، بحار الانوار 45 / 217.

4- بحار الانوار: 45 / 201.

شب شهادة امام حسين در بيت المقدس چه اتفاق می افتد

و از (تفسیر ثعلبی) نقل شده قال: مطرنا دما بايام قتل الحسين (ع) (1).

وأحمد بن عبد ربه قرطبي اندلسی در کتاب (عقد) به سند متصل متعدد از محمد بن شهاب زهري معروف روایت میکند باقتیبه متوجه مصیصیه شدیم و بر عبد الملك مروان وفود کردیم و او در ایوانی نشسته بود و دو سباط از خلق بر در ایوان ایستاده بودند، وی را عادت چنان بود اگر حاجتی دست میداد هر کس نزدیک او بود به هم دوش خود میگفت مترتبا تا بدر ایوان میرسید، و هر کس را رخصت تمشی بین سباطین نبود، زهري میگوید من وقتیه آمدیم و بر در ایوان ایستادیم، عبد الملك از آنکه بر یمین او ایستاده بود پرسش کرد که مگر شنیهد باشید در بیت المقدس چه واقع شد در شب قتل حسین بن علي علیهما السلام پس هر کس از صاحب خود سؤال کرد تا به در ایوان رسید، و هیچ کس جوابی رد نکرد من گفتم نزد من در این امر عملی است، پس هر کس بافرا تر از خود جواب ادا کرد تا به عبد الملك رسید، آنگاه مرا خواند و من در بین سباطین راه رفتم چون به عبد الملك رسید سلام گفتم، از من پرسید تو کیستی؟ گفتم: من محمد ابن مسلم بن عبد الله بن شهاب زهري هستم مرا به نسب به شناخت، و عبد الملك بسیار طالب حدیث بود، پس با من گفت چه واقع شد در بیت المقدس روزی که حسین (ع) کشته شد؟ - و در روایت که سندش را ابن عبدربه ذکر کرده چنین گفت در شبی که در صبح گاه او حسین کشته شد - زهري گوید گفتم بلی میدانم، و گفتم خبر داد مرا فلان راوی - میگوید زهري اسم نبرد از راوی - که برداشته نشد در صبحگاه آن شب که علي بن ابی طالب و حسین بن علي علیهم السلام کشته شدند سنگی از بیت المقدس مگر اینکه زیر او خون تازه یافتند، عبد الملك گفت راست گفتمی خبر داد مرا آنکه تو را خبر داد، و همانا من و تو در این حدیث

ص: 109

دینارهایی را که از راهب نصرانی گرفتند چه حالتی پیدا کرد

متفردیم (1) تا آخر قصه که مناسبتی تمام با مطلوب ما ندارد.

و این حجر در (صواعق) آورده که چون این حدیث با عبد الملک به پایان آورد عبد الملک گفت از آنان که این حدیث میدانستند جز من و تو کسی زنده نمانده، باید نشر این حدیث نکنی، و تا عبد الملک را زندگانی بر پای بود این خبر با کس در میان نیاوردم (2).

و روایتی که از (کامل الزیارة) ایراد کردیم شنیدی، و ظاهراً هر دو این حدیث را از حضرت امام محمد باقر (ع) شنیده اند ولی حسد و تنافس و اعراض از اهل بیت موجب اخفای اسم مقدس آن جناب شد. (*) و هم در کتاب (عقد) سند به یسار بن عبد الحکم میرساند که چون لشکر گاه حسین (ع) را غارت کردند طیبی در او یافته شد، و هیچ زنی استعمال آن طیب نکرد مگر اینکه مبتلای به برص شد (3).

و در سیره عبد الملک ابن هشام در ذیل قصه حاملین رأس شریف و حدیث راهب که در کتب فریقین مذکور است میگوید موافق نقل شمس الدین یوسف قترغلی در (تذکره) که چون آن جماعت سر مبارک را از راهب باز ستدند، و روانه جانب دمشق شدند چون نزدیک دمشق شدند با خود گفتند بیائید تا این دنانیر را قسمت کنیم مبادا یزید به بیند و بگیرد، پس کیسه ها را گرفتند و باز کردند و دیدند دینارها به خزف مبدل شده، و بر یک جانب آنها نوشته است " ولا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون " و بر جانب دیگر مکتوب است " وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون " از این روی آن دنانیر را در نهر بردی - که نهر دمشق

ص: 110

1- عقد الفرید: 2 / 315.

2- الصواعق المحرقة 116.

3- عقد الفرید: 2 / 220 ط الشریقة بمصر.

جنیان برای امام حسین علیه السلام نوحه سرائی میکنند

است - انداختند (1).

و هم در (تذکره) سبط ابن جوزی است که زهری از ام سلمه رضی الله عنها روایت میکند که نوحه جنیان را نشنیده بودم مگر در شب قتل حسین که شنیدم گوینده میگفت:

الا يا عين فاحتفلى بجهد *** ومن يبكي على الشهداء بعدى

على رهط تقودهم المنايا *** الى متجبر في ثوب عبد

ام سلمه ميفر مايد پس دانستم که حسین کشته شد (2).

و از شعبی نقل کرده که اهل کوفه شنیدند که قائلی میگفت:

ابكى قتيلا كربلا *** مضرج الجسم بالدماء

ابكى قتيلا الطغاة ظلماً *** بغير جرم سوى الوفاء

ابكى قتيلا بكي عليه *** من ساكن الارض والسماء

هتلك اهلوه واستحلوا *** ما حرم الله في الاماء

يا بابي جسمه المعرى *** الا من الدين والحياء

كل الرزايا لها عزاء *** و ما لذا لرزه من عزاء

و هم از زهری حکایت کرده که جنیان بر آن مظلوم نوحه گری کردند و این ابیات خواندند:

ص: 111

1- التذكرة: 273 ط المطبعة العلمية في النجف، خرايج، بحار الانوار 45 / 186.

2- امالى الصدوق المجلس 29 الرقم 2 بحار الانوار: 238 / 45 بدل فاحتفلى فانهملى و بدل ثوب عبد ملك عبد، تاريخ ابن عساكر مسند ومرسلا 4 / 341 والخصائص للسيوطي 2 / 127 مجموع الزوائد 9 / 199 تذكرة الخواص

ألا يكون بين الحكمتين أي تصادم

خير (1) نساء الجن تبكين شجيات *** ويلطمن خدودا كالدنانير نقيات

ويلبس ثياب السود بعد القصبيات

وزهرى گفته از ابیاتی که از قول جنیان حفظ شده این است:

مسح النبي جبينه فله بريق في الخدود *** ابواه من عليا قریش وجده خير الجدود

قتلوك يابن الرسول فاسكنوا نار الخلود (2) و از هشام بن محمد حدیث میکند که چون حسین کشته شد قاتلان او شنیدند که قائلی از آسمان میسرود:

ايها القاتلون جهلا حسينا *** ابشروا بالعذاب والتنكيل

كل اهل السماء تدعوا عليكم *** من نبى ومرسل وقبيل

قد لعنتم على لسان بن داود *** وموسى وصاحب الانجيل (3) وهم در (تذكرة) است که محمد بن سعد در (طبقات) گفته که این حمرت در آسمان دیده نمیشد قبل از کشتن حسین (4).

و از ابو الفرج جد خود در کتاب (تبصره) نقل کرده چون حالت غضبان آنست که هنگام غضب گونه او سرخ میشود، و این سرخی دلیل غضب و اماره سخط اوست، و خدای تعالی از جسمانیت و عوارض اجسام منزه است اثر غضب خود را در کشتن حسین به حمرت افق اظهار کرد و این دلیل بزرگی آن

ص: 112

-
- 1- در کثیری از نسخ کتب مختلفه صورت شعر بر وجه مذکور است، و این شعر موزون نیست و در بعضی کتب دیده شده بر این وجه: نساء الجن يبكين نساء الهاشميات، و این اوفق است منه (ره) و این اشعار را بحار الانوار 236 / 45 نقل فرموده.
 - 2- التذكرة 280 ط مطبعة العلمية النجف.
 - 3- تذكرة 153 مناقب آل ابی طالب 4 / 62 - 63، بحار الانوار 236 / 45.
 - 4- تذكرة ط الغری ص 283.

سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت پیغمبر بر او نوشته شده بود: اترجوا...

جناب است (1).

و از این سیرین کرده که چون حسین علیه السلام شهید شد دنیا سه روز تاریک شد آنگاه این حمرت نمودار شد، و سند به هلال بن ذکوان میرساند که چون حسین علیه السلام کشته شد دو ماه و اگر دیوارها چنان بودند که که گفتی ملطخ به خون بودند از هنگام نماز فجر تا غروب آفتاب و به سفری رفتیم بارانی آمد که اثرش در جامهای ما مانند خون باقی ماند.

و از محمد بن سعد روایت کرده که سنگی در دنیا بر داشته نشد مگر اینکه به خون تازه زیر او دیده شد و آسمان بارشی کرد که اثر وی مدتی در جامه ها بماند تا پاره شدند.

و از سدی روایت کرده که چون حسین کشته شد آسمان گریست و کریه او حمرت اوست.

و از ابن سیرین نقل کرده که سنگی یافتند پانصد سال قبل از بعثت نبوی که بر او به سرپایه نوشته بودند و به عربیت ترجمه کردند:

اترجوا امة قتلت حسينا *** شفاعة جده يوم الحساب

و از سلیمان بن یسار خبر میدهد که گفت سنگی یافتند که بر او مکتوب بود:

لا بد ان ترد القيامة فاطم *** وقميصها بدم الحسين نلطح

ويل لمن شفعاؤه خصمائه *** والصور في القيامة ينفخ (2)

تا آن جا بود کلماتی که از (تذکره) سبط ابن جوزی بنقل خواستم بکنم و این فقره اخیره مشابهتی تمام دارد با واقعه مشهوره که در (مجموعه) ای - که به خط شیخ جلیل صاحب کرامات شمس الدین محمد بن علی جباعی جد شیخ

ص: 113

1- تذکره ص 283 ط الغری، الصواعق المحرقة 194 ط مصر عنه.

2- تذکره الخواص ص 284 ط الغری.

سنگی در شوشتر حفاران از زمین بیرون آوردند بر او نوشته شده بود...

بهائی قدس سره است - مذکور است که فرموده عقیقی سرخ یافته شد که مکتوب بود بر او:

انا در من السماء نثرونی *** یوم تزویج والد السبطين

كنت انقى من اللجين صفاء *** صبغونی بدم بحر الحسين

و آنچه در (کشکول) و (زهر الربیع) و غیر آنها است (1) (صبغتنی دماء نحر الحسين) است و این اولی است.

و دیده شده در زرد نجفی که مرقوم بر او:

صفرة لونی ینبیک هن حزنی *** لسید الاوصیاء ابن الحسن و بر نگین سیاهی دیده شد:

لست من الحجارة بل جوهر الصدف *** حال لونی لفرط حزنی علی ساکن النجف

و در (زهر الربیع) محدث مطلع سید نعمت الله جزائری مذکور است که یافتیم در شهر شستر سنگك کوچک زردی که حفاران از زمین بسر آورده بودند و بر آن سنك به همان رنگ مکتوب " بسم الله الرحمن الرحيم لا- إله الا- الله محمد رسول الله علي ولي الله لما قتل الحسين بن علي بن ابيطالب كتب بدمه على ارض حصباء (وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون) (2).

ص: 114

1-1) كنتا اصفى من اللجين بياضا *** صبغتنی دماء نحر الحسين زهر الربيع ج 2 / 45 ط النجف الاشرف.

2-2) رأيت صخرة مقدار الكف صفراء اخرجوها من قعر الماء في نهر من انهار شوشتر مكتوبا عليها من نفسها لما قتل الحسين الشهيد بارض كربلا كتب دمه على ارض الحصباء " وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون " - زهر الربيع ج 2 / 45 ط النجف الاشرف

و وقوع نظیر این وقایع در زمان ما شده، چنانچه والد محقق من قدس سره خبر داد مرا از شیخ فقیه فاضل شیخ عبدالحسین طهرانی قدس سرهما که وقتی به حله رفته بود اتفاق چنان افتاد که درختی را قطع کرده بودند و طولاً او را به منشار تنصیف کردند در باطن او در هر شقی منقوش بود " لا إله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله " و من خود در طهران قطعه الماس کوچکی دیدم که به قدر نصف عدسی بیش نیست و در باطن او بر وجهی که هر که به بیند قطع میکند که به صناعت نیست منقش بود لفظ مبارك علی به یاء معکوس با کلمه کوچکی که ظاهراً لفظ یاء باشد که مجموع یا علی بشود، و از این قبیل قصص در سیر و تواریخ بسیار دیده شده، از آن جمله در (نفع الطیب) از کتاب (نشق الازهار) نقل کرده که در جامع قرطبه سه عمود از رخام احمر است که بر یکی مکتوب است اسم محمد و بر دیگری صورت عصای موسی و اهل کهف، و بر سومی صورت غراب نوح و هر سه به خلق خدای تعالی است نه به صنعت صانعی.

بالجملة غرض استیفای این باب نیست بلکه استیناس برای قصه مذکوره در کلام صاحب (تذکره) بود، و به همین قدر کفایت است، و متتبع مطلع را امکان تألیف رساله ای در این باب هست.

و در (صواعق محرقة) احمد بن حجر هیثمی شافعی مکی مذکور است از ام سلمه نقل کرده که در شب قتل حسین شنیدم که قائلی میگفت: ایها القاتلون جهلا حسینا... الی آخره (1) و از سیره ملا عمر نقل کرده که علی علیه السلام در کربلا

ص: 115

1-1) ایها القاتلون جهلا حسینا *** ابشروا بالعذاب والتنکیل کل اهل السماء یدعو علیکم *** ونبی ومرسل وقبیل قد لعنتم علی لسان بن داود *** و موسی و صاحب الانجیل - البدایة والنهایة لابن کثیر 8 / 200 ط مصر تاریخ ابن عساکر 4 / 341 ط روضة الشام، کفایة الطالب 295 ط الغری، نظم در السمطین 217 مطبعة القضاء، ینایع الموده 320 ط اسلامبول، والصواعق المحرقة 193 ط مصر تاریخ الامم والملوک 4 / 357 ط الاستقامة و مأخذ آخر فراجع احقاق الحق 11 / 576.

الشبهة الثالثة عشرة: حول حب أهل البيت

عبور کرد، وفورمود اینجا مناخ رکاب و موضع رحال و جای ریختن خون های ایشان است جوانانی از آل محمد صلی الله علیه واله کشته میشوند در این عرصه که گریه میکند بر آنها آسمان و زمین (1).

و هم به طریق دیگر روایت ام سلمه را نقل کرده و هم از آن حضرت روایت نقل کرده که صوت جن را شنید که میخواند " مسح النبی جبینہ... الی اخره (2) و نیاچه دیگری از جن شنیده شده " انعی حسینا جبلا کان حسین جبلا... " (3).

و از جن دیگر شنیده شده " الا یا عین فاحتفلی بجهد... الی اخره " (4).

ص: 116

1- الصواعق المحرقة 193 ط القاهرة.

2- مسح الرسول جبینہ *** فله بریق فی الخدود ابواه من علیا قریش *** جده خیر الجدود الطبرانی فی المعجم الکبیر، مقتل الحسین 2 / 95 ط مطبعة الزهراء...

3- انعی حسیناً هبلاً *** کان حسین رجلاً محاضرات الابرار 2 / 160 ط مصر اتقی حسیناً هبلاً *** کان حسین جبلاً الخصائص الکبری 2 / 127 ط حیدرآباد، ینابیع المودة 320 ط اسلامبول.

4- الا یا عین فاحتفلی بجهد *** و من بیکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقودهم المنایا *** الی متحیر فی ملک عبد المعجم الکبیر للطبرانی، کفایة الطالب 294 ط الغری، مقتل الخوارزمی - 2 / 95 ط الغری...

فائده - 4 کسانی که گفته اند صد مرتبه لعن و سلام در مصباح سید نیست از بیخبرانند

و هم در (صواعق) است چون سر مبارک را به شام بردند در اول منزل بشرب نبیذ پرداختند ناگاه دستی از دیوار بر آمد و با او قلمی از آهن بود و این شطر نوشت " اترجوامة.. الی اخره. (1) منصور بن عمار این خبر را روایت کرده، و غیر او گفته است این بیت را در سنگی یافته اند به سیصد سال قبل از مبعث شریف نبوی اینکه این بیت مکتوب است در کلبسائی از ممالک روم که کاتب او مجهول است (2) و از ابو نعیم حافظ در کتاب (دلایل النبوة) از نضره از دیه آورده که نقل کرد چون حسین علیه السلام شهید شد آسمان خون بارید، و ما بر خواستیم صبح را و در حال و جرار خود را از خون ممتلی یافتیم (3).

و در چند حدیث غیر از او است که آسمان سیاه شد به حدی که ستاره ها در روز دیدار شدند، و سنگی بر داشته نشد مگر اینکه خون تازه زیر او دیده شد، و از ابو الشیخ روایت کرده که ورسی در عسگر ایشان بود به خاکستر متحول شد (4).

و هم در (صواعق) است که سفیان بن عیینه از حربه نقل میکنند که مردی که ورس او منقلب به رماد شده بود خود از حال خود خبر داد و گفت که ناچه را در عسگر ایشان نحر کردند گوشت او را مانند آتش یافتند، و چون او را طبخ کردند مثل علقم شد (5).

و هم خبر داد - و ظاهر اینکه ضمیر در کلام ابن حجر راجع به سفیان باشد - که آسمان سرخ شد و آفتاب گرفت به حدی که ستارگان در نصف النهار نمودار شدند، و سنگی بر داشته نشد مگر اینکه زیر او خون تازه دیده شد.

ص: 117

1- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

2- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

3- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

4- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

5- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

فائده - 6 زیارت عاشورا را در شب هم میتواند خواند

و از عثمان ابی شیبه نقل کرده که آسمان هفت روز بگریست و سرخ شد و دیوارها دیدار شدند که و یا با عصفور رنگین شده از شدت حمرت آسمان (1).

و از ابن جوزی روایت کرده و وی از ابن سیرین حدیث میکند که دنیا تا سه روز تاریک بود، و بعد از او سرخی در آسمان پیدا شد.

و از ابو سعید خدری نقل کرده که سنگی در دنیا بر نداشتند مگر اینکه زیر او خون تازه یافته شد و آسمان خون بارید که اثر وی در جامها بماند تا قطعه قطعه شدند (2).

و از ثعلبی و ابو نعیم روایت کرده که آسمان خون بارید و از ابو نعیم آورده که گفتند " فاصبحنا رحالنا وجوارنا مملوءة دما (3) وقد سبق مثله.

و میگوید در روایتی است که آسمان خون بارید بر خانه ها و دیوارها در خراسان و شام و عراق و سر مبارک چون به خانه ابن زیاد وارد شد رنگ دیوارهای قصر الاماره خون شد.

و از ثعلبی حدیث میکند که آسمان بگریست و گریه او سرخی او بود و از غیر ثعلبی نقل کرده که گفته آفاق آسمان تا شش ماه بعد از قتل حسین علیه السلام سرخ بودند، و بعد از او علی الدوام سرخی مشاهده شد.

و از ابن سیرین روایت کرده که این حمرتی که با شفق مشاهده میشود قبل از قتل سید الشهداء علیه السلام نبوده آنگاه کلام ابن جوزی که در تعلیل آن سابقا در کلام

ص: 118

1- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

2- الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

3- نضرة الازدية انها قالت لما قتل الحسين بن علي امطرت السماء دما فاصبحنا وجبابنا وجرارنا ملوثة دما ذخائر العقبى 144 ط القدسی بالقاهرة، الصواعق المحرقة 194 ط القاهرة.

فائده - 8 زیارت عاشوراء در يك مجلس خوانده شود

سبط او مذکور شد حکایت کرده، و حدیث زهری را اجمالا هم ایراد کرده، و هم از او نقل کرده که از غیر عبد الملک این حدیث را شنیده چنانچه گذشت، و از سیره ملا عمر نقل کرده که ام سلمه نوحه جن را شنید (1).

و در (ینابیع) از (جواهر العقدين) سمهودی که از اکابر علمای مصریان است حدیث زهری را روایت کرده.

و هم از آن کتاب است موافق حکایت صاحب (ینابیع) که ابن برقی سند به صالح امام مسجد بنی سلیم میرساند که جماعتی از اشیخ او حکایت کردند که به غزای رومیان رفته بودند، و در کنیسه ای یافتند که نوشته بود " اترجوامه... "

الی آخره " و از اهل روم سؤال کردند که نویسنده این کیست گفتند نمیدانیم، و از محمد بن سیرین نقل کرده که سنگی به سیصد سال قبل از بعثت یافتند که بر او عبارتی سریانی نوشته بودند که به عربی ترجمه کردند این بیت شد.

و از سلیمان بن یسار نقل رکنه که حجری یافتند که این نظم بر او مکتوب بود " لا بد ان ترد القيامة فاطم (2)... الی آخره. و این خبر را تأیید کرده به روایت حافظ ابن اخضر در کتاب (عترة طاهرة) که حضرت رسالت فرمود انگيخته میشود دختر من فاطمه روز قیامت و با او جامهائی است که به خون رنگین است، پس معلق به قائمه ای از قوایم عرش میشود و میگوید یا عدل احکم بینی و بین قاتل

ص: 119

1-1 (1) صواعق محرقة 194.

2-2 (2) لا بد ان ترد القيامة فاطمة *** و قميصها بدم الحسين ملطخ ويل لمن شفعائه خصمائه *** والصور في القيامة ينفخ التذكرة 284 ط الغری، ینابیع المودة 331 ط اسلامبول، نظم در السمطين 219.

انگشتر بخشی امیر المؤمنین در نماز با آن توجه خاص علی مقامی است که برای هر کس ارزانی نیست، و گفتار أبو الفرج عبد الرحمن بن الجوزي الحنبلي در این موضوع

ولدی، و حکم میشود برای دختر من قسم به پروردگار کعبه (1).

و در (ینابیع) است که آنچه از (صواعق) نقل شد تماماً در (جواهر العقدين) مذکور است.

و هم در (ینابیع) از (جمع الفوائد) - که جامع بین دو کتاب بزرگ است یکی (جامع الاصول) ابن اثیر و دیگری (مجمع الزوائد) نور الدین هیشمی نقل کرده که در او است که زهری گفته " ما رفع حجر بالشام الا وجد تحته دم عیبط و لم ترفع حصاة بيت المقدس الا وجد تحتها دم عیبط " (2).

و این عبارت با فقرات سابقه که به وجوه مختلفه در کلام شمس الدین بغدادی سبط أبو الفرج و کلام ابن حجر متأخر صاحب (صواعق) مذکور شد فرقی دارد.

و از أبو قبیل حدیث میکند " لما قتل الحسين انكسفت الشمس حتى بدت الكواكب " وهم از أبو قبیل حدیث کرده که چون حاملان رأس شریف در اول مرحله به شرب نبیذ پرداختند قلمی از آهن نمودار شد، و با خون نوشت " اترجوا مة قتلت حسینا... " پس بگریختند و سر مبارک را بگذارند آنگاه بازگشتند، و این جمله احادیث از مرویات طبرانی در (معجم کبیر) نیز هست چنانچه در جمع الفوائد مذکور است.

و در (مقتل أبو مخنف) که معتمد فریقین است و نسخه او هم در (ینابیع) منقول است، و فقیر به جهت دفع بعض احتمالات از عبارت (ینابیع) نقل میکنم مذکور است که در حال شرب دستی با قلمی بر آمد و با خون نوشت:

اترجوا مة قتلت حسینا *** شفاعة جده يوم الحساب

ص: 120

1-1) مقتل الحسين للخوارزمي 52 ط الغري، ابن المغازلي، والفردوس، ینابیع المودة 260، الشبلنجی في نور الابصار 125 ط مصر.

2-2) ینابیع المودة 321 ط اسلامبول.

فائده - 9 وظیفه کسی که نمیتواند زیارت عاشورا را در یک مجلس بخواند

فلا والله ليس لهم شفيع *** وهم يوم القيامة في العذاب

لقد قتلوا الحسين به حكم جور *** وخالف حكمهم حكم الكتاب

و در منزل دیگر ها تقی را شنیدند که انشاد میکرد:

ماذا تقولون اذ قال النبي لكم *** ماذا فعلتم وانتم اخر الامم

بعترتی و باهلی بعد مفتقدی (1) *** منهم اساری و منهم ضر جوا بدم ما كان هذا جزائی اذ نصحت لكم *** ان تخلفونی بسوء في ذوی
رحمی

و چون از تکریت گذشتند جنیان را شنیدند که میخواندند " مسح النبی جبینہ..."

الی اخره " و جنی دیگر میگفت:

الا يا عين جودی فوق خدی *** فمن یبکی علی الشهداء بعدی

علی رهط تقو دهم المنای *** الی متکبر فی الملك و غد (2)

و چون به دیر راهب رسیدند سر مبارک را بر رمحی نصب کردند، و از هاتقی شنیدند که میگفت:

والله ما جنتکم حتی بصرت به *** بالطف منعفر الخدین منحورا

و حوله فتية تدمی نحورهم *** مثل المصابیح یغشون الدجی نورا

كان الحسين سراجاً يستضاء به *** الله يعلم انی لم أقل زورا

مات الحسين غریب الدار منفرداً *** ظامی الحشاشة صادی القلب مقهورا

ص: 121

1-1) عند ودیعتی - ینابیع المودة 230 ط اسلامبول.

2-2) ینابیع المودة 320 و 351 ط اسلامبول. و فی المعجم الکبیر هکذا: الا یا عین فاحتفلی بجهد *** و من یبکی علی الشهداء بعدی
علی رهط تقو دهم المنایا *** الی متحیر فی ملک عبد و فی کفاية الطالب 294 الی متجبر.

فائده - 10 تحقیق در لفظ (عاشورا) و اینکه لفظ عربی است، و مقصود از او دهم محرم است، و نقد بر کلام بخاری

ام کلثوم علیها السلام پرسید که تو کیستی؟ خدای تو را بیامرزد گفت من ملك جنیانم به نصرت حسن آدمم و او را کشته یا فتم چون لشکر شنیدند یقین به هلاکت خویشان کردند (1).

و در (ینابیع المودة) بلا واسطه از (تفسیر ثعلبی) روایت میکنند که از سدی حدیث کرده " لما قتل الحسين بكت عليه السماء وبكاءها حمرتها، وحكى ابن سيرين ان الحمرة لم تر قبله، وعن سليمان القاضي مطر السماء دما أيام قتله، وعن ابراهيم النخعي خرج علي كرم الله وجهه فجلس في المسجد، واجتمع أصحابه فجاء الحسين فوضع يده على رأسه فقال يا بني ان الله ذم اقواما فتلا هذه الاية "فما بكت عليهم السماء والارض وقال يا بني لتقتلن من بعدى، ثم تبكيك السماء والارض قال ما بكت السماء والارض الا على يحيى بن زكريا وعلى الحسين ابني (2).

و ترجمه (2) این خبر در فصل اول از اخبار شیعه گذشت (3).

و هم در (ینابیع) از کثیر بن شهاب روایت کرده که نشسته بودیم در رحبه نزد علی علیه السلام که حسین بر آمد علی علیه السلام فرمود خدای تعالی گروهی را یاد کرده و فرموده "فما بكت عليهم السماء والارض" قسم به خداوندی که دانه را خط کشیده و آدمی را آفریده هر آینه کشته میشود این، و گریه خواهد کرد بر او آسمان و زمین (4).

و در (حیوة الحیوان) است که این بیت " اترجوا... الى اخره " بر

ص: 122

1-1) ینابیع المودة 352 ط اسلامبول.

2-2) ینابیع المودة 322 ط اسلامبول.

3-3) فصل دوم ص 108 از تفسیر قمی.

4-4) ج 1 / 60 ط القاهرة، تاریخ الاسلام والرجال 386 عن حیوة الحیوان اخبار الطول 109، تاریخ الخمیس 2 / 299 ط الروهبة.

الفصل السابع: قصة متعة الحج والعبرة منها

دیوار دیر راهب دیده شد، و از او سؤال کردند، گفت به تاریخ پانصد سال قبل از بعثت دیدار شده، و برخی گفته اند که دیوار منشق شد و دست بر آمد و با قلم این بیت نوشت (1).

و در (غرر الخصائص) وطواط وارد است که میگویند یعنی مشهور است که چون سر حسین علیه السلام را به مجلس یزید آوردند و پیش روی او نهادند دستی از دیوار بر آمد و بر جبهه میثوم یزید نوشت این بیت را.

و در (خطط مقریزی) این عبارت مذکور است " لما قتل الحسين بكت السماء وبكاءها حمرتها، وعن عطاء في قوله تعالى " فما بكت عليهم السماء والارض " قال بكاءها حمرة اطرافها، وعن الزهري بلغني انه لم يقلب حجر من أحجار بيت المقدس يوم قتل الحسين الا وجد تحته دم عبيط ويقال: ان الدنيا اظلمت يوم قتل ثلاثا، واصابوا في عسكر الحسين يوم قتل ابلا فنحروها وطبخوها فصارت كالعلقم، وما استطاعوا ان يسيغوا منها شيئا، وروى ان السماء امطرت دما فاصبح كل شيء لهم مملوءة دما انتهى كلامه.

و در (نور الابصار) معاصر شبلنجی مصری شافعی عبارت مذکوره منقول است (2).

و در (فصول المهمه) حديث نوحه جنیان از طریق ام سلمه و نوشتن " اترجو... " در دیوار دیر راهب مذکور است.

وسیوطی در (تاریخ الخلفاء) گفته که چون حسین کشته شد دنیا هفت روز چنان بود که آفتاب بر دیوارها مانند چادری معصفر مینمود و ستاره ها بعضی بر بعضی زده میشد و قتل او در روز عاشوراء بود، و آفتاب در آن ورز منکسف

ص: 123

1-1) ابن شهر آشوب 2 / 183 في آياته بعد وفاته.

2-2) نور الابصار 123 ط مصر عن خطط المقریزی.

الشبهة السابعة عشرة: حول صلح الامام الحسن مع معاوية

شد و آفاق آسمان سرخ شد تا شش ماه و بعد از آن این حمزه مستمره مرئی شد و قبل از و دیدار نمیشد، و گفته شده که حجری در بیت المقدس آن روز رفع نشد مگر اینکه دم عیبط در زیر او دیده شد، و ورسی که در عسگر ایشان بود خاکستر شد و ناچه ای از عسگر ایشان نحر کردند در گوشت او مانده آتش دیدند و او را طبخ کردند و مانده صبر تلخ بود (1).

و از ابو نعیم در (دلایل) حدیث ام سلمه و سماع نوحه جن را روایت کرده و هم از (امالی) ثعلب نقل حدیث کرده که ابو خباب کلبی گفته آمدم در کربلا و مردی را از اشراف عرب گفتم خبر ده مرا از آنچه به من رسیده که شما نوحه جنیان را میشنوید، گفت هیچ کس را نمی بینی مگر اینکه به تو خبر میدهد که سماع نوحه جنیان کرده، گفتم تو از آنچه شنیده ای با من بگویی، گفت شنیدم این شعر میخواندند " مسح النبی جبینہ... الی اخره".

و هم سیوطی در (عقود الجمان) در صنعت اسلوب حکیم گفته که علمای هیئت گمان کردند آفتاب منکسف نمیشود مگر در بیست و هشتم یا بیست و نهم با اینکه در روز وفات رسول خدای که دهم ربیع الاول بود - یعنی به اعتقاد سنیان - منکسف شد بر وایت زبیر بن به کار، و در روز قتل حسین که دهم محرم بود نیز منکسف شد، چنانچه در تواریخ مشهور است.

و در (شرح همزیه) ابن حجر است از جمله آیات ظاهره در روز قتل آن مظلوم آن بود که آسمان خون بارید، و اوانی به خون آکنده گشت و هوا چندان سیاه شد که ستارگان دیدار شدند، و تاریکی چنان شدت کرد که مردم را گمان این شد که مگر قیامت قیام کرد، و ستاره گان با یکدیگر بر خوردند و مختلط شدند، و هیچ سنگی برداشته نشد مگر اینکه از زیرا و خون تازه جوشیدن گرفت

ص: 124

رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در پیدا شدن سرخی در آسمان

و دنیا سه روز تار و ظلمانی بود، آنگاه این حمرت در او نمایان شد، و گفته شده که تا شش ماه طول کشید، و علی الدوام بعد از او دیدار شد، و از این سیرین نقل شده که این حمرت که با شفق است دیدار نمیشد تا حسین کشته شد.

و در (کامل) مسطور است که مردی از اهل بیت المقدس میگفت بخدای سوگند که مقدسیان شهادت حسین را شبانگاه روز عاشورا دانستند، و آن چنان بود که هر سنک و کلوخ که بر گرفتند از بن آن خونی تازه بجوشید، و دیوارها چنان بود که گفتی ملطخ به خون است، و نیم شبی منادی بدین شعر ندا کرد " اتر جوامة الی آخره " و سه روز پیوسته آفتاب منکسف بماند، و از آسمان خون تازه همی بارید، و ستارگان با هم در آمیختند، و با خویشتن در وقوع این واقعه گفتگوها میکردیم روزی چند بیش نگذشت که خبر شهادت امام مظلوم بما رسید.

بالجملة از این مقوله کلمات در مطاوی کتب الهل سنت پیش از آنست که بتوان در حیطة حصر واحصا در آورد و از مجموع آنها استدلال بر عموم مدعی میتوان کرد، و از برای منصف متدین در اعتقاد حقیقت این طریقه کفایت است.

تنبيه

آن چه در این مقام مکرر شنیدی که ظهور حمرت در آفاق آسمان از آثار قتل سید الشهداء علیه السلام است، و شاعر گفته است:

وعلی تالدهر من دماء الشهداء *** علی ونجمله شاهدان

وهما فی اواخر اللیل فجران *** وفی اولیاته شفقان

جون از اذهان متعارفه مأنوسه به تاویل سمعیان بعید می آید در مقام انکار آن مستند به براهین هیئیه میشوند، که مقرر در علم هیئت آنست که هر چه آفتاب متوجه افق میشود ظل ارض که بر شکل مخروط مستدیر است، و قاعده او در زمین و رأس او در فلك زهره است بر خلاف شمس از سمت رأس بجانب

ص: 125

مغرب متوجه میشود، وضوء کاذبی که شبیه بذب السرحان است در افق نمودار میشود اندک اندک فزونی مییابد و رفته رفته سرایت میکند که صبح صادق که فجر مستطیر و فجر متعرض عبارت از او ست هویدا میشود و سرخی به حکم غلبه اختلاط نور با ظلمت بالطبیعه در افق حادث میشود و آهسته آهسته زیادت میکند تا آنگاه که آفتاب طلوع کند و حال در غروب به عکس این است که ولا حمرت ظاهر میشود به جهت قرب آفتاب به مغرب و میل ظل ارض به جانب مشرق آنگاه هر چه دور تر میشود سرخی به نقصان میشود تا خطی دقیق از بیاض که موازی ذنب السرحان است در طرف صبح حادث میشود، و منتفی میگردد و غسق و ظلمت قاهر بر نور میگردد و دلالت کرده تجربه صحیحه که مبدء حدوث این حمرت که اول فجر صادق است وقتی است که انحطاط شمس از افق به هیجده درجه باشد.

و هم تجنین در غایت شفق انحطاط او از افق یح خواهد بود چنانچه مفصلا در کتب هیئت مذکور است، و این بی بضاعت در منظومه - میزان الفلك) اشاره به او کرده ام و این دو بیت از آن منظومه ذکر میشود:

والحتمال في الغروب تحت الافق *** بعكسه فالصبح عكس الشفق

فيطلع الحمرة فيه اولا *** ثم معارض البياض يجتلى

ثم بياض استطال واستدق *** فينتفى طرا ويقهر الغسق

ودلت التجربة الصحيحة *** ان انحطاط الشمس في الصبيحة

في الابتداء عند فجر قد صدق *** يبح وكذاك عند غاية الشفق

و جواب از این اشگال اگر چه ندیده ام کسی متعرض جواش شده باشد، اولاً این است که قواعد هیئت منتهی بصرویات و براهین مسلمه نیست بلکه غالب

رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در کسوف شدن روز عاشوراء

آنها مناسبات بعد از وقوع و از قبیل علل نحویه است و فی الحقیقه استدلال از معلول عام بر علت خاص است، و لهذا حکمای اروپا منکر جمیع آن قواعد شده تأسیس قواعدی دیگر کرده اند ضبط حرکات و اختلاف فصول و حرکات لیلیه و نهاریه به آنها میشود اگر چه بعضی آن کلمات محل نظر و بعضی دیگر مخالف قوانین شرعیه باشند، ولی مقصود علمای هیئت بر قواعد ایشان نیز مترتب میشود و هیچ دلیلی بر وجوب حدوث در وقت حرکت آفتاب نیست، چه مانع دارد که نور هر چه قاهر شود بیاض فجر قسوت گیرد تا وقتی که طلوع شمس از مشرق بشود.

و شاهد صدق وقوع کسوف است در روز عاشوراء که البته نظر به اخبار فریقین دعوی تواتر و میتوان کرد، با اینکه قواعد ایشان چنانچه در کلام سیوطی اشاره به آن شنیدی مقتضی آنست که تا قمر در عقده رأس و ذنب نشود که عبارت است از دو نقطه تقاطع منطقه ممثل او با منطقه البروج که ملقبند به جوز زهر، و آن جوز هر گاه چون مرکز تدویر بر وی گذر کند به بجانب جنوب متوجه شود ذنب خوانند، و با این وصف با آفتاب مجتمع شوند در یک برج در این صورت جرم قمر کاسف جرم شمس شود، و آفتاب از نشر پنهان شده جرم قمر که بالذات کثیف و مکدر است در انظار پدیدار شود، وقد اشرت الیه فی (المیزان) بقولی:

وهو با حدی العقدين ان وقع *** وکانت اذ ذاك مع الشمس اجتمع

یکسف جرم الشمس من جرم القمر *** ولا یری الا الاخیر فی النظر

و در این صورت لا محاله پا در بیست و هشتم یا در بیست و نهم باشد و الا

**" اللهم اجعلني في مقامى هذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة اللهم اجعل محياى محيى محمد وآل محمد ومماتى
ممات محمد وآل محمد " شرح " تناله "**

اجتماع این دو کوکب صورت نبندد و الله اعلم (1).

ثانياً تسليم کردیم یا تفضلتا که محسوس تقريبي که در تحرير ايراد کردیم، ولی لازم نیست حمرتی در واقع که حدوث حمرت در ظاهر باشد مستند به این حادثه عظيمه باشد وبالجملة شهادت خصوم و اعدای اهل بيت در این باب موجب يقين هر منصف خالی از شبهه است به وقوع این واقعه، و به این گونه تلفیقات در رد امور معلومه که موجب استيقان و ما یه مزید اطمینان اهل ایمان است نباید گوش داد.

" اللهم اجعلني في مقامى بهذا ممن تناله منك صلوات ورحمة ومغفرة، اللهم اجعل محياى محيى محمد وآل محمد ومماتى ممات محمد وآل محمد "

ج - بارالها مرا در این مقام از آنان کن که میرسد ایشان را از جانب تو صلوات و رحمت و مغفرت بارالها زندگانی مرا مانند زندگانی محمد و آل محمد بفرما، و مردن مرا مانند مردن محمد و آل محمد بنما.

ش - نیل بمعنی رسیدن است چنانچه در کتب لغت عربیه و فارسیه مذکور است.

ص: 128

1-1) تواند بود که بعد از تواتر نقل و تظاهر روایات عامه و خاصه بر وقوع ذکسوف در عاشورا مراد کسوف اصطلاحی نباشد بلکه به جهت عظم واقعه و جلالت مصیبت خدای تعالی قبض نور شمس کرده بر وجهی که مظلّم نموده و ستاره نمودار شدند و قواعد هیئت بنابر این محفوظ خواهد ماند (منه ره).

و صلوات: جمیع صلوة است و تحقیق در معنی او سابقا مذکور شد (1) و در اشتقاق او وجوهی بعیده از علما صادر شده، و اشکالات زیاد بر کلمات ایشان وارد شده، و اولی آنست که مأخوذ از صبلی بمعنی حرك الصلوین باشد که او خود مأخوذ از صلوین است که دو عرقی است که از دو جانب ذنب میروید، و دو استخوانی که نزدیک و یند، و منحنی میشوند در وقت انحناء آن دو، و مصلی که بعد از سابق در خیول حلبه معدود است مأخوذ از این معنی است، چه بصلوین است سابق میرسد.

و بالجمله چون تصلیه به این معنی مقتضی انعطاف و انحناء صوری است، گاهی در ارکان مخصوصه که مشتمل بر رکوع و سجود است مستعمل میشود به جهت اینکه نوعی است از انحناء و تحریک صلوین، و گاهی در تعطف و حنوباطنی استعمال میشود مثل خود لفظ میل و انحناء و انعطاف و اشباه این که در افعال قلوب بر سبیل تمثیل یا توسع استعمال میشود و این طریقه که ما گفتیم مختار صاحب (کشاف) است اگر چه تقریر او بر وجهی که دفع بعض اعتراضات بشود از این بی بضاعت است و بنابر این آنچه مشهور است در السنه علمای اصول که لفظ صلوة در اصل به معنی دعا است وجهی ندارد اگر چه در بعض ذر اشعار اهل جاهلیت به این معنی استعمال شده ولی استعمال اعم است، و آنهایی که علم به انساب لغات دارند و وجوه انتقالات از معانی به اشبه آنها را نیکو مطلعند البته موافقت صاحب (کشاف) خواهند کرد چنانچه غالب آنست که در فهم معانی الفاظ و استفاده خصوصیات عبارات و وجوه تحول در اسالیب لغات کمتر کسی از علمای ادب بیایه او رسیده باشد.

و رحمت: موافق سطح ظاهر کتب لغت به معنی رقت قلب و انعطاف است

ص: 129

استعمال رحمت بر خداوند متعال چگونه است؟

که موجب تفضل میشود و از خواص اجسام است و اشتقاق رحم از او است چه منعطف است بر آنچه در او است و اطلاق او بر واجب تعالی مثل سایر عوارض اجسام از غضب و رضا و جز اینها بر دو و چه ممکن است یکی آنچه شهید سعید قدس سره در (قواعد) فرموده، و جماعتی از اهل تحقیق با او مساعدت فرموده اند که اسماء الله تعالی مأخوذ از غایاتی هستند که افعالند نه از مبادی که انفعالند (1) و حاصل این کلام آنکه این اوصاف را که ملاحظه میکنیم مبادی دارند که راجع به تأثرات و عوارض اجسام است مثل حیا، که مثلاً انفعال نفس است در مقام مخصوص و ثمرات و آثاری دارند که از مقوله فعل و تأثیر هستند از قبیل فضل و احسان در خصوص محل سؤال، و این الفاظ را به اعتبار ثانی استعمال میکنند نه به اعتبار اول، پس حقیقت الفاظ مذکوره در نتایج مخصوصه با قطع نظر از اسباب و علل طبیعی آنها استعمال میشوند، و بنابر این جمیع این الفاظ در این مقام مجازند.

و دیگری آنچه جماعتی از اکابر محققین قائل شده اند و تحریر او آنست که معنی واحد به اعتبار اختلاف نشئات و تعدد مواطن، لوازم مختلفی پیدا میکند بلکه خود حقایق مختلفی میشود، با اینکه معنی عام مشترکی بین جمیع مراتب باشد که لفظ اسم آن معنی عام باشد مثل علم که در ماها عرض است، و اسباب و علل و لوازم متعدده دارد که هر که از افق ما متعالی باشد از آن امور منزّه است و در عالم عقول و نفوس جوهر است، و در واجب تعالی نه جوهر و نه عرض بلکه عین ذات مقدسه متعالیه از شوائب اعدام و نقایص است - جل ذکره

ص: 130

1 - 1) قال الشهيد محمد بن جمال الدين العاملي في القواعد والفوائد ص 265 واسماء الله تعالی انما يؤخذ به اعتبار الغايات التي هي افعال دون المبادی التي هي انفعالات.

چگونه طلب رحمت از خدا میکنیم با اینکه رحمت او واسع است؟

وعز قدره - و لفظ علم موضوع برای آن قدر مشترك بين مراتب ثلث است، و خصوصیات علل و معلولات و لوازم و حدود از حاق موضوع له بیرون است.

و هم چنین رحمت اسم مرتبه خاصه درجه مخصوصه است که مستلزم فضل و احسان بر دیگران میشود، غایة الامر اینکه در بشر این عمل منبعث از صفت جسمانیه است که رقت قلب باشد، و این معنی کلام بعض محققین است که گفته "العوامل متطابقة فما وجد في الادنی من الصفات الكمالیة یوجد في الاعلی علی وجه اشرف و ارفع و ابسط".

و اختصاص کلام لغویین یا به جهت قصور علم و ضیق صدر و عدم سعه دائره تعقل است، چنانچه مترقب از امثال ایشان است از حیث لغویت ایشان یا به جهت آنست که از ذکر شیء به ذکر لوازم او قناعت کردند، چون بیش از این لازم التعرض نبود یا بیش از این نیافته اند، و ما اختلاف اهل لغت را در معنی لفظ واحد یا کثرت معانی لفظ واحد را در کلام بعضی منزل بر این کرده ایم، و به ملاحظه این سر و بعض اسرار دیگر بابتی واسع در فهم لغت و اجتهاد در تعیین معانی الفاظ مفتوح میشود که مخصوص به ارباب قرایح لطیفه و اذهان دقیقه از ممارسین متأمل در مجاری استعمالات و مطلعین بر اسالیب لغت عرب است، و الله الموفق لكل خیر.

و در این مقام اشگالی دیگر است که با عموم رحمت که صریح عقل و نقل است، و "وسعت رحمته کل شیء" از شواهد او است طلب نیل رحمت چه معنی دارد؟ و جواب آنست که رحمت الهیه بر دو قسم است:

یکی عام است و او هر چه اسم شیء و موجود بر او مطلق میشود داخل در حیظه او شده حتی عدم به اعتبار وجود ذهنی که مفهوم او دارد، و این رحمت است که سبقت بر غضب دارد در جمیع اشیاء بلکه خود غضب هم مرحوم بوجود است.

و دیگری خاص، و او منوط به اختلاف استعدادات و تفاوت قابلیتات و اولی رحمت رحمانیه است و اشاره ب او است " ما ترى في خلق الرحمن من تفاوت " (2 الملك 67) به اعتقاد بعضی، و دوم رحمت رحیمیه است، و این اصطلاح مأخوذ از احادیث اهل بیت عصمت است، چنانچه از صادق آل محمد علیه السلام منقول است " الرحمن " اسم خاص لصفة عامة و " الرحيم " اسم عام لصفة خاصة (1) یعنی رحمن اسم خاص است که بر غیر خدای عز و جل واقع نمیشود و موضوع است به ازاء صفة عامه که رحمت مبسوطه بر هیاکل موجودات باشد و رحیم اسم عامی است که بر غیر خدای تعالی جایز الاطلاق است، ولی معنی او صفة خاصه است که مخصوص بعض موارد است، و اختلاف کمالات اشیاء منوط به او است، پس مقصود از سؤال رحمت این مرتبه است و اگر چه از این رحمت هم نصیبی داشته باشد، و به کمالاتی مخصوص باشد ولی فیض الهی نا محدود، و وجود مبدء فیاض بر حدی موقوف نیست " لا یزیده العطاء الا جودا و کرما انه هو العزیز الوهاب " و از این جهت نظر به اینکه هر طبیعتی طالب استکمال خود است بتوسل به اسباب افاضه که ائمة هدی علیهم السلام باشند استزاده میکند، و امید است که انشاء الله به مقصود برسد، و چون صلوات و رحمت به این معنی اسباب مغفرتند اگر چه آثار آنها بعد از غفران ظاهر شود در ذکر مقدم شدند، و تواند بود که مراد از صلوات قرب و کمال نفسانی در دنیا باشد، و مراد از رحمت کمال اخروی و ارتقاع درجه باشد، و منافی او نیست اینکه " في مقامی هذا " گفته است چه شاید مقصود این باشد که فعلا در این مقام حالی

ص: 132

پیدا کنم که به ملا-حظه او در آخرت مرحوم شوم، نظیر تعقل واجب تعلیمی که علی التحقیق مطلق واجبات مشروطه راجع به او یابد، یا مقصود طلب استحقاق و اهلیت محققه است، و الله اعلم.

مغفرت: مصدر میمی از غفران است، و او در اصل چنانچه در شرح (صحیفه) و سایر کتب لغت از (قاموس) و (صحاح) و غیرهما یافت میشود به معنی ستر است ولی استعمال شده در ستر مخصوصی که از قادر بر مؤاخذة باشد با تجاوز، و نمیگویند غفر زید ذنب مولاه ولا عیبه، و این قید تجاوز قیدی است از خارج معتبر در این لفظ، بلکه اکمل مراتب ستر آنست که آثار وجودیه او بر داشته بشود که دیگر استدلال بر وجود او نتوان کرد، چه هر چه اثری دارد فی الحقیقة مستور نیست، و با عدم تجاوز البته عقاب مرتب میشود و وجود ذنب معلوم میشود پس حقیقة مستور نیست، به خلاف اینکه یکسره از او گذشته باشند و عفو و اغماض کرده باشند که اطلاق ستر در آنجا احق و اولی است، و باید دانست که مجموع این دعا تا این جا مناسب آیه کریمه "الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا: انا لله وانا الیه راجعون اولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون" (157 البقرة 2) است چه بعد از ذکر عظم مصیبت سید الشهداء علیه السلام و ابتلای خود به آن مصیبت و اظهار صبر و التزام به امر خداوند مستحق اجر خواهد شد، و آن اجر مخصوص صابری است که در کتاب کریم وعده کرده اند از کرم نامتناهی خواستار شده و به تبطل و ضراعت پرداخت محیی: مصدر میمی از حیی یحیی است چنانچه ممت مصدر میمی از مات یموت و بعیدا احتمال میرود که هر دو لفظ اسم مکان باشند، و بنابر اول مفعول مطلقند و بنابر ثانی مفعول فیه و مراد از آنها بنابر این حد و رتبه است که بر آن حد و رتبه حیات و ممت محمد و آل محمد علیهم السلام واقع شده و حاصل هر دو

وجه یکی است، چه غرض آنست مرا پیروانشان کن و در جمیع مراتب از موت و حیات بر عقاید شریفه و اخلاق کریمه ایشان بدار، و به درجه متابعت مطلقه که به حکم "اتبعونی یحییکم الله" مستجلب محبوبیت تو است و اصل کن (1) و البته

ص: 134

1- حديث امير المؤمنين عليه السلام: ما جيلويه واحمد بن علي بن ابراهيم وابن ناتانه جميعاً، عن علي، عن ابيه عن محمد بن علي التميمي قال: حدثني سيدي علي بن موسى الرضا، عن آبائه عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال: من سره ان ينظر الى القضيب اليابوت الاحمر الذي غرسه الله عزوجل بيده ويكون متمسكاً به فليتول علياً عليه السلام والأئمة من ولده فانهم خيرة الله وصفوته وهم المعصومون من كل ذنب وخطيئة العيون 219 بحار الانوار 244/36 ط طهران حديث 56 امالي الصدوق 347 مثله. احمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن محمد بن سنان، عن ابي الغلاء الخفاف عن الاصبغ بن نباته عن امير المؤمنين علي بن ابيطالب عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من احب ان يحيى حياتي ويموت مماتي ويدخل جنة عدن التي وعدني ربي قضيب من قضبانه غرسه بيده ثم قال له كن فكان [وهي جنة الخلد] فليتول علياً [علي بن ابيطالب المصدر] والاصياء من بعده، فانهم لا يخرجونكم الهدى ولا يدخلونكم في ضلالة. عبد الله بن محمد، عن ابراهيم بن محمد الثقفي، عن ابراهيم بن محمد ابن ميمون مثله - بصائر الدرجات 15 بحار الانوار 0248/36 حديث الامام محمد الباقر عليه السلام: محمد الحميري، عن ابيه، عن ابن ابي الخطاب، عن محمد بن حماد الكوفي، عن ابراهيم بن موسى الانصاري، عن مصعب، عن جابر، عن محمد بن علي قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من سره ان يحيى حياتي ويموت مماتي ويدخل جنتي: جنة عدن غرسها ربي بيده، فليتول علياً ويعرف فضله والاصياء من بعده [بعدي خ] ويتبرأ من عدوى، اعطاهم الله فهمي و علمي، هم عترتي من لحمي ودمي أشكو اليك [الى المصدر] ربي عدوهم من امتي المنكرين لفضلهم، القاطعين فيهم صلتى، والله ليقتلن ابني ثم لا تنالهم شفاعتي - كامل الزيارات 71، البحار 260/44 عوالم العلوم 138. حديث الامام الصادق عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن فضالة، عن ابي المعز عن محمد بن سالم عن ابان بن تغلب قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أراد أن يحيى حياتي ويموت ميتتى ويدخل جنة عدن غرسها ربي بيده فليتول علي بن ابيطالب، وليتول وليه وليعاد عدوه، وليسلم الاوصياء من بعده فانهم عترتي من لحمي ودمي، اعطاهم الله فهمي و علمي، الى الله أشكو من امتي المنكرين لفضلهم والقاطعين فيهم صلتى والقاطعين صلتى - المصدر] وايم الله ليقتلن ابني، لا انا لهم الله شفاعتي - بصائر الدرجات 14 بحار الانوار 247/36 الرقم 61، كامل الزيارات 69 حديث 3 وفيه عن ابي جعفر، بحار الانوار 259/44 و 302، عوالم العلوم 136 عن أبي عبد الله. ابن الوليد عن الصفار، عن اليقطيني، عن زكريا المؤمن، عن أيوب ابن عبد الرحمن وزيد ابن الحسن وعباد، جميعاً عن سعد الاسكاف، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام [ابو جعفر - المصدر] قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من سره أن يحيى حياتي [محيى - المصدر] ويموت مماتي ويدخل جنة عدن [فيلزم] قضيب غرسه ربي بيده، فليتول علياً والأوصياء من بعده، وليسلم لفضلهم فانهم الهداة المرضيون اعطاهم الله فهمي و علمي وهم عترتي من لحمي [خلقى - الاصل] ودمي، الى الله أشكو عدوهم من امتي المنكرين لفضلهم، القاطعين فيهم صلتى، والله ليقتلن ابني لا انا لهم «الله» [لانا لتهم خو بحار] شفاعتي - كامل الزيارات 69، البحار 302/44 عوالم العلوم 597. حديث الامام علي بن موسى الرضا: أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن الحسين بن بشار [يسار - المصدر] عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: من أحب أن يحيى حياتي ويموت مماتي ويدخل جنة عدن التي وعدني ربي قضيب من قضبانه غرسه بيده ثم قال له كن فكان فليتول علي بن ابيطالب والاصياء من بعده فانهم لا يخرجونكم من

هدى ولا يدخلونكم في ضلالة. عبد الله بن محمد، عن ابراهيم بن محمد، عن عبدالرحمن بن ابي مثله... بصائر الدرجات 15 بحار الانوار 248/36 الرقم 064 احاديث الصحابة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ابن عباس وأبو هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سره ان يحيى حياتي ويموت ميتتي ويدخل الجنة عدن منزلى منها غرسه ربي ثم قال له كن فيكون فليتول علي ابن ابيطالب ولياً ثم الأوصياء من ولده، فانهم عترتي خلقوا من طينتي ... بحار الانوار 259/3، مناقب ابن شهر آشوب 4/2 في محبته عليه السلام. بالاسناد عن ابن عباس قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سره ان يحيى حياتي ويموت ميتتي ويدخل الجنة عدن منزلى ويمسك قضيباً غرسه ربي عز وجل ثم قال له كن فكان فليتول علي بن ابي طالب عليه السلام ولياً ثم بالوصياء من ولده فانهم عترتي خلقوا من طينتي الى الله أشكوا أعداءهم من امتي المنكرين لفضلهم القاطعين فيهم صلتى، وايم الله ليقتلن ابني بعدى الحسين لا انا لهم الله شفاعتى امالي الصدوق 23 بحار الانوار 258/449227/36 ط طهران، عوالم العلوم الامام الحسين 135 . ابن شهر آشوب : قال عبد الله بن موسى تشاجر رجلان في الامامة فتراضيا بشريك بن عبد الله فجاء اليه فقال شريك حدثني الاعمش عن شقيق عن سلمة حذيفة اليمان قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم : ان الله عز وجل خلق علياً قضيياً من الجنة فمن تمسك به كان من أهل الجنة فاستعظم ذلك الرجل وقال هذا حديث ما سمعناه نأتى ابن دراج فأتياه فاخبراه بقصتهما فقال أتعجبان من هذا ؟ حدثني الاعمش عن أبي هرون العبدي عن أبي سعيد الخدري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الله خلق قضيياً من نور فعلقه بيطان عرشه لا يناله الا علي ومن تولاه صلى الله من شيعته فقال الرجل هذه اخت تلك نمضى الى وكيع فمضينا اليه فاخبرناه بالقصة فقال وكيع أتعجبان من هذا ؟ حدثني الاعمش عن أبي صالح عن أبي سعيد الخدري قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان أركان العرش لا ينالها الا علي ومن تولاه من شيعته ، قال : فاعترف الرجل بولاية علي عليه السلام . لقد غرس الاله بدار عدن *** قضيياً وهو خير الغار سينا من الياقوت يستعلى وينمو *** على قضبانها حسناً وليناً مان شتمتم تمسكتم فكونوا *** بجبل أخي من المتمسكينا قاله خطيب منيح . وقال الصفر البصرى : يروي بأن أبا هريرة قال لي *** اني ملات من النبي مسامعاً من رام أن يتمسك الغصن الذي *** من أحمر الياقوت أصبح لامعاً من غرس رب العالمين وزرعه *** من جنتى عدن تبارك زارعاً فليلقين لولاية الهادي أبى *** حسن علي ذي المناقب تابعاً مناقب ابن شهر آشوب 4/2 في محبته عليه السلام حذيفة بن اليمان قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من سره أن يحيى حياتي ويموت ميتتى عليه والله ويتمسك بالقصبة الياقوتة التي خلقها الله ثم قال لها كوني فكانت فليتول علي بن ابي طالب من بعدى ... بحار الانوار 267/39 الرقم 42 زيد بن أرقم عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال : من أحب ان يحيى حياتي ويموت ميتتى ويسكن جنة الخلد التي وعدني ربي عز وجل غرس قضبانها بيده فليتول علي ابن ابي طالب عليه السلام فانه لم يخرجكم من هدى ولن يدخلكم في ضلالة... حلية الاولياء وفضائل أحمد وخصائص النطنزي بحار الانوار 259/39، كشف الغمة 28 - 31، بحار الانوار 276/39 الرقم 52، كتاب الاربعين المحافظ أبى بكر محمد بن أبى نصر عن زياد بن مطرف عن زيد بن أرقم بحار الانوار 275/39 و مناقب ابن شهر آشوب 4/2 في محبته عليه السلام. جماعة، أبى عن المفضل، عن عبد الله بن أبى ياسين، عن محمد بن عبدالرحمن بن كامل علي بن جعفر الاحمر ، عن يحيى بن يعلى، عن عمار بن زريق، عن أبى اسحاق عن زيد بن مطرف ، عن زيد بن أرقم قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أحب أن يحيى حياتي ويموت موتى ويدخل الجنة التي وعدني ربي فليتول علياً بعدى، فانه لن يخرجكم من هدى ولا يدخلكم في ردى أمالي الشيخ، 314، بحار الانوار 120/38 رقم 066 وبالاسناد عن مطرف عن زيد بن أرقم بشارة المصطفى 194 بحار الانوار 285/39 الرقم 75 . محمد بن الحسين [محمد بن الحسن المصنوع] عن يزيد بن شعر [يزيد شعر المصدر عن هارون ابن حمزة، عن أبى عبد الرحمن، عن سعد الاسكاف عن محمد بن علي بن عمر بن علي ابن ابيطالب عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وسلم : من سره ان يحيى حياتي، ويموت ميتتي، ويدخل الجنة ربي التي وعدني جنة عدن منزلي، قضيب من قضبانه غرسه ربي تبارك وتعالى بيده ، فقال له : كن فكان ، فليتول علي بن ابيطالب اللام والوصياء من ذريته ، انهم الأنمة من بعدى ، هم عترتي من لحمي ودمي، رزقهم الله فضلي وعلمي وويل للمنكرين فضلهم من امتي القاطعين صلتى والله ليقتلن ابني لا انا لهم الله شفاعتى - بصائر الدرجات 50 بحار الانوار 258 / 44 عوالم العلوم 136. «من

اراد الله ان يطهر قلبه عرفه ولاية على بن ابيطالب ولم يبلغ ابراهيم و موسى و عيسى بالمرتبة الا بذلك » سليم بن قيس سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول : ان الله توحد بملكه فعرف أنواره ثم فوض اليهم و اباحهم جنته فمن أراد أن يطهر قلبه من الجن والانس عرفه ولاية علي بن ابيطالب ، ومن أراد أن يطمس على قلبه أمسك عنه معرفة علي بن ابيطالب ، والذي نفسي بيده ما استوجب آدم أن يخلفه الله وينفخ فيه من روحه أن يتوب عليه ويرده الى جنته الا بنبوتي والولاية لعلي بعدي ، والذي نفسي بيده ما أرى ابراهيم ملكوت السموات والارض ولا اتخذه خليلاً الا بنبوتي والاقرار لعلي بعدي ، والذي نفسي بيده ما كلم الله موسى تكليماً ولا أقام عيسى آية للعالمين الا بنبوتي ومعرفة علي بعدي ، والذي نفسي بيده ما تنبأني الا بمعرفتي والاقرار لنا بالولاية ولا استأهل خلق من الله النظر اليه الا بالعبودية والاقرار لعلي بعدي كتاب سليم بن قيس 168 ، بحار الانوار 16/40 - 97 «تفسير حيوة محمد و آل محمد و مماتهم عليهم السلام» أحمد بن مهران، عن محمد بن علي، عن أبي الحكم، عن عبد الله بن ابراهيم الجعفري وعبد الله بن محمد بن عماره ، عن يزيد بن سليط قال: لما اوصى أبو ابراهيم عليه السلام اشهد ابراهيم بن محمد الجعفري و اسحق بن محمد الجعفري، و اسحاق ابن جعفر بن محمد و جعفر بن صالح و معاوية الجعفري ، و يحيى بن الحسين ابن زيد بن علي، و سعد بن عمران الانصاري، و محمد بن الحارث الانصاري و يزيد بن سليط الانصاري و محمد بن جعد بن سعد الاسلمي وهو كاتب الوصية الاولى [أي وصية آباءه صلى الله عليه وآله وسلم كما سيشير اليه قوله عليه السلام وقد نسخت] قبل ذلك في صدر الكتاب أو تحت الختم ، و قيل : المراد ان هذه الوصية موافقة لوصاياهم فالمعنى نسخت بعين كتابة هذه الوصايا التي وصيا به - بحار الانوار 228/49]. اشهدهم انه يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله وان الساعة آتية لا ريب فيها ، وان الله يبعث من في القبور ، وان البعث بعد الموت حق ، وان الوعد حق ، وان الحساب حق ، وان القضاء حق ، وان الوقوف بين يدي الله حق ، وان ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله وسلم حق ، وان ما نزل به الروح الامين حق على ذلك احبى و عليه أموت و عليه ابعث انشاء الله الكافي ج 1/316-319 بحار الانوار 224/49 الرقم 17. ابن ادريس ، عن محمد بن ابى الصهبان عن عبد الله بن محمد الحجال ان عبد الله بن محمد الحجال ان ابراهيم بن عبد الله الجعفري حدثه عن عدة من اهل بيته انا با ابراهيم موسى بن جعفر عليه السلام اشهد على وصيته اسحاق بن جعفر بن محمد... بعد أن أشهدهم - : انه يشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له ، وأن محمداً عبده ورسوله وان الساعة آتية لا ريب فيها ، وان الله يبعث من في القبور ، وان البعث بعد الموت حق ، وان الحساب صل الله والقصاص حق وان الوقوف بين يدي الله عز وجل حق ، وان ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله وسلم حق حق وان ما نزل به الروح الامين حق ، على ذلك احيا و عليه اموت ، و عليه ابعث انشاء الله ... العيون ج 1 / 33، بحار الانوار 0277/48 حمدويه و ابراهيم معاً ، عن أيوب بن نوح ، عن صفوان بن يحيى عن عاصم ابن حميد ، عن سلام بن سعيد ، عن عبد الله بن عبد ياليل [عن] رجل من اهل طائف قال : اتينا ابن عباس رحمة الله عليهما نعوذه في مرضه الذي مات فيه قال: فاغمى عليه في البيت ، فاخرج الى صحن الدار ، قال فأفاق فقال : ان خليلي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال : اني سأهجر هجرتين واني سأخرج من هجرتي ، فهاجرت هجرة مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و هجرة مع علي عليه السلام و اني سأعمى فعميت ، واني سأغرق فاصابني حكة فطار حني اهلي في البحر فنفلوا عني فغرقت ، ثم استخر جوني بعد وامرني ان ابرأ من خمسة : من الناكثين وهم اصحاب الجمل، ومن القاسطين وهم اصحاب الشام ، ومن الخوارج وهم اهل النهروان ، ومن القدرية وهم الذين ضاهاوا النصرى في دينهم فقالوا: لا قدر، ومن المرجئة الذين ضاهاوا اليهود في دينهم فقالوا: الله اعلم قال : ثم قال : اللهم اني احيا على ما حيا علي بن ابيطالب عليه السلام واموت على ما مات عليه علي بن ابيطالب عليه السلام قال : ثم مات فغسل و كفن ثم صلى على سريره قال: فجاء طائران ابيضان فدخلا في كفنه، فرأى الناس انما هو فقعه فدفن - معرفة اخبار الرجال كشي 38، بحار الانوار 152/42 الرقم 20 ط طهران

به حكم حديث قدسى كه " لا يزال العبد يتقرب الي بالنوافل حتى احبه فاذا احبته صرت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشى بها " (1) كما في بعض الطرق چون خدای او را بخواهد کارهای خدائی از او صادر میشود، وروح رحمن از جانب او استنضاق میشود كما في الحديث الصحيح المتفق عليه في حق أويس رضی الله عنه اني وجدت روح الرحمن من طرف اليمن (2) ونعم ما قيل:

ص: 142

1- الكافي 2 / 352 كتاب الكفر والايمان 5 باب 145.

2- اويس القرنى كان ممن شهد له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بالجنة ولم يره وشهد مع امير المؤمنين صفين واستشهد بها. روى عن امير المؤمنين عليه السلام انه اخبره النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه يدرك رجلا من امته يقال له اويس القرنى يكون من حزب الله يموت على الشهادة يدخل في شفاعته مثل ربيعة ومضر. روى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه كان يقول تفوح روائح الجنة من قبل قرن واشوقاه اليك يا اويس القرنى الا ومن لقيه فليقرئه مني السلام فقيل يا رسول الله ومن اويس القرنى قال ان غاب عنكم لم تفقدوه وان ظهر لكم لم تكثر ثوبه يدخل الجنة في شفاعته مثل ربيعة ومضر يؤمن بى ولا يرانى ويقتل بين يدى خليفتى امير المؤمنين على بن ابى طالب في صفين. قيل لاويس القرنى كيف اصبحت قال كيف يصبح رجل اذا اصبح لا يدري ايمسى واذا أمسى لا يدري ايصبح.... سفينة البحار 1 / 53 ذيل اوس قال امير المؤمنين بنى قار وهو جالس لاخذ البيعة -: يأتىكم من قبل الكوفة الف رجل لا يزيدون رجلا ولا ينقصون رجلا يبايعونى على الموت قال ابن عباس: فجزعت لذلك وخفت ان ينقص القوم من العدد او يزيدوا عليه فيفسدوا الامر علينا وانى احصى القوم فاستوفيت عددهم تسع مائة رجل وتسعة وتسعين رجلا ثم انقطع مجئ القوم فقلت انا لله وانا اليه راجعون ما ذا حمله على ما قاله؟ فيبينما انا مفكر في ذلك اذا رأيت شخصا قد اقبل حتى دنا وهو رجل عليه قباء صوف ومع سيف وترس واداة فقتل من امير المؤمنين عليه السلام فقال: امدد يدك لابياعك، قال على عليه السلام: وعلى ما تبايعنى؟ قال على السمع والطاعة والقتال بين يديك او يفتح الله عليك فقال ما اسمك؟ قال اويس القرنى قال نعم الله اكبر فانه اخبرنى حبيبي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انى ادرك رجلا من امته يقال له اويس القرنى يكون من حزب الله يموت على الشهادة يدخل في شفاعته مثل ربيعة ومضر قال ابن عباس فسرى عنا - الخرايج بحار الانوار 41 / 300 في اخباره عليه السلام بالغايات.

"اللهم ان هذا يوم تبركت به بنو امية" تفسير "تبركت"

چون اویس از خویش فانی گشته بود *** آن زمینی آسمانی گشته بود

آن هلیله پروریده در شکر *** چاشنی تلخیش نبود دگر

آن هلیله رسته از ما و منی *** از هلیله شکل دارد طعم نی

و الله أعلم بمراد أولیائه.

"اللهم ان هذا يوم تبرکت به بنو امية"

ج - بار الها این روز - یعنی روز عاشورا - روزی است کات مبارک شمردند او را بنی امیه.

ش - تبرک به میمنت گرفتن چیزی است چنانچه در (منتهی الارب) است موافق آنچه در (قاموس) و (صحاح) و غیرهما مذکور است، واو مشتق از برکت

ص: 143

علت انتخاب کنیه ابا عبد الله برای سید الشهداء علیه السلام بامر خدا

است که به معنی نماء و زیادت و ذخیره سعادت است، واصل در معنی برکت:

خوایدن شتر است که بروك مأخوذ از او است، و چون خوابیدن شتر مستلزم ثبوت و دوام اوست نسبت به حال حرکت و شئی مسعود باقی متزاید البته ثابت باشد استعمال در او شده چنانچه وادم له ما اعطيت من الشریف والكرامة " و حوض را از آنچهت برکه گفته اند که آب در او باقی میماند كما في (الصحاح) حيث قال في ذلك " ويقال سميت بذلك لاقامة الماء " و سایر استعمالات نیز راجع به این معنی است و این اثر در (نهایة) - بعد از ذکر معنی بروك و معنی زیاده و نما - گفته " والاصل الاول " ووجه آنست که بیان کردم ودر (شرح صحیفه) از راغب اصبهانی که از مهره این صناعت است حکایت کرده که " البركة ثبوت الخیر الالهی " و این کلام شاهد تحقیقی است که گذشت و از این قبیل توسعات در لغت عرب نه چندان است که بتوان بدست آورد از این جهت است که جماعتی از تا؟؟؟ بین لغات انکار اشتراك لفظی - که قشربین از لغوبین متعدد المعنی گمان کرده اند و سطحین از اهل صنایع جاری بر ظواهر کلمات آنها نموده اند - راجع به اشتراك معنوی و مناسبات بعیده و انتقالات خفیه است که در نظر اهل لسان و در بدو انتقال ظاهر قریب بوده و بجهت تطاول زمان و تناسی قراین مناسبات فراموش شده و اشتراك بنظر می آید، لهذا کسیکه با ذهن وقاد در کتب ادبای حقیقت شناس دقیقه یاب صاحب جودت و تصرف مثل سیدین اجلین - رضی الله عنهما - مرتضی ورضی و نجم الاثمه و سید علیخان و زمخشری و مطرزی و خطیب تبریزی و راغب اصفهانی و گاه گاه جوهری و فیومی و ابن اثیر و غیر ایشان از اهل معرفت لباب معانی بیان و نیل حقایق مقاصد کلام تتبع نماید و وجوه استفادات و بیانات

بنی امیه به چند وجه در روز عاشوراء تبرک میجویند: 1 - ذخیره نمودن آذوقه و توسعه برعیال، و ذم آن در دو حدیث

ایشان را متنبه شود و طریقه عرب را در تحول اسالیب معانی و فنون تعبیر بدست بیاورد خود به مساعدت ملکه قویه و طریقه سویه میتواند در کثیری از مواضع مناسباتی بدست بیارد، و نسابه لغت و محقق در فن ادب شود.

بالجملة تبرک بنی امیه به این یوم مشئوم بر چند وجه است:

اول: آنکه ذخیره قوت و آذوقه در این روز را که مسرور به قتل امام مظلوم شدند و این ثلمه بزرگ را در اسلام - که مایه خبیث و خسار و سر چشمه ننگ و عار بود - فتح و ظفر خود دانستند سنت شمردند و آن آذوقه را تا سال دیگر مایه سعادت و وسعه رزق و رغد عیش دانستند چنانچه در اخبار مأثوره از اهل (1) عصمت علیهم السلام از باب تعریض به بنی امیه علیهم اللعنه نهی از این مطلب مکررا وارد شده است:

در (امالی) و (عیون) و غیره سند به حضرت رضا علیه السلام میرسد که فرموده هر کس در روز عاشورا سعی در حوائج خود را ترک کند، خدای تعالی تمام حوائج دنیا و آخرت وی را قضا کند، و هر که روز عاشورا روز حزن و مصیبت و گریه او باشد خدای عز و جل روز قیامت را روز فرحت و سمرت او قرار دهد، و هر که روز عاشورا را روز برکت نام کند و به ذخیره به منزل خود چیزی برد خدای برکت ندهد برای او در آنچه ذخیره کرده در روز قیامت با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر ابن سعد لعنهم الله به اسفل درکات جحیم محشور شود (2).

و شیخ طایفه - قدس الله نفسه الزکیه - در (مصباح کبیر) سند به حضرت ابو جعفر باقر علوم النبیین علیه السلام میرساند در ضمن خبر طویلی در آداب اعمال

ص: 145

1-1) بیت ظ.

2-2) امالی الصدوق: 112 المجلس 27 بحار الانوار 44 / 284 عوالم العلوم مجلد الامام الحسين: 540 عن الامالی.

عاشورا که در باب اول در شرح سند شریف زیارت مقدسه علی التمام فرو خواندیم میگوید که به علقمه فرمود اگر بتوانی که در تحصیل حاجتی بیرون نیائی چنان کن چه او روز نحسی است ککه حاجت مؤمنی در او قضاء نشود و اگر منقضی شود به برکت نخواهد بود، و در او رشاد نخواهد دید و البته کسی از شما در آن روز برای منزل خود چیزی ذخیره نکند چه هر که در آن روز چیزی ذخیره کند خدای برکت نهد در آنچه ذخیره کرده، و خدای در اهل خانه او برکت نیاورد، کنایت از آنکه آنان که از آن ذخیره تناول کردند خدای تعالی برکت از هر جهت از علم و عمل و رزق و معاش و دین و دنیا از ایشان بردارد و شامت و نحوست دامن گیر ایشان شده از خزی دینا به عذاب آخرت منتقل شوند (1)، و الله أعلم بمراد اولیاء علیهم السلام.

و اخبار دیگر در این معنی وارد شده که متبع مییابد و در کتب عامه اخباری بر طبق آنچه ائمه علیهم السلام منع فرموده اند که تبرک باشد و ادخار وارد شده که فایده در ذکر آنها نیست.

دیگری از وجوه تبرک اقامه مراسم عید است از توسعه رزق بر عیال و تجدید ملابس و قص شارب و تقسیم اظفار و مصافحه و تعییدات دیگر که مرسوم است در اعیاد مردم میکنند که طریقه بنی امیه و اتباع ایشان - که عموم اهل سنت باشد - بر او جاری است چنانچه فعلا در بلاد ایشاه خاصه بلاد بعیده از بلاد شیعه مثل مکه و مدینه متعارف است که روز عاشورا را عید عاشورا مینامند، و چنان که ملتزم به اقامه رسوم عیدیه در او هستند در هیچ عیدی نیستند، و هر که در مدینه مشرفه در روز عاشورا حالت اهل آن بلده را که موافق حدیث معتبر شرار خلق الله اند ملاحظه کند

ص: 146

2 - عید قرار دادن روز عاشورا را

میداند چه اندازه از طرب و مسرت در خواطر مکنون دارند، و چگونه اظهار فرحت و نشاط در این مصیبت عظیمه میکنند.

عبد الملك بن حبيب السلمی که عالم اندلسین است، و میگویند هزار کتاب تألیف کرده در تهنیت به روز عاشورا یکی از خلفای امویین اندلس را خطاب کرده این ابیات را سروده:

لا تنسی لاینسك الرحمن عاشورا *** واذکره لا زلت فی التاريخ مذکورا

قال النبی صلوة الله یشمله *** قولا وجدنا علیه المحق والنورا

فیمن توسع فی انفاق موسمه *** ان لا یزال بذاک العام میسورا

در (نفخ الطیب) میگوید الفاظ بیت آخر را خود تلفیق کردم چون معنی را به خاطر داشتم و لفظ فراموش شده بود ملاحظه کن چگونه تحریر و تحریک در توسعه انفاق در روز عاشورا کرده و نسبت به رسول خدای تعالی داده که فرموده که هر که در این روز توسعه در انفاق کند تا آخر سال با یسر و آسایش خواهد گذراند نعوذ ب الله از این گونه اکاذیب که در شریعت افزودند و بدین خدای و رسولش بستند، چه خوب گفته یکی از دانشمندان موزون الطبع:

دین تورا در پی آرایشند *** در پی آرایش و پیریشند

بسکه بر او بسته شصده برك و ساز *** گر توبه بینی شناسیش باز

و شاعر فاضل احمد بن منیر الطرابلسی رحمهم الله علیه در قصیده تتریه که در مخاطبه سید شریف اجل مرتضی رازی که صدب سال تقریباً متأخراً از سید اجل اعظم مرتضی ذو المجدینی - قدس الله سره الزکی والحقه بالمقام العیل العلوی - بود*، و بر اکثر اشتباه شده گمان مخاطبه آن جناب کرده اند خوب عقاید اهل سنت را به نظم آورده و عجب تر آنکه جمعی از اهل سنت مثل تقی الدین ابن حجرهخ در (ثمرات الاوراق) و غیره اعتراف کرده اند که آن شایع مذکوره در آن قصیده موافق عقاید

3 - ملتزم بودن به استحباب روزه عاشوراء

ایشان است و در آن قصیده در باب امور متعلقه به عاشورا اشاره به جمعی مطالب مذکوره کرده میگوید:

وحلقت في عشر المحرم ما استطال من الشعر *** ونويت صوم نهاره وصيام ايام اخر

وليست فيه اجل ثوب للملابس يدخر *** وسهرت في طيخ الحبوب من العشاء الى السحر

وغدوت مكتحلا اصافح من لقيت من البشر *** ووقفت في وسط الطريق اقصر شارب من عبر

امر سوم - از وجوه تبرک - التزام به استحباب صوم این روز است که اخبار کثیره در فضل او وضع کرده اند، و ملتزم به صیام این روزند، چنانچه در متون و شروح کتب فتاوی و اخبار ایشان من غیر وجه تصریح به استحباب و تأکد ندب او کرده اند، اگر چه در این باب مناقشه بر طریق ایشان با ایشان دارم که در آخر مبحث مینویسم انشاء الله، و در شعر این منیر اشاره به او شنیدی و ظاهر کذاهب اربعه متطابق بر استحباب و فضیلت او یند، و خلاقی در مسأله نیست چه راجع به امر اصول است که عداوت و اعراض از اهل بیت باشد و آن قدر مشترک بین طوایف اربعه است و اختصاص به طایفه ای دون طایفه ندارد و باید دانست که بر مذهب ما نیز اخبار کثیره در استحباب صوم یوم عاشورا وارد شده و اخبار دیگر در مذمت او و مناسب است در این مقام ماشطری از اخبار طرفین برنگاریم و وجهی چند در مقام رفع تنافی که علمای - رضوان الله علیهم - فرموده اند ذکر کنیم، و آنچه به توفیق ملک علام و استمداد از اهل بیت رسالت علیهم السلام به نظر قاصر میرسد مذکور بداریم پس میگوئیم:

شیخ قدس سره در (تهذیب) سند به ابو همام میرساند که از حضرت ابو الحسن

چند حدیث در موضوع روزه عاشورا

الرضا حدیث میکند که فرمود صام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یوم عاشوراء (1).

و هم سند به مسعدة بن صدقة میرساند که از حضرت صادق روایات کرده که آن جناب از حضرت باقر حدیث کرده که علی علیه السلام فرموده روزه بگیرید عاشورا را در نهم و دهم که او کفاره ذنوب سینه میشود (2).

و هم سند به عبد الله بن میمون قداح میرساند از حضرت صدق که آن جناب از پدر خود روایت کرده که فرموده صیام یوم عاشورا کفارة سنة (3).

و سند به جعفر بن عثمان میرساند که از صادق آل محمد نقل کرده که "کان رسول الله كثيرا ما يتفل يوم عاشورا في افواه الاطفال المراضع من ولد فاطمة عليها السلام من ريقه فيقول: ما نطعمهم شيئا الى الليل وكانوا يروون من ريق رسول الله صلی الله علیه وسلم وكانت الوحش تصوم يوم عاشورا على عهد داود (4).

و هم سند به زهری میرساند که از علی بن الحسین نقل میکند که روز عاشورا از ایامی است که آدمی مختار است در صوم و افطار او (5).

و هم سند به کثیر نوامیرساند که از حضرت ابو جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود سفینه نوح بر جودی به گل نشست روز عاشورا و نوح علیه السلام امر کرد همراهان خود از جنیان وانسیان را که روزه بگیرند (6).

این مجموع اخباری است که برای استحباب صوم یوم عاشورا شیخ - شرف

ص: 149

1-1) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 20 الرقم 1 ص 337.

2-2) وسائل الشیعة باب 20 الرقم 2.

3-3) وسائل الشیعة باب 20 الرقم 3.

4-4) وسائل الشیعة باب 20 الرقم 4.

5-5) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 20 الرقم 6.

6-6) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 20 الرقم 5.

اللّه قدّره - ایراد فرموده و در کتب استدلال و اخبار معتبره مثل (وسائل) اقتصار بر آنها شده.

اما اخبار منع پس صدوق قدس سره سند از زرارة و محمد بن مسلم - رضی اللّٰه عنهما - نقل کرده " انهما سألا ابا جعفر الباقر علیه السلام عن صوم يوم عاشورا فقال كان صومه قبل شهر رمضان فلما نزل شهر رمضان ترك (1) و کلینی - روح اللّٰه رمسه - سند به عبد الملک میرساند که گفت سؤال کردم از حضرت ابو عبد اللّٰه از صوم تاسوعا و عاشورا فرمود تاسوعا روزی است که محاصره شدند در او حسین و اصحابش - رضی اللّٰه عنهم - در کربلا و مجتمع شدند بر او لشگر اهل شام و فرود آمدند بر او، و فرح کردند ابن مرجانه و عمر ابن سعد به توافر خیول و کثرت جنود و حسین و اصحابش را - کرم اللّٰه و جوههم - ضعیف کردند و یقین کردند که دیگر ناصری برای حسین نخواهد آمد و مدد نخواهند کرد او را اهل عراق آنگاه از غایت تفجع و اشتیاق میفرماید " بایبى المستضعف الغریب " یعنی پدرم فدای آن مظلوم بیکس باد، فرمود اما روز عاشورا روزی است که حسین علیه السلام کشته بیفتاد و اصحاب حول او کشته افتادند، مگر روزه است در آن روز؟ کلا و رب البیت الحرام که آن روز صوم نیست و نیست او مگر روز حزن و مصیبتی که داخل شد بر اهل آسمان و اهل زمین و جمیع اهل ایمان و روز فرح و سرور است برانی پسر مرجانه و آل زیاد و اهل شام که خدای غضب کناد بر ایشان و بر ذریات ایشان و او روزی است که گریه کرده اند بر حسین در او جمیع بقاع ارض جز بقعه شام هر که روزه بگیرد در او یا تبرک کند به او خدایش با آل زیاد حشر کند با قلب مسخ شده و سخط خدای بر او واقع شود، و هر که در آن روز ذخیره بسوی منزل خود جلب کند خدایش در قلب

ص: 150

نکته انتخاب رسول خدا فرزندان و زنان را

نفاق نتیجه دهد تا روز قیامت و برکت را از خود او و اهل بیت او و اولاد او انتزاع کند، و شیطان با او در در همه آنها شراکت کند (1).

و هم در (کافی) و (تهذیب) سند به جعفر به عیسی یقین می‌رساند که حضرت رضا علیه السلام را سؤال کردم از صوم یوم عاشورا و از آنچه عامه در باره او میگویند؟ فرمود مگر از صوم ابن مرجانه سؤال میکنی مرا؟ او روزی است که حرم زاده گان؟ آل زیاد در آن روز روزه گرفتند به جهت قتل حسین علیه السلام و او روزی است که تشأم میکنند به او آل محمد و تشأم میکنند به او اهل اسلام روزه نباید گرفت و تبرک نباید به وی کرد، و روز دو شنبه روز نحسی است که خدای پیغمبر را در او قبض روح کرد، و هیچ بلائی به آل محمد نرسید مگر روز دو شنبه پس ما تشأم به او کردیم و تبرک کردند به او دشمنان ما و روز عاشورا روزی است که کشته شد در او حسین و تبرک کرده به او ابن مرجانه و تشأم کردند به او آل محمد پس هر کس روزه گیرد این دو روز را خدای تبارک و تعالی را ملاقات کند در حالتی که ممسوخ القلب باشد و حشروی با آنانی باشد که روزه آن دورا، و تبرک به آن دورا سنت شمردند (2).

و در (اصل زید نرسی) که از اصول معتبره است - و ما در محل خودش از علم رجال در مواضعی از آن جمله (حاشیه رجال نجاشی) به اجمال و تفصیل اثبات اعتبار او کرده ایم - منقول است و در (کافی) و (تهذیب هم از او نقل کرده اند که شنیدم از عبیده بن زراره هنگامی که سؤال میکرد از حضرت صادق علیه السلام از صوم یوم عاشورا فرمود هر که روزه بگیرد آن روز را نصیب او از صوم آن روز نصیب ابن مرجانه و آل زیاد خواهد بود، گفتم حظ ایشان

ص: 151

1-1) وسائل الشیعة باب 21 الرقم 2.

2-2) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 21 الرقم 3.

2- آیه " حرمت علیکم أمهاتکم... و حلائل أبناءکم الذین من أصلابکم] 4 / 23

از آن روز چه بود؟ فمروء آتش، خدای پناه دهد ما را از آتش و از عملی که نزدیک میکند به آتش (1).

و همین حدیث را شیخ مفید - قدس سره السعید - در کتاب (مقنعه) به ارسال اعتماد روایت فرموده.

وهم ثقة الاسلام - ضاعف الله قدره - و شیخ طائفه - رفع الله ذكره - از نجیة بن الحارث العطار مسندا حدیث میکنند که گفت از حضرت باقر پرسیدم حال روزه عاشورا را فرمود روزه ای است که ترك شده به نزول شهر رمضان و متروك بدعت است پس از آن از حضرت صادق بعد از پدرش پرسش کردم جوابی داد مانده جواب پدرش آنگاه فرموده سوگند او روزه ای است که نه کتابی به او نازل شده و نه سنتی به او جاری جز سنت آل زیاد به قتل حسین بن علی علیهما السلام (2).

و هم در (کافی) و در (تهذیب) است مسندا از زراره - رضی الله عنه - که از صادقین علیهما السلام نقل کرده که هر دو امام ابو جعفر و ابو عبد الله فرمودند روزه نگیر نه در روز عاشورا و نه در عرفه به مکه و نه در مدینه و نه در وطن خود و نه در شهری از شهرها، و نهی از روزه عرفه در صورتی که با دعا منافی باشد (3) چنانچه در اخباری دیگر این تقیید رسیده.

و در (تهذیب) و - مجالس شیخ) - اعز الله شأنه - سند به ابی غندر (4) میرسد

ص: 152

1-1) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 21 الرقم 4.

2-2) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 21 الرقم 5.

3-3) وسائل الشیعة کتاب الصوم باب 21 الرقم 6.

4-4) ابو غندر به ضم غین معجمه و سکون نون چنانچه علامه در (ایضاح) فرموده (منه رحمه الله).

که از صادق آل محمد علیهم السلام پرسیدم صوم یوم عرفه را فرمود "عید من اعیاد المسلمین" گفتم صوم یوم عاشورا چگونه است؟ فرمود او در روزی است که حسین در او کشته شده پس اگر تو شماتت کنی ای روزه دار، آنگاه فرمود هما تا آل امیه نذری کردند که اگر حسین کشته شود آن روز را عید قرار دهند و به شکر این نعمت روزه گیرند و اولاد خود را مسرور نمایند و این سستی شد در آل ابی سفیان تا امروز و از این روی روزه گیرند او را و بر اهل و عیال خود ادخال فرح کنند آنگاه فرمود روزه برای مصیبت نمیشود و نیست مگر برای شکر سلامت همانا حسین کشته شد در روز عاشورا هان اگر تو از مصیبت زدگان او هستی روزه مگیر و اگر از شماتت کنندگانی و از آنانی که به سلامت بنی امیه مسرور شدند روزه بدار به شکر خدای تعالی (1).

این است جمله از اخبار وارده در منع از روزه روز عاشورا و اختلاف بین دو طایفه از اخبار ظاهر است لهذا علمای شیعه - رضوان الله علیهم - در صدد جمع و توجیه بر آمدند وجه در رفع منافات و اختلاف به تتبع در مطاوی کلمات أصحاب به نظر آمده:

وجه اول اینکه صوم بر دو قسم واقع میشود یکی صوم تبرکی که بعنوان تعیید و شادمانی است و دیگر حزنی که برانی مصیبت زدگان، اخبار ناهیه منزل بر قسم اولند و اخبار مرخصه ناظر به قسم ثانی، پس اختلاف مرتفع شد و این جمع را نسبت به مشهور داده اند بلکه دعوی اجماع کرده اند، چنانچه عبارت غنیه شامل او است و در (ریاض) و (جواهر) نفی وجدان خلاف از استحباب

ص: 153

حزنی کرده اند.

واینصاف اینست این جمع به هیچ وجه راهی در مشرب استدلال و مسرحی در وادی صحت ندارد چه اولاً اخبار طایفه اول مقاومت سندی با اخبار مانعه ندارد چه خبر مسعده البته در این مقام حجت نیست چه او به اعتراف کشی و شیخ در (فهرست) و (اختیار) (1) و علامه قدس سره در (خلاصه) و غیرهم عامی المذهب است و از طایفه خبیثه بتریه که از اخبث فرق زیدیه اندهم هست علاوه بر اینکه هرون بن مسلم که راوی از او است به تصریح نجاشی و علامه - قدس سرهما - قائل به مذهب اهل جبر و تشبیه است و این کاشف از فساد مذهب است، اگر چه توثیق او کرده اند و در خبر ثانی عبد الله بن میمون قداح است که و تضعیف این سند وجهی ندارد چه جبرئیل بن أحمد معتمد کشی است و این اماره جلالت بلکه وثاقت است و محمد بن عیسی از اجله ثقات است و سیاق روایت عبد الله که از امام صادق علیه السلام تعبیر به جعفر کرده در خصوص این خبر شهادت اجمالیه بر مدعی دارد، چنانچه در کثیری از مواضع علماء استدلال به این تعبیر بر انحراف کرده اند.

و در خبر ثالث جعفر بن عثمان مشرک است و یونس بن هشام مجهول و در خبر رابع کثیر النوا است که از اخبث طوایف یعنی عامه بتریه است و در خبر خامس زهری است که فسق او با کفر ابلیس هم عنان است و عجب است که

ص: 154

1-1) اگر چه موجود در دست ما از زمان علامه تابه حال اختیار کشی است ولی ما در (رساله قاعده اجماع) مشروحا ثابت کرده ایم که جمیع آنچه در اختیارات است مذهب شیخ است، و از این جهت نسبت به شیخ هم دادیم در (اختیار) منه ره.

این اخبار را با قلت عدد و ضعف سند با اخبار ناهیه مقابل گیرند، و در صدد جمع بر آیند و روایات ناهیه تماماً معتبرند به اعتضاد و تعدد در کتب معتبره و اصول معتمده و سلامت اسانید غالباً پس علی التحقیق تکافؤ بین اخبار نیست چنانچه جماعتی تصریح به این کرده اند.

و ثانیاً اخبار مانعه موافق عمل و اصول شیعه است و اخبار مجوزه موافق مذهب اهل سنت و ثالثاً اخبار مجوزه ضعیف الدلاله بر مطلوبند چه خبر اول با نسخ جمع میشود و عما قریب بیان میکنیم که جماعتی قائلند صوم یوم عاشورا قبل از ماه رمضان واجب بود و بنابر این "صام رسول الله یوم عاشورا" دلالت بر بیش از وقوع - فی جمله - ندارد و خبر ثالث دلالت بر عموم اصطلاحی ندارد چه نسبت به اطفال و وحش ثابت شده و قریباً محتمل است که منزل بر وجه مختار شود چنانچه خواهی شنید و حدیث کثیر نواء دلالت بر استحباب ندارد چه حکایت فعل نوح علیه السلام شده به علت خاصه و او مبنی بر صحت استصحاب احکام شرایع سابقه است بعد از تسلیم خصوصیت فعل در مقام مخصوص دلالت بر شرعیت مطلقه ندارد و حدیث زهری ظاهر در استصحاب بر وجه خصوصیت نیست چه معنی اباحه در عبادات آنست که فعل بر همان حد از ثواب مقرر برای طبیعت باقی باشد نه زیادتاً باشد تا مستحب شود نه کمتر تا مکروه و اخبار مانعه هر يك به صد زبان منع از روزه میکند و روزه گیران را در جند ابن زیاد و یزید محسوب میدارند و کفی به خزیا و هوانا.

و رابعا در مواضعی از اخبار مانعه که به اعتراف این طایفه که این جمع کرده اند نصاب حجیت در آنها به کمال است تنصیص و تصریح بر خلاف این جمع شده چنانچه در حدیث عبد الملك است " ما هو یوم صوم و ما هو الا یوم حزن " و این تصریح است که حزن مناسبت با صوم ندارد بلکه چنانچه در اخبار

کثیره از فریقین وارد شده صوم از وظایف اعیاد و لوازم شکر و امتنان است، و در خبر جعفر بن عیسی مذکور است که عنوان تبرک غیر از عنوان صوم است، پس حمل صوم منهی عنه هم بر تبرک خلاف ظاهر دیگری است.

و در خبر اُبی غندر (1) تصریح به این شده که صوم برای مصیبت نمیشود بلکه برای شکر سلامت است بلکه فرموده "فان كنت شامتا فصم" و این فقره صریح است که صوم معلول شماتت است و اگر و چه دیگر برای او متصور بود این تعلیق که صریح در علیت منحصر است وضعا یا اطلاقا - چنانچه در اصول فقه تقریر کرده ایم - صورت صحت نداشت چنانچه بر ارباب دانش و هوش چون سفیده صبح و پر تو آفتاب روشن است و با وجود این تصریحات این جمع به منزله طرح است و بالجمله این جمع به هیچ وجه صحیح نیست و نسبت به شهرت و اجماع هم صحتی ندارد بلکه قائل متبعی تا اواخر به او نیافته ام چنانچه خواهم شرح داد.

وجه دوم آنچه محقق اردبیلی - قدس سره - احتمال داده که اخبار مجوزه نسخ شده باشند و این احتمال مؤید است به بعض اخبار که دلالت دارند بر اینکه صوم یوم عاشورا اولاً واجب بوده و بعد ترك شده چنانچه در صحیح زراره و خبر نجیه بن الحارث شنیدی (2) و در کتاب صحاح اهل سنت و تواریخ وارد شده که صوم یوم عاشورا در سال اول هجرت فرض شد و در سال دوم به آمدن رمضان نسخ شد اگر چه در و چه فرض او مختلف نقل کرده اند.

ص: 156

1-1) گذشت در ص 152.

2-2) گذشت در ص 152.

روز عاشوراء از ابتداء خلق عالم روز غم و اندوه و مصیبت بوده بدینجهت بعض حیوانات در این روز آب و غذا نخوردند، و حالت حزن و اندوه بخود گرفتند، چند حدیث در این موضوع

(بخاری) و (صحیح مسلم) و (ترمذی) به بعض طرق نقل کرده اند که به عرض حضرت رسالت رساندند که یهود چون گمان کردن اند که اهلاک فرعون و جنودش در این روز است به جهت شادمانی روزه گرفتند پیغمبر فرمود شما هم روزه بگیرید که ما احقیم به احیای سنت موسی و در بعض طرق مسلم و ترمذی نقل کرده اند که چون در جاهلیت رسم بود که روز عاشورا روزه می گرفتند پیغمبر نیز صوم یوم عاشورا را سنت کرد یعنی واجب شمرد.

ولی آنچه متأمل در اخبار واقعه کربلا و اخبار صوم بدست می آورد آنست که روز عاشورا از به دو عالم روز مصیبت و غم و اندوه بوده بلکه از بعض اخبار معلوم میشود که وحوش و طیور نیز در آن روز از طعام و شراب ممنوع میشدند چنانچه در خبر عبد الله بن میمون قداح (1) شنیدی که وحوش از عهد داود در روز عاشورا روزه گرفتند و منع اطفال از طعام و شراب منزل بر همین معنی است نه صوم اختیاری و روایات دیگر در ابواب کتب مقاتل در این معنی بسیار است، و قصص بسیار در کتب تواریخ مذکور است از آن جمله آنست که در (انسان العیون) نقل کرده که کسی متعود بود که هر روزه مورچگانی را نان و دانه بدهد، چون روز عاشورا رسید و نزد مورچگان دانه برنخوردند (2) و این قصه را شاهد استحباب صوم یوم عاشورا شمرده است ولی فی الحقیقة از غایت شقاوت و نصب خود پرده برداشته.

و خبر دیگری که عامه نقل کرده اند " اول طایر صام یوم عاشورا را صرد (3) " و حاکم

ص: 157

1-1) خبر جعفر بن عثمان از جعفر بن محمد گذشت در ص 149.

2-2) مقتل الحسین للخوارزمی 2 / 91 ط الغری احقاق الحق 11 / 490.

3-3) قال القرطبی و یقال له: الصرد الصوم روینا فی معجم عبد الغنی بن قانع عن ابیس غلیظة امیه بن خلف الجمحی قال: رءانی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و علی یده صرودة فقال: هذا طایر صام عاشوراء، و كذلك اخرجہ الحافظ ابو موسی، و الحدیث مثل اسمه غلیظ. قال الحاکم و هو من الاحادیث التي وضعها قتلة الحسين عليه السلام رواه ابو عبد الله ابن معاوية بن موسى بن ابي غلیظ نشیط بن مسعود بن امیه بن خلف الجمحی عن ابیه عن ابی غلیظ قال: رأنی رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و علی یده صرودة قال: هذا اول طیر صام عاشورا - بحار الانوار 61 / 291 مستدرک السفینة ذیل صرد.

در (مستدرک) حکم به وضع او کرده (1).

اگر کذب نباشد اشاره به این معنی است که سرداول مرغی است که ملتفت بزرگی سوک سید الشهداء شد منع لذا یذ از خود کرد در روز عاشورا (2).

ص: 158

1- چنین مطلبی را در مستدرک حاکم نیافتیم و شاید مؤلف بزرگوار آن را از بحار الانوار اخذ کرده و در او است: "قال الحاکم وهو من الاحادیث التي وضعها قتلة الحسين" و همین عبارت سبب شده که گفته "حاکم در مستدرک... (2) تأیید میکند این حدیث را روایات شیعه: حسین بن ابی غندر عن ابی عبد الله علیه السلام قال: سمعته يقول في البومة فقال: هل احد منكم رآها نهاراً؟ قيل له: لا يكاد تظهر بالنهار ولا تظهر الا ليلا، قال: اما انها لم تزل تأوى العمران ابدا فلما ان قتل الحسين عليه السلام آلت على نفسها ان لا تأوى العمران ابدا ولا تأوى الا الخراب فلا تزال نهارها صائمة حزينة حتى يجنها الليل فاذا جنها الليل فلا تزال ترن على الحسين حتى تصبح كامل الزيارات 98 بحار الانوار 45 / 213 عوالم العلوم 492. ابن فضال عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ان البومة لتصوم النهار فاذا أفطرت تدلته (انبت - المصدر) على الحسين عليه السلام حتى تصبح - كامل الزيارات 99، بحار الانوار 214/45. الحسن بن علي الميثمی قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: يا أبا يعقوب رأيت بومة قط تنفس بالنهار؟ فقال: لا، قال: وتدرى لم؟ قال: لا، قال: لانها تظل يومها صائمة [على مارزقها الله] فاذا جنها الليل افطرت على ما رزقت، ثم لم تزل ترنم [ترنخ] على الحسين عليه السلام حتى تصبح - كامل الزيارات 99، بحار الانوار 214/45 عوالم العلوم 492 حكيم بن داود بن حكيم، عن سلمة، عن الحسين بن علي بن صاعد البربري قیماً لقبر الرضا العلا قال: حدثني ابي قال: دخلت على الرضا الا فقال لي: ترى هذه البومة، ما يقول الناس؟ قال: قلت: جعلت فداك نسئلك، قال: فقال [لي]: هذه البومة كانت على عهد جدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم تأوي المنازل والقصور والدور، وكانت اذا اكل الناس الطعام تطير فتقع امامهم، فيرمى اليها الطعام وتستى ثم ترجع الى مكانها، ولما قتل الحسين بن علي صلوات الله عليهما خرجت من العمران الى الخراب والجبال والبراري، وقالت: بئس الامة انتم قتلتم ابن نبيكم ولا آمنكم على نفسى كامل الزيارات 99، بحار الانوار 214/4 عوالم العلوم 493.

هر نسب و سبب قطع میگردد روز قیامت جز نسب و سبب رسول خدا

و چون از اخبار صوم از کتب فریقین معلوم میشود که مخصوص تشکر و استسعاد به اعیاد و تشریف قدر ایام مخصوصه است ظاهر میشود از ملاحظه این دو که در روز عاشورا از به دو عالم هر گز روزه اصی لاحی مستحب نبوده چنانچه از بعض اخبار تشریح او که اشاره به او کردم هم معلوم میشود که به جهت سرور یهود بوده و متابعت پیغمبر ایشان را به جهت موافقت با مسرت ایشان بود و هم علامت دیگر بر کذب اخبار مذکوره آنست که از اخبار کثیره معلوم میشود که غرق فرعون و جنود او روز عاشورا نبوده و این خبر از موضوعات است چنانچه انشاء الله در خبر میثم خواهی شنید و خبر نجیة بن الحارث که فمروندند " اما انه صوم ما نزل

ص: 159

7 - حدیث شیخ محمد صبان در (اسعاف الراغبین)

به کتاب ولا جرت به سنة " شاهد عدل صدق این مدعی است.

و مؤید این معنی است که سید اجل اعظم رضی الدین بن طاووس - نفعنا الله بعلمه - در کتاب (اقبال) از کتاب (تاریخ نیشابور حاکم) در ترجمه نصر بن عبد الله نیشابوری نقل فرموده که او سند به سعید بن المسیب میرساند از سعدانه که گفت " ان النبي لم يصم عاشورا " و این صریح است که کذب دعوی تشریح صوم با آنکه راوی از معتمدین اهل سنت است.

بالجملة ظاهر آنست که اخبار نسخ هه از روی تقيه باشد چنانچه اشاره کردیم که طریقه ایشان بر این مشعر است و از این جهت است که جماعتی از علمای ما - رضوان الله عليهم - انکار کرده اند اصل تشریح صوم یوم عاشورا را مطلقا و عمل به مقتضای این اخبار نکرده اند چنانچه در (مجمع الفائده) و (ذخیره) و غیرهما به این مطلب اشاره شده پس از آنچه نوشتیم متحصل شد که احتمال نسخ چون مبنی بر وجود سابق است ضعیف است.

علاوه بر اینکه این احتمال اگر جاری باشد در خبری است که حکایت صوم رسول شده و بر فرض تعدی در خبری که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده هم جاری است به این وجه که بگوئیم این هر دو متعلق به حکایت قبل از نسخ باشند ولی در دو خبر دیگر این احتمال جاری نیست مگر در صورتی که در اخبار ائمه هم عليهم السلام ما ملتزم به نساخ و منسوخ شویم و این معنی را ما اگر چه در اصول در توجیه تأخیر تخصیص و تقیید از عام تقویت کرده ایم بع تقریبی که ذکر او در این مقام شایستگی چندان ندارد ولی این توجیه در اخبار مجوزه متمشی نیست چه قطعا قبل از صدور این اخبار شیعه و خواص محبین در روز عاشورا بعنوان استحباب خاص روزه نمیگرفتند و حکم بری بق این نبود چنانچه از اخبار ناهیه بالصرحة مفهوم میشود.

وجه سوم حمل اخبار تجویز است بر تقیه امام علیه السلام در بیان حکم، یا بر بیان حکم واقعی برای مبتلی به تقیه و بنا بر این بعضی از متأخرین فتوی به حرمت صوم یوم عاشورا داده اند و بعضی فتوی به حرمت صوم به قصد خصوصیت روز عاشورا و اشکال بر این قول به مخالفت اجماع و شهرت محققه و جهی ندارد اگر چه در (ریاض) و (جواهر) اصرار بر این کرده اند نظر به آنچه در وجه اول گذشت که قول به استحباب مشهور است و اجماع هم در غنیه بر او مدعی است و این هر دو محل اشکال است چه محقق ثانی در (جامع المقاصد) و شهید ثانی در (مسالك) عبارت محقق و علامه را - قدست اسرارهم - که فرموده اند از جمله مستحبات صوم یوم عاشورا است بر وجه حزن بر این وجه تفسیر کرده اند که مراد آنست که امساک کند زمانی از روز تا بعد از ظهر و بعد از آن افطار کند.

قال في (جامع المقاصد) ای صومه ليس معتبرا شرعا بل هو امساک بدون نية الصوم لان صومه متروك كما وردت به الرواية فيستحب الامساک فيه الى بعد العصر حزننا و صومه شعار بنی امیه سرورا بقتل الحسين عليه السلام.

وقال في (المسالك) اشار بقوله على وجه الحزن الى ان صومه ليس صوما معتبرا شرعا بل هو امساک بدون نية الصوم لان صومه متروك كما وردت به الرواية و ينبه على ذلك قول الصادق صمه من غير تبييت و افطره من غير تشميت و ليكن فطرك بعد العصر فهو عبارة عن ترك المفطرات اشتغالا عنها بالحزن و المصيبة و ينبغى ان يكون الامساک المذكور بالنية.

و در (مجمع الفائدة) و (ذخيرة) احتمال داده اند که مراد این معنی باشد، بلکه در (ذخيرة) تقریب کرده است و ظاهر عنوان (وسائل نیز موافقت بر این

9 - حدیث (تاریخ خمیس)

میکنند چنانچه بر ناظر معلوم است.

و شیخ فاضل علی بن شاه محمود الباقفی که از معاصرین از معاصرین مروج مجلسی است و شرح حالش در کتتاب (امل الامل) مذکور است (1) در کتتاب (منهاج الفلاح) میفرماید: " و مراد از روزه امساکی است بی نیت از روی غم و اندوه زیرا که بنی امیه روزه میگرفتند روز عاشورا را برای خوشحالی به قتل حسین علیه السلام تمام شد عین عبارت.

و بعض متأخرین که گفته اند منافی احتمال (مسالك) تصریح عبارت (معتبر) است بر خلاف بعد از فحص تام عین و اثری از او در (معتبر) نیافتیم بلی در (معتبر) اخبار مختلفه را نقل میکنند و جمع او را که مطابق ظاهر عبارت (شرایع) است از شیخ در (تهذیب) نقل کرده است و تأویل عبارت شیخ خواهد آمد و بعد از تصریح این دو قدوه مقدم و دو استاد معظم که لسان فقهاء و ترجمان اصحابند به مراد ایشان عبارت (معتبر) و (تهذیب) هر دو معلوم المراد میشوند، و دلیل این تفسیر عبارت شیخ است در (مصباح) که فرموده " فاذا كان يوم عاشورا امسك عن الطعام لای بعد العصر ثم تناول شيئاً سیراً من التربة " (2) چه ظاهر است که کلام (تهذیب) را باید به معونه این دو عبارت چنان فهمید که این دو محقق تحریر فرموده اند.

و از جمله أدله معنی مذکور آنست که در کتتاب (مسار الشیعه) که از مصنفات

ص: 162

1-1 قال في (امل الامل) مولانا علی بن شاه محمود الباقفی فاضل صالح عابد معاصر له كتب منها منهاج الفلاح في اعمال السنة و کتتاب (مجمع المسائل) في الفقه خرج منه الطهارة والصلوة يجمع الفروع والادلة والاقوال والاحاديث انتهى (منه رحمه الله).

2-2 المصباح 547 بحار الانوار 45 / 63.

مشهوره شیخ مفید - قدس سره السعید - است یافتیم که میفرماید در روز دهم محرم مقتل سید الشهداء و او روزی است که اندوه آل رسول را تازه کرد و روایت شده از ائمه علیهم السلام که احتتاب لذایذ کنند و اقامت عزاء و امساک طعام و شراب تا زوال آفتاب و تغذی کنند به آنچه مصیبت زدگان غذا خورند چون البان و مانند آنها نه طعامهای لذیذ و نص عبارتته: " وفي اليوم العاشر منه مقتل سيدنا ابي عبد الله الحسين بن علي بن أبي طالب عليهم السلام من سنة احدى وستين من الهجرة وهو يوم تجدد فيه احزان آل محمد وشيعتهم وقد جاءت الرواية عن الصادقين عليهم السلام باجتتاب الملاذ فيه واقامة سنن المصائب والامساک عن الطعام والشراب الى ان تزول الشمس والتغذي بعد ذلك بما يتغذى به أهل المصائب كالالبان وما أشبه بها دون الملاذ من الطعام والشراب " انتهى بالفاظه.

و این کلام صریح است که فتوی شیخ مفید امساک بر این وجه است نه صوم اصطلاحی و چون شیخ طوسی - قدس سره - توجیه مذکور را از شیخ مفید نقل کرده معلوم میشود که مراد آن جناب از صوم حزنی همین معنی است که شیخ در (مصباح) تصریح به او کرده و محقق و شهید ثانیین تفسیر کلام أصحاب را به آن فرموده اند بنابر این جمیع عبارات أصحاب الاطایفه که به خلاف تصریح کردن اند منزل بر این معنی است پس مشهور عدم استحباب صوم یوم عاشورا است و عمل بر طبق روایت (مصباح) از عبد الله بن سنان است چنانچه عمل شیعه امامیه و سیره قطعیه ایشان مقرر بر این است و در (مجمع الفائدة) اجمالاً دعوی شهرت و عمل بر طبق این روایت کرده و محدث کاشانی - قدس سره - و مروج مجلسی - قدس سره - فتوی به اولیوت ترك صوم داده اند که ظاهر کراهت او است و در (مجمع الفائدة) و (ذخیره) تقویت یا تردید کرده اند،

و از متأخرین محقق نراقی و فقیه ورع کلباسی اولی ترک را شمرده اند بلکه محقق نراقی فتوی به حرمت به قصد خصوصیت داده است با این همه (اختلاف ظ) اجماع و شهرت از کجا پیدا شد.

و عجب تر اینکه بر فرض که ما در استفاده مراد اصحاب متابعت محقق ثانی و شهید ثانی نکنیم خلاف خوئند ایشان و محدث کاشانی و علامه مجلسی و محقق اردبیلی و محقق سبزواری بلکه نیست محقق اردبیلی روایت (مصباح) را به عمل و شهرت که ظاهر در عدم استحباب صوم یوم عاشور است و فاضل بافتی و صاحب (رسائل) در مسأله چطور میشود مهجور کرده "به غیر خلاف أجده" بگوئیم چنانچه در (جواهر) و ریاض) است و وقوع این نوع مطالب بر فقیه لازم میکند تتبع و عدم اعتماد بر نقل دیگران را بالجمله خبر (مصباح) را اولی آنست که بعینه نقل کنیم تا بعد از ملاحظه او ناظرین را حاجت به کتاب دیگر کمتر اتفاق افتد.

روی الشیخ فی (المصباح) عن عبد الله بن سنان رضی الله عنه قال دخلت علی ابي عبد الله في يوم عاشورا فألفيته كاسف اللون ظاهر الحزن ودموعه تنحدر من عينيه كاللؤلؤ المتساقط فقلت يا بن رسول الله ما بكأوك لا أبكى الله عينيك فقال لي: أفي غفلة أنت أما علمت ان الحسين بن علي أصيب في مثل هذا اليوم؟ فقلت يا سيدي فما قولك في صومه؟ فقال صمه من غير تبييت وافرطه من غير تشميت ولا تجعله يوم صوم كمالا (كملا - الوسائل) وليكن افطارك بعد (صلوة - الوسائل) العصر بساعة على شربة من ماء فانه في ذلك تجلت الهيحاء (عن آل رسول الله صلى الله عليه وآله - وسائل) وانكشف الملحمة عنهم (1).

ص: 164

قال في (الذخيرة) والعمل بمضمون هذه الرواية متجه وكأنه المقصود كما قاله بعض الاصحاب الا انه خلاف ما صرح به جماعة منهم.

حاصل سخن آنست که دعوی شهرت بر استحباب صوم یوم عاشورا وجهی ندارد بلکه قائلی معلوم از ما عدای متأخرین ندارد و آنچه وظیفه شرعیه و مستحب مخصوص باشد بدعت است و محرم و اگر به عنوان تبرک باشد کفر است، و خروج از دین و اگر به جهت فضیلت مطلق صوم عملاً به اطلاقات الصوم باشد و ناقص الثواب است چنانچه از جماعت مذکوره شنیدی و در کلام ایشان دیدی و اگر هیچ نباشد جز فتوای این فحول و اساطین میتوان حکم به کراهت کرد بنابر عموم تسامح در أدله سنن برای مکروهات و اکتفای به فتوای فقیه در بلوغ چنانچه جماعتی قایلند.

وجه چهارم

آنچه به نظر این بی بضاعت رسیده که اخبار صوم را حمل کنیم بر امساک ناقص و اخبار نهی را بر امساک صومی و خیر (مصباح) را که مجبور به عمل طایفه و یقیناً حجت است شاهد جمع قرار دهیم و تصرف در مدلول چون اولی است از تصرف در جهت صدور شاید این وجه اقرب محامل باشد اگر چه فی نفسه خلاف ظاهر است ولی در مقام جمع با شاهد دور نیست که عرف مساعدت بر او یکند به هر حال حکم مسأله همان است که گذشت صوم یوم عاشوراء مردد بین کفریت و حرمت و کراهت است و به هیچ وجه در مذهب اهل بیت و فقه آل محمد علیهم السلام جای احتمال استحباب ندارد و تحقیق حال صوم عاشورا بر این وجه از بسط و تتبع از غنائم این کتاب است که در هیچ جا ندیده ام،

ص: 165

امر چهارم - از وجوه تبرک بنی امیه بروز عاشوراء

والحمد لله والله أعلم بحقایق احکامه.

امر چهارم - از وجوه تبرک بیوم عاشورا اینکه دعا و طلب حوائج را در این روز مستحب دانسته اند و به جهت این کار مناقب و فضایی برای این روز به جعل و وضع افترا کردند و دعاهائی چند تلفیق کرده تعلیم عاصیان نمودند تا امر ملتبس و کار مشتبه شود چنانچه در خطبه که در بلاد خود در این روز میخوانند برای هر نبی و سیله و شرفی در این روز زیاد میکنند مثل اخمداد نار نمرود و قرار سفینه نوح و اغراق جنود فرعون و انجاء عیسی از دار یهودان و گاهی به جهت تدلیس و عام فریبی و گول زدن ساده لوحان میگویند " هذا یوم اختاره الله لقتل ابن بنت نبیه " چنانچه از عبد القادر جیلانی در شرح فقره آتیه حکایت میکنم (1).

میگویند این روزی است مبارک که خدای اختیار کرد برای قتل پسر دختر پیغمبر خود یا للعجب چگونه شده که نسبت به همه انبیاء باید فضل و انعام و نجات باشد و نسبت به پیغمبر ما بلا و قتل و اسیری آل و عترت او باشد مگر اینکه این را هم نعمتی بر اسلام شمارند و گویند - العیاذ بالله - هلاک خارجیان در این روز شد.

چنانچه شیخ صدوق - قدس الله لطیفه و اجزل تشریفه - در کتاب (امالی) و کتاب (علل) مسندا از بجلیه مکیه نقل کرده که شنیدم از میثم رضی الله عنه که فرمود و الله میکشند این امت پسر پیغمبر خود را در محرم در روز دهم و هر آینه اعدای حق سبحانه تعالی این روز را روز برکت قرار دهند و همانا این کار شدنی است.

و پیش گرفته است در علم خدای تعالی و من میدانم او را به عهدی که از مولایم رسیده و متا شطری از این حدیث را از این پیش یاد کرده ایم تا آنجا که بجلیه میگوید - گفتم چگونه مردم روز قتل حسین را روز برکت قرار دهند؟ پس بگریست میثم و گفت حدیثی وضع کنند که او روزی است که خدای تعالی در او توبه آدم

ص: 166

1-1) ذیل و هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین.

حدیث هائی کہ غرض وروزان جعل کردند

را قبول کرد با آنکه خدای تعالی در ذی حجه توبه آدم را قبول کرد و گمان میکنند که او روزی است که خدای تعالی یونس را از شکم ماهی کشید با اینکه خدای تعالی یونس را در ذی قعدة از شکم ماهی بر آورد و گمان میکنند که او روزی است که سفینه نوح بر جودی قرار گرفت با اینکه استواء سفینه در روز هیجدهم ذی حجه بود و گمان میکنند که او روزی است که خدا دریا را برای موسی در او بشکافت یا اینکه این کار در ربیع الاول بود (1) در اینجا لطیفه ای بخاطرم در حال تحریر رسید که استقرار سفینه نوح در هیجدهم مناسبت تمام با وقوع امارت الیه علی علیه السلام در روز هیجدهم چه حقیقت سفینه نوح آن جناب است به حکم اینکه " مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکیها نجی و من تخلف عنها غرق " و تا قبل از آن روز از خوف منافقان و بیم کافران سفینه ولایت مطلقه متزلزل و مضطرب بود چون وعده عصمت الهیه رسید و فرمان " بلغ ما انزل الیک.. و اللّٰه یعصمک من الناس " (67 المائده) گوش زد سفیر الهی شد سفینه نوح بر جودی تنصیص و تصریح حضرت رسال متمسقر شده را کبین آن سفینه آسوده خاطر شدند.

بالجمله با این همه تصریح و تأکید که در خبر میثم شده و در حقیقت از علایم نبوت و امامت است و دلیل حقیقت طریقه شیعه است که اخبار یقینی چنان داده است و خبر مذکور به جهت مطابقت مضمون او با واقع محسوس و مکررا در دو کتاب صدوق - با اینکه او ملتزم است در کتب خود ننویسد مگر آنچه شیخ بزرگوار محمد بن الحسن بن الولید - قدس سره - او را صحیح شمرده باشد - البته معتمد وموثوق الصدور است.

ص: 167

شرح "كثير النوا" دشمن أهل بيت پیغمبر ومخترع مذهب

و عجب است که با این روایت بعضی اصحاب غفلت کرده حدیث کثیر النوا را اعتماد کرده شاهد استحباب صوم عاشورا شمرده اند و حدیث این است که:

شیخ در (تهذیب) ایراد کرده مسندا عن کثیر النوا عن ابي جعفر قال: لزقت السفينة يوم عاشورا على الجودي فامر نوح من معه من الجن والانس ان يصوموا ذلك اليوم قال ابو جعفر اتدرون ما هذا اليوم؟ هذا اليوم الذي تاب الله عز وجل فيه على آدم وحواء وهذا اليوم غلب فيه موسى فرعون وهذا اليوم الذي ولد فيه ابراهيم وهذا اليوم الذي تاب الله فيه على قوم يونس وهذا اليوم الذي ولد فيه عيسى ابن مريم وهذا اليوم الذي يقوم فيه القائم (1).

و آثار کذب و وضع و افتراء از این حدیث ظاهر است و تکذیب تمام این فقرات از خبر میثم ظاهر میشود و هر یک هر یک از فقرات را به تتبع از اخبار و تواریخ میتوان ثابت کرد که خلاف واقع است مثلاً:

در چند خبر وارد شده که ولادت حضرت ابراهیم در اول ذی حجه است و حال کثیر النوا را اگر چه اجمالاً شنیدی (2) ولی در این مقام الولی تر اینکه تفصیلاً گوشزدت شود:

شیخ در رجال او را بتری خوانده و بتریه بضم باء موحد و سکون تاء مثناة اتباع کثیر النوا هستند که ابتر بوده یعنی دست بریده و این کثیر و حسن ابن صالح و سالم بن ابی حفصه و حکم بن عیینه و سلمة بن کهیل و ابو المقدم ثابت حداد - چنانچه در اختیار شیخ طوسی از رجال کشی است - مذهبی اختراع کردند که ولایت امیر المؤمنین را با ولایت ابو بکر و عمر مخلوط کردند و ملتزم

ص: 168

1-1) تهذیب الاحکام ج 1 / 437 وسائل الشیعة باب 20 ابواب الصوم المندوب الرقم 5.

2-2) گذشت ج 2 / ص 154.

به امامت آن دو نفر شدند و دشمنی عثمان و عایشه و زبیر و طلحه را اظهار کردند و گمان کرده اند که امامت از اولاد علی علیه السلام با آنان است که خروج کرده اند پس زید بن علی اما است و پدرش سید الساجدین علیه السلام و برادرش حضرت باقر و سایر ائمه غیر از حسنین علیهما السلام امام نیستند.

و به سند معتبر نقل کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرموده " لو ان البترية صف واحد ما بين المشرف والمغرب ما اعز الله بهم دينا "

و هم از زید بن علی علیه السلام نقل کرده که آن جناب روی با بتریه کرد و فرمود بتری کردید از فاطمه علیها السلام و دنباله کار ما را بریدید خدای دنباله کار شما را به براد و از این جهت ایشان را بتریه نامیدند و از این جهت بعضی قاصرین توهم کرده اند که این لفظ بتریه به تقدیم تاء مثناة است و تشدید راء که نسبت به تبرى باشد ولی علاوه بر اینکه خلاف صریح ائمه این فن است خود حدیث دلالت بر خلاف دارد چه لفظ حدیث این است که " بترتم امرنا بترکم الله فسموا البترية " و در سایر کتب مذکور است که چون کثیر " ابتر الید " بود این طائفه خبیثه را بتریه نام گذاردند و در (خلاصه) و (فهرست) و سایر کتب متأخرین آمده که کثیر عامی است چنانچه از " برقی " نقل شده و بعضی اقتصار بر بتریت او کرده اند، و در (رجال کشی) که مراد همان (اختیار) است به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که فرموده " اللهم اني اليك من كثير النوء برئ في الدنيا والاخرة ".

و هم از محمد بن یحیی نقل کرده که به کثیر نواء گفتم چرا چندین استخفاف به حضرت ابو جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام میکنی؟ گفت به جهت اینکه من خبری از او شنیده ام که او را ابدا دوست ندارم شنیدم از او که میگفت که اراضی هفت گانه به محمد و عترت او مفتوح میشود.

و هم بسند معتبر از ابو بصیر نقل کرده قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول ان

دعاء ساخته شده برای روز عاشوراء

الحکم بن عیینہ وسلمه و کثیر النواء وأبا المقدم والتمار یعنی سالما أضلوا کثیرا ممن ضل من هؤلاء وانهم ممن قال اللہ عز وجل " و من الناس من يقول آمنا بالله واليوم الآخر و ما هم بمؤمنين " (1).

و در (تکملة نقد الرجال) از (عوامل) از تفسیر عیاشی همین خبر را نقل کرده با این همه مذمت که در اخبار از او شده، و این عداوت که با ائمه علیهم السلام داشته از کجا که محض تنفیر قلوب شیعه از ایشان وضع ابن اکاذیب نکرده باشد تا بمراد خودش که نفی امامت ایشان است در انظار بعض جاهلان و غافلان برسد و بر فرض تسلیم صدق البته خبر مذکور از روی تقیه صادر شده چه بالضرورة از مذهب شیعه معلوم است که روز عاشورا روز مشئومی است چنانچه در خبر (مصباح) گذشت (2) نه روز مبارکی که انعام های خداوندی در آن روز بر انبیاء شده باشد و عجب تر از همه آنست که دعائی بر طبق این اکاذیب تلفیق کرده اند و به دست عوام داده اند و در کتب بعض بی خیران که غافل بوده اند مذکور شده، و البته خواندن آن دعا بدعت و محرم است، و ما محض اینکه مردم متنبه شوند آن دعا را در اینجا ذکر میکنیم تا هر کس بر او مطلع شود احتراز و اجتناب کند و هو هذا:

بسم اللہ الرحمن الرحیم سبحان اللہ ملا المیزان و منتهی العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش لا ملجأ ولا منجا من اللہ الا الیه سبحان اللہ عدد الشفع الوتر و عدد کلماته التامات وهو العفو للمعاصي برحمته لا- حول ولا- قوة الا ب اللہ العلی العظیم وهو حسبي ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر و صلی اللہ علی خیر خلقه محمد وآله أجمعین.

ص: 170

1-1) رجال الکشی و تنقیح المقال ذیل کثیر النواء و حکم بن عتیبة.

2-2) ص 164.

بعد از او ده مرتبه صلوات بفرستید و بگوید: یا قابل توبه آدم یوم عاشورا یا رافع ادريس الى السماء یوم عاشورا یا مسکن سفینه نوح علی الجودی یوم عاشورا یا غیاث ابراهیم من النار یوم عاشورا یا جامع شمل یعقوب یوم عاشورا یا فارح کرب ذی النون یوم عاشورا یا کاشف ضر ایوب یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی وهرون یوم عاشورا یا زائد الخضر فی علمه یوم عاشورا یا رافع عیسی بن مریم الى السماء یوم عاشورا ویا ناصر محمد صلی الله علیه وآله وسلم یوم عاشورا یا خالق الجنة یوم عاشورا صلی علی محمد وآله الطاهرين والانبیاء والمرسلین والملائكة والمقربین یا رحمن الدنيا والاخرة وطول عمري فی طاعتک ورضاک بحرمة یوم عاشورا یا ولی الحسنات را دافع السيئات والبلیات یا حی ویا قیوم یا ذا الجلال والاکرام یا مالک یوم الدين ایاک نعبد وایاک نستعین اکفنی ما أهمنی من أمر الدنيا والدين برحمتک یا أرحم الراحمین و صلی الله علی محمد وآله الطیبین و عترته الطاهرين أجمعین والحمد لله رب العالمین.

و شك نیست که این دعا را یکی از نواصب مدینه یا خوارج مسقط یا مثل اینها جعل کرده و تتمیم ظلم بنی امیه را نمده و بعضی مباحث متعلقه به حکایت حال اهل سنت و نقل اقوال ایشان در این باب و استحباب اقامه مراسم عزا در این روز در شرح فقرة آتیه بیاید (1) و چون مباحث این شرح با مباحث او منظم شود تواند بود که در این مسأله رساله مستقلة بیرون بیاید.

"وابن آكلة الاكباد اللعين بن اللعين علی لسانك ولسان نبيك في كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه وآله"

ج - وتبرک جستہ به او پسر هند جگر خواره که ملعون پسر ملعون است بر

ص: 171

1-1) هذا يوم فرحت به آل زياد وآل مروان.

" وابن آكلة الاكباد اللعين بن اللعين على لسانك ولسان نبيك في كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك عليه وآله "
تفسیر " اكل " 172 تفسیر " كبد " 172 سی لفظ برای اعضاء بدن انسان كه اول او كاف است

زبان تو و زبان پیغمبر تو در هر موطن و موقفی كه ایستاده در او پیغمبر تو، صلوات بر او و آتش باد.

ش - اكل: در لغت عربی در اصل به معنی خوردن چیزهایی است كه مایع نباشند و استعمال شرب در او صحیح نیفتد چه خوردن در لغت فارسی اعم است از آشامیدنی چنانچه در استعمال فصحای ایشان وارد شده نظما و نثرا (شصت كلمه دامغانی) میگوید:

اسبی كه صفیرش نرین می نخورد آب *** نه مرد كم از اسب و نه می كمتر از آبست

و گاهی استعمال در معنی مطلق استیلاء و تصرف میشود به جهت اینکه غالب افراد او در مأكولات اكل است یا أظهر افراد استیلاء اتلاف به نحو اكل است به این ملاحظه در کلیه تصرفات استلاییه اگر چه نسبت به اشیاء غیر منقوله غیر مأكوله باشد استعمال شده و به ازاء او در فارسی میگویند خانه فلان را مثلا خورد و هم چنین آنچه از این قبیل باشد.

كبد: به معنی جگر است كه مقابل شش كه عربان ریه میگویند باشد و این كلمه اگر چه مفرد است و هر مفردی از أجزاء بدن انسان مذکر است ولی این و بعضی ألفاظ دیگر مستثنی هستند و این یکی از آن سی لفظ است كه در أجزاء انسان مصدر به كاف است و هی هذه:

الكف والكرسوع والكوع والكتف والكاهل والكبد والكتند والكلية والكمرة والكعب والكذوب والكعبرة: "عقدة مكبلة حائدة عن الرأس".

والكثفة: " محركة دائرة من الشعر عند الناصية تثبت صعدا والرسمه الوجه ولا يقال الا في الشتم والكر واصل العنق والكر اويس: " ما شخص من عظام البدن كالمنكبين

ص: 172

والمرفقين " والكعاش: " عظام السلامي " والكاتبه ما بين الكتفين الى اصل العنق والكمكل الصدر والكشح الجنب وهو من لدن الورك الى الخصر والكفل والكاذة لحم مؤخر الفخذ والكراع من الانسان ما دون الركبه والكرشلة الذكر والکطر ركب المرنة والکلثوم والکعث وهما الفرج فاما اسمه المشهور فهو على الصحيح تعريب مولد ولا حجة في شعر من نظمه في (كافات الشتاء) بقوله:

جاء الشتاء وعندی من حوائجه *** سبع اذ المقطر عن حاجاتنا حبسا الى آخره والین لحم باطن بالفرج والکراض حلق الرحم.

و از ابن خالویه نقل شده که جزئی تصنیف کرده در الفاظ مصدره به کاف از اجزا انسان و عدد را به صد رسانده و این بغایت غریب است و دلالت بر توسع و اطلاعی وافر دارد.

لعین: به معنی ملعون است و معنی لعن در سابق گذشته (1) است.

لسان: در اصل به معنی جارحه مخصوصه است و در معنی لغت بمناسبت او استعمال میشود مثل اختلاف السننکم و در مطلق تکلم هم استعمال میشود و در این مقام این معنی انسب است و نمیشود مراد معنی اول باشد چه در باره باری تعالی اثبات جارحه ممکن نیست مگر اینکه اسناد حقیقی نباشد و ظاهر از کلمه علی همین است نچه اگر به معنی کلام بود لفظ فی اولی بود چنانچه صرفان معانی و نقادان الفاظ میدانند و باید دانست که لفظ لسانک در بعض نسخ (مصباح) موجود است و در بعضی نیست و نسخه (زاد المعاد) و (بحار) که مطابق با نسخه (مصباح) است خالی از او است ولی چون در بعض نسخ که بی اعتبار نبودند دیدم در متن زیارت نوشتیم و احوط خواندن او است.

ص: 173

نبی علی الظاهر مأخوذ از نبأ به معنی خبر است و نبوت در اصل نبوئت بود مثل مروئد و مروت و اشتقاق از نبأ به معنی ارتفع خلاف ظاهر است و قرائت نافع در تمام قرآن نبی به همزه است و ما اگر قرائات را متواتر از پیغمبر ندانیم چنانچه مشهور میدانند بلکه دعوی اجماع در کلام اساطین از قبیل علامه و شهیدین و محقق ثانی و غیرهم بر او شده بلکه در (روض) و (مقاصد العلیة) دعوی اجماع علماء بر نقل اجماع بر او شده لیکن شکی نیست که قرائات از قراء سبعة متواتر است و همه بر طبق قوانین عربیت و موافق قواعد نحو و صرف و لغت است پس قرائت نبی دلیل صحت اشتقاق او از نبأ است و احتمال تعدد این لفظ که گاهی از نبوت که ناقص واوی است مشتق باشد و گاهی از نبأ و هر دو به يك معنی اطلاق شوند نه چندان بعید است که بتوان شرح داد و فرق بین نبی و رسول به اعتبار ملاحظه کتاب و شرع داشتن است در دوم پس نبی اعم خواهد بود.

کل: بر دو وجه استعمال میشود یکی عموم مجموعی که موضع قضیه و ملحوظ بالاستقلال باشد و دیگری عموم مرآتی که سور و آینه سراپا نمای افراد عموم مضاف الیه باشد و ظاهر از او في الجملة با قطع نظر از قرائن محفوفه به کلام معنی ثانی است.

موطن: جای باش چیزی است چنانچه در (منتهی الادب) است و این معنی موافق (قاموس) و (صحاح) است و از عبارت (اساس البلاغة) معلوم میشود که حقیقت وطن رخت اقامت انداختن در جانی است چنانچه معروف در معنای او همین است و استعمال او در مواضع دیگر مثل موطن حرب و موطن نسك در حج تجوزی است مبنی بر ادعای اینکه در این مقامات ثبات و قرار مطلوب است بر وجهی که تعبیر از آنها به موطن میشود و این معنی ادق والطف و با ظواهر استعمالات

اونفق است.

وقف هم متعدی می آید وهم لازم چنانچه در (صحاح) و (قاموس) وغیرهما تصریح به او شده و در اینجا مأخوذ از معنی لازم است و مراد از موقف جای وقوف یعنی ایستادن گاه است.

و در شرح این فقره در دو موضع باید تکلم کنیم:

موضع اول - آكلة الاكباد - هند مادر معاویه است و او دختر عتبة بن ربيعة بن عبد شمس است و او در عداوت پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله وسلم کوششها کرده و در جنگ احد حاضر بود و این رجز میخواند:

نحن بنات طارق نمشی علی النمارق *** ان تقبلوا نعانق او تدبروا نفارق فراق غیر وامق و كفار را در قتال اسلام به سوة فطرت تحریض میکرد و او چنانچه ابن ابی الحدید وابن عبد ربه گفته اند متهم به زنا بوده است بلکه از کتب تواریخ معلوم میشود که در مکه از زوانی معروفه بشمار میرفت بلکه در بعض کتب معتبره دیده شده که از ذوات الاعلام بوده، چنانچه در (نهج الحق) از هشام بن سایب کلبی نقل کرده وابن رزوبهان تقریر کرده و ما در شرح نسب معاویه اشاره به این جمله خواهیم کرد (1) و چون وحشی غلام جبیر بن مطعم حمزه سید الشهداء را در جنگ احد کشت وی بر سر نعش شریف بیامد و کبد آن حضرت را بر آورد و در دهن گذاشت به قدری خدای تعالی سخت شد و دندان در او اثر نکرد از آن پس حمزه علیه السلام را مصله کرده و اعضاء گوش و دماغ و مذاکیر آن حضرت را به رشته کشیده به جای قلاده به گردن آویخت زنان قریش به او اقتدا کرده با سایر شهداء چنین کردند و این کار بر رسول خدای تعالی به غایت گران و جگر شکاف

ص: 175

آمد و خون هند را هدر فرمود، این بیود تا در عام الفتح چون اُبو سفیان از اضطرار اسلام نفاقی اظهار کردوی نیز اظهار اسلام کرد و رسول خدای به حکم عموم رحمت قبول فرموده عفو فرمود و چون با رسول بیعت کرد به عادت سایر زنان یکی از شرایط بیعت که زنا نکردن بود ذکر فرمود ذکر فرمود هند گفت "و هل تزني الحرة؟" پیغمبر روی با عمر کرد و به خندید کنایت از آنکه با آن طهارت ذیل و تفاوت جیب از در تعجب سؤال میکنند که آیا زنان آزاد هم زنا میکنند؟ و تواند بود که مواجهه با او از آن جهت باشد که تو از این خارجی چه مادر تو اگر زانیه بود کنیز بود و از تعجب او بیرون است. سبط ابن الجوزی از کتاب (مثالب) هشام بن محمد الکلبی النسابة نقل کرده بعد از ذکر زنای هند که شعبی گفته "وقد أشار رسول الله إلى هند يوم فتح مكة بشئ من هذا فنقل الخبر كما نقلناه".

بالجملة بعد از اسلام هند نفاق به زیست تا در خلافت عمر در آن روز که او قحافة از دنیا رفت به مشایعت روح او به جانب دوزخ رخت بر بست، و از آن روز که جگر مبارك سيد الشهداء را بمکید "آكلة الاكباد" لقب گرفت و این طعن تا دامنه قیامت دامن گیر فرزندان شد (1) چنانچه عقیده خدر رسالت و هدایت و رضیعه ثدی نبوت و ولایت زینب بنت علی علیهما السلام در خطبه شریفه که قطع نظر از اعتبار سندش خود دلیل صدق خود است بلکه بسر حد اعجاز رسیده و از شواهد صدق طریقه جد و پدر و برادر بزرگوار آن مکرمه علیها السلام است میفرماید:

وكيف يرتجى مراقبة من نبت لحمه بدماء الشهداء ولفظ فوه الاكباد الاكباء.

ص: 176

1-1) زود بیاید در حدیث ج - ضمن احادیث لعن رسول خدا و انبیاء یزید و قاتلان امام حسین را - خبائث هند و لعن رسول خدا او و نسلش را.

اختصاص لقب أمير المؤمنين برای علي عليه السلام

وحسان بن ثابت بعد از آن روز از این شعرها در هجو وی سروده:

اشرت لكاع وکان عادتھا *** لؤما اذا اشرت مع الكفر

اخزى الاله وزوجها معها *** هند الهنود طويلا البظر

و هم در هجو او آورد:

لمن سواقط ولدان مطرحة *** باتت تفحص في بطحاء اجياد

باتت تفحص لم يشهد قوابلها *** الا الوحوش والاحبة الواوى

و در این دو مقطوعه حسان هم اشاره به زنای هند کرده هم به فساد نسب او و از جمله مقررات است - چنانچه شیخ مفید علیه الرحمة در (ارشاد) و ابو جعفر نقیب در (نقض عثمانیة) گفته اند - که به شعر مثل نثر باید احتجاج کرد و این معنی عبارت معروفه است که "الشعر دیوان العرب" و العمام تيجانها والاحتباء حيطانها " چه به شعر انساب و احساب و مناقب و مراتب خود را تعیین میکنند، چنانچه به رجوع به دیوان مراتب عسگر و مناصب امراء جيش و سائر امراء و اعیان به حسب اختلاف شؤون و تفاوت مقادیر ظاهر میشود بالجمله اهاجی هند و ابو سفیان و اولاد ایشان بیش از آن است که بتوان به نطق بیان احاطه به او کرد و ما در هر باب که در این کتاب سخن برانیم جز نمودار نمونه در نظر نداریم.

موضع ثانی

مراد از اینکه ابن آكله الاكباد - که ظاهراً مقصود در این مقام یزید لعنه الله است - بر لسان خدای عز و جل ملعون است یا اشاره به آن آیه کریمه " والشجرة الملعونة " (60 الاسراء 17) است که مفصلاً بقدری که شایسته این مختصر بود

ص: 177

چند حدیث در لعنت فرستادن رسول خدا و پیغمبرها بلکه تمام موجودات بر یزید و قاتلان سید الشهداء

گذشت (1) و با اشاره به لعن او ست بر لسان انبیای خدای تعالی چنانچه از این پس انشاء الله خواهد مذکور شد و با اشاره به احادیث قدسیه است که در لعن او وارد شده و یکی از آنها را در این مقام ذکر میکنیم:

در (کامل الزیارة) سند به ابن ابی یعفور میرسد که حضرت صادق فرمود: رسول خدای در منزل فاطمه بود و حسین علیه السلام در کنار او نشسته که ناگاه پیغمبر بگریست و به سجده در افتاد چون سر برداشت فرمود ای فاطمه دختر محمد علی اعلی جل شأنه به غایت ظهور علمی و تجلی شهودی برای دل من نمودار شد با بهترین جمالی و نیکوترین صورتی از صفات جلالیه و جمالیه و با من گفت آیا حسین را دوست داری؟ گفتم قره العین من است و ریحانه من و ثمره الفؤاد و واسطه ما بین دو چشم من است و دست رحمت بر سر حسین علیه السلام گذارد و بفرمود فرزندی است مبارک برکات و وصولات و رحمت و رضوان من بر او باد و لعنت و سخط و عذاب و خزی و نکال من بر آنکه وی را بکشد و عداوت ورزد و مدافعه و منازعه نماید، همانا او سید شهیدان است از اولین و آخرین در دنیا و آخرت و سید جوانان اهل بهشت از خلق یکسره و پدر او افضل از او است سلام مرا به او برسان و بشارت ده او را که او علم هدایت و منار ارباب ولایت من است و او حافظ و شاهد من است بر خلق من، و خازن علم من و حجت من است بر اهل سماوات و اهل ارضین و ثقلین که جن و انس اند (2).

و مراد از اینکه در جمیع مواطن و موافق رسول خدای صلی الله علیه و آله و سلم بر لسان مبارک آن جناب یزید ملعون بوده بر چند وجه تصویر میشود:

اول - اینکه مقصود مطابق ظاهر باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر جای که به ایستاد

ص: 178

1-1) ذیل ولعن الله بنی امیه قاطبة ج 1 / 329.

2-2) کامل الزیارات 70 البحار 44 / 238 عوالم العلوم 132 الرقم 2.

و بود؟ بر نحو استغراق شمولی و به عموم اصولی - بدون استثناء هیچ موضع - یزید را در اول یا آخر لعن کرد باشد صریحا و این مطلب اگر چه چنانچه اشاره کردیم مقتضای ظاهر کلام است و لیکن في الجملة استبعادی دارد.

دیگر اینکه مقصود عموم برای مواقف و مواطن بحسب انواع باشد نه بر حسب افراد و خلاصه معنی چنان باشد که رسول خدای در تمام احوال بر حسب انواع به این معنی که چه در حال ایستادن و چه در حال نشستن چه در سفر چه در حضر چه در سمل و چه در حرب چه در رکوب چه در مشی چه در خانه چه در بیرون چه در بلد چه در بیابان چه در منبر چه در زمین چه در خلأ - چه در سر و چه در علن بحسب هر حالی و هر جایی که فرض توان کرد یگدفعه لا اقل یزید را یا بتصریح یا به کنایه یا آهسته یا بلند لعن فرموده.

و این اگر چه في الجملة بیرون از حد ظهور است چه ظاهر عموم شمول ذوات افراد است نه اراده انواع ولی اقرب از معنی اول - بتصدیق - است.

سوم - اینکه چون غرض هر نبی در هر حال به حکم اینکه بالکلیه منصرف به عالم قدس و متوجه به تحصیل وجوه مراض حضرت احدیت جل ذکره است ترویج شرع و ابلاغ اوامر و نواهی و هدایت خلق است و هر که با حکمی از احکام الهی منافاتی داشته باشد و مانع از اجراء شود در حال تبلیغ آن حکم البته یا به لسان یا بحسب حال ضمیر از آن کس دوری دارد و وی را لعنت کند یا به طلب از خدای یا دوری خود از او چه لعن او دوری از رحمت خدائی است و پیغمبران رحمت خدایند و پیغمبر آخر الزمان رحمه للعالمین ملقب شده به جهت عموم نبوت و کمال رأفت او و چون یزید ك / اری کرد که خواست تمام شرع را به تمام اجزائه از میان بردارد بکشتن سید الشهداء به جهت اینکه او خود في الحقيقة

تمام دین بود چنانچه گفته اند:

نزد کو ته نظران ماشطه صورت دین *** نزد ارباب نظر معنی بدینند همه

یا به جهت اینکه ولایت آن جناب شرط صحت تمام اعمال بود پس به عداوت و برداشتن آن حضرت از میان افساد تمام شریعت میشد و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در تمام احوال به تبلیغ حکمی میکرد اگر چه به سکوت و خواب باشد که دلالت بر رجحان یا وجوب آن دو دارد در هر وقت که مقتضی وجوب پیدا شود پس هیچ آنی از آنات وجود شریف نبوی نبود که بحسب حال کمال نبوت دشمنان اهل بیت را که قوام شرع و تمام دین و بیان احکام او بودند لعن نکند خاصه یزید و اقران او را که بیشتر در اطفاء نور و اخفاء ظهور او بر خلاف حق و به عداوت خدای عز و جل کوشش کردند و این معنی اگر چه اولاً بعید از اذهان متعارفه می آید ولی اهل ذوق و ارباب سلیقه شاید که به اندک توجهی جزم به او نمایند، و از دو احتمال سابق یکسره صرف نظر کنند (1) و الله اعلم بمراد اولیائه علیهم السلام.

علی الجملة شایسته چنان مینماید در این موضع اخبار چند که متضمن لعن یزید بر لسان رسول خدای بلکه سایر انبیاء بلکه عموم موجودات باشد مذکور شود:

1 - شیخ صدوق قدس سره در (امالی) سند به صفیه بنت المطلب میرساند که چون حسین علیه السلام متولد شد من او را به پیغمبر دادم و پیغمبر زبان خود را در دهان وی بگذارد و حسین زبان وی را مکیدن گرفت و گمانم چنان بود که رسول خدای وی را از شیر و عسل غذا دهد ناگاه حسین بر جامه وی بول کرد پس پیغمبر

ص: 180

1-1) تواند بود که معانی ثلثه همه مراد باشند بنابر اینکه حدیث قدسی نیز بطونی داشته باشد که هر کس به قدر گنجایش فهم و حوصله استعداد خود چیزی بفهمد و مطلبی در یابد والعلم عند الله (منه ره).

میانہ دو چشم وی را ببوسید آنگاه او را به من داد میگفت خدای خدای لعنت کند قومی را که ایشان قاتلان تواند ای پسرک من صفیه میگوید عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد که وی را میکشد؟ فرمود باز مانده گروه باغیان از بنی امیه لعنهم الله (1).

و ظاهر اینست که لفظ لعنهم الله از حدیث است.

ب - در (بحار الانوار) از (امالی) حدیث کرده که اسماء بنت عمیس در شرح قصه ولادت امام مظلوم علیه السلام که جمله ای از او را در اوائل کتاب در اثبات اینکه اطلاق لفظ ابن رسول بر آن جناب روا است شنیده ای (2) میگوید چون حسین علیه السلام را به خدمت حضرت رسالت بردم روی با وی کرد و فرمود زودا که برای تو خبری باشد خدایا لعنت کن قاتل او را (3).

و هم در آن خیر است که چون روز هشتم شد او را بگرفت و در کنار خود گذاشت و فرمود "یا ابا عبد الله عزیز علی" پس بگریست من عرض کردم پدر و مادرم فدای تو امروز و روز اول چنین کردی چه شده است؟ فرمود برای فرزندم میگیریم که فتنه باغیه کافره از بنی امیه وی را میکشند خدای شفاعت مرا به ایشان نرساند کسی او را میکشد که در دین ثلمه افکند، و به خدای کافر شود ثم قال:

"اللهم انی استلک فیهما ما ستلک ابراهیم فی ذریته، اللهم احبهما واحب من یحبهما والعن من یبغضهما ملا السماء والارض" (4) ..

ج - در (بحار الانوار) از (مناقب ابن شهر آشوب) روایت کرده وی از ابن عباس حدیث میکند که هند از عایشه خواستار شد که تعبیر رؤیای او را سؤال

ص: 181

1-1 (1) امالی بالصدوق 117 البحار 43 / 243 عوالم العلوم 13.

2-2 (2) ج 1 / 162 حدیث نهم از تاریخ خمیس نقل شده.

3-3 امالی الصدوق عیون اخبار الرضا بحار الانوار 44 / 250.

4-4 امالی الصدوق عیون اخبار الرضا بحار الانوار 44 / 250.

کند پس عایشه گفت قصه خود را نقل کن تا عرضه داشت کنم گفت چنان به خواب دیدم آفتاب از بالای سر من طلوع کرد و فمر از فرج من بر آمد، و گویا ستاره سیاهی از این ماه بر آمد و حمله ور شد بر آفتابی کوچک تر از آفتاب که از آن آفتاب بر آمده بود و او را به بلعید و آفتاب به غروب آن آفتاب سیاه شد و ستارگانی از آسمان دیدم و ستارگانی در زمین لیکن آنان که در زمین بودند سیا میبودند و این ستارگان سیاه به آفاق زمین احاطه کردند از هر طرف چون این خواب را پیغمبر شنید اشک از دیده فرو ریخت و دو مرتبه باهنگام فرمود " اخرجی با عدوة الله " که اندوه مرا تازه کردی و خبر مرگ دوستان مرا به من دادی چون بیرون رفت فرمود " اللهم العنهما والعن نسلها " آنگاه تعبیر رؤیا کرد و فرمود آفتاب علی بود و آن ستاره سیاه که مانند ماه مینمود معاویه است و آن آفتاب کوچک که از آفتاب بر آمد حسین بود و پسر معاویه او را میکشد و آفتاب سیاه میشود و آفاق تاریک میشوند و آن ستارگان سیاه زمینی که احاطه بر زمین کردند بنی امیه اند (1).

د - در (کامل الزیارة) مسندا وهمم در (بحار) از (تفسیر فرات) بن ابراهیم نقل کرده که وی متصلا از حضرت صادق حدیث کرده که حسین علیه السلام با فاطمه بود وی را حمل کرده بود پس پیغمبر وی را بگرفت و فرمود " لعن الله قاتلك ولعن الله سالك " و خدای هلاکت دهد آنها که پشت بر پشت گذارند در جنگ تو و خدای حکم کناد بین من و بین آنان که اعانت بر ظلم کردند (2).

ه - از ابن نما در (مثیر الاحزان) نقل کرده اند که وی از ابن عباس حدیث

ص: 182

1-1) مناقب آل ابی طالب 4 / 72 بحار الانوار 44 / 263.

2-2) تفسیر الفرات 55 کامل الزیارات 68 البحار 44 / 264 عوالم العلوم 140 - 141.

تحقیق حال محمد بن جریر طبری صاحب کتاب تاریخ و تفسیر و فضایل و نسبت عامه او را بشیعه برای رد احادیث فضایل أهل البيت

میکنند که چون مرض رسول خدای شدت کرد حسین را به سینه به چسبانید، و عرق بر جبین میریخت و جان مقدس وی آهنگ شاخسار حظایر قدس داشت در این حال میفرمود " مالی ولیزید لبارک الله فيه اللهم العن یزید " مرا چه با یزید خدایش برکت ندهد و پروردگارا یزید را از رحمت خود دور کن پس از شدت مرض بیتوان شد چون با خود آمد حسین را بوسید و اشک از دیدگان فرو میریخت و میفرمود همانا مرا و قاتل تو را معاملتی است در نزد خدای تعالی کنایت از آنکه مجازات این عمل در محکمه عدل مالک یوم دین و جبار روز جزا خواهد گذشت (1).

و نعم ما قیل:

این انتقام گر نفتادی بروز حشر *** با این عمل معامله دهر چون شدی

و - در (خصال) سند به سید الساجدین میرساند که رسول خدای فرمود شش نفرند که خدای و هر مستجاب الدعوه ای آنها را لعنت کرده اند: زیاد کننده در کتاب خدای، و کذب به قدر، و تارک سنت من، و آنان که بی احترامی عترت مرا حلال شمارد و متسلط به جبروت که عزیز خدای را ذلیل کند، و ذلیل خدای را عزیز و آنکه فی مسلمین را تصرف کرده بر خود حلال شمارد (2).

ز - در (کامل الزیارة) از کعب الاحبار نقل میکند که اول کسی که قاتل حسین بن علی را لعن کرد ابراهیم خلی الرحمن بود، و اولاد خود را امر به این فرمود و عهد و میثاق این کار را بر ایشان گرفت آنگاه موسی بن عمران وی را لعنت کرد، و امتش را به این کار فرمان داد آنگاه داود او را لعن کرد، و بنی اسرائیل را به این مأمور فرمود، آنگاه عیسی وی را لعن کرد و فرمان داد بنی اسرائیل که لعن کنید قاتل او را و اگر ایام او را دریافت کردید از نصرت وی

ص: 183

1-1) بحار الانوار 44 / 266 الرقم 24.

2-2) الخصال: 1 / 338 البحار 44 / 300 عوالم العلوم 597.

نه نشینید چه شهید با او جون شهید با پیغمبران و مقبل غیر مدبر است (1) تا آخر حدیث (2).

ح - شیخ جلیل فخر الدین بن طریح نجفی در (منتخب) به ارسال روایت میکند که چون آدم در طلب حوا در اطراف زمین برفت به زمین کربلا رسید و در آنجا اندوهی بی سبب او را عارض شد و چون به قتلگاه حسین رسید پایش بلغزید و خونس جاری شد از در مناجات گفت خدایا ای نعقوبت به ازاء گناهی بود که کردم؟ وحی الهی آمد که گناهی نکرده ای لیکن فرزند تو حسین در این زمین کشته میشود بظلم و خون تو به موافقت خون او ریخته شد آدم گفت پروردگارا حسین پیغمبری است؟ فرمود نه و لیکن فرزند زاده پیغمبر ما محمد است، گفت قاتل او کیست؟ جواب آمد یزید ملعون اهل سماوات و زمین است، آدم گفت من چه باید بکنم؟ جبرئیل عرض کرد ای آدم وی را لعن کن پس چهار بار یزید را لعن کرد و چهار گام برداشت و به عرفات رسید و حوا را یافت (3).

ط - هم در (منتخب) است که سفینه نوح چون به کربلا رسید زمین وی را

ص: 184

1- مجلسی علیه الرحمة در بیان این عبارت " فان الشهيد معه كالشهيد مع الانبياء مقبل غير مدبر " فرمود که صواب آنست که مقبلا باشد چه حال است از شهید و بنا بر آنچه در نسخ است از صورت رفع صفة كالشهيد است چه او در قوه نکره است و آنچه به نظر این بی بضاعت میرسد آنست که خبر آن مقبل غیر مدبر است و كالشهيد حال است از اسم آن چه مانع ندارد حال از مبتداء نزد ما و اظهر آنست که خبر بعد از خبر باشد، و احتمال حالیت مقبل وجهی ندارد نه لفظا و نه معنا و وصف بودن هم رکیک است (منه ره).

2- کامل الزیارات 67 البحار 44 / 301 عوالم العلوم 593.

3- بحار الانوار : 243/44 الرقم 37.

بگرفت و بیم غرق شد خدای را خواند و از سبب سؤال کرد جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح گفت قاتل او کیست؟ جبرئیل گفت ملعون اهل هفت آسمان و هفت زمین است پس نوح وی را چهار بار لعن کرد و سفینه در گذشت (1).

ی - هم در (منتخب) مرسلای ابراد شده که خلیل به کربلا در گذشت و اسبش به لغزید و بر زمین افتاد و سرش بشکست و خون سیلان کرد وی استغفار نمود و از این زمین فرزند زاده خاتم انبیاء پسر خاتم الاوصیاء کشته میشود و خون تو به مشایعت وی سیلان گرفت از جبرئیل پرسید که قاتل او کیست؟ گفت لعین اهل آسمانها و زمین ها و قلم بر لوح جاری شد به لعن او بدون فرمان پروردگار خدای وحی فرستاد قلم را که به این لعن کردن مستحق ثنا شدی پس ابراهیم دو دست خود برداشت و یزید را بسیاری لعن کرد و اسبش به زبان فصیح آمین گفت (2).

یا - هم در (منتخب) است مرسلای که گوسفندان اسماعیل در کنار شط فرات بودند چون به شریعه که در کربلا است رسیدند آب و علف نخوردند شبانش خیر آورد از سبب سؤال کرد جبرئیل نازل شد و فرمان آورد که از گوسفندان پرس آنها را مخاطب کرد که چرا از این آب نیاشامید؟ گفته چنان شنیده ایم که سبط محمد صلی الله علیه وآله و سلم در این مشرعه شهید شود تشنه و ما از این آب نیاشامیم به جهت اندوه بر او، پرسید کشنده او کیست؟ گفتند ملعون اهل سماوات و ارضین

ص: 185

1-1) بحار الانوار 44 / 243 الرقم 38.

2-2) بحار الانوار 44 / 243 الرقم 39.

و خلائق یکسره پس اسماعیل گفت اللهم العن قاتل الحسين (1).

یب - هم در (منتخب) است که موسی علیه السلام چون به کربلا رسید موزه اش بدرید و خسک در پایش خلید و خونس سائل شد و گفت خدایا از من چه صادر شده؟ وحی آمد که اینجا حسین کشته شود و خونس بریزد خون تو به موافقت خون او سیلان کدر گفت حسین که باشد؟ جواب آمد که سبط محمد مصطفی و پسر علی مرتضی گفت قاتل او کیست؟ جواب آمد لعنت شده ماهیان در بحار و وحوش در قفار و مرغان در هوا پس موسی دست برداشت و یزید را لعن کرد و بروی نفرین نمود و یوشع بن نون آمین بگفت (2).

یج - هم در (منتخب) است که سلیمان بر بساط خود سوار بود چون به کربلا رسید باد بساط او را بگردانید سه بار چندان که بیم سقوط شد پس ساکن شد و بساط بر زمین آمد باد را مخاطب ساخته سؤال فرمود که این سکون را سبب چه بود؟ با گفت در این زمین حسین گشته میشود گفت حسین کی است؟ گفت فرزند احمد مختار و علی کرار گفت قاتل او کی است؟ گفت ملعون اهل سماوات و ارض یزید پس سلیمان هر دو دست برداشت و یزید را لعنت کرد و نفرین گفت، انسیان و جنیان آمین گفتند (3).

ید - هم در (منتخب) آورده که روایت شده که عیسی در براری سیاحت میکرد و حواریون با او بودند چون به کربلا رسید شیری شکننده سر راه بر او بگرفت عیسی پیش آمد و به فرمود از چه روی در اینجا نشسته ای و نمیگذاری ما را که به راه برویم شیر با زبان فصیح جواب داد که راه را و نمیگذاریم تا یزید قاتل

ص: 186

1-1) بحار الانوار 44 / 243 الرقم 40.

2-2) بحار الانوار 44 / 244 الرقم 41.

3-3) بحار الانوار: 44 / 244 الرقم 41.

حسین را لعن کنید عیسی گفت حسین کیست؟ گفت سبط محمد نبی امی و پسر علی ولی است فرمود قاتل او کیست؟ گفت قاتل او لعنت شده و حشیان و گرگان و شیران است خصوصاً در ایام عاشوراء پس عیسی بر داشت و یزید را لعن و نفرین کرد، و حواریین آمین گفتند و شیراز سر راه برفت و عیسی و حواریین به راه خود برفتند (1).

و این مقوله اخبار در کتب مقاتل و مناقب فراوان است و استقصاء آنها در عهده مطولات است و اخبار از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم " لا- انالهم الله شفاعتی ولا- تنالهم شفاعتی والویل لمن قتله واللهم اخذل من خذله واقتل من قتله " واز این گونه تعبیرات که در حقیقت مؤدی مفاد لعن است در (عیون) و (علل) و (امالی) و (مناقب) و (کامل الزیارة) و (بحار) و غیرها بیش از حد احصاء است و آنچه ذکر کردیم در این مقام کفایت است و بعضی مباحث متعلقه به لعن یزید انشاء الله در فقره آتیه بیاید.

"اللهم العن ابا سفیان" ج- بار الها لعنت کن ابو سفیان را.

ش - ذکر لعن ابو سفیان به جهت تذکر مساوی بنی امیه و افعال شنیعه یزید است که یکی از فروع آن شجره ملعونه و ثمرات آن اصله غیر میمونه است، و ابو سفیان اسم او صخر بن عرب بن امیه است.

و مادر او صفیه دختر مزین الهالیة است و ندانم کجا دیدم اندر کتاب که وی زانیه بوده و ابو سفیان تبه زنا متولد شده ده سال قبل از عام الفیل متولد شد و تا بود در عداوت رسول خدای و اجلاب حروب و سوق جنود و قود عساکر بر

ص: 187

آن حضرت کوشش داشت و هیچ فتنه در قریش بر پا نشد مگر اینکه وی را در او قدمی راسخ و سعیی بالغ بود تا اینکه در عام الفتح قهرا اسلام آورد و با نفاق بزیست و در طایف ملازم رکاب بود یگ چشم او به زخم تیز نابینا شد و چشم دیگر در یرموک و یکسره کور به ماند و در حرب هوازن که به مؤلفه القلوب بذل عطایا شد او را صد شتر و چهل اوقیه نقره بهره افتاد و پسران او یزید و معاویه را نیز چنین بخش دادند، و پسر دیگرش حنظله که به وی هم مکنی میشد و بواسطه وی او را ابو حنظله میخواندند در بدر به دست امیر المؤمنین علیه السلام طلیعه جیش پدر و برادر و اقربای خود بسوی دوزخ شد.

و اولاد ابو سفیان معاویه و عمر و عتبه و صخره و هند و رمله و آمنه و ام حبیبه و جویریة و ام الحکم و حنظله و عنبسه و محمد و زیاد باستلحاق معاویه چنانچه گذشت - (1) و یزید و رمله الصغری و میمونه بوده اند چنانچه ابن قتیبه در (معارف) آورده وی در سال سیم هجرت هشتاد و دو ساله به دوزخ روانه شد در ایام مهاجاة بین مسلمین و کفار حسان بن ثابت در هجوا ابو سفیان شعر بسیار سروده که ما به جهت تزیین این کتاب یگ دو مقطوعه آنها را یاد میکنیم در جنگ احد گفته:

عضنضت بایر من ابیک و خاله *** وعضت بنو النجار بالسكر الرطب

فلست بخیر من ابیه و خاله *** ولست بخیر من معاطلة الکلب

ولست بذی دین ولا ذی امانة *** ولست بخیر من لوی ولا کلب

ولکن هجین ذو دناة لمقرف *** مجاجة ملح غیر صاف ولا عذب

وله ایضا:

ولست من المعشر الاکرمین *** لا عبد شمس ولا نوفل

ص: 188

ولیس ابوک باقی الحجیج *** فاقعد علی الحسب الارزل

ولکن هجین منوط بهم *** کما نوطت حلقة المحمل

تجیش من اللوم احسابکم *** کجیش المشاشة فی المرجل

و این ابیات صریح در خبث مولد و فساد نسب او است چه او را از عبد شمس نفی کرده و منوط به ایشان شمرده و حال ابو سفیان در نفاق و معاداة خانواده رسالت واضح تر از آن است که نوشته آید و روشن تر از آن است که انکار تواند شد در (نهج البلاغة) مکرم رسول خدای را در قبال او ذکر کرده میفرماید " منا النبى ومنکم المکذب " (1) ابن قتیبه که مرکز دایره نصب و اعراض است اسم او را در مؤلفه القلوب ذکر کرده، و بر عادت خود که بعد از ذکر بعضی ایشان میگوید اسلام او نیکو شد نگفته و این دلیل آنست که نفاق او را نمیتوانست به پرده پوشاند و الا البته به جهت اصلاح شرف معاویه علیه الهاویه - ذکر این فقره هم میکرد و جاحظ لعنه الله که عدو مجاهر امری المؤمنین است در (رساله مفاخره) بین بین هاشم و نبی امیه میگوید:

" قد عرفنا کیف کان ابو سفیان فی عداوة النبى و فی محاربتة له و اجلابه علیه و غزوه اياه و عرفنا اسلامه حیث اسلم و اخلاصه کیف اخلص و معنی کلمته یوم الفتح حین رأى الجنود و کلامه یوم حنین و قوله یوم صعء بلال علی الکعبه فاذن علی انه اسلم علی یدی العباس هو الذی منع الناس من قتله و جاء به ردیفا الی رسول الله و سألہ فیہ ان یشرفه و ان یکرمه و ان ینوه به و تلك ید بیضاء و مقام مشهود و یوم حنین غیر موجود فكان جزاء بیته ان حاربوا علیا و سمو الحسن و قتلوا الحسین و حملوا النساء علی الاقتاب حواسر و کشفوا عن عورة علی بن الحسین حین اشکل علیهم بلوغه کما یصنع بذراری المشرکین

ص: 189

اذا دخلت دورهم عنوة " الى ان قال " واكلت هند كبد حمزة فمنهم آكلة الاكباد ومنهم كهف النفاق، ومنهم من نقر بين ثنيتي الحسين عليه السلام بالقضيب انتهى (1).

می بین با این عصبیت و مروانیت و عثمانیه و سفیانیت که در فضایل هر سه رساله نوشته است شهادت داده که ابو سفیان کهف نفاق بوده و در اسلام اخلاص نداشته است پس ما را شهادت این دو ناصب - که ابن قتیبہ و جاحظ باشند، و البته در نزد نواصب از اعظم عدولند - کفایت میکنند در اثبات نفاق و استمرار کفر ابو سفیان علاوه بر اینکه دخول او به نفاق در اسلام و بودنش از مؤلفه القلوب محل اتفاق کل است و دلیل رافعی برای او اثبات نشده.

پس جمیع احکام شرعیه نفاق: از جواز لعن و وجوب تبری و غیرها به حکم استصحاب مترتب میشود و نص کتاب کریم در آیه رؤیا که سابقا گذشته (2) شاهد لعن او است چه او فی الحقیقه اصل این شجره ملعونه است و مورخین عامه و خاصه در کتب خود ثبت کرده اند و در فرمان معتضد که سابقا نوشتیم (3) اشاره شده است که بعد از استقرار امر خلافت بر عثمان چون به سرای خویش در آمد جماعت بنی امیه به شادمانی گرد او فراهم شدند و در خانه را از اجنبیان مسدود داشتند، این وقت ابو سفیان بانگ برداشت که آیا بیرون بنی امیه کسی در سرای حاضر است؟ گفتند نه فقال یا بنی امیه تلقفوها تلقف الكرة فوالذي يحلف به ابو سفیان ما من عذاب ولا حساب ولا جنة ولا نار ولا بعث ولا قيامة".

یعنی هان ای بنی امیه چنانچه گوی را در میدان در میر بایند خلافت را

ص: 190

1-1) ابن ابی الحدید ج 15.

2-2) در ذیل ولعن الله بنی امیه قاطبة ج 1 / 329.

3-3) ذیل لعن الله بنی امیه ج 1 / 329.

برائید و غنیمت شمارید سوگند به آنکه ابو سفیان را سوگند به او رواست یعنی لات وعزی نه عذابی است و نه حسابی است و نه بهشتی است و نه دوزخی و نه حشری است و نه قیامتی، عثمان چون این کلمات بشنید بیمناک شد که مبادا مسلمان بشنوند و انگیزش فتنه کنند، بگفت تا ابو سفیان را از مجلس بیرون کنند از اینجا نکنته شناسان توانند بدست آورد که سومی (عثمان) هم در مکنون ضمیر خود در عقیده کفر و نفاق با ابو سفیان شریک بوده ولی مصلحت را از ابو سفیان تأدیبی کرد و اگر نه مجازات مرتد قتل است نه اخراج بالجمله از اخبار مشهوره است و ابن ابی الحدید نقل کرده و از بیهقی و زمخشری روایت شده و در فرمان معتضد ب الله عباسی از ثقات روایت کرده که روزی ابو سفیان بر حماری سوار بود و معاویه زمان او را در دست داشت و یزید از عقب سر میراند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود " لعن الله الراكب والقائد والسائق " (1).

و از کتاب (مفاخرات زبیر بن به کار) ابن ابی الحدید نقل میکند که مجلسی شد در منزل معاویه که عمرو بن عاص و عتبه بن ابی سفیان و مغیره بن شعبه در آنجا مجتمع شدند و امام حسن علیه السلام را طلبیدند، و چون تشریف آورد، هر يك جسارتی کردند به شرحی که در آن کتاب مذکور است پس آن سید جوانان بهشت تکلم فرمود، و معاویه را مخاطب داشت و در اثنای مخاطبه فرمود " انشدك الله يا معاویه اتذكر يوما جاء ابوك على جمل احمر وانت تسوقه واخوك عتبه هذا يقوده فراكم رسول الله فقال: اللهم العن الراكب والقائد والسائق " آنگاه روی به آن جماعت کرده فرمود شما را قسم به خدای میدهم میدانید که رسول خدای در هفت موطن که کسی نمیتواند رد آنها کند ابو سفیان را لعن فرمود:

ص: 191

تنبیه - لقب امیر المؤمنین برای احدی - حتی امام زمان علیه السلام - گفته نمیشود

اول - روزی که رسول خدای را دید که از مکه بیرون میرفت و ثقیف را دعوت میکرد و سب و شتم و بدگوئی از آن حضرت کرد پس خدا و رسولش او را لعن کردند.

دوم - روزی که قافله از شام من آمد و ابو سفیان ایشان را راند و معارضه کرد و مسلمین ظفر نیافتند و رسول خدای او را لعن کرد و واقعه بدر از آن سبب شد.

سیم - روز احد که او زیر کوه ایستاد بود و رسول خدای بالای کوه بود و او میگفت "اعل هبل، اعل هبل" پس پیغمبر ده مرتبه او را لعن کرد و مسلمانان متابعت نمودند.

چهارم - روزی که احزاب و غطفان و یهود را آورد و پیغمبر او را لعنت فرمود.

پنجم - روزی که ابو سفیان با قریش آمد و پیغمبر را از مکه منع کردند در روز حدیبیه پس پیغمبر ابو سفیان و قاده لشکر و اتباع را لعن کرد و قال ملعونون کلهم.

ششم - روزی که سوار شتر سرخ بود.

هفتم - روز عقبه که خواستند ناقه پیغمبر را بر مانند و ایشان دوازده نفر بودند از آن جمله یکی ابو سفیان بود آنگاه شروع در مثال دیگران فرمود.

و تقی الدین بن حجه کا از اکابر ادبای سنت است فصلی از این در (ثمرات الاوراق) نقل کرده میگوید فرمود "وانشدکم ب الله أتعلمون ان معاویة کان یقولو بائیه علی جمل واخوه هذا یسوقه فقال رسول الله: لعن الله الجمل وقائده وراکبه

بالجمله حال ابو سفیان بر منصف با تتبع ظاهر است، اگر چه اهل سنت از روی قول به عموم عدالت صحابه به باید ملتزم شوند که عداوت با رسول و استمرار نفاق و گفتن به عباس "لقد اصبح ملك ابن اخيك عظيما" و سایر کفریات منافی عدالت نباشد، و اتفاق غریبی افتاد که ابو سفیان به ازاء پیغمبر است و معاویه به ازاء امیر المؤمنین و یزید با ازاء سید الشهداء و عداوت هر يك با دیگری نه چندان است که در حیطة بیان در آید.

"ومعاوية بن ابی سفیان" ج - و لعنت کن معاویه پسر ابو سفیان را.

ش - معاویه پسر هند است از ابو سفیان به حسب مشهور ولی محققین نسب وی را ولد الزنا دانند.

راغب اصفهانی در (محاضرات) گفته و ابن ابی الحدید از (ربیع الابرار) زمخشری نقل کرده که معاویه را نسبت به چهار کس میدادند: مسافر ابن ابی عمرو و عمارة بن الولید بن المغیره و عباس بن عبد المطلب و صباح که سرودخان و مغنی عمارة بن الولید بود، و ابو سفیان بسی زشت و کوتاه بود، و صباح که مزدوری ابو سفیان میکرد جوانی خوش سیما بود هند را باوی الفتی افتاد و به خویشتن دعوت کرد و با وی در آمیخت، و علماء نسب گفته اند که عتبة بن ابی سفیان هم از صباح است و هم گفته اند که چون هند به معاویه بارور شد مکروه داشت که وی را در خانه بزاید کنار کوه؟؟ اجیاد (2) آمد در آنجا وضع حمل کرد اینست که حسان در ایام مهاجرات اشاره به حال معاویه کرده میگوید:

ص: 193

1-1 شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید 2 / 102 ط مصر.

2-2 اجیاد کوهی است زینتی در مکه معظمه شرفها لله تعالی و او در اصل جمع جواد است بمعنی است خوب چون تتبع اسبان خود را در آنجا نگاه میداشت این موضع را ایجاد گفتند و از موارد استعمال او شعر این فارص است در تائیه صغری که میگوید: سقی بالصفی الربیعی ربعا له *** الصفا و جاد با جیاد ثری فیه ثروتی و آنچه ما گفتیم مأخوذ است از صحاح و غیره و صاحب قاموس در ماده "جید" گفته: "واجیاد ارض بمکه او جبل بها لخیل لتتبع کان بها" و این عبارت با اغلاق و اند مای که منافی وضع کتاب لغت است چنانچه اکثر عبارات قاموس در این حکم شریکند خالی از غلط نیست چه دانستی که او جمع جواد است و واوی، نه جمع جید و یائی علیهذا باید در جود یاد شود در تعداد جموع جواد چنانچه اسماعیل بن عباد نیشابوری که جوهری لغت است در صحاح چنین کرده، و از نوادر اینکه در جمع جواد اجیاد را ابتدا ذکر نکرده اگر چه هیچ غلط و اشتباهی از او نادر و عجیب نیست چه او هر نوعی از اغلاط در این کتاب بی اندازه دارد قاموس است محیط به انواع اشتباهات و اغالیط و الله العاصم (منه ره)

لمن الصبي بجانب البطحاء *** في الترب ملقى غير ذى مهد

نجلت به بيضاء النسبة *** من عبد شمس صلته الخد

وآية الله العلامة - نضر الله وجهه - از کلبی نسابه رحمه الله که از ثقات نزد علماء عامیه است نقل کرده، و این روز بهان تقریر میکند که معاویه فرزند چهار نفر بود عماره و مسافر و ابو سفیان و مردی دیگر که نام وی نبرده و هند مادر او از ذوات الاعلام بوده و بیشتر شهوت او در آمیزش با غلامان سیاه بوده، و هر گاه بچه سیاه میزاد او را میکشت، و حمامه که یکتن از جدات معاویه است رایتی

در سوق ذی المجاز داشته و در زنا به نهایت رسیده بود و از اینجا نسب ابو سفیان هم معلوم میشود که خود او بنفسه حرام زاده بوده.

و سید محقق شهید ثالث قدس سره در (احقاق الحق) از کتاب (نزهة القلوب) قطب شیرازی که علامه علمای امامیه است آورده که گفته است اولاد زنا نجینند چه آدمی را در زنا شهوت و نشاطی تمام است که فرزند او با وی کمالی قوی خواهد بود و آنچه از حلال است به تصنع و تکلف واقع میشود و از این جهت عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان از دهائة ناس معدود میشدند آنگاه نسب ایشان را چنانچه زمخشری در - ربیع الابرار) آورده سیاق میکند (1).

و شرحی مبسوط و مفصل در این مقام سبط این جوزی از کتاب کلبی آورده در ذیل کلام حضرت امام حسن علیه السلام که به معاویه فرمود "وقد علمت الفراش الذی

ص: 195

1-1) روایت کرده عالم جلیل شیخ یوسف بحرانی ره و غیر او از محمد بن السایب کلبی و ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی در (صلافة در معرفت صحابه) و کتاب (التنقیح در نسب صریح) و آنها روایت کرده اند از عبد الله ابن سیابه که او گفت نکاح شبهه از اقسام نکاح است و متولد از شبهه و زنا نجیب تر است از ولد فراش و گاه اتفاق می افتد در نسبتها از کرامات که مناسب حال و سزاوار شان او است از ارتباط نسبت بعضی به بعضی و عرب فخر می کرد اگر رو میداد از برای آنها این قسم نسبت در خودشان یا در چهار پایان ایشان (سپس شروع کرده اند در بیان نسب رمع مراجعه شود) - شجرة طوبی علامه نوری ص 2 علامه شیرازی در (نزهة القلوب) میگوید: اولاد زنا نجبایند زیرا که مرد زنا میکند به شهوت و نشاط پس بیرون می آید فرزند کامل و آنچه از حلال است به تکلف مرد است بزنا، و از این جهت است که معاویه و عمرو بن العاص از زیرك های مردم بودند - شجرة طوبی ورقة 168

ولدت عليه " که موافق با اجمال مذکور است و چون اطلاع بر او بعد از نقل کلمات سابقه حاصل شد نقل او موجب تکرار است و هر که طالب آن فوائد است به کتاب (تذکره) رجوع کند وبالجملة فما احقه بقول ابن الحجاج:

يا بن النساء الزواني لعاهرات ومن *** سلقلياتهم قد حضن من خلف

يا بن التي نتفت من بعض شعرتها (1) *** بيتا من الشعر يغني جملة السلف

انتقال وی در نیمه رجب پنجاه و نه هجری است به قولی وشصت به قولی دیگر که مورخ معاصر وی را تضعیف کرده نظر به اینکه قتل سید الشهداء علیه السلام در روز جمعه دهم محرم الحرام است و چون به قهقری حساب ماه ها را نگریم جمعه دهم محرم شصت و یک میشود نه شصت ولی مشهور و معتمد قول اول است و بعضی گفته اند که وقت وفات عمر او هشتاد و هفت بوده و بنابر این هفت سال قبل از بعثت متولد شده و این قتیبه گوید هشتاد و دو سال داشته و بنابر این سیزده سال قبل از بعثت که بیست و هفت سال بعد از عام الفیل باشد متولد شده، اولاد وی: عبد الرحمن و یزید و عبد الله و هند و رمله و صفیه بودند و در عام الفتح به صولت اسلام اظهار مسالمت کرده و به نفاق مماشات میکرد و در حرب حنین از سهام مؤلفه القلوب چنانچه اشاره کردیم (2) چهل اوقیه سیم نصیب یافته به روایت مشهور اهل سنت.

و در (نهج الحق) فرموده که چون پیغمبر خون او را هدر کرد در فتح مکه و بعد به اضطرار پنج ماه قبل از وفات رسول آمد و هود را بر روی عباس انداخت و وی را شفیع

ص: 196

1-1) الشعرة شعر العانة.

2-2) ص 187 ذیل اللهم العن ابا سفیان.

شمرده معاویه را از نویسندگان وحی دروغ و افتراء است

کرد و اسلام اظهار کرد هم به شفاعت عباس اذن کتابت یافت (1) و گاه گاهی مکتوبی برای پیغمبر علیه السلام مینوشت و این که وی را از کتاب وحی شمرده اند از افتراء و اختلاق است و جماعتی از مورخین عامه و خاصه تصریح به آنچه ما گفتیم کرده اند.

بالجملة چون ابو بکر تسییر جیش و ارسال عساکر به جانب شام کرد یزید ابن ابی سفیان را امیر کرد و معاویه و ابو سفیان هر دو را در تحت رایت او مأمور داشت چون وی به پدران خود ملحق شد معاویه را امیر کرد و حکومت شام داد، و در بقیه زمان ابی بکر و تمام خلافت عمر و عثمان منصوب و والی بالاستقلال بود و در احداث بدع و احیای سنن کسروانیت و قیصرانیت و اظهار معالم تجبر و تنمر و تبختر چندان سعی کرد که روزی عمر باوی گفت: "انت کسری العرب" و در شرب خمور و انحاء فجور به اتفاق مورخین مولع و مجذوب بود تا قبل از ایام خلافت و از آن پس گروهی گفته اند یکسره ترك کرد و جماعتی بر آن رفته اند که سرا در تناول کاسات عقار و تداول اسباب عهار همراهی داشت چون علی علیه السلام زیب او رنك خلافت شد و دست غاصبین و ناصبین في الجملة کوتاه شد معاویه را که به ظلم و طغیان و فسق و عصیان شهره آفاق بود تقریر نکرد وی هم به بهانه طلب خون عثمان با حجت خدای و امام زمان طریق محاربت سپرد و شمشیرها کشید و جنگهای با امیر المؤمنین علیه السلام نمود تا آن حضرت با قلب محزون و سینه پر خون از مفاسد و مکاید او و عمرو عاص شربت شهادت چشید امام حسن علیه السلام آغاز جنگ کرد تا صلح واقع شد، این جمله بیست سال بود که امیر بود بیست سال دیگر بالاستقلال خلیفه به باطل و والی بی مقابل بود پس چهل سال امارت او طول

ص: 197

1-1) شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید 2 / 102 نهج الحق للعلامة الحلي 310.

کشید علی الجملة از رسول خدای حدیث لعن او را در ذیل حال ابو سفیان شنیدی (1).

و در (ربیع الابرار) زمخشری است و موافق آنچه در (نهج الحق) حکایت فرموده که روزانه پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم مشغول کار خطبه بود معاویه دست پسر خود یزید را بگرفت و بیرون آمد و خطبه را نشنید، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم: "لعن الله القائد والمقود ای یوم یكون لهذه الامة من معاوية ذی الاسائة" (2).

واظهر آنست که لفظ اخیه در عبارت کتاب (نهج الحق) مشتبه شده باشد به ابنه چه خط شریف علامه - رضی الله عنه - که چند سطر از او در کتب این بی بضاعت موجود و مایه افتخار است به غایت ضعیف است و این گونه اشتباهات سهل است، و الا بسی مستبعد مینماید که یزید در زمان پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم متولد شده باشد چه تاریخ عمر او معلوم است و شاید که نسخه (ربیع الابرار) غلط بوده و حضرت علامه - ادام الله اکرامه - ملتفت به تصحیح او نشده باشد، پس طعن ابن روزبهان از این جهت صحیح نیست علاوه بر اینکه بر فرض تسلیم قدح حدیث از جهت حال یزید متشابه میشود ولی لعن معاویه که قدر متیقن مضمون خبر است نباید از او رفع ید کرد و تفکیک در حجة - خاصة بر این وجه که احکام مختلفه از الفاظ متعددة استفاده میشود که بعضی حجت باشند و بعضی نباشد چنانچه در اصول اثبات کرده ایم مانعی ندارد.

هم در (کتاب - ظ * (نهج الحق) میفرماید و ابن روزبهان اعتراف کرده به فضل الهی که پیغمبر دائما او را لعن میکرد و میفرمود "اللعين بن اللعين الطليق بن

ص: 198

1-1 (ج 2 ص 187).

2-2 (نهج الحق ص 310).

الطریق " (1).

و هم از پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم در (کتاب معتضد) نقل شده که فرمود " اذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه " (2) چون معاویه را بر منبر من بینید بکشید.

و هم از صحاح اهل سنت منقول است که " الخلافة بعدی ثلثون ثم يعود ملكا عضوضا (3) از این جهت این روزبهان اعتراف کرده که معاویه از خلفاء نیست، بلکه از ملوک است و سایرین در ضیق خناق تأویل افتاده اباطیلی چند تلفیق کرده اند که محصل پاره آنها اینست که ملك درجه نازله خلافت است و منافی با اینکه صدق خلافت هم کند نیست این کلام ابن خلدون وابن حجر است و ظاهر حدیث منادی بر خلاف است:

چه او لا- ملك را با خلافت مقابل کرده، و ثانیاً ملك را عضوض یعنی سخت و شدید قرار داده و این منافی است با اینکه خلافت ناقصه باشد یعنی بر حق باشد اگر چه به کمال زمان سابق نرسد و در اخبار دیگر ملك و جبریت و ملك و جبریت وارد است و اینها قابل تأویل نیستند و ثالثاً دلالت دارد بر بطلان این وجه آنچه:

ص: 199

1-1) الطریق بن الطریق اللعین بن اللعین - نهج الحق ص 309.

2-2) گذشت مکتوب معتضد ج 1 ص 345.

3-3) رواه الصواعق المحرقة ص 217 عن ابی داود والترمذی والنسائی والجمع بین الصحیحین عن مسند انس بن مالک و ابی عامر ان النبی صلی الله علیه وآله و سلم قال: او دینکم نبوة و رحمة ثم ملك و رحمة ثم ملك جبرية ثم ملك عض يستحل فيه الحر والحره - راجع تاریخ الخلفاء للسيوطی 9 و نهاية اللغة لابن الاثیر ج 3 / 353 مع تفاوت یسیر و احمد بن حنبل فی المسند ج 1 / 456 و تطهیر اللسان لابن حجر 16 و نهج الحق للعلامة 316.

عمر شهادت میدهد به سه عنوان که معاویه نمیتواند خلیفه باشد

سیوطی در کتاب (تاریخ مصر) از (طبقات محمد بن سعد) نقل کرده مسندا که عمر به سلمان گفت من ملکم یا خلیفه؟ سلمان فرمود اگر جبایت درهمی یا بیشتر یا کمتر از ارض مسلمین بکنی و در غیر حق بگذاری ملکی، نه خلیفه.

و هم سند به سفیان بن ابی العوجاء میرساند که عمر گفت (و الله ما ادري أخليفة انا ام ملك، فان كنت ملكا فهذا امير عظيم قال قائل يا امير المؤمنين ان بينهما فرقا، قال ما هو؟ قال: الخليفة لا يأخذ الا حقا ولا يضعه الا في حق وانت به حمد الله كذلك، والملك يعتسف الناس فيأخذ من هذا ويعطي هذا).

و این دو خبر اول قول صحابی است و حجت است، و ثانی تقریر عمر را دارد علاوه بر اینکه مبطل خلافت عمر است به جهت اظهار شك و قسم یاد کردن بر جهل بواقع حال خود مبطل خلافت معاویه و متأخرین است، چه معلوم شد که مراد به ملك ظالم و عاسف است، پس توجیه این طایفه باطل شد، و تنبه این جواب از خصایص این کتاب است.

بالجمله در (اسد الغابه) از عبد الرحمن زبیری نقل میکنند که عمر گفت ان هذا الامر في اهل بدر ما بقى منهم احد، ثم في اهل احد ما بقى منهم احد، ثم في كذا و كذا وليس فيها لطلاق ولا لوليد طليق ولا لمسلمة الفتح شئ.

به حمد الله که عمر به سه عنوان نفی خلافت از معاویه کرده چه هم طلیق بود و هم ابن الطلیق و هم از مسلمة فتح - * اگر اسلام آورده باشد -، و این استدلال هم از متفردات این بی مقدار است.

و هم ابن اثیر در (اسد الغابه) و سایرین نقل کرده اند از ابن عباس مسندا که گفت من با صبیان مشغول لعب بودم که ناگاه رسول خدای بیامد و در پشت دری متواری شدم رسول خدای دست بر پشت من زد فرمود معاویه را طلب کن نزد من،

نفرین رسول خدا درباره معاویه خدا شکمت را سیر نکند

آمدم و برگشتم و گفتم مشغول اکل است فقال (لا اشبع الله بطنه) (1) خدای شکمش را سیر نکند.

واین خلکان در ترجمه نسائی صاحب (خصایص) آورده که از او پرسیدند در فضائل معاویه چه روایت داری گفت (لا اعرف له فضيلة الا لا اشبع الله بطنك).

ونسائی را ابن خلکان به حافظ و امام عصر في الحديث ستوده، و از ابو سعید صاحب تاریخ مصر نقل کرده (كان اماما في الحديث ثقة ثبتا) و این نحو از مسائل او البته حجت است، و او از اصحاب سنن است، و کتاب او یکی از صحاح سته است بنا بر مشهور.

واین حجه حموی در (ثمرات الاوراق) از حضرت امام حسن علیه السلام در مجلس مفاخره نقل کرده (انشدکم الله و الاسلام اتعلمون ان معاوية كان يكتب الرسائل لجدی فارس الى یومنا، فرجع الرسول وقال: هو يأكل، فرد الرسول ثلاث مرات كل ذلك وهو يقول: هو يأكل، فقال النبي لا اشبع الله بطنه اما تعرف ذلك في بطنك يا معاوية).

و سید شهید قدس سره السعید از (تاریخ یافعی) آورده که معاویه به دعاء پیغمبر مبتلا شد به مرض جوع، و این از مسلمات و متواترات است که معاویه چندان میخورد که خسته میشد و سیر نمیشد، میگویند يك شتر درست میخورد.

قال الراغب وابن ابی الحدید و غیرهما كان معاوية يأكل حتى یربع، ثم يقول:

ارفع ما شبعت، اكلت حتى مللت، وقال الشاعر:

و صاحب لي بطنه كالهواية كأن في امعائه معاوية وقال السنائي:

ص: 201

عامه در مقام دفاع از معاویه خود را رسوا میکنند

هست چون معاویه آز *** که به خاک از تو دست بردارد باز

در مختصر (ربیع الأبرار) که موسوم به (روض الاخبار) است میگوید کانت العرب لا يعرف الألوان انما طعامهم اللحم يطبخ بماء وملح حتى كان زمن معاوية فاتخذ الألوان وتتوق فيها، و ما شبع مع كثرة الوانه لدعاء رسول الله.

و عجب است که مسلم در (صحیح) خود این خبر را نقل کرده، و احادیثی چند نقل کرده متقاربة المضمون که رسول خدای فرمود خدایا من بشری هستم که عرضه رضا و غضبم اگر بر امت خود نفرینی کنم او را رحمت و برکت برای ایشان کن.

و این فقره ظاهر است که وضع شده به جهت اصلاح حال معاویه - ولن يصلح العطار ما افسد الدهر - چه نمیتواند شد که پیغمبر معصوم از خلل و زلل بر کسی نفرین کند و نفرین او برکت و رحمت برای او باشد، و البته آن وجود قدسی و هیکل نورانی به اتمام تجرد و کمال تأله بر کسی بی استحقاق غضب نخواهد کرد، چنانچه صریح (ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحي يوحى) [4 النجم 53] دلیل عموم این دعوی است، بر فرض تسلیم صدق این اخبار به جهت جدل میگوئیم اگر راست باشد باید معاویه و حکم از امت بیرون باشند، چه اثر دعای آن جناب در حق هر دو ظاهر شد به بدی، چنانچه در حال حکم گذشت (1) و از یافعی و زمخشری و صاحب (روض الاخبار) و این حجه و غیرهم در حق معاویه شنیدی (2) بنابر این باید این دو نفر از کافران باشند، و شدت اهتمام عثمان به حال حکم و برگرداندن او به مدینه کشف از حال او خواهد کرد، والحر يكفيه الاشارة.

و در (نهج الحق) از ابن عمر روایت کرده که به حضرت پیغمبر آمدم

ص: 202

1- ذیل وآل مروان ج 1 / 319.

2- ذیل و معاویه ابن ابی سفیان ص 187.

شنیدم که فرمود بر آید بر شما مردی که بر غیر سنت من بمیرد، پس معاویه بر آمد (1).

و اخبار متواتره متکاتره در کفر و نفاق مبغض امیر المؤمنین وارد شده که در طرق صحیحة اهل سنت هم منقول است، و ذیل حدیث متواتر غدیر خم (اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) کافی است، و عداوت و سب او از امیر المؤمنین اظهر از آنست که بتوان شرح داد و هیچ کس از اهل سنت ندیده ام که منکر این عمل باشند جز ابن خلدون در مقدمه تاریخ که استبعادی تمام میکند از سب معاویه امیر المؤمنین علیه السلام را، و این اگر چه انکار متواتر است، چه این بی بضاعت باقلت اطلاع و عدم اسباب در زیاده از صد کتاب از کتب اهل سنت به نقل و رؤیت دیده ام و شنیده ام که معاویه سب امیر المؤمنین کرد، بلکه خود ابن خلدون در ذیل اخبار معاویه تصریح به این کرده که مغیره بن شعبه سب کرد، و در قتل حجر بن عدی نوشته که سب قتل معاویه او را ابای از سب امیر المؤمنین بوده، ولی با این همه معلوم میشود که اعتراف دارد که سب منکر، و موجب خروج از اسلام است، چون صغری ثابت شد تواتر کبری را به شهادت او اثبات میکنیم و کفر معاویه برهانی و مسلم الطرفین میشود، والحمد لله علی وضوح الحجة.

و این مقام اگر چه جای بسط زیاد دارد ولی رعایت اختصار موجب سکوت است، و در اخبار کثیره به طرق معتبره بلکه دعوی تواتر میشود کرد که پیغمبر فرمود به عمار (تقتلك الفئة الباغية) (2) و ابو العالیه جهنی از لشکر معاویه او را کشت،

ص: 203

1- کتاب صفین لنصر بن مزاحم 247، تاریخ الطبری 11 / 357، نهج الحق 310.

2- الاصابة ج 2 / 512، الاستیعاب 480، تهذیب التهذیب 7 / 409 قالوا وقد تواترت الاحادیث ان عمارا تقتله الفئة الباغية.

گفتار قاضی نور الله " شهید سوم " در این موضوع

و چون در جماعت شامیان غوغا شد معاویه گفت عمار را او کشته که او را طعمه سیوف و رماح کرده، و آن علی است، چون این سخن به سمع همایون رسید فرمود که اگر چنین است باید حمزه را هم رسول خدا کشته باشد.

بالجمله اخبار و آثار بر ذم معاویه بیش از حد احصا است، و از بعض متتبعین فضلاى هند حکایت شده که دوستان خیر از طرق معتمده اهل سنت نقل کرده، و خلاف بین او و بین امیر المؤمنین علیه السلام چون خلاف بین ابو جهل و پیغمبر بالضرورة ثابت است، و جمع بین متضادین محال است، پس یا باید محبت او داشت و عداوت علی علیه السلام، یا به عکس، ولی اهل سنت اختیار شق اول کرده اند، چنانچه از کتب علمای ما وراء النهر نقل شده که در تسنن شرط است که به قدر نارنجه عداوت علی در قلب باشد (1).

و این خلکان در (وفیات الاعیان) پرده از روی کار بر داشته در ترجمه علی ابن جهم ناصبی از خطیب بغدادی نقل کرده که وی متدین فاضل بود آنگاه میگوید وکان مع انحرافه عن علی ابن ابیطالب و اظهاره التسنن مطبوعا مقتدرا علی الشعر (2).

و از اینجا دو فایده بدست میآید: یکی اینکه نصب منافی تدین نیست، و دیگر اینکه اظهار تسنن به انحراف از امیر المؤمنین علیه السلام است، چه ظاهر اینست که لفظ (واظهاره التسنن) عطف تفسیر انحراف است، پس معلوم میشود که تسنن مشروط به انحراف و بغض آن جناب است، و این استفاده است لطیف، و از این جهت سید محقق شهید ثالث نصر الله وجهه در (مجالس المؤمنین) نسبت داده به این خلکان در ترجمه مذکوره که عداوت امیر المؤمنین علی علیه السلام شرط

ص: 204

1- راجع الاحقاق 7 / 447 فیه ما یفید للمقام.

2- احقاق الحق 1 / 2 و 64 و احقاق الحق 7 / 448 عن وفیات الاعیان.

تسنن است (1).

ومتأخرین اهل سنت مثل صاحب (تحفه) در باب مکاید از کتاب مذکور راه استفاده را نفهمیده تخطئه نقل و تکذیب ناقل کرده، و بنابر این البته دعای حدیث متواتر (اللهم عاد من عاده) شامل حال عموم اهل سنت میشود، مگر اینکه متشبهت به ذیل حدیث مسلم شده (2) مدعی شوند که نفرین پیغمبر از اسباب مغفرت است نه مایه بعد از رحمت الهی، چه پیغمبر العیاذ ب الله به غلبه غضب و طبیعت بشریت که دست خوش سهو و نسیان و عرضه ملاءب شیطان است کار فرماید، چون با خود آید تدارك نماید.

وفي الحقيقة این اخبار را به جهت توجیه فعل عمر که موافق نقل (بخاری) و (مسلم) منع از دوات و قرطاس کرد، والعیاذ ب الله نسبت هذیان به عقل کل و امام رسل داد افتراء و وضع کردند تا معلوم شود که پیغمبری مانع از هجر و هذیان نیست، قلم اینجا رسید و سر به شکست، آدمی چون به این حد از جهل برسد و کارش در عناد و تعصب به این مقام بکشد دیگر تخاطب او مناسب اهل علم و دانشمندان نیست.

بالجملة معاویه را اولیاتی چند است که از کتب تواریخ بدست می آید اول کسی است که وضع برید کرد، و اول کسی است که بنیاد دیوان خاتم گذارد و این چنان بود که در حق کسی صد هزار درهم نوشته بود مکتوب را باز کردند و دویست هزار کردند از این جهت دیوان خاتم را قرار داد و سایر خلفا متابعت کردند، و اول کسی است که اتخاذ مقصوره در مسجد کرد به بدعت، و اول کسی است که خطبه نشست خواند به بدعت، و اول کسی است که بر منبر در ملأ ناس اخراج

ص: 205

1- و در احقاق الحق ج 1 / 64 و ج 7 / ص 448 نیز بیان نموده.

2- روایاتی که گذشت ج 2 ص 202.

از اولیات معاویه بدعت های او آشکار میشود

ریح کرد چنانچه راغب میگوید، و اول کسی است که نقض عهد را بیمحا با اظهار کرد چنانچه بعد از مصالحه با امام حسن علیه السلام در مسجد کوفه بر فراز منبر گفت: (انی شرطت للحسن شروطا وکلها تحت رجلی).

و اول کسی است که با حدیث (الولد للفراش وللعاهر الحجر) مخالفت کرد، و اول کسی است که سب امیر المؤمنین علیه السلام را ترویج کرد، و اول کسی است که در قتل ذریه پیغمبر اقدام کرد و امام حسن علیه السلام را مسموم کرد، چنانچه در کتب تواریخ معتمده اهل سنت است و در قصیده ابن عبدون است که میگوید:

وفي ابن هند وفي ابن المصطفى حسن *** ات بمعضلة الالباب والفکر

فبغضنا قائل ما اغتاله احد *** وبغضنا ساکت لم یؤت من حصر

و اول کسی است که بیعت برای پسر خود گرفت که یزید را خلیفه کرد، ووزر او را بر گردن گرفت، و اول کسی است که خواجه گان به جهت خدمت خاص خود مقرر کرد، و اول کسی است که طیب معروف را غالیه نام نهاد، و اول کسی است که اذن داد که کعبه را مجرد از کسوت کنند چه قبل از او رسم چنان بود که جامه کعبه را به تدریج میپوشانیدند بدون اینکه او را تجرید نمایند، و اول کسی است که احیای رسم اکاسره کرد و در مجلس بر سریر نشست، و اول کسی است که رعیت او با او بازی کردند و حشمت او را نگاه نداشتند، و اول کسی است که در اسلام قتل بصیر کرد چنانچه با حجر بن عدی نمود، و اول کسی است که در اسلام سری را به نیزه زد چنانچه با عمرو بن حمق کرد، و اول کسی است که در بیعت استخلاف کرد، و حجاج متابعت او کرده ایمان بیعت را اختراع نمود، چنانچه این جمله از تواریخ اهل سنت معلوم میشود، و در همین مذکورات بدع و فتن وی آن قدر ظاهر میشود که حاجت به بیان نیست، و من لم یستضیئ بمصباح لم یستضیئ با صباح.

گفتار یکی از بزرگان زیدیه در سب منافقین از صحابه

تذییل و تسجیل چون جواز لعن معاویه بلکه لعن سایر منافقین از صحابه محل نزاعی عظیم و خلافی بزرگ است ما بین طایفه شیعی و سنی، و ما اگر چه در مطاوی این کتاب به طریق احتجاج به قدری که در تصدیق منصف مستبصر کافی باشد ذکر کرده ایم ولی در این باب رساله ای از بعض قدمای زیدیه نقل شده که جامع مجامع کلام و محیط به اطراف مقصود است، و هیچ دقیقه فرو گذاشت نکرده که به مناسبتی فاضل نحیر عبد الحمید بن ابی الحدید ذکر کرده در اول جزء بیستم (شرح نهج البلاغه) در تفسیر این کلمه که در خطاب به عمار وقتی که گفت گوئی با مغیره بن شعبه میگرد فرمود (دعه یا عمار فانه لن يأخذ من الدين الا ما قاربه الدنيا وعلی عمد لبس علی نفسه لیجعل الشبهات عاذرا لسقطاته) (1).

و ما در اینجا مجمل کلام ابن ابی الحدید و نخب معانی آن رساله را به جهت اتمام حجت و اکمال نعمت ایراد میکنیم و اگر به تفصیل او کسی را رغبتی باشد یا به عین عبارات حاجتی افتد به موضع مذکور از کتاب او مراجعه نماید.

ابن ابی الحدید میگوید يك روز در محضر نقیب ابو جعفر محمد بن یحیی العلوي البصری بودم در بغداد در سنه ششصد و یازده و گروهی در آنجا حاضر بودند يك تن از ایشان قراءت (اغانی) میگرد، نام مغیره بن شعبه برده شد، مردم در حق او مختلف گفتند از مدح و ذم و توقف، فقیهی که بر طریقه اشاعره تحصیل کلام میگرد قد برافراخت و منع از سب صحابه کرد و کلامی از ابو المعالی جوینی شاهد آورد که مشتمل بر فضائل صحابه بود مثل (اصحابی کالنجوم وایاکم و ما شجر بین صحابتی و دعوا لی اصحابی و خیرکم القرن الذي انا فيه، ولعل الله اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما شئتم).

ص: 207

1- شرح ابن ابی الحدید 20 ص 8 ط بیروت.

تنبیه - کلامی از عرفای اهل سنت فریبنده و پر از تزویر

و از این گونه مفتریات که به آن جناب بر بسته اند، و آیتی چند که در مدح مؤمنین صحابه از مهاجرین و انصار نازل شده به استشهاد تلاوت کرد، آنگاه خطابه ای چند از قبیل ترهات قلندریه، و خرافات صوفیه بر هم بافت که ما از آن طبقه دوریم ما را چه به کار ایشان، و باید پاس حرمت پیغمبر را در حق عایشه که زوجه او بود و زبیر که پسر عمه او بود، و طلحه که خواری خاص او بود نگاه داشت، و چرا جانب ام حبیبه را در ترك لعن معاویه مراعات نمودند.

علاوه بر اینکه لعن از واجبات نیست، و اگر آدمی ابلیس را هم لعن نکند در قیامت مسؤلیت نخواهد داشت، و اگر بجای لعن استغفار کند اولیتر است و از این گونه یاوه سرائی کرد.

ابو جعفر گفت مرا در سابق ایام کلامی از یکی از زیدیه بدست آمده که نوشته ام و او کفایت مهم کرده، و آن جزوه را بر آورد و به خواند و حاضران استحسان کردند و خلاصه او چنان است که:

اگر نه چنان بود که خدای تعالی معادات اعدای خود را واجب کرده چنانچه مواده اولیای خود را، و کار را بر مسلمین از این جهت تنگ کرده، و قطع عذر از هر جهت نموده - چه عقل صریح و نقل صحیح هر دو را بر ما گماشته در کتاب کریم میفرماید (لا تجد قوما يؤمنون ب الله والیوم الا -خر یوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا ابناءهم أو اخوانهم أو عشیرتهم) [22 المجادلة 58] وهم فرموده (لا تتولوا قوما غضب الله علیهم) [13 الممتحنة 60] واجماع مسلمین هم منعقد است بر اینکه عداوت اعداء الله و ولایت اولیاء الله واجب، و حب فی الله و بغض فی الله فریضه است - هر آینه ما متعرض معادات و براءت از کسی نمیشدیم و اگر گمان داشتیم که این عذر که به طول عهد و بعد زمان از آن امور ما دور افتاده ایم مسموع میشد، البته تکلیف نمیکردیم.

(السلام عليك يا بن فاطمة الزهراء سيدة نساء العالمين) اعراب فاطمة الزهراء

ولی بیم آن است که عتاب بر ما متوجه شود که اگر چه از ابصار شما دور شده اند ولی از قلوب شما غایب نبوده اند اخبار صحیحه که قطع عذر و الزام حجت کند به شما رسیده، چنانچه در اعتراف به نبوت و اشباه او به او ملتزمید، و تدبر قرآن کفایه مؤنه این کار میکند چرا نیندیشید از این آیه (ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السببلا) [67 الاحزاب 33] اما لفظ لعن که خدای تعالی در قرآن او را واجب فرموده به قوله (أولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون) [159 البقرة 2] و جمله خبریه اینجا مفید طلب است مثل (والمطلقات یتربصن) [228 البقرة 2] و هم خدای عز و جل خود عاصیان را لعنت کرده فرموده (لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود) [78 المائدة 5] و فرموده (ان الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة) [57 الاحزاب 33] و فرموده (ملعونین اینما تقفوا) [61 الاحزاب 33] و به ابلیس فرموده (ان عليك لعنتي الی یوم الدین) [78 ص 38] و فرموده (ان الله لعن الکافرین واعد لهم سعیرا) [64 الاحزاب 33].

و این سخن که گفته ترک لعن موجب مسؤلیت نیست، و استغفار اولی تر از او است اگر آدمی در طول عمر ابلیس را لعنت نکند مأخوذ نخواهد بود، کلام جاهلی است که نمیدانند چه میگوید چه لعن اعداء خدا طاعتی است که اگر به قصد قربت نه از در عصبیت واقع شود مایه اجر و ثواب خواهد بود، و اگر نه به این وجه بود تعبد به او واقع نمیشد چنانچه در نفی ولد فرموده (والخامسة ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین) [7 النور 24] و هم خدای در حق قاتل عمدی میگوید (و غضب علیه ولعنه) [93 النساء 4] و مراد از این البته لعن سایرین است.

و اگر نه چنین بود چون خدای لعنت کرده کسی را چه مانع دارد که ما هم لعن کنیم، تواند بود که خدای کسی را لعن کند یا ستایش نماید و ما را لعن و ستایش نباشد، هرگز چنین نباشد، و هیچ عقلی تجویز نخواهد کرد که خدای عز و جل

اشکال بر این تفسیر و نقد آن

میفرماید (قل هل ننبئکم بشر من ذلك مثوبة عند الله من لعنه الله) [60 المائدة 5] و هم میفرماید (ربنا آتھم ضعفین من العذاب والعنھم لعنا کبیرا) [68 الاحزاب 33] و در حق یهود فرمود (لعنوا بما قالوا) [64 المائدة 5].

و چگونه میگویند ترك لعن موجب مواخذه نیست مگر ندانسته ای که خدای موالات اولیاء و معادات اعدای خود را فریضه کرده، و چنانچه از تولی سؤال کند از تبری هم، مگر نمی بینی که چون یهودی اسلام آورد و بعد از کلمه شهادتین باید اظهار برائت از سایر ادیان کند، مگر نشنیده است که شاعر میگوید:

تود عدوی ثم تزعم اننی صدیقک ان الرأى عنک لعازب و اگر نه دشمنی دشمنان خدا لازم بود باید دوستی ایشان واجب باشد، چه به اجماع مسلمین مرتبه بین عداوت و ولایت نیست، و التالی باطل بالضرورة فالمقدم مثله، و اگر به جای این لعن استغفار کند اگر معتقد و جوب لعن نباشد البته توبه او مقبول نگردد، چه تائب از بعض معاصی با ارتکاب دیگری تائب و نادم بر گناه خود نیست، و اگر کسی در طول عمر خود ابلیس را لعن نکند اگر بی اعتقاد و جوب باشد کافر است و مخالف نصوص کتاب و سنت، و اگر به اعتقاد و جوب باشد البته خطا کرده که از متابعت خدای و رسول غفلت ورزیده، با اینکه در این مقام فرقی ظاهر است چه حال ابلیس معلوم و کفرش ضرب المثل و امساک از لعن او موجب شبهه نیست، به خلاف رؤسای باطل و أهل ضلال که سکوت مایه اشتباه گروهی از مسلمین است، و اجتناب از او مورث شبهه و موجب ضلال است.

و اگر کسی دعوی کند که حال زیاد و حجاج بر ما معلوم نشده و خوض در امر ایشان سزاوار نیست، چه فرق دارد با این سخن که حال معاویه و مغیره نیز بر ما معلوم نیست، و بعد عهد و تطاول زمان و تمادی ایام مانع از اطلاع شد

چون اول بالاتفاق باطل است ثانی مثل او خواهد بود.

و هم میگوئیم چرا شما خود را در امر عثمان اقسام کردید و از اعداء وقتله او برائت جستید و لعنت کردید، و حفظ حرمت ابی بکر صدیق به اعتقاد خودتان در حق محمد پسر او نکردید، و لعن و تفسیق او نمودید، و ملاحظه عایشه در باره برادرش نکردید، با این همه ما را از مداخله در امر علی و حسنین و معاویه که بر ایشان ظلم کرد و متغلب بر حقوق ایشان شد مانع هستید، چگونه لعن ظالم عثمان سنت شد و لعن ظالم علی و حسن و حسین کلفت، و چگونه عموم مردم که شایسته نیست که در کار بزرگان مداخلت کنند به اعتقاد در کار عایشه مداخلت کردند و برائت جستند از هر که به او نظر کرده، و هر که به او یا حمیراء خطاب کرده، با اینکه حمیرا لقب او بوده، و هر که کشف ستر او کرده لعنت کردید با وجود این ما را از مداخله در امر فاطمه و لعن ظالمین او منع میکنید.

اگر بگوئید که دخول خانه فاطمه و هتک ستر او به جهت حفظ نظام ملت و رعایت قوام امر امت بود - که امتناع از بیعت موجب تفریق جماعت مسلمین میشد، پس مصلحت مقتضی بود - موجب لعن و برائت نخواهد شد، ما نیز گوئیم که کشف ستر عایشه و دخول هودج به دست محمد بن ابی بکر آن وقت شد که بر امام زمان خروج کرد و جماعت اسلام را پراکنده و خون صلحاء و اکابر مسلمین را بریخت، و با عثمان بن حنیف و حکم بن حکیم آن کرد که در متون تواریخ و بطون کتب مشهور است.

اگر دخول بیت فاطمه به ترقب و احتمال فساد جایز باشد چرا کشف ستر عایشه بعد از وقوع حرام باشد، و چگونه هتک ستر عایشه از کبایر شد، و برائت از کاشف ستر او از او کد عرای ایمان و واجب فرایض شد، و کشف ستر فاطمه و دخول در خانه و جمع حطب بر در خانه وی و تهدید او به احراق عروة وثیقه

الاحتفال بمولد النبي صلى الله عليه وآله وسلم

دین و دعامة ثابتة اسلام شد و مایه عزت مسلمین و اطفاء نایره فتنه محسوب افتاد با اینکه حرمت هر دو یکسان است و انتساب به پیغمبر مایه احترام هر دو است.

و ما نمیخواهیم (1) به شما بگوئیم حرمت فاطمة اعظم و مکانت او ارفع است چه این بعض و بضعه و پاره از گوشت و خون پیغمبر است، و آن زن اجنبیه و وصله مستعاره است، و عقدی است که جاری مجرای اجاره منفعت است، و فایده زناشوئی بر ملک یمین هم مترتب میشود، و حاشا که سبب هم به پایه نسب برسد و چگونه عایشه به رتبه فاطمه خواهد رسید با اینکه دوست و دشمن در حق او اعتراف کرده اند که سیده نساء عالمیان است، و چگونه حفظ رسول خدای بر ما در حق عایشه فریضه، و حفظ ام حبیبه در جانب معاویه لازم است؟ (2) با اینکه صحابه خود رعایت این حقوق نکردند يك دسته اهل بیت او را مظلوم داشتند و پاس مراتب رعایت نکردند، و طایفه دیگر عثمان را بکشتند و ملاحظه مصاهرت نمودند و کثیری از صحابه او را لعن میکردند در زمان حیوة، از آن جمله عایشه میگفت (اقتلوا نعتلا لعن الله نعتلا) و از آن جمله است عبد الله بن مسعود بلکه لعن في الجملة فاش و مشهور بین مسلمین بوده است، بلکه اجماع صحابه منعقد است بر او اجمالاً، چه علی علیه السلام معاویه و عمرو عاص را لعن کرد، و معاوية العیاذ ب الله علی و حسن و حسین را بر منبر شام لعن کرد، و ابو بکر و عمر سعد بن عباده را لعن کردند، و عمر خالد و ولید را لعن کرد، و اگر چنین بود که بملاحظه اقربا بایستی از استحقاق لعن مردم چشم فرو پوشید لازم آید که عمر بن سعد و یزید و عبید الله ابن عمر قاتل هر میزان به رعایت سعد و معاویه و عمر لعن نشوند.

هم میگوئیم اگر محبت رسول با صحابه چون محبت دیگران بود از هوا و شهوت نه به ملاحظه رضای خدا و متابعت شریعت این سخن وجهی داشت، ولی

ص: 212

1- میخواهیم (ظ).

2- لازم نیست (ظ).

بالضرورة محبت آن جناب با هر کس محبت خدائی است، و البته با منافقانش میلی نخواهد بود، و اگر العیاذ ب الله از اهل بیت او منافی رضای خدا دست میداد حبل مودت منصرم و ماده محبت منحسم میشد، چنانچه فرمود (ولو سرقت فاطمة لقطعنها) و اگر رعایت انبیا در حق صحابه لازم است، باید به رعایت موسی پیغمبر جلیل القدر در باره اصحاب عجل که مرتد شدند امساک کرد، و صحابه خود این مکان را برای حق صحبت هرگز نمیدانند، این علی است و عمار و ابو الهیثم ابن التیهان و خزیمه که با طلحه و زبیر مقاتلت و مقابلت کردند، و این عایشه است و طلحة و زبیر و دیگران که شمشیر بر روی علی کشیدند و هم معاویه و عمرو عاص با علی آن رفتار بکردند که سوقه و عوام به اجیران و اصدقای خود کنند، و معاویه - العیاذ ب الله - علی و اولاد او را لعن کرد، و اصحاب او را کشت و علی نیز معاویه و عمرو عاص و ابو الاعور سلمی و ابو موسی اشعری که هر چهار از صحابه بودند لعنت کرد، و از این گونه اعمال بین صحابه بسیار واقع شد.

و عمر در قصه دعوی میراث علی و عباس میگوید که شما یعنی علی و عباس من و ابو بکر را کاذب و ظالم و فاجر شمردید، و آن دو اعتذار نجستند و انکار نکردند، و هیچ کس از صحابه انکار نکرد، چگونه میشود علی و عباس عمر و ابو بکر را ظالم و فاجر و کاذب بدانند، و هم علی و عباس (نحن معاشر الانبیاء لا نورث) را انکار و ابو بکر را تکذیب فرمودند، و عمر در حق عبد الرحمن ابن ابی بکر گفت (دویبة سوء و لهُو خیر من ابیه) و ابو هریره را شتم و تکذیب نمود و خالد را شتم و معاویه و عمرو عاص را به خیانت در فیئ مسلمین نسبت داد، و در حق اهل شوری ناشایسته گفت و هیچ کس از صحابه از شر لسان او محفوظ نماند.

محصل کلام و روح مسأله آنست که صحابه هم قومیند مثل سایر مردم اگر اطاعت خدای کنند محترمند و الا فلا، بلی بر فرض اول از کسی که در عرض

ایشان باشد افضلند، چنانچه گناه ایشان هم چون حجت بر ایشان تمام است، و مشاهده آثار نبوت و اعلام رسالت کردند بیشتر است.

و هم باز بر سر سخن می آئیم و میگوئیم این عایشه بود که جامه رسول خدای را بر آورد و گفت هنوز جامه پیغمبر کهنه نشده و عثمان سنت او را کهنه کرد، آنگاه میگفت (اقتلوا نعثلا- قتل الله نعثلا-) بلکه به این راضی نشد و گفت گواهی میدهم که عثمان جیفه است بر صراط، پاره ای گفتند که این حدیث است، و بعضی گمان کرده اند کلام خود او است، و عموم صحابه عثمان را محاصره کردند و هیچ کس انکاری نکرد، و کف اعدای او از او ننمود، و مغیره بن شعبه زنا کرد و بر وی سه نفر شهادت دادند، و چهارمی مضطرب شد، و عمر به این واسطه اقامه حد بر او نکرد، و هیچ کس نگفت رعایت صحابه باید کرد و حد نباید زد.

وعلي عليه السلام در حق أبو هريرة میفرمود (لا أحد أكذب من هذا الدوسي) و أبو بکر در وقت مرگ گفت (ليتني تركت بيت فاطمة و لم أكشفه) وندم بر غیر معصیت روا نیست هم عاقل را بایستی تاملی پیش آید که علي عليه السلام شش ماه از بیعت أبو بکر تخلف کرد، أبو بکر در این مدت بر خطا بود یا علي عليه السلام، به هر صورت کار تمام صحابه صواب نخواهد شد (1) وطلحه با أبو بکر عتاب کرد که چرا عمر را که فظ غلیظ القلب است والی کردی، و اگر خدای از تو این سؤال کند چه خواهی گفت؟ و عثمان به علي عليه السلام گفت أبو بکر و عمر بهتر از تو بودند، علي فرمود دروغ گفتمی من از تو و آن دو بهترم (عبدت الله قبلهما وعبدته بعدهما) و ابن عباس گفت متعه حلال است، جبیر بن مطعم که صحابی بود گفت عمر حرام کرده، ابن

ص: 214

1- چه خوب گفته شاعر اهل بیت: صحابه گر چه ایشان کالنجومند *** ولی بعض کواکب نحس و شومند زهر الربیع 348 ط بیروت

عباس گفت ای دشمن نفس خود، از این جا گمراه شدید من از رسول خدای تو را خیر میدهم تو از عمر حدیث میکنی، وعلی فرمود (لولا ما فعل ابن الخطاب في المتعة ما زنى الا شقي).

علی الجملة از این گونه کلمات بین صحابه کثیرة الدوران بود و تخطئة صحابه در احکام فقهیه و احکام شرعیة زیاد است شطری وافر در این مقوله را این عالم زیدی که تا اینجا کلام او را بر وجه تحصیل [تفصیل ظ] نقل کردیم نقل میکند آنگاه میگوید: اگر حدیث (أصحابي كالنجوم) راست بود ما میگوئیم در صحابه شراب خور و زنا کار نیز بوده، چون محجن ابن ابي محجن و مغيرة بن شعبه و قدامة بن مظعون، و ظالم چون معاوية و عمرو و عاص و بسر بن ارملة و حبيب بن مسلمة، و معروف به فسق و الحاد چون ولید بن عقبه و حکم بن ابي العاص و اگر اینها مهتدی بودند باید اقتدای به ایشان جایز باشد، بلکه بعض صحابه مرتد شدند مثل طلحة بن خويلد و اقتدای به او هم اهتدا است، و این حدیث از موضوعات متعصبین بنی امیه است، چون از نصرت ایشان به سیف و سنان عاجز شدند نصرت به بنان و بیان را اختیار کردند.

و اما آیات مدح صحابه البته منزلند بر سلامت عاقبت و حسن خاتمت، و شك نیست که در صحابه منافقین بودند که حذیفه ایشان را میشناخت، چه شدند بعد از رسول خدای و کجا رفتند؟ و عجب است که حشویه در اثبات معاصی انبیا میکوشند، و میگویند آدم عصیان کرد، و میگویند یوسف بر زانوی زلیخا نشست، (و داود (اوریا را) کشت تا زنش را تزویج کند، و پیغمبر قبل از بعثت ضال و کافر بود و اگر کسی مباحثه کند و مانع شود میگویند قدری معتزلی است یا مخالف رافضی و اگر کسی نسبت معصیت به یکی از صحابه بدهد گونه ها سرخ و گردنها دراز و چشمها تند میکند که این رافضی است و سب صحابه میکند و شتم سلف، و میگوید ما در ذکر معاصی انبیا متابعت ظواهر کتاب را کردیم.

عامه نتوانستند فضیلتی برای معاویه بتراشند جز اینکه کاتب وحی بود و آنهم دروغ و بی اساس است

با اینکه ما هم در ذکر معاصی صحابه بظواهر کتاب میتوانیم استناد کنیم خدای تعالی میفرماید (فان بغت أحدیهما علی الاخری فقاتلوا الی تبغی حتی تفیئ الی امر اللّٰه) [9 الحجرات 49] وهم فرموده (لا تجد قوما یوادون من حاد اللّٰه...) [22 المجادلة 58] وهم فرموده (وأطیعوا اللّٰه وأطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) [92 المائدة 5] و چون ما را مقاتلت یاغیان ایشان که أصحاب جمل وصفینند ممکن نیست برائت ایشان را - بدل مقاتلت - فریضه می‌شماریم، این خلاصه کلام این شخص زیدی است.

والحق کلامی متین و متقن و بر قانون مناظره و از روی کمال دیانت و تمام نظر و اطلاع است، و بعد از ملاحظه او حجتی در امساک از سب صحابه از قبیل معاویه و اضراب او نخواهد داشت، اگر چه به حکم انصاف میگوئیم که لعن معاویه محتاج به دلیل نیست، چه هر کس تأمل او و پدر و مادر و فرزند او را بکند بالمجبوریه او را لعن خواهد کرد، وقد أجاد الحکیم السنائی زاد اللّٰه أسنائه حیث قال:

داستان پسر هند مگر نشیدی *** که از او و سه کس او به پیمبر چه رسید

پدر او در دندان پیمبر به شکست *** مادر او جگر عم پیمبر بمکید

او بنا حق حق داماد پیمبر به ستاد *** پسر او سر فرزند پیمبر ببرد

بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد *** لعن اللّٰه یزیدا و علی آل یزید

تنبیه

اهل سنت از ضیق مجال و غایت اضطرار خواستند برای معاویه اختراع منقبتی کنند به هیچ وجه نتوانستند چنانچه در رساله (صمصام قاطع) از عبد الحق دهلوی در شرح (سفر السعادة) حکایت کرده که در باب فضایل معاویه حدیثی صحیح ثابت نشده، و گفته اند آنچه ثابت شده است کتابت او است در حضرت رسالت

عامه معاویه را خال المؤمنین خواندند و نقدی بر آن

و کتابت او نیز ثابت نشده کذا فی (جامع الاصول) و غیره، تمام شد کلام عبد الحق.

و حدیث (اللهم اجعله هادیا مهديا) که روایت کرده اند دائر بر سه طریق است، در دو طریق او محمد بن اسحق بن حرب اللؤلؤی البلخی مذکور است و ابن جوزی در رساله (رد علی المتعصب العنید) گفته (کان کذابا یبغض امیر المؤمنین علی بن ابیطالب) و قتیبه او را بذکر سوء یاد میکرد، و میگفت شنیدم او در کوفه امیر المؤمنین را شتم کرد، و خواستند او را بگیرند فرار کرد، و أبو علی صالح بن محمد حافظ گفته که محمد بن اسحاق کذاب وضاع بوده، و احادیث منکره روایت کرده، و ابن حبان گفته که از ثقات چیزی روایت میکنند که نباید حدیث شود.

و در طریق دیگر اسماعیل بن محمد است و ابن جوزی از دارقطنی روایت کرده که اسماعیل کذاب است، علاوه بر اینکه به اعتراف ابن جوزی معقول نیست که محارب امیر المؤمنین هادی مهدی باشد چنانچه حدیث (حربك حربي) شاهد مقصود است.

بالجمله به جهت عجز از اثبات فضایل معاویه متمسک به کریمه (النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم و أزواجه أمهاتهم) [6 الاحزاب 33] شده معاویه را خال المؤمنین لقب دادند، و فساد این تخیل ظاهر است، چه مراد از (ام) در آیه کریمه (ام) حقیقی نیست بالضرورة، بلکه چنانچه سید اجل مرتضی سلام الله علیه در شرح (قصیده مذهب حمیری) و فخر رازی - خذله الله - در تفسیر کبیر تصریح کرده اند یا مراد حرمت آنها است بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه تزویج امهات محرم است یا وجوب احترام آنها است ما دام که بر جاده مستقیمه شریعت سلوک نمایند، چنانچه حال امهات نیز چنین است (وان جاهداک علی أن تشرک ب الله فلا تطعهما) [8 العنکبوت 29] و بنابر این مؤدای این کریمه تنزیل و تشبیه

خواهد بود یا بر سبیل استعاره که علی التحقیق حقیقت ادعائیه است و مجاز در امر عقلی یا بر سبیل تشبیه بلیغ از قبیل زید أسد بنا بر مذهب مشهور، اگر چه او هم علی التحقیق راجع به أول است، و جوهری گوهر شناس، ممیز بین أقسام تعبیرات وانحاء محاورات، البته به ادنی التفات اذعان به مدعای ما خواهد کرد.

و بر هر تقدیر لوازم و احکام (أم) بر او مترتب نخواهد شد لهذا دخترهای ایشان خواهر مسلمانان نخواهند شد مادر ایشان جده و خواهر ایشان خاله نیست، و هیچ يك به اتفاق مسلمین حرام نیستند بر سایر اهل اسلام با این حال چگونه میشود که برادر ایشان دانی مؤمنین باشد، اگر چنین بود بایستی چنانچه سید اشاره فرموده هند را جده المؤمنین بگویند، و ابو سفیان را جد المؤمنین یا به عموم منزلت جمیع احکام را باید مترتب کرد یا از همه قطع نظر باید نمود، فارق در میانه چیست که مایه تفکیک و موجب این اعتبار رکیک باشد؟ از همه گذشته میخواستیم بدانیم که عایشه افضل بود یا ام حبیبه لا علاج اول را خواهند اختیار کرد، در این صورت خواهیم گفت چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین نخواندند، مگر اینکه بگویند محمد موافقت علی کرد و او در حق وی شهادت داد که کان (لله عبدا صالحا وولدا ناصحا) از رتبه اعتبار افتاد، بلکه وی را معاویه بن خدیج به امر عمرو عاص در فتح مصر بکشت و جسد او را در پوست الاغی گذاشت و به سوخت، چنانچه در (ادب المحاضرة سیوطی) و غیر او از کتب تواریخ عامه و خاصه مذکور است، و اینک در مصر قبر او که مدفن بقیه اعضاء آن ولی صالح یا موضع قتل او است مهجور است، و شیعیان تقیة زیارت میکنند، اگر چه این بی بضاعت بتوفیق الهی مکرر به زیارت او موفق شدم، و عادت سنیان چنین است که چون به قبر او میرسند پشت بجانب قبر او میکنند و فاتحه برای پدر او میخوانند، و مثلی در عوام عجم معروف است که

اشعار مؤلف در سستی وبی نتیجه بودن عنوان خال المؤمنین برای معاویه

میگویند خیر در خانه صاحبش را میداند.

بالجملة بر فرض تسلیم خؤلت این نسبت عارضی چه ثمر خواهد داشت با خباثت ذاتی، حکیم سنائی خؤلت کرده یا به غفلت از تحقیق متقدم میگوید و خوب میگوید:

پسر هند اگر چه خال من است *** دوستی ویم بکاری نیست

ورنوشت او خطی زبهر رسول *** به خطش نیز افتخاری نیست

در مقامی که شیر مردانند *** به خط و خال اعتباری نیست

و این بی بضاعت خلاصه دو شعر آخر او را بضمیمه تحقیق متقدم با رعایت جناس تام و لزوم مالا یلزم بمناسبتی در سفری که به شام رفته بودم در راه حج در دمشق نظم کرده ام و گفته ام:

قیل لی فیم لا تعد ابن هند *** لك خالا فقلت لیس بنخال

واذن هند جدة وابو سف *** یان جد وذاك اکذب خال

ولئن خط للرسول کتابا *** فهو خط عن السعادة خال

وإذا عدت الفحول المزایا *** لم تكن عیرة بخط وخال (1)

(ویزید بن معاویه)

ج - و لعن کن یزید پسر معاویه را.

ش - یزید بن معاویه حالات و مقامات پدر وجد و جد او را چندان که فراخور حال این مختصر بود شنیدی، مادر او میسون دختر بجدل کلبی است در (بحار) از (الزام النواصب) و غیر او آورده که میسون غلام پدر خود را بر نفس خود متمکن

ص: 219

" ویزید بن معاویه " شرح حال یزید وزنا زاده گی او

ساخت، و به خویشتن راه داد، و به یزید ملعون بارور شد (1) و نسابه کلیبی اشاره به این نسب کرده میگوید:

فان یکن الزمان اتی علینا *** بقتل التړك والموت الوحی

فقد قتل الدعی و عبد کلب *** بارض الطف اولاد النبی

و مراد وی از دعی ابن زیاد است، و از عبد کلب یزید، و مؤید اینست اخباری که در (کامل الزیارة) به دو سند از کلیب بن معاویه و از اسماعیل بن کثیر و از عبد الخالق و از داود بن فرقد و از عبد الله بن مسکان نقل کرده که جمیعا از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود (قاتل الحسین بن علی ولد زنا) (2).

و این خبر بر اصول شیعه اگر متواتر نباشد مقطوع الصدور است، چه بعض طرق او صحیح، و بعض دیگر مشتمل بر اصحاب اجماع مثل زرارة و محمد بن ابی عمیر است، و از این جمله پنج روایتند که پنج نفر از اصحاب صادق علیه السلام نقل کرده اند (3) و قاتل حسین عنوانی است که شامل شمر و ابن سعد و ابن زیاد و یزید لعنهم الله میشود، و ما حرام زاده گی همه را اشارت کردیم (4) دیگر به تکرار نمی پردازیم.

بالجملة در تاریخ انتقال یزید خلافی نیست بلکه بالاتفاق در سال شصت و چهارم هجری بوده، و مشهور موافق تاریخ (کامل) و (تاریخ الخلفاء) و (مختصر ابو الفداء) و (تتمة ابن الوردی) و غیر ذلك آنست که در شب چهاردهم ربیع الاول به درکات دوزخ

ص: 220

1- بحار الانوار 44؟ 309، عوالم العلوم 601.

2- کامل الزیارة 78، بحار الانوار 44 / 303 عوالم العلوم الامام الحسین 600.

3- در ذیل هر یک از شمر و ابن سعد ... لعن الله عمر بن سعد ج 370/1 و ذیل لعن الله شمرا ج 375/1

4- در ذیل هر یک از شمر و ابن سعد ... لعن الله عمر بن سعد ج 370/1 و ذیل لعن الله شمرا ج 375/1

شताفته، و بعضی هفدهم گفته اند، و در تاریخ عمر او خلاف است که سی و پنج یا شش یا هشت است، و تولد او را سیوطی در سال بیست و پنجم و اگر نه بیست و ششم هجری نوشته، و این مطابق سی و هشت سالگی آن مخذول است.

اولاد او موافق آنچه در معارف است: معاویه، و خالد، و عبد الله اکبر، و ابوسفیان، و عبد الله اصغر، و عمر، و عاتکه، و عبد الرحمن، و عبد الله اصغر الاصغر و عثمان، و عتبه اعور، و یزید، و محمد، و ابوبکر، و ام مزید، و ام عبد الرحمن و رمله بودند، و یزید علیه اللعنه در ایام عمر خود از لعب به قرود و فهود و شرب عقار و انواع قمار و هتک حرمت اسلام از قتل ذریه طاهره، و کشف ستر نساء مهاجر و انصار، و توهین حرم شریف نبوی، و سفک دماء اهل مدینه، و استرقاق احرار کبار تابعین، و هدم بیت، و احراق ثوب کعبه معظمه، و جز این ها آنچه کرد جای بسط بیان نیست، و هر يك در محل خود در غایت اشتها و انتشار است، و اول کسی است که تشییع و تشهیر فنون فسق کرد و اعلان شرب خمر و سماع اغانی نمود.

ابن جوزی در رساله تجویز لعن یزید میگوید و فدی از مدینه به شام رفتند و چون بازگشتند اظهار شتم او کردند، و گفتند: (قدمنا من عند رجل لیس له دین یشرب الخمر، و یعرف بالطنابیر، و یلعب بالکلاب).

و از عبد الله پسر حنظله غسیل الملائکه نقل کرده که در حق یزید میگوید:

(ان رجلا ینکح الامهات والبنات والاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة، و الله لو لم یکن معی احد من الناس لابلت لله فیه بلاء حسنا).

از اینجا شطری از فضائل این خلیفه و امام سنیان معلوم شد که شرب خمر و ترک صلوة و لعب کلاب و محاوله طنبور و نای و وطنی مادران و خواهران و دختران

زناکاری و شراب خواری... یزید

باشد لعنه الله ولعن اشياعه.

و در (مروج الذهب) است مکرر بعد از قتل سید الشهداء بر بساط شراب بنشست و مغنیان احضار کرد و این زیاد را به جانب دست راست خود بنشانند، و روی به ساقی نمود و این شعر مشئوم قرائت کرد:

اسقنی شربة تروی مشاشی *** ثم صل فاسق مثلها ابن زیاد

صاحب السر والامانة عندي *** ولتسدید مغنمی و جهادی

و در (کامل التواریخ) مذکور است که یزید در ایام معاویه به عزیمت حج وارد مدینه شد و بر سفره شراب نشست، حسین علیه السلام و ابن عباس خواستند که به روی داخل شوند، بعضی گفتند ابن عباس بوی شراب را میشناسد وی را اذن نداد و حسین علیه السلام وارد شد بوی طیبی که استعمال میکرد با شراب منتشر شد، امام فرمود این چه بوئی است؟ یزید گفت عطری است که در شام میسازند، آنگاه قدحی شراب طلبید و خورد، باز قدحی دیگر طلب کرد فقال: (اسق ابا عبد الله فقال له الحسين: عليك شرابك ايها المرء لاعين عليك (1) منى، فقال يزید لعنه الله:

الا يا صاح للعجب دعوتك ذا ولم تجب *** الى القينات والشهوات والصهباء والطرب

وباطية مكللة عليها سادة العرب *** وفيهن التي تبتل فؤادك ثم لم تتب

فنهض الحسين فقال بل فؤادك يا بن معاوية.

از این قصه سخت روئی و بی شرمی و سوء فطرت و فرط دنائت آن پلید هویدا شود.

ص: 222

1- لا- يخفى ما في هذا الخبر من قوله لاعين عليك... وانه من الاكاذيب و لكن نقله من باب الالتزام للنواصب والتفكيك في الحجة في الاصول وفي الاقارير في الفقه غير عزيز ولما فيه من الاستهجان اغمضنا عن ترجمته (منه ره).

رسول خدای صلی الله علیه وآله خبر میدهد از کارهای زشت و ناشایست یزید بنابر نقل عامه

وهم در (مروج الذهب) گوید که یزید را بوزینه ای بود که او را ابو قیس نام گذاشته در مجلس منادمه خود حاضر میکرد و متکائی برای او در محفل خود طرح مینمود و گاه گاه او را بر گورخری که رام و آرام کرده بود و ریاضت شده برای این کار بود سوار مینمود و بر او زین و لگام می بست و در حلبه سبق مسابقت خیول مینمود، یک روز چنان افتاد که گورخر ابو قیس سبقت گرفت و قصب السبق بر بود، و هم چنان سواره و نیزه بدست گرفته به حجره یزید داخل شد و ابو قیس را در این حال قبائی از دیبای سرخ و زرد در بر بود قلنسوه ای از حریر ملون رنگارنگ بر سر داشت و گورخر را زینی از حریر احمر منقوش و ملمع به الوان کرده بودند آن روز یک تن از شعرای شام اشاره به این قصه کرد و گفت:

تمسك ابا قيس بفضل عنانها *** فليس عليها ان سقطت ضمان

الا من رأى القرد الذى سبقت به *** جياذ امير المؤمنين اتان

الحق این مؤمنین که خون فرزند پیغمبر بریزند، و با دختران صحابه او در یوم حره در آویزند و اسب در حرم او به بندند و مدینه را چنان خالی گذارند که بر منبر پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم - العیاذ ب الله - سگان بول نمایند امیری چنین را محتاجند که گاه با یوز به شکار رود و گاه با بوزینه مسابقت نماید، و گاه حلیف مقامر و خمور و گاه رفیق نای وطنبور باشد، بالجملة سیوطی در (تاریخ الخلفاء) از (مسند ابو یعلی) روایت میکند که ابو عبیده جراح از رسول خدای نقل کرده (لا یزال امر امتی قائما بالقسط حتی یکون اول من ثلمه رجل من بنی امیه یقال له یزید (1)).

ص: 223

1- تاریخ الخلفاء و تطهیر اللسان لابن حجر ص 64 ط القاهرة، الصواعق المحرقة ص 221.

غزالی - با اینکه لاف دین داری میزند - منع میکند از لعن بر یزید

و از (مسند رویانی) روایت میکند که ابو الدرداء گفت سمعت النبی یقول اول من یبدل سنتی رجل من بنی امیه یقال له یزید (1).

و اخبار لعن یزید را بالخصوص در شرح فقره سابقه شنیدی و ادله جواز لعن او را در کلام آن شخص زیدی مشروحا دیدی (2) و سزاوار چنان مینمود که در امت پیغمبر خلافتی واقع نشود در اینکه اگر کسی جگر گوشه او را بکشد و عیال او را اسیر کند و به اطراف و نواحی چون اسیران کفار بی رعایت احترام بگرداند، و آنچه شایسته هیچ مسلمی نیست در حق ایشان بکند، البته چنین کس سزاوار لعن است با وجود این:

غزالی - که لاف متابعت شریعت پیغمبر میزند بلکه دعوی وصول و شهود دارد خود را سر چشمه علم و عمل و و اصل به اقصی مراتب منی و اهل میدانند - از خدای و رسولش شرم نکرده منع اکید و تحریم شدید از لعن یزید کرده گروهی بعد از او از نواصب که این کینه دیرینه در خزینه سینه داشتند و جرأت اظهار نمیکردند و از سر پوشیده بر زبان آورده اظهار تخلف از عترت نموده تحریم لعن یزید مینمایند، چنانچه در مدت اقامت سامرا از جماعتی از قضاة و متعصبین این طایفه دیده و شنیده شده، اکنون صواب آنست که به جهت رسوائی این پیر ضال که عمده اهل جهل و ضلال است کلام او را نقل کنیم و به جواب شبیهه او، و از ثواب لعن او که سر حلقه اتباع یزید است عموم اهل ایمان را بهره ور سازیم:

فنقول: قال ابن خلکان فی ترجمة علي بن محمد الطبري المشهور به الكیاء الهراسی بعد نقل کلام له فی المنع عن لعن یزید سنشیر الیه، وقد افتی الامام ابو حامد الغزالی فی مثل هذه المسألة به خلاف ذلك، فانه سئل عن صرح بلعن

ص: 224

1- الصواعق المحرقة 221

2- ذیل و معاویة بن ابی سفیان ج 2 ص 207.

كفتار غزالي در منع از لعن بر يزيد

يزيد هل يحكم بفسقه ام لا؟ وهل يكون ذلك مرخصا له فيه؟ وهل كان يزيد قتل الحسين ام كان قصده الدفع؟ وهل يسوغ الترحم عليه ام السكوت عنه افضل؟ تنعم بازالة الاشتباه منا.

فاجاب لا يجوز لعن المسلم أصلا، ومن لعن المسلم فهو الملعون، وقد قال رسول الله المسلم ليس بلعان، وكيف يجوز لعن المسلم ولا يجوز لعن البهائم وقد ورد النهي عن ذلك، وحرمة المسلم أعظم من حرمة الكعبة بنص النبي ويزيد صح اسلامه، وما صح قتله الحسين ولا أمره به ولا رضاه بذلك، ومهما لم يصح منه لا يجوز أن يظن ذلك به، فان اسائة الظن بالمسلم أيضا حرام، وقد قال الله تعالى (اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم) [12 الحجرات 49] وقال النبي ان الله حرم من المسلم ماله ودمه وعرضه وان يظن به ظن السوء.

ومن زعم أن يزيد أمر بقتل الحسين أو رضي به فينبغي أن يعلم أن به غاية الحماسة فان من قتل من الاكابر والوزراء والسلاطين في عصره لو أراد أن يعلم حقيقة من قتله، ومن الذي أمر بقتله، ومن الذي رضي به، ومن الذي كرهه لم يقدر على ذلك وان كان قد قتل في جواره وزمانه وهو يشاهده فكيف لو كان في [مكان ظ] بعيد وزمن قديم قد انقضى، فكيف يعلم ذلك فيما انقضى قريب من أربعمئة سنة في مكان بعيد، وقد تطرق التعصب في الواقعة فكثرت فيها الاحاديث من الجوانب فهذا أمر لا يعرف حقيقته أصلا، واذا لم يعرف وجب احسان الظن بكل مسلم.

وعلى هذا فلو ثبت على مسلم أنه قتل مسلما فذهب أهل الحق انه ليس بكافر والقتل ليس بكفر بل هو معصية، واذا مات القاتل فربما مات بعد التوبة والكافر لو تاب من كفره لم تجز لعنه فكيف من تاب عن قتل، وبم يعرف أن قاتل الحسين مات قبل التوبة، وهو الذي يقبل التوبة عن عباده، فاذا لا يجوز لعن أحد ممن مات من المسلمين، ومن لعنه كان فاسقا عاصيا لله تعالى، ولو جاز لعنه فسكت

لم يكن عاصيا بالاجماع، بل لو لم يلعن الابليس طول عمره لا- يقال له في القيامة لم تلعن ابليس، ويقال للاعن لم لعنت، ومن أين عرفت انه مطرود ملعون والملعون هو البعيد من الله، وذلك غيب لا يعرف الا فيمن مات كافرا فان ذلك علم بالشرع.

وأما الترحم عليه فهو جازم مستحب بل هو داخل في قولنا في كل صلوة اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات فانه كان مؤمنا والله أعلم، كتبه الغزالي، انتهى كلام (الوفيات).

وقريب باين معانى وألفاظ را در كتاب (آفات اللسان) از مجلد ثالث (احياء العلوم) ذكر کرده ولي تجويز لعن عنوان قاتل را کرده اگر مقيد بکنند و بگویند (اللهم العنه ان مات قبل التوبة).

و خلاصه این خرافات که حاصل نشأه بنگ و نتیجه شرب حشیش است آنست که در جواب سائل از جواز لعن یزید و از صحت قتل سید الشهداء بدست او و از جواز ترحم بر او مینویسد لعن مسلمانان جایز نیست، و یزید مسلمان است و نسبت قتل یا امر یا رضای بقتل حسین به او کردن سوء ظن به مسلمین است و به حکم کتاب و سنت حرام و هر کس گمان صحت این نسبت کند در غایت رعونت (1) است چه اگر سلطانی یا وزیری یا امیری در این زمان کسی را بکشد پی بردن به حقیقت آن که قاتل یا امر یا رضی که بود اگر چه آن سلطان مثلا نزدیک او باشد و مشاهده او نماید مقدور نیست، فکیف به اینکه زمان بعید و مکان شاسع (2) باشد، و قریب چهار صد سال گذشته باشد که این امری است که حقیقت او هرگز معلوم نخواهد شد، و با عدم علم باید حسن ظن به أهل اسلام داشت.

ص: 226

1- الرعونة: الحمق.

2- شاسع: دور.

الصف الأول، وهو ما اقتصر على إظهار الشهادتين:

و بر فرض که بر مسلمی قتل مسلمی ثابت شود نزد اشاعره موجب کفر نیست و تواند بود که قاتل بعد از توبه بمیرد، و لعن کافر بعد از توبه جایز نیست فکیف بقاتل، و چگونه معلوم میشود که یزید توبه نکرده پس لعن هیچ مسلمان جایز نیست، و هر که لعن کند او را فاسق و معصیت کار خواهد بود، و اگر لعن او هم جایز بود و سکوت میکرد از شما عاصیان محسوب نمیشد، و اگر در تمادی آیام حیوة، لعن ابلیس نکند مسئولیت نخواهد داشت، و اگر لعن کند سؤال دارد، چه ملعون بعید از رحمت الهی است و از کجا معلوم میشود که او دور است، و اخبار به او تخرص به اخبار به غیب است مگر در حق کسی که به کفر مرده باشد.

و اما ترحم بر یزید جایز است بلکه مستحب است، بلکه داخل در عموم اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات است که در هر نماز میخوانیم و یزید مؤمن بوده این است ما حصل این تحقیق غزالی که به استمداد از باطن یزید بن معاویة در عالم مکاشفه شیطان به حکم (ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم) بر قلب ظلمانی او القا کرده است.

و حقا که بر مسلم موالی أهل بیت بسیار گران می آید که کسی دعوی ایمان یزید کند که فرزندان پیغمبر را بکشت و زنان و دختران ایشان را بر شترهای برهنه از شهر به شهر و صحرا به صحراء، مانده اسیران ترك و کابل شهره آفاق و انگشت نمای حجاز و عراق کرد، و سر پسر پیغمبر را در ملاء عام گاهی بر در خانه آویخت و گاهی بر طشت نهاد و شراب خورد و فضله شراب را کنار او ریخت و اظهار مسرت کرد و شادمانی نمود، و لب و دندان او را از در استهزاء و تخفیف با چوب خیزران بکوفت که أعظم مصائب است نزد انسان غیور، یا للعجب چنین کسی مؤمن است و دعاء برای او مستحب است، لمؤلفه:

قل لمن لا یجز لعن یزید *** أنت ان فاتنا یزید یزید

زادك الله لعنة وعذاباً *** وله الله ضعف ذاك یزید (1) در جواب هفوات غزالی جزئیات کلام او را بر نحو اجمال تعرض میکنیم اگر چه این کلام از غایت ضعف ورکاکت وتوغل در فساد و سخافت قابل رد و ایراد نیست، بلکه برای هیچ مسلمانی بلکه کافری با التفات به اصول و قواعد اسلام شبهه ای از این کفریات و اباطیل پیدا نخواهد شد، ولی ما برای تنصیص بر اینکه این سخنان از محض عصبیت و عناد و صرف زندقه والحاد صادر شده متعرض ابطال فقرات او یک یک میشویم:

اما اینکه گفته لعن مسلمانان جایز نیست، جوابش اینست که اگر مراد لعن مسلمان به عنوان اسلام باشد البته جایز نیست بلکه کفر است، و اگر مراد لعن مسلمان است بی سببی و باعشی البته جایز نیست و فسق است، و اگر مراد لعن مسلمان است مطلقاً اگر چه بعنوان دیگر باشد مثل ظلم و فسق و شرب خمر و قتل نفس و امثال اینها، این مخالف نصوص کتاب و سنت است، بلکه منافی ضرورت دین اسلام است چه لعن بر عناوین مذکوره در قرآن (2) و حدیث متواتر بیش از حد احصا است.

و استشهاد بان المسلم ليس بلعان، يظهر جوابه مما حكى ابن الجوزى عن خط القاضي أبي الحسين محمد بن القاضي أبي يعلى وتصنيفه، فانه صنف كتابا في بيان من يستحق اللعن و ذكر فيهم يزید، وقال الممتنع من ذلك اما أن يكون غير عالم بجواز ذلك أو منافقا يريد أن يوهم بذلك، وربما استفز الجهال بقوله: المؤمن لا يكون لعانا، وهو محمول على من لا يستحق اللعن.

ص: 228

1- دیوان المؤلف ص 280.

2- حدود صد واندی است.

(والوتر المونور) تفسیر و شرح " الوتر "

اما اینکه گفته یزید مسلمان است، اول کلام است چه اقوال و افعال او هر دو دلیل کفر او است، با اینکه سببی برای انتقال او به اسلام نیست، چه پدر و جد او را به تفصیل شنیدی که بکفر زیستند، و از جمله مسلمین نیستند، و دیگر کی و از کجا اسلام در خانواده ایشان آمده تا محکوم به اسلام شوند.

اما دلالت اقوال او ظاهر است مثل این شعر معروف که در صفت خمر گفته:

شمیسة کرم برجها قعر دنها *** و مشرقها الساقی و مغربها فمی

فان حرمت یوما علی دین أحمد *** فخذها علی دین المسیح بن مریم

و مثل این شعر که متضمن انکار معاد است و کیاء هراسی از او نقل کرده:

أقول لصحب ضمت الكاس شملهم *** وداعي صبابات الهوی یترنم

خذوا بنصیب من نعیم ولذة *** فکل وان طال المدى یتصرم

و مثل این شعر که جماعتی از مؤرخین گفته اند بعد از ورود اهل بیت به مجلس از گفته ابن الزبیری تمثیل کرده گفته:

لیت أشیاخی بیدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الاسل

و اول ابیات اینست:

لعبت هاشم بالملك فلا *** خبر جاء ولا وحي نزل

لست من خندف ان لم انتقم *** من بني أحمد ما كان فعل

لیت أشیاخی بیدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الاسل

لاهلوا واستهلوا فرحاً *** ثم قالوا یا یزید لا تشل

قال ابن الجوزي الحنبلي في رسالته الموسومة ب (الرد على المتعصب العنيد المانع من لعن يزید) أنبأنا علي بن عبد الله بن الزاغولي، قال أخبرنا أبو جعفر بن المسلمة عن أبي عبد الله المرزباني، قال أخبرنا محمد بن أحمد الكاتب، قال أخبرنا عبد الله بن أبي سعد الوراق، قال حدثنا محمد بن يحيى الاحمري،

قال أنبأنا ليث عن مجاهد قال جئ برأس الحسين بن علي فوضع بين يدي يزيد بن معاوية فتمثل بهذين البيتين:

ليت أشياخي بيدر شهدوا *** جزع الخزرج من وقع الاسل

لاهلوا واستهلوا فرحاً *** ثم قالوا لي بغيب لا تثل

قال مجاهد: نافق فيها ثم والله ما بقى في عسكره الا تركه أي عابه ولا مه، قلت هذه الايات لابن الزبيري ثم نقل شيئا منها وقال وذلك ان المسلمين قتلوا يوم بدر منهم خلقا فقتلوهم يوم احد خلقا فاستشهد به يزيد وكأنه غير بعضها، ويكفي استشهاد بها خزيا انتهى.

وسبط او در (تذكرة) هر چهار شعر را نسبت به يزيد و دو شعر اول را که (لعبت هاشم) تا آخر باشد از شعبي روايت کرده که نسبت به يزيد داده، قدس الله روح الرضى حيث قال وأجاد ما شاء:

طلبت تراث الجاهلية عندها *** وشفقت قديم الغل من احقارها

زعمت بان الدين سوغ قتلها *** أو ليس هذا الدين من أجدادها

بالجملة و در (مروج الذهب) نقل میکند که این بیت به عبد الله بن زبير نوشت:

ادعوا الهك في السماء فاني *** ادعوا عليك رجال عك واشعرا

كيف النجاة ابا خبيب منهم *** فاقبل لنفسك قبل آتى العسكرا

و از ديوان او منقول است، وسبط ابن جوزي شهادت به او داده، و در كتب مقاتل معروف است که بعد از ورود أهل بيت به شام و اشراف بر محله جیرون که مجاز در جامع اموی است این دو بیت که از کفر دیرین و نفاق پیشین خبر میدهد انشاد کرد:

لما بدت تلك الحمول وأشرقت *** تلك الشموس على ربي جيحون

كفر يزيد وكفريات او

نعب الغراب فقلت نح أو لا تنح *** فلقد قضيت من النبي ديوني

قال في (التذكرة) قال الزهري لما جاءت الرؤوس كان يزيد في منظره على جيرون فأنشد لنفسه: لما بدت... الى آخره.

هم سبط ابن جوزي از ابن عقيل روايت کرده که از جمله ادله كفر وزندقه يزيد اين أشعار است که از خبث ضمير و سوء اعتقاد وی خبر میدهد:

اعليه هاتي وأعلني وترنمي *** بذلك اني لا احب السناجيا

حديث ابي سفيان قد ما سما بها *** الى احد حتى أقام البواكيا

الاهات سقيني على ذاك قهوة *** تخيرها العنسي كرما شاميا

اذا ما نظرنا في امور قديمة *** وجدنا حلالا شربها متواليا

وان مت يا ام الاحيمر فانكحي *** ولا تألمي بعد الفراق تلاقيا

فان الذي حدثت عن يوم بعثنا *** أحاديث طسم يجعل القلب ساهياً

ولا بد لي من ان أزور محمداً *** بمشمولة صفراء تردي عظاميا

قال القرظلي ومنها:

ولو لم يمس الارض فاضل بردها *** لما كان فيها مسحة للميم

ومنها - لما بدت تلك الحمول... وقد ذكرناها.

ومنها قوله:

معشر الندمان قوموا *** واسمعوا صوت الاغاني

واشربوا كاس مدام *** واتركوا ذكر المعاني

شغلتنني نغمة العيدان *** عن صوت الاذان

وتعوضت عن الحور *** عجوزا في الدنان

الى غير ذلك مما نقلته من ديوانه انتهى.

وأما از أفعال او كفايت ميكنند قتل سيد الشهداء عليه السلام كه ريحانه پيغمبر وسيد

ص: 231

12 - وحتى في فهمه للقرآن فأبو حنيفة ومالك وأحمد أعلم منه

شباب أهل جنت و محبوب حبيب خدا است، و البته قتل آن جناب هتك احترام پیغمبر است، علمای سنت و جماعت چنانچه در (صواعق) است فتوی داده اند که القای مصحف در قاذورات چون راجع به هتك حرمت شرع است کفر است سبحان الله چگونه قتل جگر گوشه رسول و بضعه طاهره بتول هتك حرمت شرع نبوی نیست، و موجب کفر نباشد، و لله در منصور النمیری و هو شاعر هرون چهارا، و مادح امیر المؤمنین سرا بل کان یکنی بهارون عن امیر المؤمنین لقول النبي فيه (أنت مني بمنزلة هرون من موسى) كما ذكره السيد في (الغرر والدرر) قال:

لا شك عندي في كفر قاتله *** لكنني قد أشك في الخاذل

يقتل ذرية النبي *** ويرجون جنان الخلود للقاتل

علاوه بر آن استخفافاتی که به عترت طاهره - بعد از قتل، از نهب و اسر و جلب بدیاریس معهن من حماتهن حمی ولا من ولاتهن و لی یتصفح و جوههن القریب و البعید و الشریف و الوضیع - کرد که البته با رعایت حدود اول مرتبه اسلام مناسب نیست.

ابن جوزی در رساله (رد بر متعصب عنید) میگوید: لیس العجب من فعل عمر بن سعد و عبید الله بن زیاد، وانما العجب من خذلان یزید و ضربه بالقضیب علی ثیة الحسین و اغارته علی المدینة، أفیجوز أن يفعل هذا بالخوارج أو لیس فی الشرع انهم یدفنون، أما قوله: لی أن أسیهم فامر لا یقنع لفاعله و معتقده باللعنة ولو أنه احترم الرأس حین وصوله و صلی علیه و لم یترکه فی طست و لم یضربه بقضیب ما الذي كان یضره و قد حصل مقصوده من القتل، ولكن أحقاد جاهلیة و دلیلها ما تقدم من انشاده: لیت أشیاخی بیدر شهدوا...

و همچنین دلیل کفر او است واقعه حره و انتهاک حرمت رسول در او چنانچه

القسم الثالث: التشهير بالعلماء.. وبالحوارات الدينية.. وبالشيعة

اجمالاً- اشاره کردیم، وفي الجملة بیانش آنست که عبد الحق دهلوی که از اکابر متأخرین و سنیان هندوستان است در کتاب (جذب القلوب الی دیار المحبوب) که در تاریخ مدینه وضع کرده گفته قرطبی میگوید سبب خروج اهل مدینه از مدینه که در بعض احادیث واقع شده همین واقعه حره است که در زمانی که این بلده مطهره در رونق و عمارت به مرتبه حسن و کمال رسیده و بوجود بقایای اصحاب و مهاجرین و انصار و علمای عالی مقدار از تابعین و اخیار مملو و مشحون بود، حوادث وقتی بر سیل تواتر و توالی رو بدان آورد اهل مدینه از مخافت این آفات اختیار رحلت کرده از آن موضع که محل رحمت و موضع برکات است بیرون آمدند، و یزید بن معاویه مسلم بن عقبه مزی را با لشگری عظیم از شام به قتل اهل مدینه فرستاد تا ایشان را در غایت شناعة و قباحت به قتل رسانید، مدت سه روز هتك حرمت حرم نبوی نموده و اباحت دادند، و از این جهت این واقعه حره نام آمده.

وقوع این واقعه در حره واقم که بر مسافت يك ميل از مسجد سرور انبياء است و يك هزار و هفت صد تن از بقایای مهاجرین و انصار و علمای اخیار بقتل رساندند و از عموم ناس - و رای نساء و اطفال - ده هزار کس را کشتند، و هفت صد تن حاملان قرآن مجید و نود و هفت از اقوام قریش در تحت تیغ ظلم آوردند و فسق و فساد و زنان را مباح ساختند تا به حدی که آورده اند هزار زن بعد از این واقعه اولاد زنا زائیدند، و اسبان در مسجد پیغمبر جولان دادند، و در روضه شریفه - که نام موضعی است در میان قبر و منبر شریف، و حدیث شریف ورود یافته که روضه ای است از ریاض جنت - اسبان روث و بول کردند، و مردم را بر بیعت یزید بر عهد عبودیت بلکه اگر خواهند بفروشدند و خواهند آزاد کنند و خواه به طاعت خدا و خواه به معصیت جبر و اکراه کردند.

واقعه حره بنقل (جذب القلوب)

و چون یزید بن عبد الله بن رفاعه ذکر بیعت بر حکم قرآن و سنت بر زبان آورد در حال گردنش را زدند، این بنده گوید این عمل نتیجه ابای عبد الرحمن ابن عوف از بیعت امیر المؤمنین علیه السلام از روز شوری آنگاه که دست فراز کرد که بیعت کند بر کتاب خدا و سنت رسول و سیره شیخین و علی علیه السلام موافقت نکرد بلکه فرمود بر کتاب خدا و سنت رسول، عبد الرحمن از بیعت آن جناب ابا کرد و با عثمان بیعت نمود در حقیقت و زر کار یزید بر گردن عبد الرحمن است، چنانچه عاقل متأمل بی غرض میابد.

بعد از این عبد الحق گفته هم قرطبی گوید که اهل اخبار گویند که مدینه در آن زمان مطلق از مردم خالی ماند و ثمرات و فواکه او نصیب وحوش و بهائم شد، و کلاب و دیگر حیوانات در مسجد شریف آرامگاه ساخت و مصداق آنچه مخبر صادق بدان خبر داده بود به ظهور آمد تمام شد کلام (جذب القلوب) (1).

دیگر با این قدر هتک و استخفاف از حرم پیغمبر اگر کسی در کفر یزید شک

ص: 234

1- ویناسب للمقام نقل کلام السعد التفتازانی وابن حجر: قال السعد: والحق ان رضاء یزید بقتل الحسین واهانتة أهل البيت مما تواتر معناه وان كانت تفاصيله آحادا فنحن لا نتوقف في شأنه بل في ايمانه، فلعنة الله عليه وعلى أنصاره وأعوانه وفي (المسيرة): واختلف في كفر یزید فقيل: نعم وقيل لا وقيل بالتوقف، وقد أجاز لعنه أحمد بن حنبل والقاضي أبو يعلى، وحرمة الغزالي وابن عربي. وقال ابن حجر: وصح أيضا انه صلى الله عليه (وآله) وسلم رأى ثلاثين منهم ينزون على منبره نزو القردة فغاضه ذلك وما ضحك بعده الى أن توفاه الله سبحانه وتعالى ولعله هؤلاء ويزيد بن معاوية فانه من أقبحهم وأفسقهم، بل قال جماعة من الأئمة بكفرهم - راجع تطهير اللسان وتذيله ص 53 ط القاهرة.

کند البتة خودش کافر است فلعنة الله عليه وعلى من نصره أو مال اليه.

وقريب به این معانی را ابن جوزی در رساله (رد علی المتعصب) از مدائنی صاحب تاریخ نقل کرده و او را توثیق نموده، و ابن حجر نیز نقل این وقایع به تفصیل کرده، و گفته و اخيفت أهل المدينة أياما فلم يمكن أحدا دخول مسجدها حتى دخلته الكلاب والذئاب وبالت علی منبره صلى الله عليه وآله وسلم تصديقا لما اخبر انتهى موضع الحاجة.

سبب دیگر هتك كعبه است چنانچه ابن جوزی میگوید در (مقاتلة ابن الزبير) وقذفت الكعبة بالمجانيق يوم السبت ثالث ربيع الاول وأخذ رجل قباء (كذا) من رأس رمح فطارت به الريح واحترق البيت.

و شرح این دو قصه در تواریخ معتمده أهل سنت مثل (کامل ابن اثیر) و (تاریخ أبو الفداء) و (تاریخ ابن وردی) و غیر اینها موجود است، و غرض از این کتاب تاریخ نویسی و واقعه نگاری نبوده، بلکه محض اشاره و اتمام حجت نقل مختصری از وقایع - گاه گاهی بالمناسبه - میشود، و الله الموفق.

و جماعتی از اهل سنت و جماعت با ما در دعوی کفر یزید موافقت کرده اند چنانچه ابن حجر در (صواعق) گفته است أهل سنت اختلاف کرده اند در کفر یزید، طایفه ای وی را کافر دانسته اند به جهت کلام سبط ابن جوزی و جز او که گفته اند مشهور آنست که چون سر مبارك را آوردند أهل شام را فراهم کرد و با خیزران همی زد و این ابیات بخواند: لیت أشیاخی... الی آخر (1) آنگاه کلام ابن جوزی را بتوسط کتاب (تذکره) سبط ابن جوزی نقل کرده که ما از عین کتاب او نقل کردیم، و ظاهر عبارت مذکوره اینست که مذهب مجاهد هم چنین بوده است، و از امام معتمد ایشان أحمد نیز نقل شده.

ص: 235

و از ملا علي قارى در (شرح فقه اكبر) حكايت شده كه در جواب سؤال كفر يزيد موافقت کرده ولى به يكى از وجوه سابقه متمسك شده قال: قيل نعم لما روي عنه ما يدل على كفره من تحليل الخمر وتقووه عند قتل الحسين وأصحابه اني جازيتهم ما فعلوا بأشياخ قريش وصناديدهم و أمثال ذلك، ولعله وجه ما قال الامام أحمد بكفره لما ثبت عنده نقل تقريره لا لما وقع منه من الاجترار على الذرية الطاهرة كالامر بقتل الحسين عليه السلام انتهى كلامه.

و كلام تفتازانى عما قريب انشاء الله ذكر خواهد شد، و چه خوب ميگويد عماره فقيه يماني شاعر مشهور در تعريف به اين كلام يزيد و حالت بنى اميه، و لله دره و على الله بره:

غصبت امية ارث آل محمد *** سفها و شنت غارة الشنان

وغدت تخالف في الخلافة أهلها *** وتقابل البرهان بالبهتان

لم تقتنع حكاهم بركوعهم *** ظهر النفاق وغارب العدوان

وقعودهم في رتبة نبوية *** لم بينها لهم أبو سفيان

حتى أضافوا بعد ذلك انهم *** أخذوا بثار الكفر في الايمان

فأتى زياد في القبيح زيادة *** تركت يزيد يزيد في النقصان

و بالجمله اين مذهب از بدع روافض نيست، وان زعمه الغزالي - خذله الله ان مات على كفره وزندقته والحاده وتعصبه وجحوده وعناده - و ما از اخبار اهل سنت در كفر يزيد به عموم و خصوص مثل كفر منكر ولايت اهل بيت و مبغض ايشان و محارب ايشان، و مبغض حسنين، و استلزام ايذاء نبى كه موجب كفر است به حمد الله از طرق صحيحه ايشان ميتوانيم ايراد نمائيم، ولى چون اين طايفه از غايت عناد و تعصب شايسته مكالمه و قابل توجيه خطاب نيستند، و غشاوة قلب و سماع ايشان نه چنان است كه به اين بيانات والزامات مرتفع شود زياده بر اين

تطویل مقال با ضیق مجال لزومی ندارد و فایده نمی بخشد، در خانه اگر کس است يك حرف بس است، با اینکه مطالعه سابق و لاحق این کتاب مغنی از بسط بیان در این مقام است، و الله الهادی.

اما اینکه گفته و نسبت قتل... تا آخر کلام او ملا سعد تفتازانی که صیت فضل او بین سنیان گوش جهان را پر کرده، در (شرح عقاید نسفیه) و (شرح مقاصد) کفایت مؤنه این جواب را از ما کرده و تلویحا حکم غزالی را معلوم نموده.

در کتاب اول میگوید الحق ان رضا یزید بقتل الحسين عليه السلام واستبشاره بذلك واهانة أهل بيت رسول الله مما تواتر معناه وان كان تفصیله آحادا، فنحن لا نتوقف في شأنه بل في ايمانه لعنة الله عليه وعلى أنصاره وأعوانه.

خلاصه آنکه رضا و استبشار و فرح او بقتل سید الشهداء و اهانت أهل رسول خدای از جمله اموری است که متواتر معنوی است اگر چه تفصیل او به خبر آحاد نقل شده باشد نظیر شجاعت علي عليه السلام، و ما در شأن و عدم ایمان او توقفی نداریم یعنی او را کافر میدانیم، لعنت خدای بر او باد و بر یاوران و معینان او، آمین.

و در (شرح مقاصد) میگوید: ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ والمذكور على السنة الثقات يدل بظاهرة على ان بعضهم قد حاد عن طريق الحق وبلغ حد الظلم والفسق، وكان الباعث له النقد والعناد والفساد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل الى اللذات والشهوات، اذ ليس كل صحابي معصوما ولا كل من لقي النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالخير موسوما الا ان العلماء لحسن ظنهم بأصحاب رسول الله ذكروا لها محامل وتأويلات بها تليق، وذهبوا الى أنهم محفوظون عما يوجب التضليل والتفسيق صونا لعقائد المسلمين عن الزيغ والضلالة في حق كبار الصحابة سيما المهاجرين منهم والانصار والمبشرين بالثواب في دار القرار.

وأما ما جرى بعدهم من الظلم على أهل بيت النبي فمن الظهور بحيث لا مجال للاخفاء ومن الشناعة بحيث لا اشتباه على الاراء اذ يكاد يشهد به الجماد والعجماء ويبكي له من في الارض والسماء، وينهد منه الجبال، وتنشق الصخور، ويبقى سوء عمله على كر الشهور ومر الدهور فلعنة الله على من باشر أو رضى أو سعى، ولعذاب الاخرة أشد وأبقى، فان قيل فمن علماء المذهب من لا يجوز اللعن على يزيد مع علمهم بأنه يستحق ما يربوا على ذلك ويزيد، قلنا تحاميا على أن يرتقي الى الاعلى فالاعلى كما هو شعار الرافض على ما يروى في أدعيتهم ويجرى في أنديتهم فرأى المعتنون بأمر الدين الجام العوام بالكلية طريقا الى الاقتصاد في الاعتقاد بحيث لا تنزل الاقدام عن السواء، ولا تضل الافهام بالاھواء، والا فمن يخفى عليه الجواز والاستحقاق؟ وكيف لا يقع عليهما الاتفاق... الى آخر ما قال.

منت خدای را که این علامه عظیم الشأن أهل سنت در کتاب خود اعتراف کرده بظهور فسق و ظلم ناشی از حقد و عناد از صحابه، و به اینکه ظلم بر أهل بیت به حدی است که جمادات و حیوانات را بگریه در آورده، و علماء سنت متفقند بر لعن يزيد، و منع به جهت این است که از يزيد به معاویه و از معاویه به عثمان، و از عثمان به عمر، و از عمر به أبو بکر تعدی نکنند (1)، چه اینها يك سلسله و يك رشته اند، لعن أول و ترحم بر آخر شایسته نتواند بود، و لعل الى هذه السلسلة اشار تعالى بقوله (خذوه فغلوه ثم الجحيم صلوه، ثم في سلسله ذرعها سبعون ذراعا فاسلكوه) [32 الحاقه 69] و ما توضیح این مقاله را در ذیل شرح همین فقره به قدر وسعت وقت و اندازه کتاب خواهیم نمود، بمنه تعالى، و از اینجا حال غزالی

ص: 238

1- شاهد این مطلب است گفتار غزالی و غیر او: و یحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين و حکایاته و ما جرى بين الصحابة من التشاجر والتخاصم فانه يهيج على بعض الصحابة والطعن فيهم... الصواعق المحرقة ص 223.

معلوم شد که منکر متواتر است یا به جهت مصلحتی منع میکند، وفي الحقیقة خود او از مجوزین است، والحمد لله علی وفاق.

و این که گفته اگر سلطانی... تا آخر کلام او، اگر مقصود اینست که تعیین واقعه با بعد عهد و تطاول زمان مشکل است مسلم است، و اگر بگویند ممکن نیست سد باب اثبات شرایع است، و انکار امکان تواتر، چه بنابر این یهود و نصاری به او خواهند گفت با طول مدت و تمادی ایام از کجا دانستی شخصی محمد نام از ارض تهامه انگیزخته شد و دعوی نبوت کرد و بر طبق مدعای خود اقامه معجزات نمود، آنچه او جواب به آن یهودی بدهد ما نیز به این یهود امت - که خود را حجت الاسلام لقب داده، و در حقیقت شبهة الکفر است - میگوئیم حذو النعل بالنعل، چه معلوم است جوابی جز دعوی تواتر نقل و نظائر اخبار ندارد، و بعینه همین نوع تواتر در قتل یزید و رضای او بقتل سید الشهداء برای ما ثابت است چنانچه شارح (عقاید نسفیة) اعتراف کرده بود.

و این که گفته چگونه معلوم میشود که یزید توبه نکرده جواب او آنست که ظهور اصرار او در توهین اهل بیت بعد از قتل و استبشار او و مجالست او در مجلس شراب با ابن زیاد و امر ساقی به سقاییت او، و مدح او به امانت و صاحب سر بودن در اشعار سابقه کافی است در اثبات اصرار او.

وسبط ابن جوزی شرح این قصه را چنان نقل میکند که بعد از قتل حسین علیه السلام یزید علیه اللعنة کس فرستاد به طلب ابن زیاد و اموال کثیره و تحف عظیمه به وی داد و جای وی در مجلس نزدیک خود قرار داد، و مکانت و منزلت او را رفیع داشت و او را بر زنان خود داخل کرد، و ندیم خود قرار داد يك شب مست شد و به معنی گفت غنا بخوان و یزید این شعر بدیهة انشاء کرد:

اسقني شربة تروي مشاشي*** ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد

یزید اگر توبه میکرد قبول نمیشد

صاحب السر والامانة عندي *** ولتسدید مغنمی و جهادی

قاتل الخارجي أعني حسينا *** ومیید الاعداء والحساد

و از (فتاوی کبیر) که از اصول معتمده اهل سنت است روایت شده که گفته:

(اکتحل یزید یوم عاشورا بدم الحسین وبالاثمد لیقر عینه) و از اینجا معلوم میشود که سنت اکتحال یوم عاشورا مستند به فعل یزید است - لعنه الله ولعن من استن بسنته - با اینکه توبه از او نقل نشده، و حکم کفر او ثابت است تا دلیل بر خلافتش اقامه شود، و دلیل بر وجوب قبول توبه هر گناه کاری نداریم، چه وجوب قبول توبه علی التحقیق عقلی نیست بلکه به موجب وعده است، و این وعده در حق یزید نیست چنانچه:

در (عیون) به سه سند از حضرت رضا علیه السلام آورده که پیغمبر فرمود موسی بن عمران از خدای مسئلت کرد، و گفت پروردگارا برادر من هارون مرد تو پیامرز او را، پس خدای وحی رساند بسوی او که ای موسی اگر در حق اولین و آخرین مسئلت کنی اجابت کنیم تو را جز قاتل حسین که همانا من از او انتقام خواهم کشید (1).

و حدیث وحشی و گفتن پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم که نزد من نیا تا تو را نه بینم شاهد مدعی است. چنانچه در:

(أسد الغابة) از خود وحشی نقل میکند که پیغمبر فرمود و یحک غیب وجهک عنی لئلا أری وجه قاتل الاحبة (2).

و البته اگر چشم پیغمبر بر یزید بیفتد بدنش بلرزه در آید و دلش بسوزد و اشکش فرو ریزد.

ص: 240

1- عیون اخبار الرضا 2 / 47 بحار الانوار 44 / 300 عوالم العلوم 606.

2- اسد الغابة در ترجمه وحشی.

کسانی که در اطراف قبر امام حسین قرار گرفتند و عدد شهدای کربلا

وقد أجاد ابن الجوزي حيث قال: وأنين العباس وهو مأسور ببدر منع النبي النوم فكيف بانين الحسين، ولما أسلم وحشي قاتل حمزة قال له النبي غيب وجهك فاني لا أحب أن أرى من قتل الاحبة، وهذا الاسلام يجب ما قبله فكيف بقلبه أن يرى من ذبح الحسين وأمر بقتله وحمل أهله على أفتاب الجمال انتهى لفظه في رسالة (الرد على المتعصب العنيد).

کدام مسلمان راضی میشود بر فرض محال اگر یزید توبه کرده باشد خدای او را بیامرزد با اینکه حق هر مسلمانی در این واقعه بر او ثابت است، و توبه بر فرض نفع، مسقط حق الله است، نه مسقط حق الناس، و آیه (وآخرن مرجون لامر الله) [106 التوبة 9] معلوم نیست در حق وحشی نازل شده باشد - چنانچه از اخبار اهل بیت علیهم السلام معلوم میشود - و بر فرض تسلیم شاهد عدم وجوب قبول توبه است، و امتنان به خلق نار و عذاب جهنم در سوره رحمان (1) بر مطلوب ما دلیل است، چه اگر جزائی نبود و حق مظلوم از ظالم گرفته نمیشد، و عذاب جهنم را نصیب ظالمان نمیکردند البته بر مظلومین ستم بود.

و این که گفته لعن هیچ مسلمانی جایز نیست کفر والحاد و زندقه است، و تدلیس و تلمیص و مخرقه، چه خدای تعالی در قرآن مجید طایفه ای چند را لعن کرده اگر چه به صورت مسلمان باشند، و جمیع عناوین ملعونه بر یزید منطبق است، و معلوم میشود از آنها جواز لعن یزید و اشاره به بعضی از آنها در کلام فاضل زیدی مذکور شد (2) و ما سه آیه از قرآن مجید که تام الانطباق بر حال یزید است، و صریحا مشتمل لعن بر او با قطع نظر از کریمه (والشجرة الملعونة في القرآن) [60]

ص: 241

1- يرسل عليكما شواظ من نار ونحاس فلا تنتصران فباي آلاء ربكما تكذبان فاذا انشقت السماء فكانت وردة.

غزالی بافتوی خود مخالفت اجماع عامه نموده است

الاسراء [17] که مجوز لعن جمیع بنی امیه است ذکر میکنیم:

آیه اولی (ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدًا فیها وغضب اللہ علیہ ولعنه وأعد له عذابا عظیما) [93 النساء 4] یعنی هر کس مؤمنی را به عمد بکشد جزای او جهنم است و در او مخلد است، و خدای بر او خشمناک شده و لعنت کرده او را و مهیا کرده برای او عذابی عظیم، و چون یزید جماعتی از مؤمنین بلکه سید جوانان اهل جنت را به عمد وقهر و ظلم کشته البته ملعون و مغضوب علیه و مخلد در جهنم و مبتلای به عذاب عظیم خواهد شد.

آیه ثانیه (فهل عسیتم ان تولیتم ان تقسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم اللہ واصمهم واعمی ابصارهم) [23 محمد 47] یعنی آیا نزدیک شده که فساد کنید در روی زمین و قطع نمائید ارحام خود را اینان کسانی که خدای لعنتشان کرده و کر نموده ایشان را، و کور کرده چشمهای ایشان را.

در (رد علی المتعصب) ابن جوزی سند به صالح بن احمد بن حنبل میرساند که میگوید با پدرم یعنی احمد بن حنبل گفتم که گروهی مرا به موالات یزید نسبت میدهند، پدرم گفت ای پسرک من مگر یزید را مؤمنی دوست میدارد؟ گفتم چرا لعنت نمیکنی او را گفت کی مرا دیدی که چیزی را لعنت کنم (1) آیا تو لعنت نمیکنی کسی را که خدای تعالی در کتاب خود لعنت کرده؟ گفتم کجای خدای تعالی او را در قران لعنت کرده؟ این آیت مبارک تلاوت کرد (فهل عسیتم...) آنگاه گفت آیا فسادی اعظم

ص: 242

1- گفتم - ظ.

از قتل هست؟ و بر این وجه عبد المغیث بغدادی ایرادی کرده که در رساله (منع لعن یزید) نوشته میگوید این آیه در حق یهود نازل شده، و ربطی به دیگران ندارد.

ابن جوزی در رساله رد بر او میگوید که راوی این خبر اختصاص به یهود مقاتل است، و اجماع محدثین مثل (بخاری) و وکیع و ساجی و رازی و نسائی و غیرهم بر کذب او منعقد است و با وجود قول احمد به نزول او در حق مسلمین چگونه قول غیر او قبول خواهد شد، علاوه بر اینکه بر فرض تسلیم نزول آیه در حق یهود خصوصیت مورد موجب خصوصیت حکم عام نمیشود، چنان چه در اصول مقرر شده است.

آیه ثالته (ان الذین يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة واعد لهم عذابا مهينا) [57 الاحزاب 33] یعنی بدرستی که آنان که اذیت میکنند خدای و رسولش را خدای لعنت کرده ایشان را در دنیا و آخرت یعنی در هر دو سرای از رحمت خود دورشان کرده، و اعداد فرموده برای ایشان عذابی مهین را، و شك نیست که یزید اذیت رسول خدای کرد و اذیت امیر المؤمنین و اذیت فاطمة علیها السلام که به حکم روایت صحیحین و روایت احمد بن حنبل در (مسند) چنانچه در اوائل کتاب گذشته (1) اذیت ایشان اذیت رسول خدای است، پس لعنت او از قرآن صریحا استفاده میشود، شاید از این جهت است که علمای سنت و جماعت در لعن او بیشتر مساعدت کرده اند از تکفیر.

ص: 243

1- ج 1 ص 286 ذیل (لعن الله امة اسست اساس الظلم... و گذشت ج 1 / ص 309 از عامة جنگ با علی و حسن و حسین جنگ با رسول خدا است و تسلیم بودن با آنها تسلیم با رسول خدا است.

قال علي بن برهان الشافعي فيما حكى عنه في سيره ناقلا عن الكيأ الهراسي ما لفظه:

وقد استفتى الكيأ الهراسي - من اكابر ائمتنا معاشر الشافعية، وكان من رؤس تلامذة امام الحرمين - عن يزيد هل هو من الصحابة، وهل يجوز لعنه؟ فاجاب بانه ليس من الصحابة لانه ولد في ايام عمر بن الخطاب، وللامام احمد قولان في لعنه تلويح وتصريح، وكذا للامام مالك، وكذا لابي حنيفة، ولنا قول واحد التصريح دون التلويح، وكيف لا يكون كذلك وهو اللاعب بالنرد، والصيد بالفهد، ومدمن الخمر، وشعره في الخمر معلوم انتهى.

و هم چنین ابن خلکان در ترجمه کیاء هراسی که اسم او علی بن محمد بن علی الطبری است این جمله را از کیاء مذکور نقل کرده، و محصل اینست که ائمه اربعه اهل سنت متفقند بر جواز لعن او واجماع دارند علیهذا غزالی خرق اجماع ائمة اربعة کرد، علاوه بر اینکه مخالفت نص کتاب مجید بلکه مخالفت نصوص صحیحه خود نموده است، چنانچه ابن جوزی نقل کرده که رسول خدای فرمود (من اخاف اهل المدينة اخافه الله، وعلیه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين، ولا يقبل الله منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا).

و در اینجا لطیفه ای است مناسب مقام که از ذکر او چاره ای نیست، مجیر الدین حنبلی در کتاب (انس الجلیل) که در تاریخ قدس و خلیل تصنیف کرده و از کتب جلیله این جماعت است در ذیل بلاد وقرای بیت المقدس میگوید یکی از آنها اقطاع تمیم داری است که رسول به وی برسم اقطاع و تیول داد، و آن زمینی است که بلد ابراهیم خلیل علیه السلام در او است، و این اقطاع را در قطعه ادیمی از خف امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام به خط آن حضرت نوشته و مورخین لفظ آن اقطاع را بوجه مختلفه نقل کرده اند، و من هنگام تکلم در حال این اقطاع آن قطعه ادیمی که از خف امیر

داستان تمیم داری و بی ارزش بودن گفتار غزالی

المؤمنین علی ابن ابیطالب است دیدم که کهنه شده بود، و اثر کتابتی در او بود، و با او ورقه دیدم مکتوب و محفوظ در صندوقی که آن ادیم را در او گذاشته بودند، و آن خط منسوب به امیر المؤمنین مستنجد ب اللّٰه العباسی است که نسخه آن اقطاع را نوشته است، و صورت خط مستنجد این است حکایت میشود:

الحمد لله هذه نسخة كتاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الذي كتبه لتميم الداري واخوته في سنة تسع من الهجرة بعد منصرفه من غزوة تبوك في قطعة ادیم من خف امیر المؤمنین علی وبخطه نسخه - رضي الله تعالى عنه وعن جميع الصحابة -:

بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما انطا محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لتميم الداري واخوته جيرون والمرطوم وبيت عينون وبيت ابراهيم وما فيهن نطية بت بينهم ونفذت وسلمت ذلك لهم ولا عقابهم فمن اذاهم اذاه الله فمن اذاهم لعنه الله شهد عتيق بن ابي قحافة وعمر بن الخطاب وعثمان بن عفان وكتب علي بن ابیطالب وشهد.

قال: وقد نسخت هذا من خط المستنجد ب الله كهيته، ولعل هذا اصح ما قيل فيه و الله اعلم.

و این اقطاع در دست ذریه تمیم داری مستمر است تا امروز و بعضی ولایه آل، تمیم را تعرض کردند، و خواستند انتزاع کنند این اراضی را و رفع امر بقاضی ابی حاتم هروی نمودند، و احتجاج به این فرمان کردند قاضی گفت این نوشته لازم نیست، چه پیغمبر چیزی را که مالک نبوده اقطاع کرده و تیول داده، و ابو حامد غزالی این وقت در بیت المقدس بود و گفت این قاضی کافر است، فان النبي قال زويت لي الارض كلها وكان يقطع في الجنة فيقول قصر كذا لفلان.

چون چنین بگفت قاضی ووالی خار شدند، و آل تمیم بر حال خود باقی ماندند

وقوع این واقعه در حدود چهار صد و هشتاد و پنج هجری بوده، این بود کلام صاحب تاریخ بیت المقدس و تمیم بن اوس داری که مذکور است در این کلام در (اسد الغابة) و در (السحابة) و غیر آنها از کتب متعلق بذکر حالات صحابه مذکور است.

و این کلام مشتمل است بر سه فایده: یکی اینکه انسان متنبه ملتفت شود چگونه پیغمبر لعنت فرموده کسی که اولاد تمیم داری را اذیت کند، و لعنت نمیکند کسی را که اذیت کند اولاد خود را، هذا لا يجوز عاقل فضلا عن فاضل وان جوزه الخبيث الجاهل.

دیگر اینکه حالت علمای سنت و ولایة ایشان معلوم میشود که چگونه صریحا با نص صریح نبوی مخالفت میکنند، و مقابل نص اجتهاد و حکم به خطای شارع شرایع در اقطاع اراضی مذکوره مینمایند، و این اجتهاد را از خلیفه خود - که صریحا حکم به هذیان پیغمبر نمود، و از آوردن دوات و قلم منع کرد، و در جای دیگر گفت:

(متعتان محللتان کانتا علی عهد رسول الله وانا احرمهما واعاقب عليهما) - به ارث برده اند.

سوم - آنکه غزالی اینجا حکم بکفر این قاضی کرده، و یزید که قطع اغصان شجره نبوت نموده و صریحا منکر شرع و شارع شده و نفي بعث و وحی و کتاب کرده کافر نمیداند، بلکه خود دعوی اسلام میکند با اینکه دشمن خدا و رسول و قاتل ذریه بتول را مسلمان می شمارد، ي الله ويا للمسلمين زهی شریعت و ملت، زهی طریقت و کیش.

و این که گفته هر که لعن کند فاسق و معصیت کار است، اولاً: شنیدی که خدا و رسولش او را لعنت کرده اند، و ثانيا ائمه اربعه او، ثالثا همه علمای ایشان، چنانچه در کلام شارح (مقاصد) بود اگر این حکم را عموما بگویند کفر صریح است، و اگر نسبت به علمای مذهب خودش بگویند در اصل دعوی فسق و عصیان ایشان ما با او

موافقت میکنیم، اگر چه در دلیل مخالفت داریم.

و این که گفته اگر لعن او هم جایز بود الی آخره... سخیف و منهدم الاساس است چه ترك لعن بر كفار و منافقین از كفر و نفاق ناشی است، و هم چنین ترك لعن ابلیس بلکه لعن یزید و اشباه او لازم تر است، چنانچه فرق در کلام آن شخص زیدی گذشت (1).

و این که گفته از کجا معلوم میشود الی آخره... هم ضعیف و ظاهر الفساد است چه اولاً مراد از لعنت کسی دعای به لعنت است مثل (لعنه الله، واللهم العنه) و این معنی اخبار نیست بلکه انشاء است، و طلب آن است که خدای عزوجل او را از رحمت خود دور کند، و اخبار بغیب نیست، و ثانیاً بعد از رحمت الهی معلوم میشود به اخبار انبیاء که سفراء بین خالق و خلقند، چه بهشت دار قرب است، و جهنم محل بعد پس هر که را خبر دهند که از بهشتیان است قریب خواهد بود، و هر که را گویند از دوزخیان است از رحمت خدای بعید است، و فهم این مطلب به رجوع به شرع آسان میشود.

و این که گفته ترحم بریزید جایز است و داخل در عموم (اللهم اغفر للمؤمنین والمؤمنات) است از باب (زاد في الشطرنج بغله) و (زاد في الطنبور نغمه) است، و الا هیچ يك از علمای اسلام جز عبد المغیث بغدادی که رساله در منع لعن یزید نوشته، و محیی الدین عربی و عبد القادر جیلانی و عامه نواصب که هیچ يك از اینها مسلمان نیستند نباید به این امر ملتزم شوند، اگر چه لازمه مذهب ایشان باشد چنانچه خواهی دانست، و کیف كان قد انتقض - و لله الحمد - غزل الغزالی و انصرم جبل کیده و ضلالته و دمرنا علی بنیان بیانه المؤسس علی شفا جرف هار من غیه و جهالته.

ص: 247

از عجایب امور آنست که غزالی با این همه اصرار در منع لعن یزید و انکار رضای او به قتل سید الشهداء در کتاب (سر العالمین) استعجاب میکند از اشخاصی که منکر نسبت قتل به یزید شده اند بعد از اینکه کلماتی چند در رد خلافت خلفای ثلثه و بیان غلبه هوا و عصیبت بر ایشان، میگوید: - و مناسب آنست که ما عین عبارت او را در این کتاب بنویسیم تا تهافت صریح و تناقض واضح بین دو کلام او ظاهر شود و این اعتراف فی الحقیقة از برکات این مذهب حق است که مخالفین او قهرا به جهت اتمام حجت الهی و مدد فیض حضرت ولایت پناهی گاه گاه بلوازم و مؤیدات او اعتراف کنند (لیهک من هلك عن بینة و یحیی من حی عن بینة) [42 الانفال 8].

قال الغزالي في كتابه المسمى ب (سر العالمین وکشف ما فی الدارین) - المقالة الرابعة في ترتيب الخلافة، اختلف العلماء في ترتيب الخلافة و تحصيلها لمن آل امرها اليه فمنهم من زعم انها بالنص، و دليلهم قوله تعالى (قل للمخلفين من الاعراب ستدعون الى قوم اولي بأس شديد تقاتلونهم او يسلمون فان تطيعوا يؤتكم الله أجرا حسنا وان تتولوا كما توليتم من قبل يعذبكم عذابا اليما) [16 الفتح 48] وقد دعاهم ابو بكر الى الطاعة بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاجابوه، وقال بعض المفسرين في قوله تعالى (واذ اسر النبي... الاية) [3 التحريم 66] قال في الحديث ان أبك هو الخليفة من بعدي يا حميراء، وقالت امرأته اذا فقدناك فالى من نرجع فأشار الى أبي بكر، ولانه أم بالمسلمين على بقاء رسول الله، والامامة عماد الدين، هذه جملة ما يتعلق به القائلون بالنصوص، وقالوا لو كان علي أول الخلفاء لاسحب عليهم ذيل الفناء ولم يأتوا بفتوح ولا مناقب ولا يقدر في خلافته كونه رابعا للخلفاء كما لا يقدر في نبوة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انه كان آخر.

والذين عدلوا عن هذه الطريقة زعموا ان هذا تعلق فاسد جاء على زعمكم واهويتكم فقد وقع ميراث في الخلافة والاحكام مثل داود وسليمان وزكريا ويحيى قالوا كان لازواجه ثمن الخلافة فبهذا تعلقوا، وهذا باطل، اذ لو كان ميراثا لكان العباس اولي.

لكن اسفرت الحجة عن وجهها واجمع الجماهير على متن الحديث عن خطبة يوم غدیر خم باتفاق الجميع، وهو يقول: من كنت مولاه فعلي مولاه، فقال عمر: بخ بخ يا أبا الحسن لقد اصبحت مولاي ومولى كل مؤمن ومؤمنة، وهذا تسليم ورضا وتحكيم، ثم بعد هذا غلب الهوى لحب الرياسة وحمل عمود الخلافة وعقود البنود وخفقان الهوى في قعقة الرايات واشتباك ازدحام الخيول وفتح الامصار سقاهم كأس الهوى فعادوا الى الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمنا قليلا فبئس ما يشتررون، ولما مات رسول الله قال قبل وفاته ايتوني بدوات وبياض لازيل عنكم اشكال الامر واذكر لكم من المستحق لها بعدي، قال عمر: دعوا الرجل فانه ليهجر وقيل يهذي، فاذا بطل تعلقكم بتأويل النصوص فعدتم الى الاجماع، وهذا منقوض ايضا فان العباس وأولاده وعليا وزوجته وأولاده لم يحضروا حلقة البيعة، وخالفكم أصحاب السقيفة في مبايعة الخزرجي، ودخل محمد بن أبي بكر على أبيه في مرض موته فقال يا بني انت بعيمك عمر لا وصي له بالخلافة فقال: يا ابة اكنت على حق أو باطل؟ فقال على حق، فقال اوص بها لا اولادك إن كان حقا، ثم خرج الى علي عليه السلام وجرى ما جرى.

وقوله على منبر رسول الله اقبلوني اقبلوني فلست بخيركم، أقفاله هزلا ام جدا ام امتحانا؟ فان كان هزلا فان الخلفاء منزهون عن الهزل، وان كان جدا فهذا نقض للخلافة، وان قاله امتحانا فالصحابه لا- يليق بهم الامتحان لقوله تعالى (ونزعنا ما في صدورهم من غل...) [43 الاعراف 7] فاذا ثبت هذا فقد صارت اجماعاً

منهم وشورى بينهم هذا الكلام في الصدر الاول.

واما في زمن علي ومن نازعه فقد قطع المشرع قولكم في الخلافة بقوله (اذا بويع الخليفتان فاقتلوا الاخر منهم) والعجب كل العجب من حق واحد كيف ينقسم ضربين، والخلافة ليست بجسم ينقسم ولا بعرض يتفرق ولا بجوهر يحد فكيف تباع او توهب، وفي حديث أبي حازم اول حكومة تجري في المعاد بين علي ومعاوية، فيحكم لعلي بالحق والباقون تحت المشية، وقول المشرع لعمار بن ياسر (تقتلك الفئة الباغية) فلا ينبغي للامام ان يكون باغيا والامامة ضيقة لشخصين كما لا يليق الربوبية لاثنين.

اما الذين بعدهم طائفة تزعم ان يزيد لم يكن راضيا بقتل الحسين عليه السلام فاضرب لكم مثلا في ملكين اقتتلا فملك أحدهما الاخر، افتراه يقتله العسكر على غير اختيار صاحبها الا غلطا، ومثل الحسين لا يحتمل حاله الغلط لما جرى من القتل والعطش والسبي وحمل الرأس اجماعا من جماهير المسيرين وقتل الامة المغنية حيث مدحت عليا في غناءها افتراه قتلها بغضا لعلي ام لها، وقول يزيد بن معاوية لعلي بن الحسين زين العابدين انت ابن الذي قتله الله فقال ابن الذي قتله الناس ثم تلا قوله تعالى (ومن يقتل مؤمنا متعمدا) [93 النساء 4] افتراك يا يزيد تجعل جهنم لربك جزاء وتخلده فيها وتعصب عليه وتلعنه وتعده عذابا عظيما، فان قلت هذه البراهين معطلة لا يحكم بصحتها حاكم الشرع، فنقول في حججكم مثل ما تقولون.

ثم اجماع الجماهير يشتم علي على المنابر الف شهر امركم الكتاب ام السنة ام الرسول؟ ثم الذين بعدهم من غيرهم اخذوها نصا ام سنة ام اجماعا، لكن اخذوها بسيف أبي مسلم الخراساني فانظروا الى قطع اجماعكم بسيف الشرع حيث قال لكم الخلافة بعدي ثلثون ثم يتولى ملك جبروت، ويقول للعباس يا أبا الاربعين ملوكا ولم يقل خليفة، والملوك كثير، والخليفة واحد في زمانه انتهى.

فضائل و بزرگواریهای برای خواجه نصیر الدین طوسی ره از علماء اسلام و دانشمندان فرنگ

و به نفض ابرامه، فیا عجا من تهافت قولیه و تنافر کلامیه، و از این جهت است که بعضی نسبت تشیع به او داده اند، بلکه میگویند با سید اجل مرتضی - رضی الله عنه - ملاقات کرده و ایمان آورده، و این شعر را نسبت به او داده اند:

یار بر من عرض ایمان کرد و رفت *** پیر کبری را مسلمان کرد و رفت

و تولد غزالی سالها بعد از وفات سید است لهذا احتمال داده اند که مراد سید مرتضی رازی صاحب (تبصرة العوام) باشد، و چنان به خاطر دارم که فاضل محقق آقای کرمانشاهی ابن الاستاد الاعظم در (مقامع) انتصاری از این احتمال فرموده و سید محقق شهید - بر عادت جاریه خود در تکثیر عدد شیعه در مقابل دعوی باطل اهل سنت که نسبت اختراع این مذهب را به صفویه داده اند - وی را از علماء شیعه بشمار آورده، و آن محقق دانشمند اگر چه در این کار معذور، و البته در حضرت اجداد اطهار مأجور است، ولی به حمد الله ما را حاجت به غزالی نیست، چه صد چون غزالی از حکماء راسخین و عرفای شامخین و فقهاء راشدین و صلحای زاهدین در علمای شیعه هستند، چه حاجت به بودن چون اوئی.

در طایفه ای که مثل استاد البشر خواجه نصیر - رضی الله عنه - باشد که مؤالف و مخالف طوعا و کرها او را به استادی مسلم دارند گاهی افضل المحققین لقبش میدهند، و وقتی عقل حادی عشرش میخوانند، و جائی سلطان الفقهاء والحکماء والوزرائش مینامند، چنانچه در اجازه شهید ثانی برای حسین بن عبد الصمد والد شیخ بهائی است، و موضعی در حق او میگویند افضل أهل عصره في العلوم العقلية والنقلية چنانچه علامه و محقق ثانی در حق وی شهادت داده اند.

و گاهی در باره او میگویند أفضل من شاهدناه في الاخلاق چنانچه علامه در اجازه بنی زهره فرموده، و مصنف زیج خاقانی که بنام میرزا لغ به يك تصنيف

کرده ثنائی بلیغ بر او کرده که علم و علما را از خود مسرور و خورسند نموده (1).

ص: 252

1- قال فيه هم چنین در مقامات بعض کواکب تقدیم و تأخیر بود به قدر وسع خسوفات را رصد کردیم و تعدیلات قمر را تصحیح کردیم در باقی کواکب بحسب رصدی که فیلسوف به حق و حکیم مطلق، المولی الاعظم، والخبیر الاعلم، مظهر الحقایق، مبدع الدقایق، استاد البشر اعلم اهل البدو والحضر متمم علوم الاوائل والاواخر، کاشف معضلات المسائل والمناثر، سید الحکماء افضل العلماء سلطان المحققین، برهان المدققین، ينبوع الحکمة، نصیر الملة والدين، محمد بن محمد ابن الحسن الطوسي - قدس الله نفسه وزاد في حظاير القدس انسه - فرموده است وضع کردیم چه معلوم است حضرت نصیر الدین را جمیع علوم به کمال بود به تخصیص فن ریاضیات بلکه متمم و مکمل این فن بوده، بلکه اگر از سر انصاف نظر فرمائید خلاق علومش خوانند الی ان قال او آفتاب اوج کمال وهنرور یست ما ذره ایم ای غلط از ذره کمترین انتهی. و عبارت قوشچی در اول شرح - با کمال معادات ومخاصمه در مذهب که نسخه او معروف است - شاهد مدعا است و محقق علیه الرحمة در رساله (تیاسر) میفرماید: (حری فی نثار الفراید المولی افضل علماء الاسلام وأكمل فضلاء الانام نصیر الدینیا والدين محمد بن محمد بن الحسن الطوسي اید الله بهمته العالیة قواعد الدین ومدارکاته ومهد بمباحثه السامیة بنبانه الی ان قال وفرض من یقف علی فواید هذا المولی الاعظم من علماء الانام ان یسطوا لیه الانقیاد والاستسلام وان یكون قصاراهم التقاط ما یتصدر عنه من جواهر الکلام فانه شفاء الانفس وجلاء الافهام غیر انه - ظاهر الله اجلاله ولا اعدم اولیائه فضله وافضاله - سوغ لی الدخول فی الباب واذن لی ان اورد ما یخطر فی الجواب) فانظر الی اعتراف المحقق الذی انعقدت علیه الخاصة بفضله ووجوب الاستسلام لیه وانه افضل علماء الاسلام (منه ره)

(علیکم منی جمیعا سلام الله ابداء ما بقیت و بقی اللیل و النهار) بحث های ادبی

و چه خوب میگوید استاد اعظم آقای بهبهانی قدس سره در تعلیقه رجال میرزا لا یحتاج الی التعریف لغایة شهرته مع ان کلما یقال فیه فهو دون رتبه.

والحق هزار غزالی و بهتر از غزالی خوشه چین خرمن تحقیقات آن محقق نامدار و علامه بزرگوار باید باشند، بلکه اگر به انصاف نظر کنی، و عصبانیت را به جانبی بگذاری توانی گفت که حضرت خواجه رضی الله عنه افضل علمای بنی آدم است از به دو دنیا الی یومنا هذا، و بس است در فضل او که علمای فرنک در رد اسلام و انکار اعجاز قرآن به جهت عجز از اتیان به مثل او نقض کرده اند که مثل خواجه در (مجسطی) نیامده و در (کشف الظنون) و غیر او وی را اول مرتبه طبقه اولی مصنفین قرار داده، و اعتراف کرده که او را بر جمیع اهل علم از هر ملتی حقی است ظاهر که رعایت او واجب است، و درجه فضل و تحقیق او به جائی رسیده که به یک اشکالی بر عبارت (تجربید) او در مبحث ماهیت که توهم کرده اند ملا سعد تفتازانی راضی نشده که کلمه مخالف تحقیق از او صادر شود، و میگوید این مصدق نسبت این کتاب است به غیر آن محقق، با اینکه شأن کتاب (تجربید) اجل از آن است که منسوب به غیر او شود، این کلام تفتازانی است با ظهور عداوت و منافست او با حضرت خواجه که هنوز اتباع او از صدمه بنان و بیان و ضرب سیف و سنان او در ناله و خروشدن، والحمد لله علی وضوح الحجّة.

وصفدی در (شرح لامیة العجم) خواجه را از کسانی شمرد که هیچ کس برتبه ایشان نرسیده در فن مجسطی، و تخصیص به جهت عناد است.

خجسته رهنمونی ذو فنونی *** که در هر فن بود چون مرد یک فن

لمؤلفه:

فی کل فن بارع کانه *** لم یتخذ سواء یوما فنه

بالجملة فضایل این بحر مواج که در ظلمات جهالت سراج وهاج است

ص: 253

تحقیق مؤلف نسبت به حال غزالی

بیش از آن است در این صفحه بگنجد.

ویا عجباً منی احوال وصفه *** وقد فنیت فیہ القراطیس والصحف

ونعم ما قیل:

کتاب فضل تورا آب بحر کافی نیست *** که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

با وجود چنین دریای شگرف بیکران که استاد تمام علمای جهانیان است ما را از امثال غزالی چه افتخار است، و با اشباه او چه کار.

و تخصیص ذکر علامه طوسی - قدس الله سره القدوسی - به جهت قوت امتیاز او بجامعیت فنون کمالات و اخذ به اطراف صنوف علوم و جمع شتات انحاء فضائل و تسالم کل بر رجحان وزن و جلالت قدر او است، و الا به حمد الله تعالی در جمیع علوم عقلیه از حکمت عملیه و نظریه از الهی، و طبیعی، و ریاضی، و طب و غیره و تمامت علوم اسلامیة از حدیث و تفسیر و رجال و فقه و اصول و کلام و ادب و لغت و نحو و صرف و شعر و تاریخ و غیر ذلك آن قدر از صنادید و اساتید در این طایفه بیرون آمده اند که از قیروان تا قیروان (1) پرتو آفتاب فضائلشان تابیده، و هر يك در فن خود از غزالی به صد مرتبه اجل و اعظم هستند، چنانچه در کتب تواریخ و رجال موضوعه برای این فن ذکر اسماء شریفه و القاب کریمه ایشان شده، و این سخن اگر چه به طول انجامید ولی البته از فایده مجرد نبود.

و به هر وجه در حق غزالی مظنون همان نصب و عداوت است، خصوصاً با ملاحظه سایر مواضع همین کتاب (سر العالمین) و اعلان به این گونه مطالب و تصریح به این نوع مناقب و مثالب از باب تأیید الهی است که بر لسان اعداء، حق را جاری

ص: 254

1- قیروان بر وزن شیروان اطراف مجموع عالم را گویند، و نام شهر یست در مغرب، و مشرق و مغرب را نیز گویند - برهان قاطع.

اصول و قواعد عامه یزید را خلیفه واجب الاطاعة میداند

میکنند تا حجت بر ایشان تمام شود، و قلوب مؤمنین مطمئن گردد، و ما بفتوی خود او در حق خودش رفتار میکنیم، و ختم کلام به این دعا میکنیم، اللهم العن الغزالی ان مات علی ضلالتة و لم یرعو عما کان علیه من غیة و جهالته.

الزام وارغام

مقتضای اصول و قواعد اهل سنت همان است که غزالی گفته است و آنچه ما ذکر کردیم در این مقام بر سبیل الزام و جدل بودن با التزام بجمیع مقدمات مذاهب ایشان چه لازمه اساس طریقه ایشان آنست که یزید خلیفه بر حق و امام واجب الاطاعة باشد، والعیاذ بالله سید الشهداء را به حق کشته باشد چنانچه بعضی علماء ایشان اعتراف کرده اند، و توضیح این مقام چنان است که شارح (مقاصد) میگوید:

امامت به چند طریق منعقد میشود یکی بیعت اهل حل و عقد از علماء و رؤسا و وجوه ناس که حضور شان میسر باشد، و شرط نیست عدد مخصوصی و نه اتفاق اهل سایر بلاد، بلکه اگر حل و عقد با يك نفر مطاع باشد بیعت او کافی است، و این سخن از آن جهت میگوید که از مقطوعات متواتره است، و در صحاح سته اجمالا نقل شده که امیر المؤمنین و حسنین و عباس و کافه بنی هاشم و جماعتی از صحابه چون سلمان و مقداد و ابو ذر و ابو الهیثم بن التیهان و خالد بن سعید و زبیر و جماعتی دیگر تا مدتی تخلف کرده اند و بنابر این اجماع بر خلافت ابو بکر از اول امر منعقد نشده، و تصدی او در آن مدت برای خلافت فسق بوده، و این هدم اساس خلافت و ابطال قیاس خلافت (1) است.

دفع این اشکال را عضدی در (مواقف) و بیضاوی در (طوالم) و تفتازانی در (مقاصد) و شرحش و میرسید شریف در (شرح مواقف) و غیر ایشان چنین کرده اند

ص: 255

که مراد از اجماع اهل حل و عقد اجماع همه نیست بلکه به بیعت دو نفر و يك نفر هم واقع میشود چنانچه اجماع منعقد شد بر خلافت ابو بکر به بیعت عمر و لازم شد بر سایرین متابعت او، و در کلام شارح (مقاصد) دقیقه زایده ایست که اشاره به این است که غیر از عمر داخل در حل و عقد نبوده و امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه و جوه بنی هاشم و سایر اکابر صحابه از مهاجر و انصار که متابعت کرده بودند از اهل حل و عقد نبوده اند، سبحان الله جبرئیل در خانه علی نازل میشود، و اسلام به تیغ او قائم میشود، او را در بست و گشاد کار اسلام دخیلی نیست، سبحانک هذا بهتان عظیم، بالجمله شارح مقاصد میگوید:

طریق دوم از طرق اثبات خلافت استخلاف و نص امام سابق است بر امام لاحق.

و طریق سوم قهر و استیلاست چون امام سابق بمیرد و کسی که مستجمع شرایط امامت باشد تصدی امر کند و بشوکت خود قاهر شود، خلافت او منعقد گردد، و چنین است اگر جاهل و فاسق باشد، بنابر اظهر [شرح المقاصد 2 / 71 - 272] تمام شد کلام تفتازانی، و روشن است که هر سه طریق در امامت یزید محقق است:

اما اجماع به جهت اینکه تمامت اهل شام با وی بیعت کردند بلکه معاویه در زمان خود کس به اطراف فرستاد و از برای او بیعت گرفت چنانچه از تواریخ معتمده اهل سنت معلوم میشود بلکه از اجماع بر خلافت ابو بکر محکمتر بود چه او به بیعت يك عمر امام شد و این هزارها از مردم با او بیعت کردند که هر يك در زمان خود عمری بودند، و بر سایرین متابعت او لازم شد:

و اما نص خلیفه سابق معلوم است که معاویه امام واجب الاطاعة ایشان است، و ابن حجر در (صواعق) و در رساله (تطهیر اللسان) که در فضایل معاویه نوشته

خلیفه با ارتکاب گناه و معصیت و ظلم بر بندگان کنار زده نمیشود

میگوید که بعد از صلح امام حسن معاویه امام عادل شد و مصیب، و قبل از او باغی بود ولی عادل بود امام نبود و جنگ با امیر المؤمنین و امام حسن که امام بر حق بودند به خطای در اجتهاد واقع شده، ولی بعد از او دیگر شکی در امامت و لزوم طاعت او نیست (1) و سیوطی در اولیات معاویه نوشته که اول کسی است که پسرش را خلیفه و ولیعهد کرد.

اما قهر و غلبه معلوم است، چه هر کس با او جنگی کرد مقتول و مغلوب شد، و بر فرض که یزید را فاسق بدانند منافاتی با امامت او ندارد چنانچه از شارح (مقاصد) شنیدی که امامت بشوکت بافسق و جهل منافاتی ندارد یعنی در صورتی که از اول باشد، و در صورتی که طاری باشد با هیچ یک از طرق خلافت منافی نیست چه در اخبار ایشان که در صحیحین مروی شده حث بر لزوم طاعت و وجوب متابعت سلطان و منع از تفریق کلمه امت، و خروج از امر خلیفه زمان اگر چه ظالم باشد بیش از اندازه است، چنانچه دو خبر از بخاری و مسلم خواهی شنید.

و شارح (عقاید نسفیه) در ذیل عبارت مصنف که میگوید (ولا یعزل الامام بالفسق والجور) بعد از تفسیر فسق به خروج از طاعت خدای و جور بظلم بر عباد الله گفته:

(لانه قد ظهر الفسق وانتشر الجور من الائمة والامراء بعد الخلفاء الراشدين، والسلف كانوا ينقادون لهم و يقيمون الجمع والاعیاد ولا یرون الخروج علیهم، ولان العصمة لیست شرطاً فی الامامة ابتداء فبقاء اولی تمام شد کلام او بعینه.

بلکه از (جامع الرموز) نقل شده که سلطانی که واجب الاطاعة است آن والی است که بالای مرتبه او والی دیگری نیست چه عادل باشد و چه جائز، و بعضی گفته اند عدالت شرط است و اطلاق ادله وجوب متابعت سلطان مشعر به اینستکه اسلام هم شرط نباشد انتهی.

ص: 257

عبد الله عمر (خلیفه زاده) خروج بر یزید را خیانت میدانند و میگویند باید بر اطاعت او باقی بود

بنابر این آنان که کفر یزید را هم ملتزم شده اند باید قائل به امامت او باشند، و از جمله شواهد این دعوی آنست که خلیفه زاده محترم ایشان که زاهد صحابه است یعنی عبد الله عمر طاعت او را لازم دانسته و نقض بیعت او را حرام شمرده چنانچه در (صحیح بخاری) و (صحیح مسلم) از نافع نقل شده، و عبارت مسلم اینست که در باب امر بلزوم جماعت بسند خود از نافع نقل میکند: جاء عبد الله بن عمر الى عبد الله بن مطيع حين كان من امر الحرة ما كان زمن يزيد بن معاوية فقال اطرحوا لابي عبد الرحمن وسادة فقال اني لم آتک لاجلس، آتيتك لاحدئك سمعت رسول الله يقول من خلع يدا من طاعة لقي الله يوم القيامة لا حجة له، ومن مات وليس في عنقه بيعة مات ميتة جاهلية (1).

محصل اینکه چون عبد الله بن مطيع عازم خروج بر یزید شد بعد از واقعه حره عبد الله عمر به روی وارد شد او بفرمود تا وساده برای ابن عمر طرح کنند ابن عمر گفت من نیامدم که بنشینم بلکه آمده ام که حدیثی که از رسول خدای شنیده ام به تو بگویم، شنیدم از رسول خدای که فرمود هر کس خلع ید از طاعت امامی کند خدای را روز قیامت بی حجتی ملاقات کند، و هر که بمیرد و در گردنش بیعتی نباشد به مرگ جاهلیت مرده، و به دو طریق دیگر از نافع روایت کرده، و هم بطریق دیگر از زید بن اسلم از پدرش معنای حدیث نافع را از ابن عمر روایت کرده، و لفظ (صحیح بخاری) - که اصح الکتب عندهم بعد کتاب الباری است - چنین است:

لما خلع اهل المدينة يزيد بن معاوية جمع ابن عمر حشمة وولده فقال اني سمعت النبي يقول ينصب لكل غادر لواء يوم القيامة وانا قد بايعنا هذا الرجل على بيعة الله ورسوله اني لا اعلم غدرا اعظم من ان يبايع رجل على بيعة الله ورسوله ثم

ص: 258

عامه و خاصه نقل میکنند از پیغمبر صلی الله علیه وآله: اسلام با دوازده امام عزت پیدا میکند

ينصب له القتال واني لا اعلم احدا منكم خلعه ولا بايعه في هذا الامر الا كانت [كان - ظ] الفصل بيني وبينه (1).

انتهى حكاية عن رسالة الصمصام القاطع للسيد المؤيد السيد محمد ولد السيد الفاضل النحرير السيد دلدار علي الهندي قدس سرهما، ونسخة البخاري عندي الا ان ضيق المجال عاوقني عن المراجعة اليها، ولا بأس بعد وثيقة الناقل لا سيما مثل هذا الفاضل.

و ظاهر كلام جماعتي از علمای این طایفه آنست که یزید از خلفای منصوص رسول خدا است و اجمال او چنان است که متواترا در کتب فریقین بر وجه تسالم نقل شده که این امت را دوازده امیر یا خلیفه یا امام است که همه از قریشند و لفظ (بخاری) و (مسلم) مشترکا موافق نقل سیوطی چنین است:

لا يزال هذا الامر عزيزا ينصرون على من ناواهم عليه اثني عشر خليفة كلهم من قریش.

و در (صحیح مسلم) لا يزال امر الناس ماضيا ما وليهم اثني عشر رجلا.

و هم مسلم روایت کرده: ان هذا الامر لا ينقضي حتى يمضي له فيهم اثني عشر خليفة.

و هم مسلم حدیث آورده: لا يزال الاسلام عزيزا منيعا الى اثني عشر خليفة.

و در (تاریخ الخلفاء) از احمد نقل کرده (لا يزال الامر ماضيا...).

و هم از او نقل کرده (لا يزال هذا الامر صالحا...).

و از بزار نقل کرده (لا يزال امر امتي قائما حتى يمضي اثني عشر خليفة كلهم من قریش).

ص: 259

و بالجمله به عبارات مختلفی این حدیث را نقل کرده اند بلکه دعوی تواتر شده (1) و این احادیث دلیل حقیقت مذهب شیعه است، و دوازده نفری که لایق خلافت عظمی و زعامت کبری باشند جز این دوازده نفر که امامیه قایلند کسی دیگر نبوده، بلکه اخبار به این عدد که از مغیبات است دلیل حقیقت و ثبوت نبوت خاتم الانبیاست، و در طریق شیعه امامیه ضاعف الله اقتدارها تصریح باسم و نسب ایشان از پیغمبر صلی الله علیه و آله اجمالا یا تفصیلا فوق حد تواتر نقل شده، و کتاب (کفایة الاثر) شیخ اقدم علی بن محمد الخراز القمی که تا به حال در امامت از این جهت کتابی در شیعه تصنیف به خوبی او نشده دلیل واضح و برهان قاطع این مدعا است بلکه از اخبار اهل سنت تصریح به اسامی شریفه و القاب کریمه ایشان در زیاده از صد حدیث شده، ولی با وجود این علمای سنت در حیص و بیص تأویل و ضیق خنای توجیه افتاده محض حفظ اصول و تشدید قواعد باطله خود ملتزم شده اند که این عدد دوازده نفر را از خلفای خود بیرون بیاورند، و در این باب وجوهی گفته اند که در غالب آنها یزید مذکور است.

از آن جمله در (تاریخ الخلفاء) و غیره از قاضی عیاض نقل کرده و از ابن حجر عسقلانی مقدم صاحب (تقریب) و (فتح الباری) روایت کرده که وی را مستحسن شمرده، و محصل کلام او اینست که مراد دوازده نفرند که امت بر ایشان اجتماع کنند و منقاد بیعت ایشان شوند، و آنها ابوبکرند و عمر و عثمان و علی قبل از وقوع تحکیم که معاویه خود را خلیفه نام گذاشت آنگاه مردم مجتمع شدند بر معاویه بعد از صلح امام حسن علیه السلام بعد از او مجتمع شدند بریزید و منتظم نشد

ص: 260

1- حدیث و روایت در این موضوع بتواتر از رسول خدا نقل شده و به تفصیل عوالم العلوم مع المستدرکات ج النصوص علی الاثمة الاثنی عشر علیهم السلام تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدي (ع) و احقاق الحق ج 13 ص 1 - 74 آنها را نقل نموده مراجعه شود.

برای حسین امری، و بعد از مرگ یزید اختلاف باقی ماند تا مجتمع شدند بر عبد الملک مروان بعد از او اجتماع کردند بر چهار پسر او: ولید و سلیمان و یزید و هشام و ما بین سلیمان و یزید عمر بن عبد العزیز متخلل شد پس این جماعت هشت نفرند بعد از خلفای اربعه و دوازدهم ولید بن یزید بن عبد الملک است که مردم به روی مجتمع شدند تا چهار سال آنگاه بر خواستند، و آغاز فتنه کردند و وی را کشتند، و بعد از او اجتماع تام بر کسی نشد.

و از این کلام معلوم شد که یزید از خلفای منصوبه الخلافة است، و عجب است از این جماعت که معاویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز را که هر دو را امام عادل شمرده اند در شمار نیاورده اند، بلی ممکن است که گناه معاویه ابن یزید آن باشد که اعتراف بظلم پدر و جد خود کرد، چنانچه ابن حجر در (صواعق) گفته و من حیث لا یشعر اعتراف بحقیقت طریقه امامیه نموده است حیث قال:

و من صلاحه الظاهر انه لما ولي صعد المنبر فقال: ان هذه الخلافة حبل الله وان جدی معاوية نازع الامر أهله و من هو احق به منه علي بن أبي طالب وركب بكم ما تعلمون حتى اتته منيته فصار في قبره رهينا بذنوبه ثم قلد أبي الامر وكان غير أهل له، ونازع ابن بنت رسول الله فقصف عمره وانبت [كذا في الصواعق وفي الكتاب ابتر] عقبه و صار في قبره رهينا بذنوبه، ثم بكى وقال: ان من أعظم الامور علمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه، وقد قتل عتره رسول الله وأباح الخمر [كذا في المصدر وفي الكتاب الحرم] و خرب الكعبة ولم اذق حلاوة الخلافة فلا اتقلد بمرارتها فشانكم أمرکم و الله لئن [كذا في المصدر وفي الكتاب وان] كانت الدنيا خيرا فقد نلنا منها حظا ولئن كانت شرا كفى ذرية أبي سفيان ما أصابوا منها ثم تغيب في منزله حتى مات بعد أربعين يوما (1) انتهى ما في (الصواعق) وفيه شهادة واضحة لما

ص: 261

عامه استدلال میکنند بخبر " من مات ولم يعرف امام زمانه " برای خلافت یزید

ادعیناه فی حال یزید و معاویه.

و اما عمر بن عبد العزیز گناه او ترك سب أمير المؤمنين علیه السلام است که او را از خلفای دوازده گانه نشمرده اند.

و بعض دیگر بشناعت این عمل ملتفت شده ترتیب خلافت را بر وجهی دادند که ولید فاسق را که سابقا بحالات او اشاره رفته خارج داشته اند و بجای او مروان ملعون را مذکور کرده اند، و گفته اند بعد از خلفای اربعه امر منتقل به معاویه شد به صلح امام حسن علیه السلام بعد از او یزید و بعد از او معاویه بن یزید، آنگاه خلاف عبد الله بن زبیر و مروان واقع شد و امر بر مروان مستقل شد بعد از او عبد الملك بعد از او ولید بن عبد الملك، از آن پس سلیمان بعد از او عمر بن عبد العزیز بود که خاتمه خلفای اثنی عشر شد، و این کلام هم از ابن حبان در شرح صحیح خود روایت شده.

بالجملة هر دو تأویل مشارکند در اینکه یزید را امام بدانند، و همچنین خبر متواتر (من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة) - که در صحاح اخبار ایشان و در کتب کلامیه فریقین همه جا ذکر شده - بر طریق ایشان دلیل امامت یزید است، چه در زمان یزید اسباب امامت از برای او مهیا بود از اجماع و نص نه برای دیگران پس باید او امام زمان باشد.

و احتمالی که بعض متأخرین ایشان ابداء کردند که مراد از امام زمان قرآن است سخیف است، چه ظاهر لفظ تعدد است علاوه بر اینکه حدیث ابن عمر که سابقا گذشت (1) صریح است در این معنی که هر زمانی را امامی لازم است و ابن ابی الحدید نقل کرده که ابن عمر شبانه بر حجاج وارد شد تا با او برای عبد الملك بیعت کند که مبادا يك شب بی امام باشد به جهت اینکه از پیغمبر روایت کرده بود

ص: 262

(وجلّت وعظمت مصيبتك في السماوات على جميع أهل السماوات) تأثر و گریه ملائکه و جبرئیل برای مصیبت سید الشهداء علیه السلام

(من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية) (1) و البته اگر عبد الملك امام باشد مانعی از امامت یزید نیست.

بالجملة قضیه قواعد و لوازم اصول این طایفه صحت امامت یزید است، بلکه اخبار دیگر در فضایل یزید روایت کرده اند، و از این جهت البته باید او را امام مفترض الطاعة بدانند، و خروج بر او را بغی بشمارند و موجب استحقاق قتل بدانند، چنانچه بعضی علمای ایشان تصریح به این لازم کرده است، عبد المغیث بغدادی در رساله منع لعن یزید میگوید - موافق نقل ابن جوزی در رساله رد بر او - ذهب قوم الی أن الحسين كان خارجيا).

وعبد الله شرقاوی در (تحفة الناظرین فیمن ولی مصر من الولاية والسلطین) - بعد از اینکه در احوال حضرت امام حسن علیه السلام گفته که یزید بن معاویه دسیسه سمی کرد و نزدیک یکی از زنان وی فرستاد که او را مسموم کرد و چهل روز بیمار بود و بدرود سرای فانی فرمود - در احوال یزید میگوید (وفي مدة خلافته أرسل الی الحسين رضی الله عنه، وقتله لكونه امتنع من البيعة له الی ان قال ولا يجوز لعنه علی الرجح) انتهى.

با اینکه اعتراف کرده که قاتل حسنین علیهما السلام است لعنش را جایز نمیدانند، و اشاره بوجه قتل سید الشهداء کرده و گفته به جهت امتناع از بیعت او بوده پس لا محاله به حق بوده.

و از محیی الدین عربی (2) کلامی در (صواعق) (3) نقل شده که تصریح بجمع

ص: 263

1- گذشت حدیث او از صحیح بخاری و صحیح مسلم ص 258.

2- قاضي أبو بكر بن العربي - صح.

3- المنح المکیة فی شرح القصيدة الهمزية، خلاصة عباقات الانوار 4 / 237 عنه.

تعجب و تعسف از کسانی که هوا خواهی از غزالی و ابن عربی... میکنند بگمان اینکه اینها را ارباب معارف هستند و غافل از اعتقادات آنها در مسائل امامت

آنچه گفته ایم بر سبیل اجمال کرده و عبارتته هكذا (لم يقتل يزيد الحسين الا بسيف جده اى بحسب اعتقاده الباطل انه الخليفة والحسين باغ عليه والبيعة سبقت ليزيد ويكفي فيها بعض اهل الحل والعقد وبيعتته كذلك لان كثيرين اقدموا عليها مختارين لها هذا مع عدم النظر الى استخلاف ابيه له، أما مع النظر لذلك فلا تشترط موافقته أحد من أهل الحل والعقد على ذلك (1) انتهى بالفاظه.

عجب است از جماعتی از شیعیان که بعد از شنیدن این گونه کلمات اظهار میل و هوا خواهی با غزالی و محیی الدین میکنند به گمان اینکه این طایفه از ارباب معارفند یا للعجب محبت تصوف در عروق ایشان بیش از محبت تشیع رسوخ کرده، آخر اگر بنا شد صوفی هم باشند بجانب صوفیه و عرفای شیعه مایل باشند، چه حاجت که با اعدای اهل بیت که از معدن علم اعراض کرده اند مثل حسن بصری و محمد غزالی و محی الدین عربی بگروند، بلی اگر دعوی توبه و رجوع کنند از این شنعت فارغند، چنانچه ظاهر اینست که با این ملاحظه توجیه کلمات علمیه ایشان را متصدی میشوند، و در این گمان مسبوقند غالباً در غالب موارد به بیانات سید محقق شهید ثالث ولی عذر آن جناب مذکور شد (2) و الله العالم.

وعلى الجملة ابن حجر از این استدلال که في الحقيقة بر مذهب ایشان اشکال است خواسته تفصی کند گفته که حرمت خروج بر امام جائز بعد از انعقاد اجماع است، و این اجماع در آن زمان نبوده، و اجتهاد حسین مقتضی خروج شده پس به حق خروج کرده، و ما قبل از این اشاره کردیم و دو حدیث از (بخاری) و (مسلم) که از ابن عمر روایت کرده اند بشهادت آوردیم (3) که خروج بر امام جائز و خلع

ص: 264

1- خلاصة عقبات الانوار 4 / 237 عنه.

2- ج 2 ص 251.

3- گذشت ص 258.

ید از طاعت او به هر حال حرام است، و اخبار کثیره غیر از اینها در طریق ایشان وارد است، و این دست و پا به جانی نمیرسد.

و این جوزی تدلیسی غریب کرده و رنگی نواز خیانت در مذهب خود ریخته - در رساله رد مانع لعن یزید - چه گفته است که اجماع منعقد شده است بر وجوب وجود امام چه انتظام امر دین منوط بوجود او است و امام را شروط و صفاتی چند است، و این جمله در حسین جمعند، و فقهاء گفته اند جایز نیست ولایت مفضول بر فاضل مگر اینکه مانعی از قبیل خوف یا عدم علم به سیاسیات باشد.

قال: ویدل علی تقدیم الافضل ان فی الصحیحین من حدیث عمر ان ابا بکر یوم السقیفة أخذ بید عمر ویدد ابی عبیده بن الجراح وقال قد رضیت لکم احد هذین الرجلین فبايعوا أيهما شئتم قال عمر کان و اللّٰه ان أقدم فیضرب عنقی لا یقربنی من ذلك اثم احب الی من ان أتأمر علی قوم فیهم ابو بکر هذا حدیث متفق علی صحته، ولما ولی ابو بکر عمر دخل علیه جماعة فقالوا ما انت قائل لربك اذا سنلك عن استخلافك عمر وقد ترى غلظته فقال ابو بکر اجلسوني أب اللّٰه تخوفوني اقول اللّٰهم استخلفت خیر اهلك، وفي الصحیح ان عمر لما جعل الخلافة شورى فی ستة قال یشهدکم ابن عمر لیس له من الامر شیء وقد کان ابن عمر خیرا من الف مثل یزید.

آنگاه میگوید چون ثابت شد که صحابه طالب افضلند و او را احق میدانند آیا کسی شك میکند که حسین احق بخلافت بود از یزید؟ نه چنین است بلکه آنها که رتبه ایشان فرود رتبه او است، چون عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد اللّٰه ابن عمر و عبد اللّٰه بن الزبیر و عبد اللّٰه بن عباس جای شك نیستند، چه همه این جماعت حسب و نسب و نجدت و کفایت و علم وافر دارند، و یزید به هیچ وجه نزدیک مرتبه ایشان نیست، پس بچه وجه مستحق تقدیم است.

تمام شد کلام ابن جوزی بعد از حذف آنچه ربط تمام به مقصود نداشت و خلل و فساد این کلام ظاهر است، چه اگر مدار خلافت بر افضلیت باشد خلافت خلفای ثلثه البته باطل خواهد شد، چه هیچ عاقل شك نکند که بشری بعد از رسول خدای در حسب و نسب و علم و حلم و شجاعت و سماحت و عقل و رفق و تصلب فی ذات الله و جهاد و سابقه در اسلام و سایر فضایل که نزد کافه عقلا فضل است یا به اعتبار اسلام فضل شده همسنگ امیر المؤمنین نیست.

و از این جهت علماء اشاعره انکار و جوب تقدیم فاضل کرده اند، و این نسبت بفقهاء مطلقا باطل است، و استدلال کرده اند بر عدم اعتبار افضلیت بقصه شوری چه بالقطع بعض از آنها افضل از بعض بوده اند، و او همه را در معرض امامت در آورد، پس چگونه ابن جوزی این قصه را شاهد تقدیم افضل میگیرد، و افضلیت امیر المؤمنین فی الجملة باید مسلم باشد چنانچه ملا سعد در شرح (عقاید) میگوید:

والانصاف انه ان ارید بالافضلية كثرة الثواب فللتوقف جهة وان ارید كثرة ما يعده ذو العقول من الفضائل فلا جهة له، وقال بعض المحشين من اعيانهم المتأخرين اي فلا جهة للتوقف بل يجب ان يجزم بافضلية علي كرم الله وجهه، اذ قد تواتر في حقه ما يدل على عموم مناقبه ووفور فضائله واتصافه بالكمالات واختصاصه بالكرامات، هذا هو المفهوم من سوق الكلام، ولهذا قيل فيه رائحة الرفض لكنه فرية بلا مرية اذ اكثرية فضائل علي وكمالاته العلمية تواتر النقل فيه معنا بحيث لا يمكن لاحد انكاره ولو كان هذا رفضا وتركيا للسنة لم يوجد من أهل الرواية والدراية سني أصلا، فإياك والتعصب في الدين والتجنب عن الحق واليقين.

وبالجملة بر فرض تسليم لزوم افضلیت، تقدیم مفضول لحکمة او مانع جایز است چنانچه افضلیت بغداد و بصره قائلند، و در خطبة شرح نهج البلاغة

اشاره کرده که (الحمد لله الذي قدم المفضلون لمصلحة اقتضاها الحكمة) (1) گفته و از کجا که آن مانع در اینجا موجود نبوده، چه البته اگر مردم بیعت با سید الشهداء میکردند و امر بر او مستقل و مستقر میشد آن حضرت اثبات امامت برادر و پدر خود میکرد و دین اهل سنت بر باد میرفت، و هیچ مانعی اقوی از این نیست، چنانچه ابن ابی الحدید از یکی از علمای اهل سنت نقل میکند و میگوید پرسیدم از او که چرا ابو بکر دعوی فاطمه را در باره فدک قبول نکرد گفت اگر قبول میکرد فردا دست پسرهای خود را میگرفت و می آمد در مسجد دعوی خلافت شوهر خودش میکرد و آن شهود هم اقامه شهادت میکردند ناچار بود تصدیق کند و خود ابن ابی الحدید میگوید این وجه متینی است (2).

والحق راست گفته و خوب فهمیده علاوه بر همه صرف افضلیت سبب امامت نیست بکله محتاج است که یکی از اسباب ثلثه متحقق شود تا افضل صاحب امامت شود، و در باره سید الشهداء به اعتقاد سنیان نه نص موجود است نه بیعت نه شوکت پس چگونه او امام خواهد بود بر طریق اهل سنت بلکه امام ایشان همان یزید است، و انشاء الله (یوم ندعوا کل اناس بامامهم) با امام خود با ملائکه غلاظ شداد بجانب درکات جحیم خواهند شتافت، وقد اجد مهيار الديلمي - رضي الله عنه - حيث قال مخاطبا للعرب:

ما برحت مظلمة دنياكم *** حتى اضاء كوكب في هاشم

نبلتم به وكنتم قبله *** سرا يموت في صلوع كاتم

ثم قضى مسلما من ريبه *** فلم يكن من غدركم بسالم

ثقفتما عهدوه في اهله *** وجزتم عن سنن المراسم

ص: 267

1- التکلیف - المصدر.

2- شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید 16 / 236 ط بیروت.

گفتار ابن عبدالبر در (استیعاب)

وقد شهدتم مقتل ابن عمه *** خیر مصل بعده وصائم

وما استحل باغيا امامکم *** یزید فی الطف من ابن فاطم

وها الى اليوم الطبا خاضبة *** من دمهم مناشر القشاعم

سبط ابن الجوزی می گوید:

وتطرق الى هذه الامة العار بولايته عليها حتى قال أبو العلاء المعري يشير بالسنار اليها:

ارى الايام تفعل كل نكر *** فما انا في العجايب مستزید

اليس قريشکم قتلت حسينا *** وكان على خلافتکم یزید

و مقصود از این جمله الزام أهل سنت است به تخلف از سفینه نجات که متواترا نقل شده (مثل أهل بيتي كسفينة نوح من ركبها نجي و من تخلف عنها غرق) و همچنین متواترا نقل شده که پیغمبر فرمود (انى تارك فيكم الثقليين ما ان تمسکتکم به لن تضلوا كتاب الله وعترتي) و ایشان دعوی تمسک بعترت و رکوب سفینه نوح میکنند و اصولی تمهید کرده اند که مقتضی آنست که یزید که به روایات ایشان دو جگر گوشه بتول و دو ریحانه رسول را یکی را بسم جعده، و دیگری را بتیغ شمر کشت امام واجب الطاعة باشد چنانچه خلیفه زاده محترم ایشان که زاهد صحابه بوده به اعتقادشان ملتزم شد بامات او.

و با اینکه بیعت با أمير المؤمنين نکرده بود، چنانچه از (استیعاب) ابن عبد البر نقل شده متشبهت به بیعت یزید و بیعت عبد الملك شد، و چون صحابی است و بحکم (اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم) اقتدای به او در امامت یزید مایه اهتدا است و این خود دلیلی مستقل تواند شد، پس البته یزید امام سنیان است و خلیفه ایشان، والحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية امير المؤمنين واولاده الطاهرين ووقفنا للبراءة من یزید ومستخلفيه المناققين بل الكافرين.

چند خبر وگفتار در سرور و فرح پیدا کردن آل زیاد و آل مروان در این روز

(عليهم منك اللعنة ابد الابدین)

ج - بر ایشان باد لعنت از تو همیشه روزگاران.

ش - ابد: چنانچه در (صحاح) و (قاموس) و (منتهی الارب) و غیر اینها است بمعنی دهر است، و میگویند: ابد ایید مثل دهر داهر، و لیل الیل، و یوم ایوم و شعر شاعر و موت مائت، و هم ناصب و اشباه آنها که بر سییل مبالغه نفس صفت را موصوف اعتبار میکنند و صفتی دیگر از جنس او برایش اثبات مینمایند تا دلالت بر تکرر و اشتغال او بر این وصف داشته باشد و مفید مبالغه شود، و در مقام تأیید میگویند: ابد الابدین، و دهر الداهرین، و ابد الایید و ابد الابدیه و ابد الابدین مثل ارضین و ابد الابد و ابد الدهر و ایید الایید.

و این الفاظ بمعنی همیشه و مستمر و لا یزال و علی الدوام و همواره و پیوسته است، و ما الفاظ تأیید را که متعارف و مستعذب و در السنه قدماء فصحاء مستعمل است در فقره (ما بقی اللیل والنهار) سی لفظ ذکر کرده ایم، و این لفظ را از آن جمله شمرده ایم (1) و الله اعلم.

(وهذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان بقتلهم الحسین علیه السلام)

ج - و این روزی است که فرحناك شدند آل زیاد و آل مروان بواسطه اینکه حسین علیه السلام را کشتند.

ش - فرح: بمعنی سرور گاهی استعمال میشود، و گاه بمعنی (بطر) چنانچه در کتب لغت از (صحاح) و (قاموس) و غیر اینها است، و مراد به بطر نشاط باغرور است، و از این باب است (ان الله لا یحب الفرحین) [76 / القصص 28]

ص: 269

چه مطلق فرح غیر محبوب نیست، و لفظ زیارت با هر دو معنی مناسب است، و آنسب به حال آل زیاد و آل مروان معنی ثانی است، و سایر الفاظ زیارت آنچه محتاج بشرح است در فقرات سابقه گذشته، و صواب چنانست که در اینجا شطری از اخبار و کلمات طایفه اهل سنت نقل کنیم که دلالت بر فرح آل مروان و آل زیاد دارد یا فرح خودشان که حقیقة آل زیاد و آل مروانند، و مشمول لعن این زیارت چنانچه تا به حال در این کتاب جایجا معلوم صاحب‌دلان که روی سخن با ایشان است شده.

مسعودی علیه الرحمة که از اعظم قدمای علمای شیعه است چنانچه تأمل مطاوی کلمات او در (مروج) شهادت، اگر چه بعضی از مواضع از روی تقیه یا ابدای احتمال یا نقل خبر ضعیف مطالبی که مخالف مذهب حق باشد ذکر فرموده، و این معنی سبب اشتباه محقق ألمعی آغا محمد علی ولد استاد اعظم شده بر خلاف کل تصریح بعدم تشیع او فرموده، و خصوص کتاب (اثبات الوصیة) او که معروف است اگر کسی به بیند جای تردید باقی نماند و در (فهرست) ابو العباس نجاشی مناقب او مذکور است، ولی با وجود این معتمد اهل سنت است، و هیچ مورخی نیست که بر او اعتماد نکرده باشد، از آن جمله ابن خلدون در اول جلد مقدمه میگوید:

وقد دون الناس واكثرها وجمعوا تواریخ الامم والدول في العالم وسطروا والذين ذهبوا بفضل الشهرة والامانة المعتبرة واستفرغوا دواوين من قبلهم في صحفهم المتأخرة، هم قليلون لا يكادون يجاوزون عدد الانامل ولا حركات العوامل مثل ابن اسحاق والطبری وابن الكلبي ومحمد بن عمر الواقدي وسيف بن عمر الاسدي والمسعودي وغيرهم من المشاهير المتميزين عن الجماهير.

باین ملاحظه نقل از مسعودی در (مروج الذهب) که مکرراً مستقلاً و تبعاً در

مصر بطبع رسیده، و این خود فی نفسه دلیل اعتماد است و شرح حالات او در (فوات الوفيات) مفصلاً مذکور است خارج از صناعت جدل نخواهد شد، علاوه بر اینکه ابن ابی الحدید نیز با او موافقت کرده.

بالجمله در (مروج الذهب) میفرماید مسنداً که روزی حجاج بعید الله بن هانی - که یکتا از مردم (اود) که طایفه ای از مردم یمنند بود، و در قوم خود شرافتی داشت و در جمیع حروب ملازم حجاج و در تحریق کعبه حاضر، و حجاج را شیعه و ناصر بود - گفت (و الله ما كافأناك بعد) سوگند بخدای که هنوز مکافات تو نکرده ایم، آنگاه کس فرستاد باسما بن خارجه فزاری که دخترت را بعید الله ابن هانی برسم زناشوئی بده قال: (لا ولا کرامة) پس امر کرد تا تازیانه بیاوردند و گفت من تزویج میکنم اسماء را، لا علاج تزویج کرد، از آن پس کس به سعید بن قیس همدانی فرستاد که رئیس یمامه بود که دخترت را با عبید الله تزویج کن قال:

(و من اود؟ و الله لا ازوجه ولا کرامة) گفت شمشیر را بیاورند، سعید گفت بگذار تا با اهل خود مشاورت کنم چون مشاورت کرد اشاره کردند که تزویج کن که مبادا این فاسق تو را بکشد پس تزویج کرد دخترش را به او، و حجاج با عبید الله گفت من دختر سید فزاره و سید همدان و عظیم کهلان در حباله نکاح تو در آوردم، و (اود) را آن مکان نبود که این مصاهرت و مواصلت کند، عبید الله گفت (لا تقل اصلح الله الامیر فان لنا مناقب ما هي لاحد من العرب).

حجاج گفت این مناقب که هیچ کس از عرب را با شما در او شرکتی نیست کدامست؟ عبید الله گفت امیر المؤمنین عثمان در مجلسی از مجالس ما سب نشد هرگز، حجاج گفت: (هذه و الله منقبة) بخدای سوگند که این منقبتی است، عبید الله گفت و از جماعت ما در حرب صفین با امیر المؤمنین معاویه هفتاد نفر بودند و با ابو تراب کس حاضر نبود جز يك نفر، و به حق خدای قسم که تا من میدانستم مرد

گفتار عبدالقادر گیلانی نسبت بروزه عاشوراء و طعن بر کسانی که این روز را عزاداری میکنند باینکه عاشوراء بهترین روز واعظم واشرف ایام است و باید او را عید قرار داد و شادی کرد... وبقیه یاوه های او

بدی بود، حجاج گفت: (هذه و الله منقبة) عبید الله گفت هیچ کس از ما نبوده که زنان ابو تراب بگیرد یا تولی او داشته باشد، حجاج گفت: (هذه و الله منقبة).

عبید الله گفت زنی از ما نبود مگر اینکه نذر کرد که اگر حسین کشته شود ده شتر نحر کند، و چون کشته شد چنان کرد، حجاج گفت: (هذه و الله منقبة) عبید الله گفت هیچ کس از ما نبود از پدر خود دانسته باشد که ابو تراب را شتم و لعن کرده مگر اینکه چنان کرد، و گفت من لعن میکنم بزیادت دو پسر او حسن و حسین و مادر ایشان را، حجاج گفت: (وهذه و الله منقبة) عبید الله گفت و هیچ کس از عرب نیست که آنچه ما از ملاحظت و صباحت داریم داشته باشد و بخندید، و عبید الله مردی بود بغایت زشت و سیاه چرده و آبله رو و در سر او عقده بزرگ بود و دهان او کج و چشم او احوال مایل الحوله بود و قبایح دیگر در صورت داشت.

تا اینجا ترجمه کلام (مروج الذهب) بود، و این فقرات که از مناقب شمرده همه جای عجب است، و همین مناقب را علمای سنت از اسلاف خود به میراث برده اند و عمل بر طبق آنها میکنند، چنانچه عبد القادر گیلانی که او را غوث اعظم و هیکل صمدانی مینامند در محکی کتاب (غنیة) که بشهادت جمعی از اعلام اهل سنت از مصنفات او است آورده قال ما لفظه:

وقد طعن قوم علی صیام هذا اليوم العظیم و ما ورد فيه من التعظیم و زعموا انه لا يجوز صیامه لاجل قتل الحسين بن علي فيه، وقالوا ینبغي ان تكون المصیبة فيه عامة [لجميع الناس لفقده فيه - المصدر] وانتم تأخذونه يوم فرح و سرور و تأمرون فيه بالتوسعة علی العیال و النفقة الكثيرة و الصدقة علی الضعفاء و المساکین، و ليس هذا من حق الحسين علی جماعة المسلمین، و هذا القائل خاطی و مذهبه قبیح فاسد لان الله اختار لسبط نبيه صلی الله علیه وآله وسلم الشهادة في اشرف الايام و اعظمها و اجلها و ارفعها

عنده ليزيده بذلك رفعة في درجاته وكرامة مضاعفة الى كراماته ويبلغه منازل الخلفاء الراشدين الشهداء بالشهادة.

ولو جاز ان يتخذ [يتخذ - المصدر] يوم موته مصيبه لكان يوم الاثنين اولى بذلك اذ قبض الله فيه نبيه صلى الله عليه وآله وسلم وكذلك ابو بكر الصديق قبض فيه، وهو ما روى هشام عن عروة عن ابيه عن عائشة قال ابو بكر لي اي يوم توفي النبي قلت يوم الاثنين قال اني ارجو ان اموت فيه فمات فيه، وفقد رسول الله وفقد ابو بكر اعظم من فقد غيرهما، وقد اتفق الناس على شرف يوم الاثنين وفضيلة صومه وانه يعرض فيه وفي يوم الخميس اعمال العباد.

وكذلك [يوم - المصدر] عاشورا لا تتخذ [يتخذ - المصدر] يوم مصيبة ولان يوم عاشورا ان يتخذ يوم مصيبة ليس باولى من ان يتخذ يوم عيد وفرح وسرور لما قدمنا ذكره وفضله من انه يوم نجى الله فيه انبياءه من اعداءهم واهلك فيه اعداءهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم وانه خلق السماوات والارض والاشياء الشريفة [فيه - المصدر] وآدم وغير ذلك وما اعد الله لمن صامه من الثواب الجزيل والعطاء الوافر وتكفير الذنوب وتمحيص السيئات فصار عاشورا مثل [بمثابة - المصدر] بقية الايام الشريفة كالعيدين والجمعة وعرفة وغيرها، ثم لو جاز ان يتخذ هذا اليوم يوم مصيبة لاتخذته الصحابة والتابعون لانهم اقرب اليه منا واخص بنه منا (1) انتهى كلام الناصب الدعوى.

و محصل سخن او اينست كه شيعيان كه ايراد ميكنند بر اهل سنت كه چرا روز عاشورا را روز فرح و سرور كرديد سخن واهي و كلام باطل ميگويند، چه روز عاشورا روزی است مبارك و ميمون كه خدای عز وجل اختيار کرده آن روز را برای شهادت فرزند پيغمبر خود تا بر كرامت او بيفزايد، و اگر روز قتل حسين مصيبت

ص: 273

بودی بایستی که روز دوشنبه که وفات پیغمبر و ابوبکر در او شده و هر دو اعظم از اویند نیز روز مصیبت باشد، با اینکه صوم او مستحب است، و عرض اعمال در آن روز و روز پنجشنبه میشود.

بلکه روز عاشورا شایسته است که روز فرحت و سرور باشد به جهت برکات مخصوصه به آن روز مثل خلق سماوات و ارض و خلق آدم و نجات انبیاء و هلاک اعدای خدا در او مثل فرعون و قومش، و به جهت استحباب صوم او و کثرت فضایل صیام در او، و اگر این روز روز مصیب بودی بر صحابه و تابعین با کمال قرب و شدت اختصاص ایشان مشتبه نمیشد، و هیچ کس از ایشان چنین نکرده.

این خلاصه کلام این دشمن خدا و رسول است، و این کلام در ظهور فساد و شناعة اگر چه همچنان است که هیچ مسلم متدینی شک در بطلان او ندارد، و آنچه ما جا بجا در این شرح یاد کرده ایم کافی در ابطال اوست [لیکن ظ] محض اتمام حجت و ازاحه علت در این مقام اجمالاً متعرض او میشویم:

اما اینکه گفته روزی است مبارک که خدای تعالی او را برای قتل سبط نبی خود اختیار فرموده تدلیسی است که عوام را فریب میدهد و الا بر هوشمند حقیقت شناس حال او معلوم است، و هیچ کس گمان نمیکند که شرافت روز سبب قتل پیغمبران و ابناء ایشان در او باشد و همه کس آن روز را که پدر یا مادر یا فرزندی یا برادری یا خویشاوندی یا دوستی از ایشان در او رفته باشد البته نحس می‌شمارند، و با تشام و تطییر میکنند، و این مطلب محتاج به برهان نیست.

و اما اینکه گفته اگر چنین بود باید روز دو شنبه روز نحسی باشد، اولاً فرق است بین اینکه روز در سالی يك دفعه باشد چون عاشورا و اشباه او یادر هر هفته باشد مثل دوشنبه و نقض صحیح نیست، و از این جهت روز بیست و هشتم صفر که وفات سید انبیا است نزد شیعیان عزای اعظم است، و از جمیع آن آداب که

روز عاشورا دارند آن روز را دقیقه ای فرو گذاشت نمیکنند.

و ثانیاً روز دوشنبه هم نحس است، و در اخبار اهل بیت او را یوم بنی امیه شمرده اند، و او روز مصیبت مسلمین است، و احترامی برای او نزد ما نیست و اخبار اعدای ایشان حجت نیست، چه همه کذب و جعل و افترا است، و بخاری که کتاب او را اصح الکتب میدانند، اکذب بریه بوده چنانچه حالت اسانید ایشان تفصیلاً در کتاب (استقصاء الافحام) سید جلیل معاصر مولوی میر حامد حسین - نور الله ضریحه - معلوم شده است، و اگر ما استدلال باخبار ایشان کنیم برای الزام خود ایشان است، و الزام شیعه به آنها بیرون طریقه صواب است.

و ثالثاً موت اولی سبب برکت و یمن است نه موجب شامت و نحوست مگر بملاحظه آن باشد که فظ غلیظ القلب بجای او نشسته و مردم کالمستحیر من الرمضاء بالنار شدند، و باین ملاحظه البته نحس و میثوم است.

و اما اینکه گفته اگر روز عاشورا روز سرور باشد اولی است به جهت برکات آن روز سابقاً دانستی (1) که وقوع این وقایع در او محض کذب و عین افتراء و از جمله موضوعات نواصب است.

و اما اینکه صوم در او مستحب است سابقاً معلوم شد که صوم او مردد بین کفر و حرام و مکروه است (2).

و اما اینکه [گفته] صحابه و تابعین او را یوم مصیبت قرار ندادند مخدوش است به اینکه مراد قبل از وقوع است یا بعد؟ اگر قبل از وقوع قتل سید الشهداء است از محل کلام خارج است، چه آن وقت بحسب ظاهر روز عزا نبود، و اگر بعد از قتل است مراد از صحابه و تابعین اتباع یزید و معاویه اند یا اتباع اهل بیت،

ص: 275

1- ج 2 ذیل اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه ص 143

2- ج 2 ذیل اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیه ص 148

گفتار ابن حجر مکی و منع او از عزاداری و نوحه سرائی روز عاشوراء

اگر طایفه اول مرادند فعل ایشان حجت نیست، و اگر طایفه ثانی مرادند نسبت به ایشان دروغ است، چه ایشان این روز را از اول روز مصیبت قرار دادند اگرچه به جهت موانع در بعض اوقات متمکن از اظهار نشدند.

وقد ابدع بعض النواصب وهو ابن حسکینا في الاعتذار عن الاکتحال يوم عاشورا حيث قال:

ولائم لام في اکتحال يوم استباحوا دم الحسين *** فقلت دعني احق عضو يلبس فيه السواد عيني

فانه اعترف بذلك، واجاد في شعره المشتمل على زندقته في تزينه في عيون القاصرين، وکانه اوحى اليه من الشياطين.

واین حجر مکی در کتاب (صواعق) حکایت کلام جماعتی از این طایفه کرده و بعضی از اخبار که بر بدع خود تمسک به آنها کرده اند ذکر نموده، و از عجایب آنست که با آن صلابت حجریه که از طبیعت بشریه بیرونش برده اعتراف به فساد و ضعف مدارک آنها کرده، اگرچه بر شیعه هم به جهت اقامه عزای جناب سید الشهداء و قیام به وظایف نوحه و گریه طعن میزند، و ما با استمداد از برکات خامس آل عبا علیه السلام انشاء الله در ذیل شرح این فقره دفع شبهات و ابطال ترهات او خواهیم کرد و اینک ما محصل کلام او را در اینجا یاد میکنیم و خلاصه سخن او آنست که:

مبادا کسی در روز عاشورا مشغول بدع روافض شود از ندبه و نیاچه و حزن که این کار از اخلاق اهل ایمان نیست، و الا روز وفات پیغمبر اولی و احق بود، و همچنین مبادا کسی بدع ناصبین و مبغضین اهل البیت و جهال که مقابله فاسد بفاسد و بدعت به بدعت و شر بشر میکنند اشتغال یابد، و اظهار فرحت و مسرت کند، و او را عید قرار بدهد و اظهار زینت در او نماید به امثال خضاب و اکتحال و جامه نودر بر کردن و توسیع نفقات و طبخ اطعمه و حبوبیکه بیرون رسم و عادت است به اعتقاد

2. السنة هي المنطلق الثاني:

اینکه این از سنت است، سنت ترك جميع اینها است، چه وارد نشده در این باب چیزی که محل اعتماد باشد.

و از پاره از ائمه حدیث پرسیدند که کحل و غسل و حنا و طبخ حبوب و لبس ثوب جدید و اظهار سرور در روز عاشورا چگونه است در جواب گفت که حدیث صحیحی در این باب وارد نشده نه از رسول خدای وارد شده و نه از احدی از صحابه، و نه مستحب شمرده او را احدی از ائمه مسلمین نه ائمه اربعه که مالک و ابو حنیفه و شافعی و احمد بن حنبل باشند و نه غیر ایشان و نه روایت شده در کتب معتمده در این امور خبر صحیحی یا ضعیفی، و آنچه گفته شده که هر که سر مه بکشد در روز عاشوراء تا آخر سال چشم درد نکشد، و هر که غسل کند تا آخر سال بیمار نگردد، و هر که توسعه کند بر عیال خود آن روز خدای در تمام سال بر او وسعت دهد، و امثال او مثل اخبار وارده در فضل صلوة در روز عاشورا و این که توبه آدم و قرار سفینه نوح بر جودی، و نجات ابراهیم از آتش، و فدا کردن ذبیح الله به گوسفند، و رد یوسف بر یعقوب در او بود، چه همه این اخبار دروغند جز حدیث توسعه لکن در سند او کسی است که در حق او گفتگوئی شده، و این گروه یعنی نواصب او را عید قرار میدهند، و آن جماعت یعنی روافض او را ماتم و عزا میکنند، و هر دو طایفه مخطی و مخالف سنتند چنین گفته است بعض حافظان حدیث، و مراد او از اول سؤال است تا اینجا.

و حاکم تصریح کرده به اینکه اکتحال روز عاشورا بدعتی است با اینکه خود روایت کرده این خبر را که (من اکتحل بالاثمد یوم عاشورا لم ترمد عینه ابدا) لکن گفته که این حدیث منکر است، و از این جهت ابن جوزی او را در موضوعات ذکر کرده، و اختصاص داده وضع او را به طریقی که حاکم نقل کرده و بعض حفاظ گفته اند از غیر آن طریق یعنی به هر طریق که نقل شده موضوع است

اعتراف ابن حجر و حکم بنصب کسانی که عاشوراء را عید میگیرند

و مجد لغوی یعنی صاحب (قاموس) از حاکم روایت کرده که جمیع احادیث وارده در فضل او ما عدای اخبار صوم و احادیث فضل صلوة و انفاق و خضاب و ادهان و اکتحال و طبخ حبوب جمیع این اخبار موضوع و مفتتری است، و ابن قیم نیز تصریح به این کرده، چه گفته حدیث الاکتحال و الادهان و التطیب یوم عاشورا من وضع الکذابین و الکلام فیمن خص یوم عاشورا بالکحل (1).

تمام شد آنچه از کلام ابن حجر میخواستیم نقل کنیم و در این کلام مواضعی است که برای مطالب مذکوره حجت است:

یکی اینکه در شرح فقره سابقه (2) گفتیم (3) علمای اهل سنت اخباری افتراء کرده اند در فضایل عاشورا، و او جمله این اخبار را ذکر کرده بود.

دوم - آنکه گفتیم که آنها مجعول و مختلقند [و بکذب و افتراء] وضع شده و او خود شهادت داد، و از بعض حفاظ و ابن قیم و حاکم و ابن جوزی و مجد لغوی و بعض ائمه حدیث نیز اعتراف بکذب آنها را نقل کرد.

سیم - آنکه اعتراف کرد که این امور بدعتند.

چهارم - اینکه اعتراف کرده که آنان که این اعمال میکنند از نواصب هستند و علیهذا اکثر اهل سنت بلکه جمیع - جز طایفه ای که به معاشرت اهل حق گرفتار شده اند، و فی الحقیقة به جهت تقیه مماشاة میکنند - نواصبند، چه در غالب بلاد ایشان این اعمال مرسوم است، و حالت اهل مکه و مدینه مشهود حاجیان شده و بسمع سایرین رسیده مثل حالات اهل مکه که بعد از اهل مدینه انصب خلق الله اند، و در ایام اقامت بلده شریفه سامراء چندان از غرایب حالات این جماعت

ص: 278

1- الصواعق المحرقة ص 183 - 184 ط قاهرة.

2- اللهم ان هذا یوم تبرکت به بنو امیة ص 143

3- ص 166

حدیثهای سوزاننده خانۀ زهراء و زدن بیبی دو عالم

مشاهده شده که گفتنی و نوشتنی نیست، از آن جمله در همین سال در روز عاشورا بنیاد عیش و عرس گذاشتند، و شب یازدهم عروس را به خانۀ داماد بردند.

علی الجملۀ تیمن و تبرک اهل سنت بروز عاشورا خود امری است طشت از بام افتاده و پرده از روی رفته که قابل انکار نیست و همین قدر در اثبات هلاک و ضلال ایشان بس که با او امر بلیغۀ و تأکیدات شدیده در محبت اهل بیت که مودت ایشان اجر رسالت است و لزوم تمسک به ایشان و وجوب اقتداء به ایشان مسلم فریقین است از این سفینه نجات تخلف کردند که روز قتل و نهب و اسر ایشان را از اعیاد شمردند، و سر مه کشیدن و خوشبو کردن و جامه نو پوشیدن و روغن مالیدن و سایر لوازم عید را سنت شمردند، و باین جهت خود را اهل سنت نام کردند که به سنت یزید و آل مروان رفتار مینمایند.

گر مسلمانی از اینستکه اینان دارند *** وای اگر از پس امروز بود فردائی

وقد أجاد أبو الحسين الجزار في قوله:

ويعود عاشورا يذكروني *** رزء الحسين فليت لم يعد

يا ليت عينا فيه قد كحلت *** لشماتة لم تخل من رمد

ويدا به لمسرة خضبت *** مقطوعة من زندها بیدی

أما وقد قتل الحسين به *** فأبو الحسين أحق بالكمد

و اینها شاهد صدق فرموده سید الساجدین علیه السلام است در خطبه ای که بعد از ورود مدینه قرائت کردند که در ضمن او فرمود اگر پیغمبر وصیت میکرد به ایشان در ظلم و ایذای ما چنانچه وصیت در محبت و نصرت ما کرد بیش از این نمیتوانستند کرد، فلعن الله أولهم وآخرهم.

تذیل

آنچه متعارف است به حمد الله در بلاد شیعه از اقامه تعزیه و اجتماع در

مجالس و نشر اعلام و نصب خیام و تشبیه و تمثیل هیئت وقایع عاشورا و در بعض بلاد هند از تمثیل ضریح مقدس و غیر ذلك از قبیل لبس جامهای سیاه و تعطیل أسواق در روز عاشورا و راه افتادن دسته و لطمه و نوحه و آنچه از این قبیل است جمیع اینها مشروع است و راجح در شریعت مطهره، و دلیل بر عموم این مدعی بر دو طریق اقامه میشود:

طریق اول - برمسلك علماء امامیه و فقه اهل البیت علیهم السلام و این مطلب اگر چه بر اصول ما محتاج به دلیل نیست از غایة وضوح، ولی ما اشاره اجمالی به بعض موارد اشتباه میکنیم در ضمن اقامه دلیل بر عموم، بدانکه اخبار متواتره وارد شده در استحباب بکاء بر سید الشهداء علیه السلام و تذکر مصاب او و ابکاء بلکه تباکی یعنی گریه بر خود بستن، و به جهت اظهار حزن به صورت تباکی در آمدن نه چنان که بعض قاصرین توهم کرده اند که مراد ریای در گریه است، چه بالضروره بکاء بر سید الشهداء عبادت است، و ریاء در عبادات مثل قیاس در أدله و ربا در معاملات به هیچ وجه جایز نیست، و علاوه بر این اخبار کثیره وارد است در احیای امر ائمه علیهم السلام و فضل جلوس در مجالسی که احیای امر ایشان در آن مجالس میشود، و همچنین در اخبار متعدده وارد شده که جزع بر همه چیز مکروه است جز جزع بر سید الشهداء، و در اخبار وارد شده که ایام عاشورا ایام مصیبت و حزن اهل بیت است، و هم وارد شده که بحزن ما محزون شوید و بسرور ما مسرور و حث بر تجدید عزای آن امام غریب و اقامه مراسم عزاداری نیز وارد شده و تجویز لطمه خورد و شق ثیاب هم آمده، و از این اخبار به عموم و خصوص جواز همه این افعال مذکوره و استحباب و رجحان اینها معلوم میشود یا بالاصالة یا از باب مقدمه، و توضیح این مطلب با رعایت اختصار بنقل بعض احادیث این باب و تطبیق اجمالی بر امور مذکوره است:

شیخ صدوق در (أمالی) مسندا از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده (من تذکر

ثواب بر پا کردن مجالس عزای امام حسین

مصائبنا وبکی لما ارتکب منا کان معنا فی درجتنا یوم القيامة، و من ذکر بمصابنا فبکی وأبکی لم تبک عینه یوم تبکی العیون، و من جلس مجلسا یجئ فیہ أمرنا لم یمت قلبه یوم تموت القلوب). (1) و همین خبر را در (عیون) نقل کرده از آنجا که فرمود (من ذکر بمصابنا) لیکن لفظ او (من تذاکر مصابنا) است.

و در (امالی) شیخ سند بمعایوة بن وهب میرساند که صادق آل محمد فرمود (کل الجزع والبكاء مکروه سوی الجزع والبكاء علی الحسین) (2).

و در (کامل الزیارة) بدو سند از صادق آل محمد علیه السلام نقل کرده (ما ذکر الحسین بن علی عن ابي عبد الله فی یوم قط فرأى أبو عبد الله متبسما فی ذلك الیوم واللیل) (3).

و در (قرب الاسناد) سند به حضرت صادق علیه السلام میرساند که با فضیل بن یسار فرمود میشنید و حدیث میکنید؟ عرض کرد بلی فدای تو کردم (قال ان تلك المجالس أحبها فاحیوا أمرنا یا فضیل فرحم الله من أحیا أمرنا یا فضیل من ذکرنا أو ذکرنا عنده فخرج من عینه مثل جناح الذباب غفر الله له ذنوبه ولو كانت أكثر من زبد البحر) (4).

و در (امالی صدوق) رضی الله عنه سند به حضرت رضا علیه السلام میرسد که با ابراهیم

ص: 281

1- أمالی مجلس 17 و بحار الانوار 44 / 278 و عیون ج 1 / 294، بحار 44 / 278 رقم 2، عوالم العلوم 531 حدیث 14.

2- امالی 1 / 163 بحار الانوار 44 / 280 رقم 9، عوالم العلوم 533 حدیث 6.

3- کامل الزیارة باب 36 بحار الانوار 44 / 280.

4- قرب الاسناد ص 26، بحار الانوار: 44 / 282 رقم 14، عوالم العلوم 527.

زندن عمر فاطمة زهرا را و سقط شدن محسن

ابن ابي محمود فرمود محرم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال را در او حرام میکردند و خون ما در او حلال شد، و حرمت ما هتک و ذریه نساء ما در او سببی شدند و آتش در خیام ما افروخته شد، و به غارت برده شد آنچه ما در آنها داشتیم و رعایت نشد برای رسول خدا در حق ما حرمتی همانا روز قتل حسین مقروح کرد جفون ما را و فرو ریخت اشکهای ما را، و ذلیل کرد عزیز ما را در زمین کرب و بلا، و بارث داد کرب و بلا را بما تا روز قیامت، (فعلى مثل الحسين فليبك الباكون فان البكاء عليه يحط الذنوب العظام) آنگاه فرمود پدرم چنان بود که هر وقت ماه محرم می آمد با حالت خنده دیده نمیشد و کأبت و حزن به روی غلبه میکرد تا ده روز از محرم میگذشت چون روز دهم میشد آن روز روز مصیبت و حزن و بکای او میشد و میفرمود (هو اليوم الذي قتل فيه الحسين) (1).

و در (امالی) نیز سند به حضرت رضا میرساند که هر که در روز عاشورا ترك کند سعی در حوائج خود را خدای تعالی حوائج دنیا و آخرت او را قضا کند، و هر که روز عاشورا روز مصیبت و حزن و بکای او باشد روز قیامت روز فرح و سرور او شود، و در بهشت بملاقات ما قریر العین گردد، و هر که روز عاشورا را روز برکت نام کند و برای منزل خود چیزی ذخیره کند خدای برکت ندهد در آنچه ذخیره کرده و در روز قیامت حشر شود با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد (2).

و در (عیون) و (امالی) سند بریان بن شیب میرساند که حضرت رضا علیه السلام - در ذیل حدیث مفصل - فرمود یابن شیب ان سرك أن تكون معنا في الدرجات

ص: 282

-
- 1- امالی مجلس 27 رقم 2، بحار الانوار 44 / 283 رقم 17، عوالم العلوم 538 حدیث 1.
 - 2- امالی مجلس 27 رقم 4، بحار الانوار 44 / 285 رقم 4، عوالم العلوم ص 539 حدیث 2.

العلی من الجنان فاحزن لحزننا وافرح لفرحنا، وعلیک بولایتنا، فلو أن رجلاً تولى حجراً لحشره الله معه يوم القيامة (1).

و در (کامل الزیارة) سند بآبی هرون مکفوف میرساند که وارد شدم بر حضرت صادق فرمود شعری بخوان برای من در مرثیه حسین من خواندم، فرمود نه چنین بلکه چنانچه خودتان شعر میخوانید، و چنانچه مرثیه میکنی او را نزد قبرش فانشدته:

امرر علی جدث الحسین *** وقل لا عظمه الزکیة

چون گریست ساکت شدم، فرمود بخوان خواندم ثم قال: زدنی فانشدته:

یا مریم قومی واندبی مولاک *** وعلی الحسین فاسعدی بیکاک (2)

پس بگریست و زنها بگریستند و به هیجان آمدند، چون زنان ساکت شدند فرمود یا ابا هرون هر کس ده شعر در مرثیه حسین بخواند بهشت برای اوست و یک یک کم کرد تا به یکی رسید، و فرمود (من انشد فی الحسین فبکی فله الجنة ثم قال من ذکره فبکی فله الجنة) (3).

وهم در (کامل الزیارة) است که هر سری را ثوابی است جز گریه در باره ما یعنی پنهان کردن هر امری را ثواب است جز گریه بر ما که اعلان به او به جهت تعظیم شعار

ص: 283

-
- 1- امالی مجلس 27 رقم 5، عیون 1 / 299، بحار الانوار 44 / 284 عوالم العلوم 539 حدیث 3.
 - 2- این ابیات از سید حمیری است و ابو الفرج اصبهانی در کتاب (اغانی) ذکر کرده برخی از آنها را (منه ره).
 - 3- کامل الزیارات: 100، بحار الانوار: 44 / 291، عوالم العلوم 541 حدیث 4.

اسلام و احیای امر ائمه انام مطلوب است (1).

و مجلسی علیه الرحمة احتمال داده که بجای (سر) (شئ) باشد و معنی ثواب نداشتن گریه آنست که او را ثواب محدودی نیست، و این بغایت بعید است، بلکه شایسته نیست ذکر او در کتاب علمی و حق همان معنی اول است که از خود آن علامه نیز استفاده شده.

و در (ثواب الاعمال) همین حدیث به تغییر یسیری روایت شده و میگوید:

(فقال انشدنی کما ینشدون یعنی بالرقه) و در آخر حدیث میگوید و من ذکر الحسین عنده فخرج من عینیه مقدار جناح ذباب کان ثوابه علی الله و لم یرض له بدون الجنة (2).

و مراد از هر دو حدیث که فرمودند (لا کما تنشدون) یا (انشدنی کما تنشدون) اینست که علی الظاهر ابو هرون بر عایت ادب حضور امام علیه السلام شعر را بیتغییر لحن و اختلاف صوت خواند و آن حضرت فرمودند به وضع نوحه گری و با رقت چنانچه خودتان میخوانید و در کربلا- نزد قبرش مرثیه میکنید بخوان، و از غرایب اینست که مجلسی علیه الرحمة لفظ (بالرقه) را در (بحار) بفتح ضبط کرده و (رقه) را حمل کرده بر قرائی چند که در عراق در غربی بغداد و بر کنار فرات در وسط دیار ربیعة واقع شده اند (3).

ص: 284

1- کامل الزیارات 106، البحار: 44 / 287، عوالم العلوم 542 حدیث 4.

2- ثواب الاعمال 110 بحار الانوار 44 / 289 عوالم العلوم 542.

3- در این حدیث دو احتمال وجود دارد: 1 - قرائت (الرقه) بفتح راء، و آن قریه ای است... و علامه بزرگوار مجلسی (ره) او را از فیروز آبادی نقل فرموده، بنابر این اعتراضی بر مجلسی (ره) وارد نیست. 2 - قرائت «الرقه» بکسر راء بمعنی رقیق بودن و آهنگ حزن داشتن است.

و از این قبیل تصحیفات لفظیه و معنویه در بیانات (بحار) که واقع شده موجب ظن آنست که این بیانات از خود آن محدث تحریر و ناقد بصیر نباشد، چه پایه آن علامه عالی مقام صد مرتبه بالاتر از آنست که این گونه اشتباه واضح و خطای ظاهر از او صادر شود (1) و الله اعلم.

ص: 285

1- از او هام بیانات (بحار) - [109 / 45] ضبط (قصه) بقاف و صاد مهمله - در خطبة كوفه زينب طاهرة - است به (فضة) [مطابق نسخه مصدر 130 و عوالم العلوم 378]. و این اثر در (نهاية) ميگويد (القصة) الجص، و منه حديث زينب بنت علي (أو قصة علي ملحودة) و هیچ رسم نیست که قبر را به نقره مزین کنند. و از عجایبی بسی مایه حیرت و اعتبار است - که البته آن جناب را باید از او منزّه داشت - این است که در شرح این بیت دیوان مبارك وراثی حضرت سيدة النساء سلام الله عليها: فقد قال في الامثال في البين قائل *** اضربه يوم الفراق رحيل لكل اجتماع من خليلين فرقة *** وکل الذي دون الفراق قليل گفته: التضريب مبالغة في الضرب، و (البين): الفراق اي اضرب المثل الذي قاله القايل يوم الفراق الذي هو رحيل والمثل قوله: (لكل اجتماع) [بحار الانوار 43 / 216]. وهذا مما لا يكاد ينقضى منه التعجب فانه تصحيف لفظي و معنوی جعل الاضرار المتصل بحرف الجر تضريبا و جعل الرحيل وهو فاعل اضرب خبر محذوف و جعل الجملة وصفا للفراق، و اعاد الضمير المجرور الراجع الى العامل الى المثل المفهوم من العبارة، وهذا مما لا ينبغي صدوره من اصاغر الطلبة فانه من مضحكات الثكالي ولا يجوز لعافل فضلا عن فاضل نسبته الى ذلك الحبر التحرير و الناقد البصير و الله العالم (منه ره).

جامه چاك زدن ولطمه برگونه وارد كردن در عزاداری برای امام حسین

و در (منتخب) شیخ طریحی رحمه الله مرسلأ حدیث شده که چون پیغمبر خبر داد به فاطمه که حسین در وقت نبودن من و تو و پدر و برادر او شهید شود، عرض کرد پس که گریه میکند بر او و ملتزم به اقامه عزای او میشود؟ فرمود ای فاطمه زنان امت من بر زنان اهلبیتم گریه کنند و مردان امت بر مردان و تجدید میکنند عزا را هر ساله جیلا بعد جیل (1).

و در (کافی) و (تهذیب سند به صادق آل محمد صلی الله علیه وآله و سلم میرساند که فرمود پدرم ابو جعفر فرمود وقف کن برای من کذا و کذا را برای زنانی که بر من ندبه کنند در منی ایام منی (2).

و در (تهذیب) سند به حضرت صادق میرساند که چون خالد بن سدید از آن جناب سؤال کرد که آدمی بر پدر و مادر و برادر یا قریبی دیگر شق ثوب کند یا نه؟ فرمود باکی نیست در شق جیوب بدرستی که موسی بن عمران بر برادرش هرون شق ثوب کرد و در ذیل حدیث میفرماید (ولقد شققن الجیوب ولطمن الخدود الفاطمیات علی الحسین بن علی علیه السلام وعلی مثله تشق الجیوب وتلطم الخدود) (3).

و از این حدیث شرف و جلالت خاندان عصمت معلوم میشود که امام علیه السلام بفعل دختران علی و فاطمه در روز عاشورا احتجاج میکند تا دلالت کند بر اینکه

ص: 286

1- منتخب الطریحی 28 المجلس الثانی من الجزء الاول بحار الانوار 44 / 292 عوالم العلوم الامام الحسین 534.

2- الکافی ج 5 / 117 کتاب 17 باب 35 حدیث 1، تهذیب ج 6 / 358 باب 93 حدیث 146.

3- التهذیب 8 / 325 آخر الکفارات.

در آن حال هم کاری که از قانون شرع بیرون باشد نکرده اند، و فعل ایشان دلیل جواز است، چه در منزل و حی تربیت شده و در خانه نبوت نشو و نما کرده و از پستان عصمت و طهارت ارتضاع فرموده اند، سلام الله علیهم اجمعین.

و این ادیس در (سرائر) به عبارت ذیل این حدیث تعبیر کرده استدلال بر جواز شق ثوب میکند، و از اینجا معلوم میشود که این خبر قطعی الصدور است، چه طریقه او در اصول منع حجیت اخبار آحاد است، چنانچه نزد اهلش مشهور است، این جمله از اخبار این باب است.

و در اینها چند عنوان کلی بدست می آید: یکی بکاء، و دیگری ابکاء، و دیگری احیاء امر ائمه، و دیگر وجوب اقتدای به ایشان در فرح و حزن، و احکام جزئیة چند استفاده میشود مثل استحباب اجتماع و ذکر حدیث، و استحباب اجتماع نساء در موضعی که صوت مرد را به جهت تعزیه خوانی بشنوند چنانچه در دو خبر ابو هرون بود (1) و استحباب ترفیق و تحزین صوت بر وجهی که موجب تهیج بکاء و گرمی عزاء شود، و استحباب نیاحه و ندبه زنان بر سید الشهداء چنانچه از خبر (کافی) و (تهذیب) معلوم شد (2) چه فرقی بین ائمه از این جهت نیست، و استحباب لطم خدود و شق جیوب بر سید الشهداء، و استحباب تجدید عزاء آن جناب، و التزام بلوازم او هر ساله، و استحباب کأبت و حزن در ایام عاشورا، و استحباب ترك کسب و سعی در حوائج در روز عاشورا، و آنچه از این قبیل احکام است، و ضعف اسناد بعضی مضر نیست، چه تسامح در ادله سنن از قواعد اجماعیه است علاوه بر اینکه اخبار متعدده دارد و مطابق با اصول مذهب است، و شاید متتبع با مهلت در هر يك از عناوین خبری صحیح بدست بیاورد.

ص: 287

1- گذشت ص 283 از کامل الزیارة رقم 100 و 106.

2- گذشت ص 286

در عزاداری سیاه پوشیدن کراهت ندارد

بالجمله آنچه در نزد شیعه متداول است از اقسام مذکوره بیرون نیست، چه انعقاد مجالس روضه خوانی و مجالس شبیه بالخصوص مشمول نصوص است، علاوه بر اینکه ابکاء و احیا است، و احتمال نرود که عقد مجالس شبیه جایز نیست چه محل اشکال بعضی منکرات است که در او واقع میشود از قبیل غنا و کذب، و الا خود او فی نفسه مانعی ندارد.

و محقق قمی در اجوبه مسائل خود صریحا حکم بجواز فرموده، و قراءت لطمیات و لطمه بر صدر که دسته عبارت از او است از حدیث آخر معلوم میشود جواز او، چه فرقی بین لطمه خد و لطمه صدر نیست، و بر فرض که فی الجملة ضرری داشته باشد منافی عبادیت نیست، چه ممکن است در اخبار (لا ضرر) ملتزم شویم که نفی الزام است نه نفی مصلحت یعنی اگر مکلف خود به جهت احراز مصلحت واقعیة فعل مرتکب آن فعل شود ثواب او را میبرد بلی منتهای مطلب این است که لسان (لا- ضرر) اینست که میگوید من از شما چیزی نمیخواهم، و بواسطه ضرر رفع ید از مطلوب خودم کردم به جهت تسهیل و توسعه بر مکلفین نه به جهت تصدیر مصلحت با وجود مفسده، چنانچه تفصیل این را در محل خودش بتلقی از سید استاد - انار الله برهانه کما عظم فی الدین والدنیا شأنه - مقرر داشته ایم.

ولیس جامه سیاه، و سیاه پوشی خانها از بابت قیام بوظیفه عزاداری است و تعظیم شعار و احیای امر ائمه، و ادله کراهت لبس ثياب سود با اینکه در بعضی آنها اشعار به ترك سنت بنی عباس است که شعار خود را سواد کرده بودند حکم واقعه است فی نفسه ولولا المعارض، و ما با ملا-حظه طریان عنوان عزاداری و مساعدت عرف این زمان بر اختیار سیاه برای عزا سخن داریم، لهذا جماعتی از فقهاء مثل صاحب (جواهر) و غیره فتوی داده اند در باب حداد - که بر معتده به عده وفات واجب است و لازم او ترك تزیین بمالابس مصبوغه که این بحسب عادات

مختلف میشود -، وظیفه آنست که او لباس عزا بپوشد خواه سیاه باشد یا غیر او (1).

ص: 289

1- تأیید میکنند این امر را آنچه در (تاریخچه عزاداری امام حسین) نقل میکنند از مقاله دکتر عبد اللطیف سعدانی: با فرا رسیدن ماه محرم در هر سال صورت زندگی در مغرب تغییر میکند چون مردم آرامش و خوشی هوای نفس را رها میکنند... در این ماه در تمام شهرهای مغرب مردم را در هرج و مرج می بینیم که توصیف آن امکان ندارد مگر اینکه بگوئیم که حادثه و پیش آمد بزرگی به آنان رسیده... و این چنین شناخته اند که ماه محرم ماه عزا است که دلها را در این ماه ناراحتی و حزن عمیق فرا می گیرد و مطلقا تجمل و آرایش را روا نمیدانند حتی خانه ها و لباسها را نمیشویند و عروسی نمیکند و طبل نمی زنند و صدای ساز و آواز نمیشنوند بلکه در بلاد مغرب به این مناسبت مردم لباس عزا که لباس سفید است می پوشند و طایفه علوی از روز اول محرم تا دهم محرم این مراسم را اجرا می کنند و اما باقی اشخاص محترم و شریف تا آخر ماه ادامه می دهند و در روز شهادت خوارکی برای تصدق میزنند و طبقه تجار این مناسبت را برای بذل مال قرار دادند. اما مردم دیگر در این روز از خوردن برای خدا خود داری میکنند و حزن و اندوه غالبا از آنان جدا نمیشود بطوریکه معتقد هستند که انسان در روز عاشورا تصادفا یا بی حساب گریه نمی کند بلکه گریه کنندگان را میبینی که بواسطه آن اشکهای گران قیمت که از ناراحتی فقدان شهید راه حق ریخته میشود سعادتمند میشوند. و اما اطفال و کودکان این یاد بود حسینی را به شکل بازی اجرا می کنند، و می بینی که کوزه های کوچک آب از طرف بزرگان به آنان داده میشود و این رمز و اشاره به آن تشنگی است که با همان تشنگی حضرت در گذشت. و بزرگترین چیزی که توجه انسان را به خود جلب میکند منظره مرثی نمایشی و شبیه در آوردن است که هر سال در مراکزی در شهر مکناس و فاس و مراکش برگزار میشود.

5. مسألة القضاء والقدر:

و در بعض اخبار وارد است که حضرت صادق روز عاشورا جامه سفید پوشیده بود (1)، و بعض فقهای معاصرین به این عمل کرده در روز عاشورا بالخصوص جامه سفید پوشیده بیرون آمد، و این اشتباه است بلکه مؤید لبس سیاه است، چه جامه سفید در زمان بنی عباس جامه عزا بوده چنانچه در تواریخ مسطور است و آن حضرت بر عرف و عادت آن زمان جری کرده بود، و چون در این عهد لباس سیاه جامه معزی است پس جامه سیاه مستحب است نظر به عمومات باب، علاوه بر اینکه در این باب خبری خاص وارد شده چه:

در (بحار) از (محاسن) سند بعمر و بن علی بن الحسین میرساند که چون حسین بن علی کشته شد زنان بنی هاشم جامه سیاه و لباسهای چرمین پوشیدند، و از حر و برد شکایت نمیکردند (کنایت از اینکه در تابستان و زمستان همان لباسها در بر میکردند) و سید الساجدین برای ایشان طعام ماتم میفرمود بپزند (2).

ص: 290

1- باتتبع زیاد هنوز مدرک او دست نیامده.

2- المحاسن: 420، بحار الانوار / 188 جعفر بن قولويه في (كامل الزيارة) عن الحسين بن علي الزعفراني عن محمد بن عمر النصيبي عن هشام بن سعد عن المشيخة في خبر ان ملكا من ملائكة الفردوس الاعلى نزل على البحر ونشر أجنحته عليها ثم صاح صيحة وقال يا أهل البحار البسوا أثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبوح - مستدرک الوسائل أبواب أحكام الملابس في غير الصلوة ص 221. ابن شهر آشوب في (المناقب) عن (تاريخ الطبري) ان ابراهيم الامام انفذ الى أبي مسلم لواء النصره وظل السحاب وكان أبيض طوله أربعة عشر ذراعا مكتوب عليها بالحبر (أذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير) فأمر أبو مسلم غلامه أرقم أن يتحول بكل لون من الثياب فلما لبس السواد قال معه هيبه فاختره خلافا لبني امية وهيبه للناظر وكانوا يقولون هذا السواد حداد آل محمد عليهم السلام وشهداء كربلا وزيد ويحيى - مستدرک الوسائل. قال ابن فهد في (التحصين) قيل لراهب رأى عليه مدرعة شعر سوداء ما الذي حملك على لبس السواد؟ فقال هو لباس المحزونين وأنا أكبرهم فقبل له من أي أنت محزون؟ قال لاني أصبت في نفسي وذلك اني قتلتها في معركة الذنوب فأنا حزين عليها ثم أسبل دمعه. مستدرک الوسائل ص 222 أحكام الملابس في غير الصلوة. فخر الدين الطريحي في (المنتخب) ان يزيد لعنه الله استدعى بحرم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال لهن ايما أحب اليكن المقام عندي أو الرجوع الى المدينة ولكم الجوائز السنية قالوا: نحب أولا أن ننوح على الحسين عليه السلام قال افعلوا ما بدا لكم ثم اخليت لهن الحجر والبيوت في دمشق فلم تبق هاشمية ولا قرشية الا ولبست السواد على الحسين عليه السلام وندبوه على ما نقل سبعة أيام - مستدرک الوسائل باب الصلوة أحكام الملابس في غير الصلوة 221. الطريحي في (المنتخب) قالت سكينه: يا يزيد رأيت البارحة رؤيا وذكرت للرؤيا... فاذا بخمس نسوة قد عظم الله خلقتهن وزاد في نورهن امرأة عظيمة الخلقة ناشرة شعرها وعليها ثياب سود ويدها قميص مضمخ الدم الى أن ذكرت انها كانت فاطمة الزهراء عليها السلام - مستدرک الوسائل أبواب أحكام الملابس في غير الصلوة ص 221.

زامداران شیعه و مراجع دین عزاداری را ترویج میکنند

و این خبر با ملاحظه تقریر امام بلکه بدون او نظر باحتجاج بفعل فاطمیات چنانچه در خبر لطمه شنیدی (1) در باب کافی است، ولی باید ملتفت بود بتسویلات نفسانی ووساوس شیطانی برای تجمل و تزین نپوشند و تعطیل اسواق و ترك تكسب که متعارف است از باب عمل بحديث (امالی) است (2).

و اول کسی که موفق به اجرای این خبر و اقامه این سنت شد معز الدولة أحمد بن بویه بود که در سنه سیصد و پنجاه و دوی هجری این رسم را گذاشت چنانچه در شرح (شافیه) ابو فراس از (تاریخ ذهبی) نقل میکند:

وفي سنة 352 في يوم عاشورا أُلزم معز الدولة أهل بغداد بالمأتم والنوح على الحسين ابن علي عليهما السلام وأمر بأن تغلق الاسواق وان يعلق عليه المسوح وان لا يطبخ طباخ وخرجت نساء الشيعة مسخمت يلطنن وينحن وفعل ذلك سنوات وابن وردى در (تتمة المختصر) گفته: وفي سنة اثنين وخمسين وثلثمائة أمر معز الدولة بالنياحة واللطم ونشر شعور النساء، وتسويد وجوههن على الحسين، وعجزت السنة عن منع ذلك لكون السلطان مع الشيعة.

و از آن پس متابعت او کرد معز لدین الله ابو تمیم معد بن منصور العبیدی الفاطمی که در سیصد و چهل و یک هجری براریکه سلطنت مصر و مغرب استوا یافت چنانچه از (خطط مقریزی) حکایت شده قال: قال ابن زولاق في يوم عاشورا من سنة ثلاث وستين وثلثمائة انصرف خلق من الشيعة وأشياعهم الى المشهدين قبر كلثوم ونفيسه ومعهم جماعة من الفرسان المغاربة ورجالتهم بالنياحة والبكاء على الحسين.

وبحمد الله سالها است که سلاطین شیعه باقتفای آثار ائمه اطهار در ممالک

ص: 292

1- ص 286.

2- امالی الصدوق 112، بحار الانوار 44 / 284 وگذشت ص 282

چگونه برای امام حسین عزادار باشیم؟

ایران اقامه این شعار و اجراء این سنت شرع نبی مختار را روز بروز به ترویج زاید و تأیید روز افزون موفقند.

و اما آنچه اهل سنت ملتزمند از اکتحال و خضاب و سایر عادات خبیثه علاوه بر اینکه صریح عقل شاهد بر خلاف او است، نفس فعل آنها که میزان باطل و اماره خلاف واقع است به موجب اخبار تعادل و تراجیح که فرموده اند (خذ ما خالف العامة فان الرشد في خلافهم) دلیل کراهت آنها واستحباب ترك است بلکه اگر بعنوان تبرک باشد کفر است، و اگر بعنوان خصوصیت استحباب باشد بدعت و تشریح است، و اگر بملاحظه استحباب عمومی باشد محض تشبه کراهت دارد، و از چند خبر استفاده میشود کراهت این امور واستحباب التزام به ترك اینها:

در (کامل الزیارة) است از صادق آل محمد علیه السلام (ما اختضبت منا امرأة ولا أدهنت ولا اکتحلت ولا رجلت حتی أتاها رأس عبید الله) (1).

و این نما در (مثیر الاحزان) از حضرت صادق روایت کرده (ما اکتحلت هاشمیه ولا اختضبت ولا رؤی فی دار هاشمی دخان خمس حجج حتی قتل عبید الله بن زیاد) (2).

و از فاطمه بنت علی علیه السلام روایت کرده ما تحنأت امرأة منا ولا اجالت فی عینها مرودا ولا امتشطت حتی بعث المختار رأس عبید الله) (3).

و این امور معلوم است از باب مثال است، و مقصود التزام بلوازم عزاء است

ص: 293

1- کامل الزیارات، بحار الانوار 45 / 207.

2- کشی محمد بن مسعود، بحار الانوار 45 / 344 الرقم 12، عوالم العلوم 652.

3- بحار الانوار 45 / 386.

آنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام یا مکروه و بیان هر یک

و چون اخبار سابقه دلالت کردند که هر ساله این ده روزه خصوصاً روز عاشورا ایام عزا و کأبت و حزن ائمه بود پس اقتدای به بنی هاشم در ایام عزای ایشان البته راجح است، و تخلف از آنها البته مکروه.

و در روایت (مصباح) که اشاره به او خواهیم کرد مذکور است که بعبد الله بن سنان فرمود (یا عبد الله بن سنان ان افضل ما یأتي به فی هذا الیوم ان تعمد الی ثیاب طاهرة فتلبسها وتتسلب قلت: و ما التسلب؟ قال تحلل ازارك وتكشف عن ذراعیک كهیئة اصحاب المصاب (1)).

و از اینجا معلوم میشود که خصوصیتی برای دست بالا- کردن و بند گشودن نیست جز اینکه حالت مصیبت زدگان است، پس آویختن تحت الحنك و شوریدگی وضع نیز مستحب است، و از اخبار وصف ملائکه زوار سید الشهداء بشعث و غیر و اخبار منع از استعمال طیب در زیارت سید الشهداء علیه السلام فقیه میتواند استفاده کراهت استحمام و تطیب کند، بالجمله آنچه لازمه عزا است مستحب است، و آنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام است یا مکروه.

و آنچه در هند متداول است از تمثیل ضریح مقدس در روز عاشورا در کلام علمهای هند استدلال بر خصوص او ندیدم، و میتوان استدلال کرد بر رجحان او به آنچه شیخ طایفه قدس سره از عبد الله بن سنان روایت کرده در (مصباح) که فرموده:

و روی عبد الله بن سنان قال: دخلت علی سیدی ابی عبد الله جعفر بن محمد - و ما صدر روایت را در اخبار صوم در استحباب امساک روز عاشوراء تا بعد از ظهر نقل کردیم (2) و جمله او را در صدر ورقه گذشت (3) و بعد از او میفرماید - ثم یخرج

ص: 294

1- مصباح المتجهد 547، بحار الانوار: 101 / 304.

2- ج 2 ص 164.

3- ص 294 سطر 4

الی ارض مقفرة او مکان لا یراک به احد او تعمد الی منزل لك فقال او فی خلوة منذ حین یرتفع النهار فتصلی اربع رکعات تحسن رکوعها وسجودها - الی ان قال.. ثم تمثل لنفسك مصرعه و من كان معه من ولده واهله ولتسلم وتصلی علیه - الی آخر الحدیث - (1) و همین حدیث را با اختلاف سند و تغییر لفظ سید در (اقبال) روایت فرموده و میفرماید: (وتمثل بین یدیک مصرعه و تفرغ ذهنك و جمیع بدنك و تجمع له عقلك (2)، لفظ تمثیل دو احتمال دارد یکی اینکه در قلب مقتل و مصرع او متمثل کنی، دیگری اینکه در خارج در پیش روی خود مثال او را بکشی و عبارت (مصباح) قابل حمل بر معنی اول هست اگر چه لنفسك مبعده او است، چه اگر چنین بود (فی نفسك) میفرمودند ولی عبارت اقبال از تأویل بسیار بعید است، چه (بین یدیک) میفرماید و (تفرغ ذهنك) تا آخر فقرات طرد احتمال مخالف میکند.

و در اخبار زیارت حضرت رسول نیز مؤید این معنی است (3) پس تمثیل

ص: 295

1- مصباح المتعجد 547، بحار الانوار: 63 / 45.

2- اقبال 41، بحار الانوار 316 / 101.

3- علامه مجلسی (رحمه الله) در (زاد المعاد) در اعمال عید مولود روز هفدهم ربیع الاول میفرماید شیخ مفید و شهید و سید بن طاووس (رحمة الله علیهم) گفته اند چون در غیر مدینه طیبه خواهی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کنی غسل کن و شبیه بقبر در پیش روی خود بساز و اسم مبارك آن حضرت را بر آن بنویس و بایست و دل خود را متوجه آن حضرت گردان و بگو.. و در حاشیه (صحيفة الهداية) یا (صحيفة المهديّة) ص 82 نقل میکند از شیخ بهائی (ره) هر که را مهمی پیش آید در جائی که آبادی نبوده باشد چهار خط بکشد و او را قبر مطهر حضرت رسول فرض نماید و نظر در همان خط نماید که او را قبر حضرت رسول فرضی کرده و اشاره نماید و دوازده هزار بار بگوید صلی الله علیه و آله یا رسول الله آن مهم کفایت شود، و خواننده را حالتی دست دهد که لذت آنرا دریابد مجرب است.

ضریح مقدس مستحب است برای دور.

وتوهم اینکه اخبار حرمت تصویر شامل او میشود از قصور باع است، چه مراد از تصویر محرم تصویر مجسم از ذوات الارواح است و تصویر غیر ذوات الارواح مثل کشیدن صورت درخت جایز است، و تصویر صورت جمادی به اتفاق مسلمین بلکه به ضرورت دین جایز است، چه هر بنائی میکشند مشاکل باجمادی و مشاکل با صورت بنای دیگری هست، و این از قسم اخیر است، و اهل سنت از غایت جهل و فرط عصیبت چون غرقه بحر ضالالتند به هر حشیشی متمسک در رد شیعة میشوند شاید در قلب بیچاره ای شبهه بیندازند و مسلمانی را مثل خود گمراه کنند.

و آنچه متعارف است در بلاد شیعه از اطعام در ایام عاشورا نه بعنوان توسع و تنعم در معیشت است بلکه بعنوان اصطناع طعام برای ماتم زدگان و تقویت امر عزاداری و اقامه نظام مجلس مصیبت است، چنانچه در ذیل خبر (محاسن) شنیدی (1) و از آنچه در اخبار وفات حمزه و وفات جعفر و غیر او وارد شده میتواند استفاده کرد (2) و الله العالم.

ص: 296

1- ص 290

2- بلکه روایت خاص در این مورد رسیده است: قال الطریحی: فی حدیث مناجاة موسی علیه السلام قد قال: یارب لم فضلت امة محمد صلی الله علیه وآله وسلم علی سایر الامم؟ فقال الله تعالی فضلتهم لعشر خصال، قال موسی وما تلك الخصال التي يعملونها؟ قال الله تعالی الصلوة والزکوة والصوم والحج والجهاد والجمعة والجماعة والقرآن والعلم والعاشوراء، قال موسی یارب وما العاشوراء؟ قال البكاء والتباکی علی سبط محمد صلی الله علیه وآله وسلم والمرثیة والعزاء علی مصیبة ولد المصطفی یا موسی ما من عبد من عبیدی فی ذلك الزمان بکی أو تباکی وتعزی علی ولد المصطفی الا وکانت له الجنة ثابتا فیها، وما من عبد انفق من ماله فی محبة ابن بنت نبیه طعاما و غیر ذلك درهما أو دینارا الا وبارکت له فی دار الدنيا الدرهم بسبعین درهما وکان معافا فی الجنة وغفرت له ذنوبه، وعزتی وجلالی ما من رجل او امرأة سال دمع عینیه فی یوم عاشوراء و غیره فطرة واحدة الا وکتب له اجر مائة شهید... مجمع البحرین ذیل لغة عشر، زهر الربیع ج 1 / 331 ط بیروت.

طریق دوم:

بر مسلك علمای اهل سنت و فقه ایشان اگر چه ادله که در این باب ذکر میکنیم بر طریقه شیعه نیز حجتند، ولی چون در طریق اول ذکر ما به الاختصاص مقصود بود از این اغماض کردیم، و بر این مسلك دو نوع دلیل است: یکی قرآن و دیگری احادیث ایشان و این قسم ثانی اگر چه اصل در آنها کذب و افتراء است چنانچه بملاحظه حالات رجال و نقله اخبار ایشان که نواصب و خوارج و وضاعین و کذابین بوده اند معلوم میشود، چه اینطایفه اصل کذب و معدن وضع و ینبوع افتراء و منشأ اباطیل و مبدء اضالیل هستند، چنانچه به حمد الله شطری از این در کتب شیعه مثل (نصرة المؤمنین) فاضل مؤید و سیف مهند میرزا محمد مهدی قدس سره و (استقصاء الافحام) سید جلیل نبیل مرتضی الامم مولوی معاصر میر حامد حسین - جعل الله له من رحمته کفلین - به بیان وافی و برهان کافی مذکور است ولی نظر به اینکه ما در اصول ممهد کرده ایم که مطلق خبر موثوق الصدور اگر چه از کذاب و وضاع باشد حجت است، و اخبار این طایفه که در فضایل اهل بیت است بملاحظه اینکه بر عداوت ایشان مجبولند یا مجبور البته محفوف بقراین صدق است چنانچه گفته اند:

ص: 297

عزاداری برای امام حسین مودت و دوستی باهل بیت است و مصداق تعظیم شعائر و آیه شریفه " ومن يعظم شعائر الله... "

ومليحة شهد العدو بفضلها***والفضل ما شهدت به الاعداء

و اگر مشتمل بر دو امر باشد: یکی موافق مذهب شیعه و دیگری مخالف در آن، مخالف حجت نیست، چه جایز است که بتدلیس ملحق کرده باشند، و اختلاف و ثوق در جزء کلام واحد در صورتی که ناشی از وثاقت ذات راوی نباشد بلکه مستند به امور خارجه باشد نادر الوقوع و عزیز الوجود نیست، و بر فرض که ما جمیع روایات ایشان را چه مخالف و چه موافق به جهت کذب و وضع و فسق و نصب و کفر روات ایشان طرح کنیم در مقام احتجاج و جدل بر ایشان چاره ای از قبول ندارند.

بالجملة در قرآن کریم میفرماید (و من يعظم شعائر الله فانها من تقوى القلوب) [32 الحج 22] و هم میفرماید (ان الصفا والمروة من شعائر الله) [158 البقرة 2] و بر سبیل تقریب بر شعاریت میفرماید (فمن حج البيت او اعتمر) الاية [158 البقرة 2] و در جای دیگر فرموده (و من يعظم حرمت الله فهو خير له) [30 الحج 22] و شعار مأخوذ از شعور است بمعنی ما يشعر به لهذا او را در (صحاح) و (تفسیر رازی) به اعلام طاعة الله تفسیر کرده اند، و در بعض کتب تفاسیر اهل سنت معالم دین خدای گفته اند، و هر سه یکی است، و مراد از حرمت اگر چه در حق حج واقع شده ظاهر اینستکه خصوصیت ندارد بلکه کبری کلیه است و شك نیست که مودت اهل رسالت و عصمت که اجر رسالت است از شعائر طاعت خدا است، و از معالم دین، و البته اگر کسی منکر شود بالضرورة از دین پیغمبر آخر الزمان خارج است، پس آنچه راجع به تعظیم این شعائر و این حرمت باشد تقوی و خیر است.

و هم از آیات دلالت میکنند بر مطلوب آنچه این حجر خود در (شرح همزیة) نقل کرده و کفی بتناقض قولیه حجة ملزمة علیه، و آن چنین است که در شرح

آیه " فما بکت علیهم السماء والارض " وگفتار ابن حجر در (شرح همزیة)

این شعر که ناظم گفته:

وقست منهم قلوب علی من *** بکت الارض فقد هم والسماء

میگوید اقتباس از آیه کریمه (فما بکت علیهم السماء والارض) [29 الدخان 44] است چه مفهوم او آنست که بر مؤمن آسمان و زمین گریه میکند و اذا كان هذا في مطلق المؤمنین كما علم من الاية فما ظنك بآل البيت النبوي والسر العلوي، و بعد از تأویلات بسیار میگوید ولا مانع من حمله علی الحقیقة لانه ممکن ورد به الشرع، فلا یخرج عن ظاهره الا به دلیل، و کلام مسلم و ثعلبی و دیگران در تفسیر این آیه در شرح فقرات سابقه گذشت (1) و اما اخبار اولاً آنچه خود ابن حجر در (شرح همزیة) نقل کرده کافی است، چه در شرح این بیت که بعد از بیت سابق است:

فابکهم ما استطعت ان قليلا من عظیم المصاب فيه البكاء میگوید ای مدة دوام استطاعتك تأسیا بنبيك ثم بجبرئيل ثم بعلي عليه السلام.

روی ابن سعد عن الشعبي قال مر علي كرم الله وجهه (2) بكر بلا عند مسيره

ص: 299

-
- 1- ذیل مصیبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام ج 2 ص 95 وگفتار مسلم و ثعلبی ج 2 ص 108 و 109
 - 2- وجه اینکه در باره امیر المؤمنین - سلام الله علیه - کرم الله وجهه میگویند علاوه بر حدیثی که نقل کرده اند آن است که میگویند چون سجده برای بت نکرده روی او مکرم است، و در (نور الابصار) و (اسعاف الراغبین) از کتب ایشان مسطور است که هر وقت فاطمه بنت اسد در مدت حمل آن جناب میخواست سجده بت کند علی علیه السلام پای مبارك به شکم مادر می گذاشت و مانع از سجده میشد که به هیچ وجه از به دو دمیدن روح تا آخر عمر عبادت غیر خدای نکرد. و این سخن اگر چه جهت دلالت بر اینکه فاطمه بنت اسد علیها السلام قبل از اسلام بت پرست بوده باقواعد و اخبار ما موافقتی یه هیچ وجه ندارد مگر اینکه حمل شود بر تقیه از کفار، ولی چون معجزه ای است از امیر المؤمنین علیه السلام که اعدای او اعتراف کردند از نوشتن او امساک نداشتیم (منه ره).

اشتباه بزرگی از ابن حجر

الی صفین فوقف وسأل عن اسم هذه الارض فقیل له کربلا فبکی حتی بل الارض من دموعه، ثم قال دخلت علی رسول اللّٰه وهو یبکی، فقلت ما یبکیک؟ قال کان عندي جبرئیل آنفا وأخبرني ان ولدي الحسين یقتل بشاطي الفرات بموضع یقال له کربلا ثم قبض جبرئیل قبضة من تراب تلك الارض اشمني اياها فلم املك عيني ان فاضتا (1).

واخرج الترمذي ان ام سلمة رأّت النبي باکيا وبرأسه ولحيته التراب فسألته فقال قتل الحسين آنفا، وكذلك رأه ابن عباس نصف النهار اشعث اغبر بيده قارورة فيها دم يلتقطه فساله فقال دم الحسين واصحابه لم ازل اتبعه منذ اليوم، فنظروا فوجدوه قتل ذلك اليوم (2).

آنگاه توجیه سؤال بر خود میکنند که در خبر صحیح وارد شده که از بکاء نهی شده و جواب میدهد که مراد از بکاء در اینجا حزن و تأسف بر مصائب دین و اهل دین از استباحه حرم رسول و استهانت به حق ایشان است، آنگاه سؤال میکند چگونه پیغمبر نهی کرد و خود گریست جواب میدهد که نهی از گریه بعد از موت شده زیرا که دلالت بر ملال از قضای الهی دارد و گریه رسول قبل از موت بوده و این هر دو جواب دور از سمت صوابند:

اما اول - اولاً به جهت اینکه قواعد حمل و توجیه آنست که خاص مقدم است بر عام، بر فرض تسلیم صحت سند خبر نهی باید تخصیص داده شود درباره

ص: 300

1- الصواعق المحرقة 191 ط عبد اللطيف بمصر.

2- صحيح الترمذي 13 / 193 ط الصادي بمصر.

رسول خدا دستور گریه بر حمزه سید الشهداء میدهد

سید الشهداء بخبر تجویز، و طریقه علماء فریقین در جمیع مباحث بر تقدیم خاص است بر عام، و این حمل باطل است به اتفاق علمای اسلام.

ثانیا حمل بکاء بر تأسف و حزن خروج از ظاهر است بلا قرینه و طرح از این حمل اولی است.

و ثالثا التزام بجواز حزن و تأسف بر مذهب او بابکاء فریقی ندارد، چه عبارت (صواعق) را شنیدی که اظهار حزن را از بدع روافض شمرده.

و اما جواب ثانی - صحیح نیست چه در روایت ترمذی گریه پیغمبر بعد از قتل است، و اگر بگوید خواب حجت نیست میگوئیم پس چرا ذکر کرد و توجیه نمود، علاوه بر اینکه خود در شرح ایات و سایرین از علماء ایشان میگویند آنچه پیغمبر در خواب گوید حجت است، و در این باب اخباری روایت کرده اند و ثانیاً فرقی نیست در دلالت بکاء بر ملالت و تبرم از قضای الهی بین سابق و لاحق و تفکیک به حکم بجواز اول و حرمت ثانی از روی علت مشترکه غلط است.

بالجملة از جملة اخبار داله بر جواز بکاء خبری است که ابن اثیر و سایرین از علمای سنت نقل کرده اند که چون پیغمبر از غزوه احد مراجعت کرد بمدينة نياحة زنان انصار را بر قتلاى انصار شنید (قال: لکن حمزة لا بواکی له) انصار شنیدند و زنان خود را امر کردند که بر حمزه ندبه کنند (1) قبل از ندبه بر قتلاى خود قال ابن الاثیر (2) قال الواقدي فلم یزلن یبدأن بالندب لحمزة حتی الان (3) بالقطع والیقین.

محبت رسول خدای با حمزه بیش از محبت با سید الشهداء نبوده، و اگر گریه

ص: 301

1- کامل ابن اثیر 2 / 163 ط بیروت.

2- ابن ابی الحدید ظ.

3- شرح نهج لابن ابی الحدید 15 / 42 ط.

بر او مأمور به باشد البته بلکه بطریق اولی گریه بر حسین علیه السلام مأمور به است.

وبالجمله چون مودت اهل بیت واجب و تعظیم شعار اسلام لازم است و گریه بر سید الشهداء مندوب است جمیع امور مذکوره مندرج تحت این عناوین با مقدمه حصول بکاء است، و چون در اصول ثابت شده و خود علماء اهل سنت اعتراف کرده اند که ما یتوقف علیه المطلوب مطلوب، پس جمیع امور مذکوره راجح و مندوب است یا بامر نفسی یا بامر غیری، و این عین مطلوب و مدعا است.

و این که گفته است این کار بدعت است اگر مقصود آنست که ادخال ما لیس فی الدین فی الدین به قصد انه من الدین است فساد او معلوم شد، چه داخل در عناوین عامه و مشمول ادله خاصه است، و اگر مقصود این است که کار تازه ای است یعنی در عهد نبی نبوده علاوه بر اینکه باطل است بمقتضای اخبار مذکوره میگوئیم از جماعتی از علمای ایشان نقل شده و این اثر لغوی نیز تصریح ببعض او کرده که بدعت به احکام خمسة منقسم میشود: واجب مثل اشتغال بعلوم عربیت و حرام مثل شبهات مجبره، و مستحب مثل بناء مدارس و ریاضات، و مکروه مثل زراندودی مساجد، و مباح مثل گشاد کردن آستین و پوشیدن لباسهای تازه، و از کجا معلوم شد که این بدعت واجب یا مستحب نباشد بنا بر تقریر ایشان، پس صرف اطلاق اسم بدعت بنا بر مذهب ایشان موجب وحشت نیست و در (نهایه) شرحی در این باب ذکر کرده که مراجعه او نیکو است و در شرح فقرات سابقه (1) ذکر بکاء ارض و سماء شنیدی.

و از عبد القادر جیلانی منقول است که در (غنیه) گفته هفتاد هزار نفر ملائکه بر حسین علیه السلام گریستند (2).

ص: 302

1- مصیبة ما اعظمها فی الاسلام علی جمیع اهل السماوات ص 95.

2- وقال الطبري في ذخائر العقبي 151 ط مكتبة القدسي بمصر عن جعفر بن محمد الصادق ان حول قبر الحسين سبعين الف ملك شعنا غربا يبكون عليه الى يوم القيامة.

واین زیدون در شرح قصیده ابن عبدون در ذیل این شعر:

واسبلت دمعہ الروح الامین علی *** دم بفتح لال المصطفی ہدر

میگوید که جبرئیل بر حسین علیه السلام بگریست و اگر گریه بر سید الشهداء بدعت رافضه است باید پیغمبر و امیر المؤمنین و جبرئیل و آن هفتاد هزار ملائکه و آسمان و زمین و آفتاب همه روافض باشند، و این اعترافی است نافع از ابن حجر که رفض اولیای او از این جماعت صادر شده.

بالجملة علاوه بر همه امور دلیلی اعتباری در اینجا هست که اگر عاقل بی طرف و منصف بی غرض تأمل کند جزم به صحت قول شیعه و فساد طریقه عامه میکند، چه اگر یکی از ملل خارجه بیاید به بیند که قومی کسی را پیغمبر میدانند و واسطه فیض الہی و رابطه مدد سماوی و میگویند این پیغمبر مکرر وصیت اهل بیت خود فرموده و سفارش در حق آنها نموده، و در کتاب خود مودت ایشان را مزد رسالت قرار داد، و بعض آنها را اختصاصی داد و گفت (حسین منی وانا من حسین) و فرمود (احب اللہ من احب حسینا) و گفت (اللہم انی احبه فاحب من احبه و ابغض من ابغضه) و فرمود (لا یكون الرجل مؤمنا حتی اکون احب الیه من نفسه و اہله).

و این اخبار را تمام اهل این ملت نقل کرده اند (1) و اتفاق افتاد که گروهی از دشمن زادگان این پیغمبر به نا حق فرزند او را که حسین بود بکشتند و دختران و خویشاوندان پیغمبر را چون دیلمیان و کابلیان با سیری بردند، و هیچ دقیقه از ظلم فرو گذاشت نکردند، اکنون یک طایفه از امت این پیغمبر آن امام را عزاداری و سوگواری

ص: 303

میکنند و به نیابت از پیغمبر و حفظ قرابت او گریه و زاری در پیش دارند، و در روز قتل او تعطیل و تعویق اشغال میکنند، و تعظیم قدر نبی و ادای مزد رسالت او را نیکو به جامی آورند، و طایفه دیگر در این روز شادی و خرمی دارند و لباسهای تازه در برو چشمها را سرمه و دستها را خضاب میکنند و جشنها بر پا میدارند و بزمها میآیند، و با یکدیگر تعیید و تبریک دارند، و به آن گروه استهزاء و استخفاف میکنند، و ایشان را مبدع و ضال می شمارند البته آن شخص خارج از ملت که از طرفین بیرون است به سلامت فطرت و صحت عقل خود حکم میکند که آن گروه اول شرط متابعت پیغمبر خود را ملتزم و وظیفه اتباع او را ادا کرده اند، و گروه ثانی پشت پای به حرمت پیغمبر زده اند و برسم عداوت و دشمنی رفتار نموده اند که بقتل فرزند او شادمان و خرم شدند، والحمد لله علی وضوح الحجّة.

نصح و تحذیر

چه قدر شایسته است که شیعیان عموماً و ذاکرین خصوصاً ملتفت شده در این سوگواری و عزاداری بر وجهی سلوک کنند که زبان نواصب در از نشود، و اقتصار بر واجبات و مستحبات کرده از استعمال محرمات و اقتراف معازف از قبیل غنا که غالباً نوحهای لطمیه خالی از او نیست، و اکاذیب مفتعله و حکایات ضعیفه مظنونۃ الکذب که در کتب متأخرین بلکه معاصرین نوشته شده، بلکه کتبی که مصنف آنها از علماء نیست - چه دایره تصنیف و تألیف در زمان ما وسعت گرفته و جز قلم و کاغذ و عبارت شرطی باقی نمانده - احتراز نمایند، و شیطان را در این عبادت بزرگ راه ندهند، و از معاصی کبیره که روح عبادت را میبرد پرهیزند، خصوصاً کذب و غنا که در این عمل ساری و مطرد شده است و کمتر کسی از او مصون است، و صواب چنان است که در این مقام یکی دو خبر در عظم عقاب کذب و غنا مذکور شود شاید اگر کسی

دروغ از گناهان کبیره است

خدای نخواستہ مبتلی باشد مرتدع شود:

در حدیث موثق نقل شده (1) در (کافی) و (عقاب الاعمال) که خدای تعالی برای شر قفلہائی قرار داده و کلید آن قفل را شرب و کذب کرده و دروغ بدتر است از شراب (2).

و در کتب فقہای ما - رضی اللہ عنہم - از رسول خدای صلی اللہ علیہ وآلہ و سلم حدیث شده کہ ہر گاہ کسی بی عذر دروغ بگوید ہفتاد ہزار ملک او را لعنت کنند و از دل او بوی گندی بلند شود تا بہ عرش برسد و خدای تعالی بواسطہ آن یک دروغ بر او ہفتاد زنا بنویسد کہ کمترین آنها مثل آنست کہ کسی با مادر خود زنا کند.

و ہم در کتب فقہیہ از حضرت عسگری علیہ السلام نقل شدہ کہ خبائث را در یک خانہ گذاشتند و مفتاح او را کذب دادند.

و شیخ الطایفہ وقائدا الاجل والمنتہی الیہ ریاستہم فی العلم والعمل شیخنا المرتضی - ضاعف اللہ قدرہ و رفع فی الملاء الاعلی ذکرہ - در کتاب (مکاسب) بہ این سہ خبر مستند شدہ مطلق کذب را از گناہهای کبیرہ شمردہ چنانچہ مذهب محقق و علامہ وشہید ثانی است، چہ مفسدہ بر او مترتب نشود و چہ بشود، اینست حال کذب بی مفسدہ، و اگر مفسدہ بر او مترتب شود خصوصاً اگر دینی باشد و سبب ضعف عقیدہ مسلمانی یا افترای بہ امامی یا توهین قدر اہل بیت شود البتہ صد مرتبہ بدتر و گناہش بیشتر است، و اگر کذب بر خدا و رسول و ائمہ علیہم السلام باشد کہ حالش معلوم است مبطل روزہ و موجب کفارہ ہم میشود.

ص: 305

1- حال تالیف مجال مراجعہ کتب اخبار نبود لہذا بر خلاف سبک این کتاب رفتار شد اگر چہ در اعتماد اقوی باشد (منہ رہ).

2- کافی 2 / 338 کتاب 5 باب 139 حدیث 3 و کافی 6 / 403 کتاب 25 باب 17 حدیث 5.

تعريف غنا و حرمت و عذاب آن

ود (عقاب الاعمال) است که پیغمبر فرمود (من قال علي ما لم اقل فليتبوء مقعده من النار).

و او بالاتفاق ظاهراً از کبائر است، و اطلاق خير مذکور مقتضی آنست که اگر يك کلمه هم باشد و مفید فائده نشود و مفسده بر او مترتب نگردد هم موجب دخول آتش است.

و از این جهت از مرحوم فقيه زاهد ورع حاجی محمد ابراهيم کلباسی - قدس سره - نقل شده که یکی از فضلاى با دیانت اهل منبر در محضر آن جناب گفت در ذیل قصه ای که سید الشهداء فرمود یا زینب آن فقيه ورع بی محابا در ملأ عام به آواز بلند فرمود خدا دهنتم را بشکند امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه يك دفعه فرمود، اینک اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفسد این عمل في الجملة آگاه شوند.

اما غنا - اجماع علمای امامیه بر حرمت او است في الجملة، و در (کافی) سند بمحمد بن مسلم میرساند که حضرت صادق علیه السلام فرمود که غنا خدای وعده آتش بر او کرده، و این آیت مبارك تلاوت کرده (و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل به عن سبيل الله به غير علم ويتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين) [6 لقمان 31] (1).

خلاصه معنی اینکه بعضی مردم لهو حدیث را میخرند و طالبند تا مردم را از راه دین خدا بی علم گمراه کنند، و راه خدا را استهزاء میکنند این چنین مردم برای ایشان در آخرت عذابی است خوار کننده، و در اینجا لهو الحدیث را به غنا تفسیر فرموده اند، و این معنی في الجملة در اخبار اهل البيت ممکن است دعوی تواتر او شود، و در

ص: 306

ترجمه گفتار مرحوم آية الله استاد اعظم در مكاسب

بعض اخبار قول زور تفسیر به او شده، و حقیقت غنا همان صوت لهوی است خواه با ترجیع باشد یا از تقطیع صوت و موزون کردن او حاصل شود، چنانچه در لحن مشهور بتصنیف ونوحهای موازن او مشهود میشود، و تصریح کرده به این تعمیم شیخ افقه اکبر شیخ جعفر در شرح (قواعد) و فرقی نیست بنابر مشهور بین مرثیه سید الشهداء و غیر او در حرمت، و شرط نیست خوبی صوت بلکه میزان آن صوتی است که اهل فسوق به او در حال طرب تلهی میکنند، و در عرف او را خواننده گی گویند هر چه بخواند و به هر وجه بخواند همه حرام و موجب دخول جهنم است، و اگر نشر فضائل مستحب است دروغ و غنا حرام و باطلند.

و مناسب است در اینجا نقل کلام شیخ اجل اعظم استاد جمیع من تأخر و تقدم حجة الفرقة الناجية علامة العترة الزاكية شيخنا الاستاد الاكبر - نور الله ضريحه المطهر - در (مکاسب) در رد کسی که گمان کرده که غنا در مرثی موجب مزید بکاء و تفجع است که میفرماید اعانت غنا بر بکاء و تفجیع ممنوع است، چه دانستی که غنا صوت لهوی است و لهورا با بکاء و تفجع مناسبتی نیست، بلکه بنابر ظاهر مشهور که او را ترجیع مطرب دانسته اند همچنین است، چه طرب مطلق اختلاف حالت است و ربی که حاصل میشود از او اگر سرور باشد منافی تفجع است نه معین بر او، و اگر حزن باشد به جهت آنست که در نفوس حیوانیة از فقد مشتیهات نفسانیة مرکوز است نه به جهت آنچه بسادات زمان و عترت خاتم پیغمبران رسیده بر فرض که اعانت کند توقف مستحبی یا مباحی بر امری دلیل بر اباحه او نیست، بلکه لابد باید ملاحظه دلیل حرمت کرد اگر بود بسیار خوب و الا به حکم اصل محکوم باباحه خواهد شد، به هر صورت جایز نیست تمسك در اباحه به اینکه مقدمه امر غیر حرام است.

و آنچه از کلام او ظاهر میشود که فرموده در مرثی طرب نیست نظرش بمرثی

متعارفه نزد اهل دیانت است که مقصود ایشان از مرثیه جز تفجع نیست، و گویا حادث نشده بود در عصر او مراثی که اکتفاء میکنند اهل لهو و خوش گذاران ها از مردان و زنان به آن مراثی از حضور مجالس لهو و ضرب اعواد و اوتار و تغنی بقصب و مزممار چنانچه شایع است در زمان ما، چنانچه خیر داده پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنظیر او آنجا که فرمود (یتخذون بالقرآن مزامیر) (1) چنانچه زیارت حضرت سید الشهداء سفرش از اسفار لهو و نزهت شده برای کثیری از مترفین.

و همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم داده بنظیر او در سفر حج و فرموده اغنیای امت برای نزهت حج میکنند و اوساط برای تجارت و فقراء برای سمعه، و گویا کلام آن حضرت مثل کتاب عزیز است که جاری است در موردی و وارد است در نظیر او تا اینجا است ترجمه عبارت (مکاسب) شیخ قدس الله نفسه و روح رمسه.

و چون عموم اهل این ملت از عالم و عامی کلام این پیشوای مقدم و قدوه معظم را جاری مجرای نصوص میدانند خوب است تأمل کرده و دستور العمل سلوک و سر مشق رفتار خود کنند و از این قرار قدمی تخطی روا ندارند، و از اعظم مصائب اسلام که مؤمن غیور اگر از شدت این مصیبت جان بدهد ملوم نیست اینست که مردم لهو طلب هوا پرست اسماء اهل بیت طهارت را که خدایشان در قرآن بکرامت و بزرگی ستوده مثل زینب و سکینه در آلات لهو و لعب میبرند، و بجای اسماء گروهی که در مثال و مثالی باید برده شود مثل لیلی و سلمی برده تکرار مینماید، و تذکر مصائب آل رسول را بسیره بنی امیه و بنی مروان مایه عیش و تنعم و وسیله تغنی و ترنم میکنند، و اگر کسی تأمل کند این کار از حد

ص: 308

1- الرضا علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انی اخاف علیکم استخفافا بالدين و بیع الحكم و قطیعة الرحم، وان تتخذوا القرآن مزامیر - عیون الاخبار 2 / 42، بحار الانوار 89 / 194 ط بیروت.

فسق گذشته سر از گریبان کفر والحاد در میآورد نعوذ بالله من الخذلان و غلبة الهوی و مکیده الشیطان.

(اللهم فضاعف عليهم اللعن والعذاب بقتلهم الحسين عليه السلام)

ج - بارالها پس دو چندان کن بر ایشان لعنت و عذاب را بواسطه کشتن ایشان حسین علیه السلام را.

ش - فاء: برای تفریع است که تعلیل لاحق بسابق باشد و علت طلب مضاعفه در این مقام فرح آنها است بیوم عاشورا که حقیقتا مصیبتی عظیم و خطبی جلیل است بلکه کمتر از اصل کشتن آن جناب نیست.

ضعف: چنانچه در (صحاح) و (قاموس) و (اساس) و (منتهی الارب) و غیر آنها است مثل شیء است، وضعفاه مثلاه واضعافه امثاله در (قاموس) گفته (او الضعف المثل الی ما زاد) پس يك مانند یا دو مانند هر چه زیادت باشد ضعف است، و میگویند (لك ضعفه) و اراده دو مثل و سه مثل میکنند، و این تردید صاحب (قاموس) بنا بر عادت او است که در مواضع اختلاف اقوال لغویین و عدم ترجیح او استعمال میکنند پس کلام دلالت دارد بر وجود قولی، و مثال مذکور شاهد این قول است، و در تفسیر فخر رازی نسبت عبارت مذکوره را بازهری داده.

و مضاعفه دو چندان کردن یا زیاده از آن است چنانچه در (منتهی الارب) میگوید و این قول را در (صحاح) نسبت بخلیل داده و گفته و ذکر الخلیل ان التضعیف ان یزاد علی اصل الشئ فیجعل اثنین او اکثر و كذلك الاضعاف والمضاعفه یقال ضعف الشئ واضعفته وضاعفته بمعنی، و کریمه (یضعف له العذاب ضعفین) [30 الاحزاب 33] که مؤدی آنست که سه عذاب باشد شاهد این دعوی است، و همچنین (یضعفه اضعافا مضاعفه) [فیضعفه له اضعافا کثیره] [245 البقرة 2] چه

" اللهم انى اتقرب اليك في هذا اليوم وفي موقفي هذا وايام حياتي بالبراءة منهم واللعنة عليهم وبالموالات لنيك وآل نبيك عليهم السلام " اين جمله فذلکه و خلاصه زيارت است زيرا:

اگر مضاعفه اضافه يك مثل بود با اين استعمال راست نمى آمد، و از اينجا معلوم شود كه ضعف مخصوص به يك مثل نيست، چه اختلاف مشتق با مصدر در اصل معنى وسنخ موضوع له معقول نيست، پس قول خليل حق است، و ظاهر كلام لغويين كه گفته اند ضعف بمعنى مثل است صحيح نيست چه قطعاً مراد از ضعف دو چندان است، نه نظير و مشابه و از اين جهت تضعيف بمعنى جعل الشئ مثلين آمده.

وعلامه طبرسى قدس سره در (مجمع البيان) اشاره بدفع اين اشكال کرده حيث قال: (الضعف المثل الزائد على مثله فاذا قال القائل اضعف هذا الدرهم فمعناه اجعل معه درهما لا دينارا وكذلك اذ قال اضعف الاثنين فمعناه اجعلهما اربعة) و اين كه فرمود لا دينارا اشاره به آن است كه زياده از دو معلوم نميشود تا تواند كه مراد ده برابر باشد و دينار شود، و هم فرموده كه حكايه شده كه اضعاف در لغت عرب دو چندان كردن است، و مضاعفه زياده از دو چندان كردن است، و بنابر اين نكته اختيار مضاعفه در اين دعا بر اضعاف و تضعيف معلوم ميشود.

عذاب: شكنجه است، و هر چه بنفس برسد از الم چنانچه در (منتهى الارب) است و مراد در عبارت دعا ظاهراً عذاب اخروى است.

(اللهم انى اتقرب اليك في هذا اليوم وفي موقفي هذا وايام حياتي بالبراءة منهم واللعنة عليهم وبالموالات لنيك وآل نبيك عليهم السلام).

ج - بارالها همانا من تقرب ميگويم بسوى تو در اين روز و در اين موقف خود و در ايام زندگاني خود به تبرى جستن از ايشان و لعنت كردن بر ايشان و به دوستى براى پيغمبر تو و آل پيغمبر تو عليهم السلام.

ش - اين جمله فذلکه و خلاصه اين زيارت است چه قوام اين زيارت به سه امر بود:

یکی - به اظهار موالات پیغمبر و آل او چنانچه در بعض فقرات تفصیلا و در دیگری اجمالا مذکور بود.

و دیگری برائت بحسب تمام مراتب وجود از ذوات و افعال و صفات دشمنان پیغمبر و آل او اجمالا و تفصیلا.

و سوم - لعن فعلی این گروه، و در این فقره هر سه مطلب مذکور است، و از محاسن اتفاقات اینکه ابتداء و اختتام این زیارت بلفظ سلام است که دلیل سلامت خواننده است انشاء الله به برکات اهل بیت عصمت و طهارت از آفات و شرور دنییه و دنیوییه و منت خدای را که ما آنچه در توضیح الفاظ و معانی این زیارت شایسته بود و مقام مقتضی شد به قدر وسعت و اندازه مهلت ذکر کردیم، بلکه نسبت بقوه خود دادن غلط و خویشتن ستائی و رعونت (1) است، و البته از میامن توجهات آن امامی است که این زیارت بذات شریف او تعلق دارد - شملنا الله و عامه شیعتہ ببرکاته و الحقنا فی الآخرة بدرجة عبیده بل درجاته -.

و اینک مناسب است که در فصلی علاحدہ شرح چند فقره دعای عقیب زیارت شریفه بر قانون شرح او که گذشت به جهت تتمیم خدمت و اتمام نعمت مذکور شود و الله الموفق لكل خبر و به الاعتصام ثم برسوله و عترته علیهم افضل الصلاة والسلام.

فصل در شرح دعای لعن و سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده و در این فصل چند مطلب است مطلب اول شرح دعای لعن است:

(1) رعونت بمعنی حماقت است.

وزن " اول " و تحقیق در آن

(اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد و آخر تابع له على ذلك) ج - بار الها لعنت كن اول كسى را كه ظلم کرده حق محمد وآل محمد را و آخر كسى كه متابعت کرده او را بر ظلم.

ش - اول: در اشتقاق او خلاف است، گروهی از بصریین گفته اند كه مأخوذ است از (وول) و در این معنی رعایت قیاس کرده اند چه وزن او را افعال دانند، ولی معنی (وول) معلوم نیست و استعمال او در غیر موضع محل نزاع به اتفاق دیده نشده پس احتمال اشتقاق از او وجهی ندارد.

و بعضی گفته اند كه از (وئل) مأخوذ است كه بمعنی لجأ وارد شده ومنه المومئیل بمعنی الملجأ، و چون سبق علت نجات است، و اول هر چیز سابق بر سایر اجزا است لفظ موضوع برای لازم را در ملزوم استعمال کردند، و بنابر این واو ثانی مقلوب از همزه است و این خلاف قیاس است.

و جماعتی بر آنند كه مشتق از (اول) بمعنی (رجع) است و بنابر این اگر وزن افعال باشد یعنی آن چیزی است كه رجوع به او بیشتر میشود، و این معنی لازم سبق الاجزاء است، و بنا بر این افعال تفضیل از مجهول اشتقاق شده مثل احب و ابغض و احمد و اشغل و اشهر و اشباه اینها.

و در وزن او خلاف است جمهور بصریین گفته اند كه (افعل) است، و قاطبه كوفیین و بقیه بصریین بر آنند كه وزن او (فوعل) است مثل (كوكب) و (جوهر) و بنا بر این و او زاید است نه همزه.

اگر از (وول) باشد (وول) (1) میشود و او اول قلب بهمزه شده به جهت دفع ثقل.

ص: 312

1- وول - صحیح.

خواهر معاویه موی خود را نمایان میکند در حضور زیاد و...

و اگر از (وئیل) باشد (ووئل) میشود، و بنا بر این دو قلب شده هر دو بر خلاف قیاس، و میشود ملتزم بنقل مکانی شوند و وزن او (عوفل) بشود.

و بنا بر وجه ثالث (1) با احتمال سابق (2) موافق است، چه وزن هر دو (اوئل) (3) میشود (4).

ص: 313

1- که از ماده (اول) باشد.

2- که افعال تفضیل از (وول) باشد.

3- اوول - صحیح.

4- مسألة (6) فرض دارد. ألف - الف (اول) افعال تفضیل باشد. ب - الف (اول) فاء الفعل باشد به اینکه (اول) بر وزن (فوعل) باشد. و ماده (کلمه) اول امکان دارد از: وول باشد. 2 - از (وئل) باشد. 3- از « اول » باشد، و با ضرب دو احتمال وزن درسه احتمال ماده شش صورت پیدا میشود و تفصیل صورتهای چنین است: 1 - اوول . 2 - اوئل . 3 - اول . 4 - ووول باینکه و او زیاد شده باشد بین فاء الفعل وعین الفعل مثل واو در کوکب و جوهر لان الواو تزداد ثانیة کثیراً کجوهو و کوثر - شرح سید علیخان ص 34]. ه - ووئل 6 - اوول باینکه و او زیاد شده باشد بین فاء الفعل وعین الفعل و در تمام این صورتهای ششم و اول است که یکی میشود.

فضل بن روزهان میگوید معاویه خلیفه بر حق نبود و دفاع ندارد

و مشهور نحاة وزن او را افعال میدانند، و استشهاد میکنند: به اینکه عرب گفته:

(هذا اول من هذا) با (من) تفضیلیة یعنی این اقدم از او است.

و به اینکه تأنیث او (اولی) است و از این جهت حریری در (اوهام الخواص) لفظ (اوله) در تأنیث اول غلط دانسته، و محقق ثانی - قدس سره - در (جامع المقاصد) تبعیت از حریری کرده حکم بغلطیت استعمال (اولتین) در عبارت علامه - قدس سره - فرموده، و بعض آنها که صحیح دانسته اند مثل مرزوقی در (شرح فصیح) ملتزم شده اند که تأنیث (اول) بر (اوله) بملاحظه مناسبت (آخره) در تأنیث (آخر) است و این کلام خالی از قدحی نیست.

و در شرح شهاب خفاجی صاحب (ریحانة) بر (درة الغواص).

و در شرح (صحیفه) مکرمه سید ادیب محقق مذکور است که (اول) گاهی افعال تفضیل میآید، و گاهی صفت، و قسم ثانی گاهی مثل ظروف لازمة الاضافة مثل قبل و بعد استعمال میشود، و گاهی مثل سایر اسما.

و این دو قسم اخیر منصرف است، و تأنیث او (اوله) است، و از (ارتشاف) او حیان هر دو نقل کرده اند ورود (اوله) را و در (شرح دره) از مرزوقی نقل کرده و از (منتهی الارب) و در (اساس البلاغة) میگوید (جمل اول) و (ناقة اوله)، و در اخبار أهل عصمت علیه السلام که کلام خود ایشان حجت و استعمالشان دلیل صحت است لفظ (اول) و (اوله) متکرر الورد و متکثر الوجود است، و با تصریح ابو حیان و مرزوقی و زمخشری و ورود استعمال فصیح حکم بغلطیت (غلط) است یا غفلت.

و آنچه به نظر این بی بضاعت میرسد آنست که اول لفظی مشترك است بین این دو وزن، آنجا که غیر منصرف است و با (من) استعمال میشود افعال است،

وتأیث او (اولی است، و آن جا که منصرف میشود و بمعنی متقدم بی رعایت تفضیل (فوعمل) است، وتأیث او (اوله) و احتمال مشارکت با آخر در غیر مورد ذکر او چنانچه از مرزوقی گذشت وجهی ندارد، و علاوه بر این تأویل انصراف و نزع معنی تفضیل هم محتاج بتکلفی دیگر است، و این جمع که ما کردیم اگر چه کسی قائل نشده، ولی چندان بلکه به هیچ وجه بعید نیست، و به اجتهادات و آراء نحاة هرگز ملتزم نبوده ایم، ولا وحشة من حق ساعد علیه الدلیل والاعتبار.

آخر: بکسر خاء بمعنی پسین ضد نخستین است چنانچه در (منتهی الارب) است وتأیث او آخره است، و آخر بفتح بمعنی غیر است (1) ولی اخص از او

ص: 315

1- اول آن را گویند که پیش رواست و اقتداء به آن میشود، و به همین معنی است گفتار خدای متعال (ولا تكونوا أول کافر به) یعنی نباشید پیش رو در کفر تا اقتدا به شما شود. و گفتار امیر المؤمنین علیه السلام (أنا أول المؤمنین) من هستم پیش رو در ایمان و به من اقتدا کردند در اسلام و ایمان - مفردات راغب. و آخر به معنی اول نبودن است نه فرد تمام کننده و باین معنی تفسیر کرده اند آیه شریفه را (اللهم ربنا أنزل علينا مائدة من السماء تكون لنا عیدا لاولنا و آخرنا) [114 المائدة 5] ای پروردگار ما فرو فرست بر ما مائده ای از آسمان که عید باشد برای ما و برای کسانی که بعد میآیند - (کشاف) و (مجمع البیان) و آیه مبارکه (قالت اخیهم لاولاهم ربنا هؤلاء أضلونا) [38 الاعراف 7] گفتند زمره و دسته دنباله روهای در آتش بر پیش روها خدایا اینها ما را گمراه کردند. و آیه کریمه (هو الاول والاخر) [3 الحديد 57] او است اول هستی و آخر هستی. و از مطالب فوق آشکار شد بی اساس بودن این سؤال. در این فقره زیارت اول ظالم بمحمد و آل محمد و آخر آنها را لعنت کرده ولی کسانی را که در وسط قرار میگیرند متعرض نشده چرا؟

است، چه باید از جنس سابق باشد مثل (جاءني رجل و آخر) یعنی مرد دیگر نه حیوان دیگر، و این معنی از (غیر) هم معلوم میشود، و لیکن به انصراف است نه وضع بلکه بقرینه است نه انصراف، این ظاهر کلام لغویین است، و فرق خالی از اشکال نیست.

تابع: در (منتهی الارب) است که (تبعه تبعاً بالتحريك وتباعه بالفتح) پس روی کرد او را و در پی وی رفت و لاحق گردید.

و مراد از اول ظالم در این عبارت علی الظاهر ابو بکر است (1)، چه او اول کسی بود که تقمص خلافت کرد و فتح باب ظلم بر اهل بیت نبوت نمود و حق پیغمبر و آل او را مغصوب داشت و سیئات عمر هم راجع به او است، چه به عقد

ص: 316

1- ویدل علیه ما رواه العیاشی عن ابي جميلة عن بعض اصحابه عن احدهما عليهما السلام قال قد فرض الله في الخمس نصيبا لال محمد صلى الله عليه وآله وسلم فابى ابو بكر ان يعطيهم نصيبهم حسدا وعداوة وقد قال الله (ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون) [47 المائدة 5] وكان ابو بكر اول من منع آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم حقهم وظلمهم وحمل الناس على رقابهم ولما قبض ابو بكر استخلف عمر على غير شورى من المسلمين ولا رضا من آل محمد فعاش عمر بذلك لم يعط آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم حقهم وصنع ما منع ابو بكر - العیاشی ذیل الایة بحار الانوار 8 / 210 ط و 8 / 218 کمپانی.

بخاری روایت میکند از رسول خدا " من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب "

او خلافت برای عمر منعقد شد، و از این جهت در احادیث اهل بیت عصمت و طهارت است که (عمر سیئه من سیئات ابی بکر).

و تواند بود که مراد ثانی باشد یا بملاحظه آنکه ظهور آثار عناد و ظلم او بیشتر شده یا نظر به اینکه اول هم به تلمیح و تدلیس و اسباب چینی او خلیفه شد چنانچه کلام شارح (مقاصد) و غیر او که سابقا شنیدی (1) شاهد صدق این مدعا است، و از این جهت در لسان ائمه و خواص ایشان از ابو بکر بعجل تعبیر کنند و از عمر بسامری، و هر دو وجه را - بمعونت خداوند و اولیای کرام او - در کتب اهل سنت شاهی عدل و گواهی امین داریم که باید ذکر شوند:

اما دلیل وجه اول: خبری است که ابن ابی الحدید از کتاب نصر بن مزاحم نقل کرده و مسعودی نیز در (مروج الذهب) روایت فرموده، و هر دو معتمد اهل سنت هستند، و آن خبر اگر چه طویل الذیل است ولی چون مشتمل بر فضایل امیر المؤمنین علیه السلام و مثالب دشمنان آن جناب است صواب چنان است که تماما نقل شود و ادای حق این مرحله نیز نماید [نمائیم - ظ]، و آن چنین است که چون علی علیه السلام قیس بن سعد را از ولایت مصر عزل کرد و محمد بن ابی بکر را نصب فرمود و به مصر رسید، مکتوبی محمد به معاویه نوشت که نسخه او اینست:

من محمد بن ابی بکر الی الغاوی معاویة بن صخر سلام علی اهل طاعة الله ممن هو سلم لاهل ولایة الله، اما بعد فان الله بجلاله وعظمته وسلطانه وقدرته خلق خلقا بلا عبث ولا ضعف في قوته ولا حاجة به الی خلقهم ولكنه خلقهم عبیدا وجعل منهم شقیا وسعیدا وغویا ورشیدا، ثم اختار الله علی علمه فاصطفی وانتخب منهم محمدا فاختصه برسالته واختاره لوحیه وأتمنه علی امره وبعثه رسولا مصدقا لما بین یدیه من الکتب ودلیلا علی الشرایع فدعا الی سبیل ربه بالحکمة والموعظة الحسنة.

ص: 317

1- ذیل ویزید بن معاویه.

فأئده - لعن بر آل زياد زياد ميرسد - دليل آن

فكان اول من أجاب وصدق (1) فأسلم و سلم فاخوه (2) وابن عمه علي بن ابيطالب فصدقه بالغيب المكتوم واثره على كل حميم ووقاه كل هول وواساه بنفسه في كل خوف فحارب حربه وسالم سلمه فلم يبرح مبتذلا لنفسه في ساعات الازل ومقامات الروع حتى برز سابقا لا نظير له في جهاده ولا مقارب له في فعله وقد رأيتك تساميه وأنت أنت، وهو هو، السابق المبرز في كل خير، اول الناس اسلاما وأصدق الناس نية واطيب الناس ذرية وافضل الناس زوجة وخير الناس ابن عم.

وانت اللعين بن اللعين لم تزل انت وابوك تبغيان لدين الله الغوائل، وتجهدان على اطفاء نور الله، وتجمعان على ذلك الجموع وتبذلان فيه المال وتخالفان في ذلك القتال (3) على ذلك مات ابوك، وعلى ذلك خلفته، والشاهد عليك بذلك من يأوى ويلجأ اليك من بقية الاحزاب ورؤس النفاق والشقاق لرسول الله، والشاهد لعلي مع فضله وسابقته القديمة، انصاره الذين ذكرهم الله تعالى في القرآن ففضلهم واثنى عليهم من المهاجرين والانصار، فهم معه في كتائب وعصايب يجالدون حوله باسيافهم ويهريقون دماءهم دونه يرون الفضل في اتباعه والشقاق والعصيان في خلافه، فكيف يالك الويل تعدل نفسك بعلي، وهو وارث رسول الله ووصيه وابو ولده واول الناس له اتباعا وآخرهم به عهدا، يخبره بسرهم ويشركه في امره، وانت عدوه وابن عدوه، فتمتع في دنياك ما استطعت بباطلك وليمددك ابن العاص في غوايتك فكان أجلك قد انقضى وكيدك قد وهى، وسوف تستبين لمن تكون العاقبة العليا، واعلم انك انما تكايد ربك الذي قد آمنت كيده وآيست من روحه وهو لك بالمرصاد، وانت منه في غرور، وب الله وباهل بيت رسوله عنك

ص: 318

1- ووافق - كتاب الصفيين.

2- واخوه - ابن ابي الحديد.

3- القبائل - ابن ابي الحديد.

الغنى، والسلام على من اتبع الهدى (1).

چون این مکتوب - که خلاصه مضمون او ذکر فضایل علی علیه السلام است از سبق و جهاد و قرابت و علم و حلم و نصرت اسلام و وقایت نفس مقدس رسالت و ثنای اصحاب آن جناب که نقاوه انصار و خلاصه مهاجرین بودند و تحذیر معاویه از وخامت عاقبت خلاف با اهل بیت رسالت و تنبیه او بر رجوع از عهد سالف و رسم سابق و کینه دیرینه که با پیغمبر داشت و تجهیز حروب و تجنید عساکر بر خلاف او میکرد، و باین سبب لعین ابن اللعین و عدو ابن العدو لقب گرفت - بمعاویه رسید در جواب نوشت:

من معاوية بن ابي سفيان الى الزاري على ابيه محمد بن ابي بكر سلام على أهل طاعة الله، اما بعد فقد اتاني كتابك تذكر فيه ما الله اهله في قدرته وسلطانه و ما اصطفى به نبيه مع كلام الفته ووضعت فيه، لرأيك تضعيف ولايبك فيه تعنيف وذكرت حق ابن ابي طالب وقدم (2) سابقته وقرابته من نبي الله ونصرت له و مواساته اياه في كل خوف (3) واحتجاجك علي وفخرك بفضل غيرك لا بفضلك، فاحمد الها صرف ذلك الفضل عنك وجعله لغيرك، فقد كنا وأبوك معنا في حيوة نبينا نرى حق ابن أبيطالب لازما لنا وفضله مبرزا علينا، فلما اختار الله لنبيه ما عنده واتم له وعده واطهر دعوته وافلج حجته قبضه الله اليه، فكان أبوك وفاروقه اول من ابتره وخالفه، على ذلك اتفقوا واتسقا ثم دعواه على أنفسهما فابطأ عنهما وتلكأ عليهما فهما به الهموم وارادا به العظيم فبايعهما وسلم لهما لا يشركانه في أمرهما ولا يطلعانه على سرهما حتى قبضا وانتضى امرهما، ثم أقام بعدهما ثالثهما عثمان

ص: 319

1- شرح ابن ابي الحديد 3 / 188.

2- قديم - ابن ابي الحديد.

3- وهول - ابن ابي الحديد.

ابن عفان یهتدی بهدیهمما ویسیر بسیرتھما، فعبته أنت وصاحبك حتى طمع فيه الاقاصي من اهل المعاصي وبطنتما له عداوتكما وغلکما حتی بلغتما منه مناکما، فخذ حذرک یابن ابي بکر فتری (فستری - ابن ابي الحديد) وبال امرک وقس شبرک بفرک تقصران تساوی او توازي من یزن الجبال حلمه ولا تلین علی قسر قناته ولا یدري ذو مدی اناته، أبوک مهد له مهاده وبنی ملکه وشاده فان یکن ما نحن فيه صوابا فأبوک اوله، وان یکن جورا فأبوک اسه. (اسسه - ابن ابي الحديد) ونحن شرکائه فبهده اخذنا وبفعله اقتدینا، رأینا أباک فعل ما فعل فاخذنا مثاله واقتدینا بفعله، فعب اباک بما بدا لك او دع، والسلام علی من اناب ورجع من غوايته وتاب (1).

این نسخه جواب است که در سه کتاب از کتب اهل سنت موجود است کتاب (نصر ابن مزاحم) که از اعظم متعمدین ثقات نزد ایشان است و (مروج الذهب) که شطری از فضائل مصنف او مسعودی سابقا گذشت (2) و (شرح نهج البلاغه) که مصنف او عبد الحمید بن ابي الحديد بغدادی است که از اجله علماء وفقهاء این طایفه است، و شرح حال او استطرادا در (وفیات الاعیان) در ذیل حال نصر الله بن الاثیر صاحب (مثل السائر) واستقلالاً در (فوات الوفيات) صلاح الدین کتبی مذکور است و صلاح صفدی در (شرح لامیه) و غیر او مکرراً از او تعبیر به امام علامه کرده اند و با وجود این شکی در صحت و سلامت سند او کسی نخواهد داشت.

و محصل معنی او اینستکه این مکتوب از معاویه است بسوی محمد بن ابي بکر که عیب جوی پدر خودش است - مکتوب توریسید که مشتمل بر ثنای الهی و درود پیغمبر بود و کلماتی چند که تألیف و وضع کرده بودی که هم رأی تورا

ص: 320

1- ابن الحديد 3 / 189.

2- ذیل هذا یوم فرحت به آل زیاد ص 269.

تضعیف میکند و هم پدرت را سرزنش و تعنیف، و ذکر کرده بودی در آن کلمات حق علی را، و سابقه قدیمه و قرابه قریبه و نصرت مواسات او را در احوال برای رسول، و تو بفضل دیگران احتجاج و افتخار جستی نه بفضل خود، منت خدای را که این فضیلت را از تو مصروف کرد و به دیگری مخصوص داشت، همانا ما در زمان رسول خدا وقتی که پدرت با ما بود حق علی را واجب میدانستیم و فضل او را میرز میدیدیم.

چون پیغمبر بدرود جهان فانی گفت پدر تو وفاروق او عمر، اول کس بودند که حق وی گرفتند و مخالفت او نمودند، بر این کار اتفاق و اتساق کردند و هم دست و هم داستان شدند، آنگاه او را به بیعت خود دعوت کردند، او کنندی کرد و تأخر جست، و ایشان در حق او خیالاتی کردند و در صدد قتل او بر آمدند چون چنین دید بیعت کرد و تسلیم نمود، و آن دو او را نه در امری شریک کردند و نه بر سری مطلع داشتند، این بود تا عثمان براریکه خلافت جای گرفت و بسیره آن دو رفتار کرد، پس تو و علی او را عیب جوئی کردید چندان که اهل معاصی از ادانی واقاصی در وی طمع کردند، و شما غل و عداوت خود را پنهان داشتید تا به آرزوی خود رسیدید و او را کشته دیدید.

هان ای پسر ابو بکر اندیشه کار خود بنمای و اندازه قدر خویش بشناس تو آن نیستی که با آنان که حلمشان همسنگ جبال است و بصلابت عود چنانند که بقا سری نرمی نپذیرند، و هیچ بعید الهمه ادراک غایت ایشان نکند یکسانی جوئی و هم قدری طلبی، پدرت مهاده سلطنت مرا تمهید و اساس ملک مرا تشییید کرده، اگر آنچه ما میکنیم با علی صواب است پدرت اول این کار بوده، و اگر جور است پدرت اصل او بوده، و ما به یاری او این کار کردیم، و ما طریقه او را اختیار نمودیم و به کردار او اقتدار وا داشتیم، دیدیم پدر تو کرد آنچه کرد، ما احتدای مثال واقفتای فعال

وی پیش گرفتیم پس پدر خود را عیب جوئی کن یا به ترك این كردار بكوی، والسلام علی من اتبع الهدی.

در این مکتوب چند جا معاویه که امام سنیان و خلیفه واجب الاطاعة ایشان است و او را واسطه فیض الهی بین خود و خدای خود میدانند و کرامات و مقامات برای او ثابت میکنند، چنانچه در قصه مکالمه او و شیطان در (مثنوی) مذکور است شهادت داده که تأسیس این اساس و تمهید این قیاس از آن ملحد خدای شناس بوده و البته قول معاویه حجت است و روایات علمای ایشان معتمد.

و اما دلیل وجه دویم خبری است که آیه الله العلامة - ادام الله في الجنة اكرامه - از بلاذری نقل فرموده و این روز بهان تقریر نموده و هذه عبارتته:

لما قتل الحسين عليه السلام كتب عبد الله بن عمر الى يزيد بن معاويه اما بعد فقد عظمت الرزية وجلت المصيبة وحدث في الاسلام حدث عظيم ولا يوم كيوم الحسين فكتب اليه يزيد اما بعد فانا جننا الى بيوت منجده وفرش ممهده ووسائل منضدة فقاتلنا عنها، فان يكن الحق لنا فعن حقنا قاتلنا، وان كان الحق لغيرنا فابوك اول من سن هذا وابتز واستأثر بالحق على اهلها انتهى (1).

خلاصه معنی آنکه عبد الله عمر بعد از واقعه کربلا به یزید نوشت که مصیبت بزرگ و سوگواری سخت شد و در اسلام حادثه عظیم پدید آمده، و هیچ روزی

ص: 322

1- نهج الحق 356 وهذا امر ضروري ولا يحتاج اثباته الى قول يزيد واضرابه وان كان فيه تأييد للمطلوب فالحسين لم يقتل الا باسياف الاولين ولذا قال القاضي بن قريعة في ابياته: لولا حدود صوارم *** امضى مضاربها الخليفة لنشرت من اسرار آل *** محمد جملا ظريفه وارىتكم ان الحسين *** اصيب في يوم السقيفة

چون روز حسین نیست یزید در جواب نوشت که ما آمدیم به خانه های آراسته با فرشهای گسترده، و وسائل مرتبه اگر حق برای ما باشد در طلب حق خودمان جنگ کردیم و اگر برای جز ما باشد پدر تو اول کس بود که این سنت گذاشت و بقهر و غلبه این حق را بگرفت و در او تصرف کرده اهلش را منع نمود.

و این مکتوب موافق است با مضمون خبر مفصلی که از کتاب دلائل حمیری - (طبری ظ) نقل شده که چون عبد الله بر یزید وارد شده در شام در بدعتهای او با او تکلم کرد وی را بخلوتی بر دو طوماری دراز بر آورد که عمر بن معاویه نوشته بود متضمن ظلمهائی که بر اهل بیت کرده و توجیه احترامات ظاهری، و سعی در بر کندن اصل و قطع فرع ایشان در باطن و اظهار ثبات بر عهد قدیم و دین جاهلیت و عبادت اوئان به شرحی که در فتن (بحار) (1) و غیر او مذکور است.

ص: 323

1- بحار الانوار 8 / 221 ط تبریز. البصائر: احمد بن محمد عن الحسن بن علي عن ابي الصخر عن الحسن بن علي عليه السلام قال: دخلت انا ورجل من اصحابي على بن علي بن عيسى بن عبد الله ابن ابي طاهر العلوي قال ابو الصخر فاطنه من ولد عمر بن علي قال: وكان ابو طاهر في دار الصيدين نازلا قال: فدخلنا عليه عند العصر و بين يديه ركوة من ماء وهو يتسمح فسلمت عليه فرد علينا السلام ثم ابتداءنا فقال معكم احد؟ فقلنا: لا ثم التفت يمينا وشمالا هل يرى احدا ثم قال: اخبرني ابي عن جدي انه كان مع ابي جعفر محمد بن علي بمنى وهو يرمى الجمرات ورأيت انا ابا جعفر رمى الجمرات قال فاستتمها ثم بقى في يده [بعد خ] خمس حصيات فرمى اثنتين في ناحية وثلاثة في ناحية فقال له جدي جعلت فداك لقد رأيتك صنعت شيئا ما صنعه احد قط رأيتك رميت الجمرات ثم رميت بخمسة بعد ذلك ثلاثة في ناحية واثنتين في ناحية قال: نعم اذا كان كل موسم اخرجوا الفاسقان الغاصبان ثم يفرق بينهما هيهنا لا يراهما الا امام عدل فرميت الاول اثنتين والآخر ثلاثة لان الآخر أخبث من الاول. الاختصاص: احمد بن محمد بن عيسى عن الوشا عن ابي الصخر احمد بن عبد الرحيم عن الحسن بن علي رجل كان يكون في جباية مأمون قال: دخلت... مثله وفيه اخرجوا الفاسقن غضين طريين فصلبا هيهنا لا يراهما الا امام عدل - بحار الانوار 8 / 214 ط کمپانی.

بالجملة یزید در اینجا شهادت داده که عمر اول ظالم بوده، و چون او امام سنیان و خلیفه واجب الاطاعة ایشان است باید شهادت وی را قبول کنند، و اگر از این مضایقه کنند تقریر خلیفه زاده و تسلیم و سکوت او دلیل آنست که او جوابی نداشت، و این سخن حق بوده، و معلوم و مشهور است که معاویه و عبد الله عمر هر دو از اکابر صحابه بودند، و در احادیث ایشان نقل شده که (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) و ما در این فقره که اول ظالم اهل بیت ابو بکر یا عمر بود عمل بقول معاویه یا عبد الله میکنیم تا یکسره مخالفت با ایشان در امر این حدیث نکرده باشیم.

بالجملة میتوان گفت که عمر و ابو بکر بالانضمام اول ظالم بودند، و این امر قائم به مجموع من حیث المجموع بود، چه اگر عمر نبود ابو بکر خلیفه نمیشد، و اگر ابو بکر استخلاف نمیکرد عمر خلیفتی نمی یافت، و شاهد این احتمال اول مکتوب معاویه است که گفته (فکان ابوک و فاروقه اول...) الی آخره ولی مطابق تحقیق احتمال اول [بهرتر - ظ] است، و ذکر یزید عمر را به اعتبار مخاطبت او با عبد الله است، و بملاحظه اینکه قوام امر ابو بکر هم بعمر بود یا اینکه نظر بمتأخرین داشته و اولیت اضافیه اثبات کرده، به هر صورت اگر این دو نفر نبودند ظلمی در اسلام واقع نمیشد، و هتکی از حرمت آل رسول نمیکردند چنانچه سابقاً حدیث

تعریف خوارزمی و رساله او در ظلمائیکه بر اهل بیت پیغمبر و طرفداران آنها وارد کردند

کمیت که شیخ کشی علیه الرحمة آورده ذکر کردیم (1) و قد اجاد القائل:

بر عترت رسول پس از رحلت رسول *** کرد آنچه کرد آنکه بنای ستم نهاد

بنیاد بارگاه سلیمان به باد داد *** دیو پلید پای چه بر تخت جم نهاد

هم او گوید و خوب گوید:

کی بر فلك درخت شقاوت کشید سر *** گر زیر خاک تخم جفا زابتدا نبود

و قد اجاد شاعر العصر صاحبنا السيد حيدر الحلبي في شكواه من امر القرعة العسكرية حيث قال:

نری سیف اولهم منتضی *** علی رأسنا بید الاخر

علی الجملة صواب چنان مینماید که در این موضوع اشاره اجمالی به بظلم و تعدیات وارده بر اهل بیت محمد علیهم السلام بشود، و چون استقصای ابواب و فنون او از حد قدرت چون من بی بضاعت کم اطلاعی بیرون است، و یکسره تهی کردن این موضع از ذکر او با شرط شرح و توضیح مخالف، اولی تر اینکه در این مقام اقتصار کنیم بر نقل رقعه ای که ابوبکر خارزمی - صاحب رسائل معروفه که از فضلی مورخین است و خواهر زاده ابو جعفر طبری مشهور است، و از این جهت او را طبر خرمی (2) میگویند، و رسائل او تا به حال چند دفعه در مصر و اسلامبول طبع شده با تقریظات لطیفه و فضایل او در (یتیمه) و (وفیات) و غیر آنها مذکور است و این رقعه ای است که به اهل نیشابور - نوشته و فهرست مظالم تیمیه و عدویه و امویه و عباسیه قرار داده، و چون معانی مغسوله در طی عبارات مصقوله گنجانده و به لطافت مضمون

ص: 325

1- ذیل اسست اساس الظلم علیکم اهل البیت ج 1 ص 275 و احادیث دیگری را که در این موضوع نقل نمودیم.

2- مخفف طبری خوارزمی.

وفخامت لفظ امتیازی تمام دارد عین آن رساله را از نسخه منطبعة در اسلامبول در این موضع ذکر میکنیم وهی هذه:

وكتب الى جماعة الشيعة بنيشابور لما قصدهم محمد بن ابراهيم واليهما سمعت ارشد الله سعيكم وجمع على التقوى امركم ما تكلم به السلطان الذي لا يتحامل الا على العدل ولا يميل الا على جانب الفضل، ولا يبالي بان يمزق دينه اذا وفا دنياه ولا يفكر في أن لا يقدم رضاء الله اذا وجد رضاه وأنتم ونحن أصلحنا الله واياكم عصابة لم يرض الله لنا الدنيا فذخرنا للدار الاخرى، ورغب بنا عن ثواب العاجل فاعد لنا ثواب الاجل وقسمنا قسمين قسما مات شهيدا وقسما عاش شريدا، فالحي يحسد الميت على ما صار اليه ولا يرغب بنفسه عما جرى عليه.

قال أمير المؤمنين ويعسوب الدين عليه السلام المحن الى شيعتنا أسرع من الماء الى الحدود، وهذه مقالة اسست على المحن وولد أهلها في طالع الهزاهز والفتن فحياة أهلها نقص، وقلوبهم حشوها غصص، والايام عليهم متحاملة، والدنيا عنهم مائلة، فاذا كنا شيعة ائمتنا في الفرائض والسنن ومتبعي آثارهم في كل قبيح وحسن فينبغي أن نتبع آثارهم في المحن غصبت سيدتنا فاطمة صلوات الله عليها وعلى آلهها ميراث أبيها صلوات الله عليه وعلى آله يوم السقيفة وأخر أمير المؤمنين عليه السلام عن الخلافة، وسم الحسن - رضي الله عنه - سرا، وقتل أخوه - كرم الله وجهه - جهرا، وصلب زيد بن علي بالكناسة، وقطع رأس زيد بن علي في المعركة، وقتل عبد الله بن الحسن في السجن، وقتل ابنه محمد وابراهيم على يد عيسى بن موسى العباسي، ومات موسى بن جعفر في حبس هرون، وسم علي بن موسى بيد المأمون وهزم ادريس بفتح حتى وقع الى الاندلس فريدا، ومات عيسى بن زيد طريدا شريدا، وقتل يحيى بن عبد الله بعد الامان والايمان، وبعد تأكيد العهود والضمان هذا غير ما فعل يعقوب بن الليث بعلوية طبرستان، وغير قتل محمد بن زيد

والحسن بن القاسم الداعي على أيدي آل ساسان وغير ما صنعه أبو الساح (كذا) في علوية المدينة حملهم بلا غطاء ولا وطاء من الحجاز الى سامراء، وهذا بعد قتل قتيبة بن مسلم الباهلي لابن عمر بن علي حين أخذه بأبويه وقد ستر نفسه ووارى شخصه يصانع عن حياته ويدافع عن وفاته ولا كما فعله الحسين بن اسماعيل المصعبي بيحيى بن عمر الزيدي خاصة، وما فعله مزاحم بن خاقان بعلوية الكوفة كافة.

وبحسبكم انه ليست في بيضة الاسلام بلدة الا وفيها لقتيل طالبي ترة تشارك في قتلهم الاموي والعباسي، واطبق عليهم العدناني والقحطاني فليس حي من الاحياء نعرفه من ذي يمان ولا بكر ولا مضر الا وهم شركاء في دماءهم كما تشارك ايسار على جزر، قادتهم الحمية الى المنية وكرهوا عيش الذلة فماتوا موت العزة ووثقوا بمالهم في الدار الباقية، فسخت نفوسهم عن هذه الفانية، ثم لم يشربوا كأسا من الموت الا شربها شيعتهم وأولياءهم ولا قاسوا لونا من الشدائد الا قاساه أنصارهم وأتباعهم.

داس عثمان بن عفان بطن عمار بن ياسر بالمدينة، ونفي أباذر الغفاري الى الربذة، وأشخص عامر بن عبد قيس التميمي وغرب الاشر النخعي وعدي بن حاتم الطائي، وسير عمر بن زراراة الى الشام، ونفي كميل بن زياد الى العراق، وجفا ابي بن كعب واقصاه، وعادى محمد بن حذيفة وناواه، وعمل في ذم محمد ابن سالم ما عمل، وفعل مع كعب ذي الخطبة ما فعل.

واتبعه في سيرته بنو أمية يقتلون من حاربهم، ويغدرون بمن سالمهم، لا يحفلون المهاجري ولا يصونون الانصاري، ولا يخافون الله، ولا يحتشمون الناس، قد اتخذوا عباد الله خولا ومال الله دولا، يهدمون الكعبة ويستعبدون الصحابة، ويعطلون الصلوة الموقوتة، ويختمون الاعناق الاحرار، ويسيروا في حرم

المسلمين سيرتهم في حرم الكفار، واذا فسق الاموي فلم يأت بالضلالة عن كلاله.

قتل معاوية حجر بن عدي الكندي وعمرو بن الحمق الخزاعي بعد الايمان المؤكدة والمواثيق المغلظة، وقتل زياد بن سمية الالوف من شيعة الكوفة وشيعة البصرة صبرا، وأوسعهم حسبا وأسرا حتى قبض الله معاوية على أسوء أعماله، وختم عمره بشر أحواله، فاتبعه ابنه يجهز على جرحاه ويقتل ابناء قتلاه الى أن قتل هاني بن عروة المرادي ومسلم بن عقيل الهاشمي أولا، وعقب با الحرث بن زياد الرياحي وبأبي موسى عمرو بن قرطبة الانصاري وحبيب بن مظهر الاسدي وسعيد بن عبد الله الحنفي ونافع بن هلال البجلي وحنظلة بن أسعد الشامي وعابس بن أبي شبيب الشاكري في نيف وسبعين من جماعة الشيعة وأمر بالحسين عليه السلام يوم كربلاء ثانيا.

ثم سلط عليهم الدعي بن الدعي عبيد الله بن زياد يصلبهم على جذوع النخل ويقتلهم ألوان القتل حتى اجث الله دابره، ثقل الظهر بدماءهم التي سفك عظيم التبعة بحريمهم الذي انتهك فانتبهت لنصرة أهل البيت طائفة أراد الله أن يخرجهم من عهدة ما صنعوا ويغسل عنهم وضر ما اجترحوا، فصمدوا صمد الفئة الباغية، وطلبوا بدم الشهيد الدعي ابن الزانية، لا يزيدهم قلة عددهم وانقطاع مددهم وكثرة سواد أهل الكوفة باذاهم الا اقداما على القتل والقتال وسخاء بالنفوس والاموال حتى قتل سليمان بن صرد الخزاعي والمسيب بن نجية الفزاري وعبد الله ابن وال التيمي في رجال من خيار المؤمنين وعلية التابعين، ومصاييح الانام وفرسان الاسلام.

ثم تسلط ابن الزبير على الحجاز والعراق فقتل المختار بعد أن شفى الاوتار وأدرك الثار وأفنى الاشرار وطلب بدم المظلوم الغريب فقتل قاتله ونفى خاذله

واتبعوه أبا عمر بن كيسان وأحمد بن شميظ ورفاعة بن يزيد والسائب بن مالك وعبد الله بن كامل، وتلقطوا بقايا الشيعة، يمثلون بهم كل مثلة، ويقتلونهم شرقتلة حتى طهر الله من عبد الله بن الزبير البلاد، وأراح من أخيه مصعب العباد فقتلها عبد الملك بن مروان كذلك نولى بعض الظالمين بعضا بما كانوا يكسبون بعدما حبس ابن الزبير محمد بن الحنفية وأراد احراقه، ونفى عبد الله بن عباس وأكثر ارهاقه فلما خلت البلاد لال مروان سلطوا الحجاج على الحجازيين ثم على العراقيين فتلعب بالهاشميين وأخاف الفاطميين وقتل شيعة علي ومحي آثار بيت النبي وجرى منه ما جرى على كميل بن زياد النخعي، واتصل البلاء مدة ملك مروان إلى الايام العباسية حتى اذا أراد الله أن يختم مدتهم بأكثر آثامهم، ويجعل أعظم ذنوبهم في آخر أيامهم بعث على بقية الحق المهمل والدين المعطل زيد بن علي، فخذله منافقوا أهل العراق، وقتله أحزاب أهل الشام، وقتل معه من شيعته نصر بن خزيمة الاسدي ومعاوية بن اسحاق الانصاري وجماعة من شايعه وتابعه وحتى من زوجه وأدناه وحتى من كلمه وما شاه، فلما انتهكوا ذلك الحريم واقترفوا ذلك الاثم غضب الله عليهم وانتزع الملك منهم.

فبعث عليهم ابا مجرم لا ابا مسلم فنظر - لا نظر الله اليه - الى صلابة العلوية والى لين العباسية فترك تقاه واتبع هواه وباع آخرته بدنياه وافتتح عمله بقتل عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، وسلط طواغيت خراسان وخوارج سجستان واكراد اصفهان على آل أبي طالب يقتلهم تحت كل حجر ومدبر ويطلبهم في كل سهل وجبل حتى سلط عليه أحب الناس اليه فقتله كما قتل الناس في طاعته وأخذه بما أخذ الناس في بيعته ولم ينفعه ان اسخط الله برضاه وان ركب مالا يهواه، وخت من الدوانيقي الدنيا فخبط فيها عسفا وتقضى فيها جورا وحيفا الى ان مات وقد امتلئت سجونته بأهل بيت الرسالة ومعدن الطيب والطهارة قد تتبع غائبهم وتلقط حاضرهم حتى

قتل عبد الله بن محمد بن عبد الله الحسيني بالسند على يد عمر بن هشام بن عمر التغلبي فما ظنك بمن قرب تناوله عليه ولان مسه على يديه.

وهذا قليل في جنب ماقتله هرون منهم وفعله موسى قبله بهم، فقد عرفتم ما توجه على الحسن بن علي بفتح من موسى وما اتفق على علي بن الاطس الحسيني من هارون وما جرى على أحمد بن علي الزيدي وعلى القاسم بن علي الحسيني من حبسه وعلي بن غسان بن حاضر الخزاعي حين أخذ من قبله.

والجملة ان هرون مات وقد حصد شجرة النبوة واقتلع غرس الامامة، وأنتم اصلحكم الله أعظم نصيبا في الدين من الاعمش فقد شتموه ومن شريك فقد عزلوه ومن هشام بن الحكم فقد أخافوه ومن علي بن يقطين فقد أتهموه.

فاما في الصدر الاول فقد قتل زيد بن صوحان العبدي، وعوقب عثمان بن حنيف الانصاري وخفى حارثة بن قدامة السعدي وجندب بن زهير الازد وشريح بن هاني المرادي ومالك بن هاني المرادي ومالك بن كعب الارجبي ومعقل بن قيس الرياحي والحرث الاعور الهمداني وابو الطفيل الكناني وما فيهم الا من خر على وجهه قتيلا او عاش في بيته ذليلا يسمع شتمه الوصي فلا ينكر ويرى قتله الاوصياء وأولادهم فلا- يغير، ولا- يخفى عليكم جرح عامتهم وحيرتهم كجابر الجعفي وكرشيد الهجري وكرارة ابن اعين وكفلان وابي فلان ليس الا انهم رحمهم الله كانوا يتولون أولياء الله ويتبرؤن من اعداء الله وكفى به جزما عظيما عندهم وعيبا كبيرا بينهم.

وقل في بني العباس فانك ستجد بحمد الله تعالى مقالا وجل في عجائبهم فانك ترى ما شئت مجالا يجبي فيهم فيفرق على الديلمي والتركي، ويحمل الى المغربي والفرغاني ويموت امام من ائمة الهدى وسيد من سادات بيت المصطفى، فلا تتبع جنازته ولا تجصص مقبرته ويموت ضراط لهم او لاعب او مسخرة او ضارب فتحضر

رسالة مفخرة بنى هاشم و بنى أمية بيان ميكند...

جنازته العدول والقضاة، ويعمر مسجد التعزية عند القواد والولاء، ويسلم فيهم من يعرفونه دهر يا أو سوفسطاينا ولا يتعرضون لمن يدرس كتابا فلسفيا ومانويا، ويقتلون من عرفوه شيعة ويسفكون دم من سمى ابنه عليا ولو لم يقتل من شيعة اهل البيت غير المعلي بن خنيس قتيل داود بن علي، ولو لم يحبس فيهم غير ابي تراب المروزي لكان ذلك جرحا لا يبرء ونائرة لا تطفأ، وصدعا لا يلتئم، وجرحا لا يلتحم وكفاهم ان شعراء قريش قالوا في الجاهلية اشعارا يهجون بها أمير المؤمنين عليه السلام ويعارضون فيها اشعار المسلمين فحملت اشعارهم ودونت اخبارهم وروتها الرواة مثل الواقدي ووهب بن منبه التميمي ومثل الكلبي والشرقي بن القطامي والهيثم بن عدي وداب ابن الكناني وان بعض شعراء الشيعة يتكلم في ذكر مناقب الوصي بل في ذكر معجزات النبي صلى الله عليه وآله وسلم فيقطع لسانه ويمزق ديوانه كما فعل بعبد الله بن عمار البرقي وكما اريد بالكميت بن زيد الاسدي، وكما نبش قبر منصور بن الزبرقان التمري وكما دمر على دعبل بن علي الخزاعي مع رفقتهم من مروان ابن ابي حفصة اليمامي ومن علي بن الجهم الشامي ليس الا لغلوهما في النصب واستيجابهما مقت الرب حتى ان هرون بن الخيزران وجعفر المتوكل على الشيطان لا على الرحمن كانا لا يعطيان مالا ولا يبذلان نوالا الا لمن شتم آل ابي طالب ونصر مذهب النواصب مثل عبد الله بن مصعب الزبيري ووهب بن وهب البخري ومن الشعراء مثل مروان بن ابي حفصة الاموي، ومن الادباء مثل عبد الملك بن قريب الاصمعي.

فاما في ايام جعفر فمثل بكار ابن عبد الله الزبيري وابي السمط بن ابي الجون الاموي وابن ابي الشوارب العيشمي، ونحن ارشدكم الله قد تسمكنا بالعروة الوثقى وآثرنا الدين على الدنيا وليس يزيدنا بصيرة زيادة من زاد فينا ولن يخل لنا عقيدة نقصان من نقص منا فان الاسلام بدأ غريبا وسيعود كما بدء كلمة من الله ووصية من رسول

2 - " الذين بدلوا نعمة الله كفرا و أحلوا قومهم دار البوار... "

الله يورثها من يشاء من عباده والعاقبة للمتقين، ومع اليوم غد، وبعد السبت احد قال عمار بن ياسر - رضي الله عنه - يوم صفيين لو ضربونا حتى نبلغ سعفات هجر لعلمنا انا على الحق وانهم على الباطل، ولقد هزم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم هزم ولقد تأخر امر الاسلام ثم تقدم (الم احسب الناس ان يتركوا ان يقولوا آمنا وهم لا يفتنون) [2 العنكبوت 29] ولولا محنة المؤمنين وقتلهم ودولة الكافرين وكثرتهم لما امتلأت جهنم حتى تقول هل من مزيد، ولما قال الله تعالى (ولكن اكثرهم لا يعلمون) [2 العنكبوت 29].

ولما تبين الجزوع من الصبور ولا عرف الشكور من الكفور ولما استحق المطيع الاجر، ولا احتقب العاصي الوزر، فان اصابتنا نكبة فذلك ما قد تعودناه وان رجعت لنا دولة فذلك ما قد انتظرناه وعندنا بحمد الله تعالى لكل حالة آله ولكل مقامة مقالة فعند المحن الصبر، وعند النعم الشكر، ولقد شتم امير المؤمنين عليه السلام على المنابر الف شهر فما شككنا في وصيته وكذب محمد صلى الله عليه وآله وسلم بضع عشرة سنة فما اتهمناه في نبوته، وعاش ابليس مدة تزيد على المدد فلم نرتب في لعنته، وابتلينا بفترة الحق، ونحن مستيقنون بدولته ودفننا الى قتل الامام بعد الامام والرضا بعد الرضا ولا مرية عندنا في صحة امامته، وكان وعد الله مفعولا وكان امر الله قدرا مقدورا، كلا سوف تعلمون ثم كلا- سوف تعلمون [4 التكاثر 102] (وسيعلم الذين ظلموا اي منقلب ينقلبون) [227 الشعراء 26] (ولتعلمن نبأه بعد حين) [88 طه 20].

اعلموا رحمكم الله ان بني امية الشجرة الملعونة في القرآن واتباع الطاغوت والشيطان جهدوا في دفن محاسن الوصي واستأجروا من كذب في الاحاديث على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، وحولوا الجوار الى بيت المقدس عن المدينة والخلافة، زعموا

چند حديث در تفسير آية...

الى دمشق عن الكوفة، وبذلوا في طمس هذا الامر الاموال، وقلدوا عليه الاعمال واصطنعوا فيه الرجال فما قدروا على دفن حديث من أحاديث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ولا على تحريف آية من كتاب الله تعالى ولا على دس أحد من أعداء الله في أولياء الله ولقد كان ينادي على رؤسهم بفضائل العترة ويبكت بعضهم بعضا بالدليل والحجة، لا تنفع في ذلك هيبة ولا يمنع منه رغبة ولا رهبة، والحق عزيز وان استذل أهله، وكثير وان قل حزبه، والباطل ذليل وان رصع بالشبهة، وقبيح وان غطى وجهه بكل مليح.

قال عبد الرحمن بن الحكم وهو من انفس بني امية:

سمية أمسى نسلها عدد الحصا *** وبنت رسول الله ليس لها نسل غيره

لعن الله من يسب علياً *** وحسيناً من سوقة وامام

وقال أبو دهبيل الحمصي في حمة سلطان بني امية وولاية آل أبي سفيان:

تبيت السكارى من امية نوماً *** وبالطف قتلى ما ينام حميمها

وقال سليمان بن قتة:

وان قتيل الطف من آل هاشم *** أذل رقاب المسلمين فذلت

وقال الكميت بن زيد، وهو جار خالد بن عبد الله القسري:

فقل لبني امية حيث حلوا *** وان خفت المهند والقطيعاً

أجاع الله من أشبعتموه وأشيع من بجوركم أجيعة وما هذا باعجب من صياح شعراء بني العباس على رؤسهم بالحق وان كرهوه ويتفضيل من نقصوه وقتلوه.

قال المنصور بن الزبرقان:

على بساط هرون آل النبي ومن يجبههم *** يتطامنون مخافة القتل

ص: 333

3. الفضل بن الحسن الطبرسي

امن النصارى واليهود وهم *** من امة التوحيد في أذل

وقال دعبل بن علي وهو صنيعه بني العباس وشاعرهم:

ألم تراني مذثمانين حجة *** أروح وأغدو دائم الحسرات

أرى فيئهم في غيرهم متقسماً *** وأيديهم من فيئهم صفرات

وقال علي بن العباس الرومي، وهو مولى المعتصم:

تاليت ان لا يرح المرء منكم *** تيل على حر الجبين فيعفج

كذلك بنو العباس تصبر منكم *** ويصبر للسيف الكمي المدجج

لكل أوان للنبي محمد *** قتيل زكى بالدماء مفرج

وقال ابراهيم بن العباس الصولي وهو كاتب القوم وعاملهم في الرضا لما قر به المأمون:

يمن عليكم بأموالكم، وتعطون من مائة واحدا، وكيف لا ينتقصون قوما يقتلون بني عمهم جوعا وسغبا، ويمثلون ديار الترك والديلم فضة وذهبا، يستنصرون المغربي والفرغاني، ويجفون المهاجري والانصاري، ويولون انباط السواد وزارتهم وتلف العجم والطماطم قيادتهم، ويمنعون آل أبي طالب ميراث امهم وفيئ جدهم، يشتهي العلوي الاكلة فيحرمها، ويقترح على الايام الشهوة فلا يطعمهما، وخراج مصر والاهواز وصدقات الحرمين والحجاز تصرف الى ابن أبي مريم المدني والى ابراهيم الموصللي وابن جامع السهمي والى زلزل الضارب وبرصوما الزامر واقطاع بخيشوع النصراني قوت أهل بلد، وجارى بغا التركي والافشين الاشروسي كفاية امة ذات عدد، والمتوكل زعموا يتسرى باثنى عشر ألف سرية، والسيد من سادات أهل البيت يتعفف بزنجيه أو سنديه، وصفوة مال الخراج مقصود على أرزاق الصفاعنة وعلى أولاد المختاتنة، على طعمة الكلابيين ورسوم القراوين، وعلى مخارق وعلوية المغني، وعلى زرزور وعمر بن بانه الملهي، ويبخلون على

الفاطمي بأكلة أو شربة، ويصارفونه على دائق وحبّة، ويشترون العوادة بالبدر، ويجرون لها ما يفي برزق عسكر والقوم الذين أحل لهم الخمس وحرمت عليهم الصدقة وفرضت لهم الكرامة والمحبة، يتكفون ضرا ويهلكون فقرا، ويرهن أحدهم سيفه، ويبيع ثوبه، وينظر الى فيئه بعين مريضة، ويتشدد على دهره بنفس ضعيفة، ليس له ذنب الا ان جده النبي وأبوه الوصي، وامه فاطمة، وجدته خديجة ومذهبه الايمان.

وأما القرآن وحقوقه مصروفة الى القهرمانه والمضطرة والى المغمزة والى المزررة، وخمسه مقسوم على نقار الديكة الدمية والقردة، وعلى عرس اللعبة واللعبة، وعلى مرية الرحلة.

وماذا أقول في قوم حملوا الوحوش على النساء المسلمات، وأجروا العبادة وذويه الجرايات، وحرثوا تربة الحسين عليه السلام بالفدان، ونفوا زواره الى البلدان، وما أصف من قوم هم نطف السكارى في أرحام القيان، وماذا يقال في أهل بيت منهم نبغ البغاء، وفيهم راح التخنيث وغدا، وبهم عرف اللواط، كان ابراهيم ابن المهدي مغنيا، وكان المتوكل مؤنثا موضعا، وكان المعتر مخنثا، وكان ابن زييدة معتوها مفركا، وقتل المأمون أخاه وقتل المنتصر أباه، وسم موسى بن المهدي امه، وسم المعتضد عمه.

ولقد كانت في بني امية مخازي تذكر ومعائب تؤثر، كان معاوية قاتل الصحابة والتابعين، وامه آكلة أكباد الشهداء الطاهرين، وابنه يزيد القرود، مربي القهود، وهادم الكعبة، ومنهب المدينة، وقاتل العترة، وصاحب يوم الحرة.

وكان مروان الوزغ بن الوزغ لعن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أباه وهو في صلبه فلحقته لعنة الله ربه.

وكان عبد المطلب صاحب الخطيئة التي طبقت الارض وشملت وهي توليته

الحجاج بن يوسف الثقفي فاتك العباد وقاتل العباد، ومبيد الاوتاد، ومخرب البلاد، وخبيث امة محمد الذي جاءت به النذر وورد فيه الاثر.

وكان الوليد جبار بني امية، وولى الحجاج على المشرق، وقره بن شريك على المغرب.

وكان سليمان صاحب البطن الذي قتله بطنه كظه، ومات بشما وتخمه.

وكان يزيد صاحب سلامة وحبابة الذي نسخ الجهاد بالخمير، وقصر ايام خلافته على العود والزمر، وأول من اغلى سعر المغنيات وأعلن بالفاحشات، وماذا اقول فيمن اعرق فيه مروان من جانب ويزيد بن معاوية من جانب فهو ملعون بين ملعونين وكافر غريق في الكفر بين كافرين.

وكان هشام قاتل زيد بن علي مولى يوسف بن عمر الثقفي.

وكان الوليد بن يزيد خليف بني مروان الكافر بالرحمن الممزق بالسهم القرآن واول من قال الشعر في نفي الايمان، وجاهر بالفسوق والعصيان، والذي غشى امهات اولاد أبيه، وقذف بغشيان أخيه، وهذه المثالب مع عظمها وكثرتها ومع قبحها وشنعتها صغيرة وقليلة في جنب مثالب بني العباس الذين بنوا مدينة الجبارين وفرقوا في الملاهي والمعاصي أموال المسلمين هؤلاء أرشدكم الله الائمة المهديون الراشدون الذين قضوا بالحق وبه يعدلون بذلك يقف خطيب جمعتهم وبذلك تقوم صلاة جماعتهم فان كسد التشيع بخراسان فقد نفق بالحجاز والحرمين والشام والعراقين وبالجزيرة والثغرين وبالجبيل واليغارين، وان تحامل علينا وزير او أمير فانا نتوكل على الامير الذي لا يعزل وعلى القاضي الذي لم يزل يعدل، وعلى الحكم الذي لا يقبل رشوة، ولا يطلب سجلا ولا شهادة.

واياه تعالى نحمد على طهارة المولد وطيب المحتد، ونسئله ان لا يكلنا الى انفسنا، ولا يحاسبنا على مقتضى عملنا، وان يعيدنا من رعونة الحشوية ومن

لججاج الحرورية وشك الواقفية وارجاء الحنفية وتخالف أقوال الشافعية ومكابرة البكرية ونصب المالكية واجبار الجهمية النجارية وكسل الراوندية وروايات الكيسانية وجحد العثمانية وتشبيه الحنبلية وكذب الغلاة الخطابية وان لا يحشرنا على نصب اصفهاني ولا على بغض لاهل البيت طوسي او شاسي ولا على ارجاء كوفي ولا على تشبيه قمي ولا على جهل شامي ولا على تحنبل بغدادي ولا على قول بالباطن مغربي ولا على عشق لابي حنيفة بلخي ولا على تناقض في القول حجازي ولا على مروق سجزي ولا غلو في التشيع كرخي، وان يحشرنا في زمرة من أحببناه ويرزقنا شفاعة من توليناه اذا دعا كل اناس بامامهم، وساق كل فريق تحت لوائهم انه سميع قريب يسمع ويستجيب.

انتهت الرسالة الطنانة ببديع عباراتها وخفي اشاراتها وهي جيدة عن آخرها الا اني لم افهم وجه نسبة التشبيه الى أهل قم وهم وجوه أهل الايمان ومعتمد نقلهم مدى الاعصار والازمان وكذا رمى الكرخيين بالغلو مع ان جمهورهم من الطبقة العالية من الشيعة كيف لا وقد رباهم المشايخ الثلاثة الذين بهم قام عماد الاسلام وانتظم امور كافة الانام وأسسوا المذهب أحسن تأسيس وفتحوا للعلماء باب التصنيف والتدريس، ولولاهم لما قام للدين عمود ولا اخضر للتحقيق عود وهم شيخنا الاقدم أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان المفيد، وسيدنا الاجل أبو القاسم علي بن الحسين المرتضى، وشيخنا الاعظم أبو جعفر محمد بن الحسن رئيس الطائفة شكر الله مساعيهم وأعلى في مدارج الجنة مراقيهم بمحمد وآله عليهم السلام.

(اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعة وبايعة وتابعت (1) على قتله اللهم العنهم جميعا) ج - بار الها لعنت كن آن طایفه را که با حسین جنگ کردند و مشایعت نمودند و بیعت و متابعت کردند بر قتل او، بار الها لعنت کن ایشان را یکسره.

ش - عصابة: بمعنی جماعی است که از ده تا چهل باشد چنانچه در (منتهی الارب) میگوید، و این معنی اصلی او است، و در عرف عام استعمال میشود در مطلق قوم و طایفه هر قدر باشند، و در این عبارت اگر معنی دوم باشد باید لام را برای عهد قرار داد و اگر اول باشد لام را باید برای جنس یا استغراق گرفت تا افاده معنی عصاب و جموع نماید.

مجاهده: مأخوذ از جهد بمعنی رنج است، و کنایه از مطلق جنگ کردن است چه بر وجه مشروع باشد و چه بر وجه باطل، چنانچه در این مقام است.

مشایعة: معنی او پیروی کردن است و سابقا اشاره به او شده (2).

مبایعه: بیعت کردن است و اصل او از بیع است، چنانچه در بیع مصافقه و دست بدست دادن است همچنین در بیعت این کار لازم و لا بد منه است، و بعضی که گمان کرده اند که بیعت را از آن جهت بیعت گفتند که مبایع خود را به بهشت میفرودند معنی قشری غیر منطبق بر جمیع مراتب است، و آنچه ما گفتیم محل تصریح مهره این فن و ائمه این صنعت است.

ص: 338

1- تايعة - نسخة خطية من المصباح ويؤيده كلام عدة من العلماء من استعمال التتابع في الخير والتتابع في الشر ومنهم الكفعمي في حاشية المصباح ص 210 والحريري في درة الغواص 55.

2- ذيل برئت الى الله واليكم منهم ومن اتباعهم واشياعهم ج 1 / 305.

گفتار سيد داماد در كتاب "رواشح" و تحريفاتي كه در فنون علم واقع شده و از آنها است تعريف در لفظ تابع و صحيح بودن تابع

متابعه: بباء موحد بعد از الف از تباعة است كه معنى او گذشت (1) كه پيروي است و سيد محقق اجل داماد نضر الله وجهه در كتاب (رواشح سماويه) در باب تصحيقات مي فرمايد: (ثم من تمتت المقام انه قد وقعت من الذين شاركونا في الصناعة ولم يساهمونا في البضاعة و لم يلحقوا شأنا من العلم والحكمة تحريفات غريبة وتصحيقات عجيبة لفظية ومعنوية في افانين العلم وطبقات الصناعة ولا جناح علينا لو تلونا طائفة منها على أسمع المتعلمين تبصيرا لبصائرهم في سبيل الدين وصيانة لاحاديث سيد المرسلين وأوصيائه الطاهرين عن شرور تصحيقات الجاهلين وتصرفات القاصرين، ثم انه أخذ يعدد:

منها حديث عمار لكن عمار جاض جوضة بالجم والمعجمة أو المهملة بمعنى حاد وزاغ وصحفوه بحاض بالحاء المهملة ثم المعجمة.

وحديث تعداد الكبائر التي منها التعرب بعد الهجرة المصحف بالتعرب بالمعجمة المعبر عنه في لسان الاصحاب بالالتحاق ببلاد الكفر والاقامة بها بعد المهاجرة عنها الى بلاد الاسلام، قال وبالجملة هو كناية عن الزيغ عن المعرفة والحيور عن الحق والالتحاق بأهل الشقاوة والضلالة بعد الدخول في حريم السعادة والهداية الى أن قال:

ومنها في دعاء زيارة مولانا الشهيد ابي عبد الله الحسين عليه السلام يوم عاشورا (اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين عليه السلام وشايعت وبايعت وتايعت على قتله) كلتاهما بالمشناة من تحت بعد الالف قبلها موحد في الاولى ومثناة من فوق في الثانية للتخصيص بعد التعميم اذ المبايعه بالباء الموحدة مفاعلة من البيعة بمعنى المعاهدة والمعاهدة سواء كان على الخير أو على الشر والمتايعة بالمشناة من فوق معناها المجارة والمساعدة والمهافتة والمسارعة والمعاضدة والمسايعة على الشر و

ص: 339

1- ذيل برئت الى الله واليكم منهم ومن اتباعهم ج 1 ص 305.

لا- يكون في الخير وكذلك التتايح التهافت على الشر والتسارع اليه مفاعلة وتفاعلا من التيعان يقال تاع الفئ يتبع تيعا وتيعانا خرج، وتاع الشئ ذاب وسال على وجه الارض وتاع الى كذا يتبع اذا ذهب اليه وسرع وبالجمله المفاعلة والتفاعل لا يكون الا للشر وجماهير القاصرين من أصحاب العصر يصحفونها ويقولون تابعت بالتاء المثناة فوق والباء الموحدة (1) انتهى كلامه الشريف ضاعف الله قدره المنيف.

و ظاهر اين كلام اينست كه لفظ تايعت بياء مثناة است نه تابعت بباء موحده وانيكه در از منه سابقه بر همين وجه قرائت ميکردند و اين تغيير در عصر آن محقق واقع شده (2).

ولي متأمل محيط به اطراف كلام می داند كه كه در اين باب اعتماد بر قواعد لغويه و كلمات اهل لغت کرده چنانچه از محقق ثاني شنیدی كه در باب اوله چنین کرده (3) و اصل در اين امر نیز حریری است كه در (درة الغواص) آورده كه از اوهام خواص اينست كه ميگويند تتابعت النوائب على فلان، و حق تعبير آن است كه تتايعت بيا گفته شود چه تتابع بموحده در صلاح و خير است وتتايح بمثناة مختص بمنكر و شر است.

و در كلام حریری جماعتی از صيارفه ادب نقدی دارند از آن جمله آن است

ص: 340

1- الرواشح 142.

2- ويدل عليه محكى كلامه من رسالة (التصحيف) قال: والمصحف المغلاط صحفها فظنها تابعت بالتاء المثناة والباء الموحدة وسقم نسخا قديمة هي مصححة من (مصباح المتهدج) بحك احدي النقطتين وجماهير القاصرين سائرون مسيره في التصحيف.

3- گذشت ذيل (أول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد).

که خفاجی از ابن بری نقل کرده و تحریر او موافق آنچه در (کشف الطره) مذکور است چنان است که اگر مقصود آنست که تتابع بموحده مخصوص بخیر است و در شر استعمال نمیشود این ظاهر الفساد است، چنانچه در قرآن کریم است (فاتبعنا بعضهم بعضا) [44 المؤمنون 23] و اگر غرض آنست که تتابع عام است و تتابع خاص پس واجب آید که در مورد خاص تتابع استعمال نشود فساد این اظهر است، چه هر عامی در مورد خاص جایز الاستعمال است، چنانچه در آیه مذکوره نیز چنین است، پس تخطئه استعمال متابعه و تتابع در شر وجهی ندارد تمام شد کلام او.

علاوه بر اینکه اختصاص تتابع بمشناه بشر نیز معلوم نیست، چه ماده او دلالت بر این ندارد، و این که از (تهذیب) نقل شده که جهت او آنست که مشتق است از تاع بمعنی سال، وسیلان موجب سرعت است، و عجله از شیطان است و مذموم است پس تتابع مخصوص بشر است، سخنی است غریب که جز در صحیفه رمالی نظیر او نتوان یافت، و هیچ امری را به این قیاس نمیتوان تصحیح کرد تا چه رسد بلغت که قیاس در او حجت نیست، بلی يك سخن در اینجا دارند که از ابو عبیده نقل شده (لم يسمع التتابع في الشر وانما سمعناه في الخير) ولی به همین قدر حکم بغلطیت نمیتوان کرد اگر استعمال ثابت شود.

وزمخشری در (کشاف) در تفسیر سوره هود استعمال تتابع در خیر کرده و او خود تأسیس اصلی کرده در ذیل آیه (واذا أظلم عليهم قاموا) [20 البقرة 2] که استعمال علماء بمنزلة نقل است و حجت است اگر چه مولد باشد و از این جهت استدلال بشعر ابو تمام کرده، و سید شریف در حاشیه (کشاف) و بیضاوی و سایرین متابعت کردند، و اول کسی که متنبه این شده عبد القاهر جرجانی است که واضع علم بیان است، و یکی از معاصرین از اهل قسطنطنیه رساله ای در حجیت شعر مثل

ثواب لعن بر قاتلان سید الشهداء علیه السلام

رضی و مهیار و ابو فراس نوشته، و از شهاب خفاجی این مذهب معلوم میشود و خالی از قوت نیست، و تحقیق او در محلش بشرح مستوفی به قدر حوصله و استعداد و اطلاع این بی بضاعت شده.

بالجملة بر فرض تسلیم غلطیت استعمال تتابع در خیر استعمال تتابع در شر غلط نیست، و مقصود مدعی تصحیف و وهم اینست، و احتمال اینکه تصحیف باشد و حادث بعید است، چه در نسخ معتبره قدیمه آنچه دیده شده با باء موحده است و البته بایاء مثناة خواندن مجزی نیست، بلی اگر کسی احتیاط کند و جمع نماید به احتمال اینکه لفظ روایت بایاء باشد و لا اقل به جهت خروج از خلاف این محقق یگانه و دانشمند فرزانه که گروهی استاد البشرش دانند و طایفه معلم ثالثش خوانند البته اقرب بصواب و اوفق بطلب ثواب است و الله اعلم.

و ما اگر چه در این شرح جابجا جمله و افیه از ادله لعن را عقلا و نقلا و سنة و کتابا یاد کردیم ولی در این موضع به جهت ادای حق او یکی دو حدیث در ثواب لعن بر قاتلان سید الشهداء ذکر میکنیم چه ادله سابقه را در لعنت و تحریض بر لعن آن مقدار مدخلیت نیست که اخبار مخبره از ثواب جزیل را است.

در (عیون) و (امالی) سند به حضرت رضا علیه السلام میرساند که به ریان بین شیب فرمود اگر خواستار آن باشی که در غرفهای بهشتی همنشین پیغمبر و آل او شوی لعن بر قتله حسین کن، و اگر بخواهی ثواب شهیدان در رکاب حسین را دریابی هر وقت که یاد حسین کنی بگوی (یا لیتی کنت معهم فافوز فوزا عظیما) (1).

یعنی از روی حقیقت تمنی حضور کربلا و شهادت با اصحاب محبت و ولا کن و بگوی کاش من نیز با ایشان بودم تا به رستگاری ابد فایز میشدم.

و در (کامل الزیارة) از داود رقی نقل میکند که در حضرت امام صادق علیه السلام

ص: 342

مطلب دوم شرح دعای سلام " السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك ولا جعله الله آخر العهد مني لزيارتك " تفسير " عهد "

بودم که آب خواست چون تناول فرمود گریه کرد و چشمش در اشک غرقه شد آنگاه فرمود (یا داود لعن الله قاتل الحسين) که هیچ بنده ای نیست که آبی بنوشد و یاد حسین کند و لعنت کند قاتلان او را مگر آنکه خدای عز و علا برای او صد هزار حسنه بنویسد و صد هزار سیئه محو کند و صد هزار درجه برای او بلند میفرماید، و چنان است که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز قیامت خدای او را خنک دل و آسوده خاطر حشر کند (1)، اللهم العن قتلة الحسين عليه السلام الى يوم القيامة.

مطلب ثانی

در شرح دعای سلام

(السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك)

ج - سلام بر توباد ای ابو عبد الله و بر ارواحی که در حریم تو جای گرفتند.

ش - معانی متعلقه به این لفظ شریف تماما در شرح فصول زیارت شریفه چنانچه مقتضی مقام بود سبق ذکر یافت، و بعض اخبار مناسبه فضل اصحاب سید الشهداء علیه السلام در آخر این مطلب در ذیل فقره (وعلى أصحاب الحسين) علیه السلام انشاء الله یاد خواهد شد.

(ولا جعله الله اخر العهد مني لزيارتك)

ج - و خدای این سلام را آخر عهد من به زیارت تو نگرداند.

ش - عهد: اصل در معانی او پیمان است، و بمعنی وصیت و فرمان حکومت، و معرفت در (عهدی بكذا) و (عهدته كذا) و ملاقات و زمان و اشباه او به این مناسبت استعمال میشود، و شاید در این عبارت همان معنی اول مراد باشد.

ص: 343

ولام: یا بمعنی مع است یا برای اختصاص یعنی عهد من که مخصوص به زیارت او است، و شاید که برای تقویت باشد بر وجه ثانی که متعدی استعمال شده، و تواند که بمعنی الی باشد با شراب معنی توجه و اشاره وی و احتمال بعید می‌رود که اصل لفظ زیارت با (با) باشد و مصحف شده ب (لام) بدل شده باشد، و احتمال معنی معرفت و ملاقات که کنایه از آشنائی و مصاحبت باشد در این کلام خالی از قوت نیست بنا بر تنزیل زیارت منزله شخصی که انسان را با او معرفتی و مصاحبتی هست.

زیارت: در اصل لغت بمعنی رفتن به دیدار کسی است، و در شرع علی التحقیق نیز در این معنی استعمال شده، و اطلاقات ادله زیارت رسول و ائمه صلوات الله علیهم اجمعین منزل بر او است و دعا و نماز از آداب شرعیه آن عمل است که مستحبی است از کیفیات آن مستحب علیهذا نذر و اشباه او ادا میشود به صرف حضور، اگر دعوی انصراف نکنیم، ولی در غیاب و از دور این معنی متصور نمیشود، وللهذا تنزیلا- در معنی دیگری استعمال میشود که عبارت از حضور قلب و توجه نفس است بجانب مزور با قرائت دعائی، و این فعل را بر سبیل استعاره و تشبیه نیز زیارت میگویند، و شاید از جهت اینکه قوام زیارت در بعید بدعا است بعضی گمان کرده اند که حقیقت زیارت متقوم بدعا است ولی بقوانین تعارض احوال آنچه ما گفتیم اصح است، چه امر در این صورت که ایشان گفته اند متوقف است بر نقل و اشتراك، و آنچه ما گفتیم باستعاره که حقیقت لغویه است علی التحقیق توجیه میشود، و اگر استعاره هم مجاز باشد مجاز بهتر از اشتراك است، و این ترجیح بعد از ادعای آنست که در لغت دعا مأخوذ در مفهوم زیارت نیست، و این از قطعیات بلکه ضروریات لغت عرب است، قال المتنبی قیل وهو امیر شعره:

ازورهم وسواد الليل يشفع لي *** وأنثني وبياض الصبح يعزى بي

(السلام على الحسين)

ج - سلام بر حسین باد.

ش - این کلام مشتمل بر التفات از خطاب بغیاب است، و شاید نکته او استلذاذ بتکریر ذکر لفظ حسین است که جلای قلوب و شفای صدور و روشنی ابصار است، و شاید به ملایمت لزوم ذکر لفظ حسین در علی بن الحسین ملتزم به عدول از خطاب شده، چه اگر به صورت خطاب بود باید بگوید (وعلی علی ابنک) و این کلام را آن رونق و فصاحت نیست که در لفظ علی بن الحسین است چنانچه صرافان گوهر شناس معانی والفاظ دریافت این معنی را چنانچه شایسته انس ایشان است مینمایند.

(وعلی علی بن الحسین)

ج - و سلام بر علی اکبر باد.

ش - علی بن الحسین اسم سه نفر از اولاد سید الشهداء علیه السلام است یکی حضرت سید الساجدین سلام الله علیه، و دیگری علی اکبر، و سوم علی رضیع که به روایتی عبد الله رضیع نام داشت و معروف به علی اصغر است، و مراد در این فقره علی اکبر شهید در کربلاست، چه این زیارت را اختصاصی تمام بقتلای طف و شهدای رکاب سعادت نصاب است، و احتمال اراده سید الساجدین بغایت بعید است.

بالجمله ما در وی بروایت مشهوره لیلی دختر أبو مرة عروة بن مسعود ثقفی است، و به روایت سبط ابن جوزی در (تذکره) نام مادر آن جناب آمنه بوده است، و أول أصح وأعرف است، و مادر لیلی میمونه دختر أبو سفیان بن حرب

شهادت معاویه بر سزاورتر بودن علی اکبر برای خلافت

است، و از این جهت معاویه شهادت داد در حق آن جناب که احق بخلافت است.

و شرح این اجمال چنان است که در کثیری از کتب مسطور است و از (مقاتل الطالبین) مشهور که يك روز چنان اتفاق افتاد که معاویه از جلسای خویش سؤال کرد اولی تر از همه کس به ولایت امر امت و کفالت کار خلافت کیست؟ گفتند تو، گفت: نه، بلکه علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که جد وی رسول خدای، و او را شجاعت بنی هاشم و سماحت بنی امیه و حسن و صباحت بنی ثقیف است.

علی الجملۃ در سن آن جناب خلافتی عظیم واقع شده، شیخ مفید علیه الرحمة در کتاب (ارشاد) آن حضرت را نوزده ساله دانسته، و او را علی اوسط گرفته و فرموده سید الساجدین از آن جناب بزرگتر بوده، و این قول حکایت شده از صاحب کتاب (بدع) و صاحب کتاب (شرح الاخبار) از علمای اهل سنت، و به روایت أبو الفرج و محمد بن ابیطالب هیجده ساله بوده و به روایتی بیست و پنج ساله بوده، و به روایتی سی و هشت ساله بوده، و هیچ يك از این اخبار منافی آنکه آن جناب بزرگتر از سید سجاد باشد نیست، چه در عمر آن جناب نیز در روز عاشورا اختلافی است، بعضی گفته اند بالغ نبوده و گروهی گفته اند سی و سه ساله بوده، و در میانه اقوالی چند است، و جمهور مورخین و نسابین و محدثین فریقین علی شهید را علی اکبر نوشته اند، از آن جمله حافظ جنابذی و سبط ابن جوزی و کمال الدین بن طلحه و محب الدین طبری و ابن جوزی در (صفوة) و دیار بکری در (خمیس) و صاحب (کشف الغمة) و ابن الخشاب و أبو الفرج و وزیر ابن به کار و بلاذری و مزنی و شریف عمری نسابه صاحب کتاب (مجدی) و ابن قتیبۃ و أبو حنیفة دینوری و أبو جعفر طبری و ابن ابی الازهر و أبو الفضل صابونی صاحب کتاب (فاخر) که فقهای ما از او به جعفی تعبیر میکنند و أبو علی بن همام

15. نهج الحق وكشف الصدق

واین شهر آشوب و ابن ادریس و أبو عبیده و خلف الاحمر و صاحب کتاب (الباب) و صاحب کتاب (زواج) و (مواعظ) و شیخ حر عاملی در (منظومه احوال ائمه علیهم السلام) (1) و جماعتی جز ایشان که کلام طایفه را دیدیم و عبارت جمعی را شنیدیم، و این قول البته اصح و اسد خواهد بود.

و از ابو الفرج در (مقاتل الطالبین) آورده اند که ولادت آن جناب در امارت عثمان بوده و از جد بزرگوار خود امیر مؤمنان روایت حدیث نموده، و از عایشه نیز سماع کرده، و هم از ابی عبیده و خلف بن احمر نقل شده که این اشعار را در مدح آن جناب گفته اند، و مدح را دلیل بزرگی قدر و کبر سن او شمرده اند، و الایات هذه:

لم تر عين مثله *** من محتف يمشي و من فاعل

يغلي بني اللحم حتى اذا *** انضج لم يغل على الاكل

كان اذا شبت له ناره *** يوقدها بالشرف القابل

كيما يراها بانس مرمل *** او فرد حي ليس بالامل

أعني ابن ليلي ذا السدى والندی *** أعني ابن بنت الحسب الفاضل

لا يؤثر الدنيا على دينه *** ولا يبيع الحق بالباطل

ص: 347

1- از جمله غرایب اینکه صاحب کتاب (نزهة الجليس) سید عباس مولوی مکی در کتاب مذکور [نزهة الجليس] اکثر آن منظومه را بتفاریق آورده و در ذیل حالات سید الشهداء خطبه خود نظماً انشاء کرده و ثنائی بلیغ بر شیخ حر کرده و متعرض شده که چون آن منظومه مرغوب و لطیف بود در حالات سید الشهداء او را ذکر کردم، و بعضی ارباب مقاتل جدیدة التصنیف از مضمون این دیباچه غفلت کرده و منظومه مذکوره را نسبت به خود سید عباس مشار الیه داده، و هذا من أعجب العجب (منه رحمه الله).

وانصاف اين است كه از سياق اين اشعار معلوم ميشود كه در وقت مدح آن جناب از رجال معدودين به نظر مي آمد، و همچنين كلام معاويه شاهد است چه اگر آن جناب در آن زمان طفل يا مراهق بودي آثار سماحت و شجاعت از آن جناب چندان ظاهر نميشد كه معاويه با آن همه عداوت اعتراف به أولويت او بخلافت كند و صواب چنان مينمايد كه در اين مقام عبارت فحل فقيه محقق مقدم وشيخ فاضل متبحر معظم محمد بن ادريس الحلبي را - قدس سره - كه در كتاب (سراير) ايراد کرده بعينه ياد كنيم و از تميم مسأله بنقل او اكتفا نماينم، قال في باب الزيارات في خاتمة كتاب الحج:

فاذا كانت الزيارة لابي عبد الله الحسين عليه السلام يزار ولده علي الاكبر وأمه ليلى بنت أبي مرة بن عمرو بن مسعود الثقفي وهو أول قتيل في الوقعة يوم الطف من آل أبي طالب وولد علي بن الحسين هذا في امارة عثمان وقد روي عن جده علي ابن أيطالب، وقد مدحه الشعراء وروى عن أبي عبيدة وخلف الاحمر ان هذه الابيات قيلت في علي بن الحسين الاكبر المقتول بكر بلا (لم تر عين)... الابيات.

وقد ذهب شيخنا المفيد في كتاب (الارشاد) الى ان المقتول بالطف هو علي الاصغر وهو ابن بنت الثقفية وان عليا الاكبر زين العابدين امه ام ولد وهي شاه زنان بنت كسرى يزجرد، قال محمد بن ادريس: (والاولى الرجوع الى أهل هذه الصناعة وهم النسابون وأصحاب السير والتواريخ مثل الزبير بن بكار في كتاب (أنساب قريش) وأبي الفرج الاصفهاني في (مقاتل الطالبين) والبلاذري والمزني وصاحب كتاب (اللباب [في] أخبار الخلفاء) والعمري النسابة حقق ذلك في كتاب (المجدي) (1) فانه قال زعم من لا بصيرة له ان عليا الاصغر هو المقتول بالطف، وهذا خطأ ووهم، والى هذا ذهب صاحب كتاب (الزواجر

ص: 348

1- صنفه لمجد الدولة بن بويه (منه رحمه الله).

والمواعظ) وابن قتيبة في (المعارف) وابن جرير الطبري المحقق لهذا الشأن وابن أبي الازهر في تاريخه وأبو حنيفة الدينوري في (الاجبار الطوال) وصاحب كتاب (الفاخر) مصنف من أصحابنا الامامية ذكره شيخنا أبو جعفر في فهرست المصنفين وأبو علي بن همام في كتاب (الانوار في تواريخ أهل البيت ومواليدهم) وهو من جملة أصحابنا المصنفين المحققين وهؤلاء جميعا أطبقوا على هذا القول وهم أبصر بهذا النوع.

قال أبو عبيد في كتاب (الامثال) وعند جهينة الخبر اليقين، قال: وهذا قول الاصمعي، واما هشام بن الكلبي فاخبر انه جهنه وكان ابن الكلبي اخبر بهذا النوع من الاصمعي، قال محمد ابن ادریس: نعم ما قال ابو عبيد لان اهل كل فن اعلم بفنهم من غيرهم وابصر واضبط ثم اخذ رحمه الله يعدد وقايح من امثال ذلك فيها اشتباه من المفيد وغيره على جاري عاداته في ذكر الشئ بنظيره، وحرصه على تكثير الفوايد الادبية في كتابه بحيث قد يخرج عن صناعته ويذهب به الى فن آخر من العلم كما هو ظاهر لمن مارس كتابه، ثم قال قال محمد بن ادریس واي غضاضة يلحقنا واي نقص يدخل على مذهبنا اذا كان المقتول عليا الاكبر وكان علي الاصغر الامام المعصوم بعد ابيه الحسين عليه السلام فانه كان لزين العابدين يوم الطف ثلث وعشرون سنة ومحمد ولده الباقر حي له ثلث سنين واشهر ثم بعد ذلك كله فسيدنا ومولينا علي بن ابيطالب كان اصغر ولد ابيه سنا ولم ينقصه ذلك.

انتهى بالفاظه وفيه غنى وكفاية عن تطويل الكلام وذيله وتصعيب المرام ونيله بالجملة فضائل صوريه ومعنويه آن جناب از صباحت رخسار و حلاوت گفتار و زهد و عبادت و عفاف و سماحت و شجاعت و مداراة و رفق و صيانت و جلالت قدر و شهامت نفس و برزگی نژاد و پاکی نهاد و علو همت و سمو رتبت نه چندان است که بتوان در کتابی درج کرد یا در دفتری جمع نمود و اگر خصوصیات

داستانی در شباهت آن بزرگوار بر رسول خدا

تلویحات خاصه و تصریحات ناصه جناب سید الشهداء سلام الله علیه را در حق آن جناب در روز عاشوراء درست تأمل کنی و به دیده تحقیق تدبیر نمائی راه بمعرفت بزرگی شأن و ارتفاع مقدار آن جناب خواهی یافت.

و این مقوله خصایص آن حضرت بر دو قسم است: یکی از افعال آن جناب و دیگر از اقوال، و تفصیل این امور در کتب مقاتل ماثوث و منتشر است، و ما در اینجا به یک حدیث منقول در (بحار) در ذیل قصه یوم عاشورا که مؤلف از روایات کتبی است مثل (ارشاد) و (ملهوف) و غیر او اکتفاء میکنیم و آن اینست که:

چون علي عليه السلام بجانب ميدان شتافت امام مظلوم دست به زیر محاسن شريف زد و او را به سمت آسمان بلند فرمود و عرض کرد (اللهم اشهد على هؤلاء القوم فقد برز اليهم غلام اشبه الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولك (1) كنا اذا اشتقنا الى

ص: 350

1- وقد حكى اهل السير في شباهته برسول الله قضايا فمنها: انه دخل رجل نصراني مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال له الناس أنت رجل نصراني اخرج من المسجد فقال لهم اني رأيت البارحة في منامي رسول الله ومعه عيسى ابن مريم فقال عيسى ابن مريم، اسلم على يد خاتم الانبياء محمد بن عبد الله فانه نبي هذه الامة حقا وانا اسلمت على يده واتيت الان لاجدد اسلامي على رجل من اهل بيته، قال فجاءوا به الى الحسين عليه السلام فوقع على قدميه يقبلهما فلما استقر به المجلس قص له الرؤيا التي رآها فدعا الحسين عليه السلام بولده علي الاكبر وكان اذ ذاك طفل صغير وقد وضع على وجهه البرقع فجئ به الى ابيه فلما رفع الحسين البرقع من وجه علي وراه الرجل وقع مغمي عليه فقال الحسين عليه السلام صبوا الماء على وجهه ففعلوا فلما افاق التفت اليه الحسين عليه السلام وقال يا هذا ان ولدي هذا شبيها بجدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم؟ فقال الرجل: اي و الله فقال له الحسين عليه السلام يا هذا اذا كان عندك ولد مثل هذا وتصيبه شوكة ما كنت تصنع؟ قال سيدي اموت فقال الحسين عليه السلام اخبرك اني ارى ولدي هذا بعيني مقطعا بالسيوف اربا اربا - ثمرات الاعواد ج 1 / 174 - 175، كفاية الخطيب سيد مهدي خطيب سويج.

گفتار امام حسین و فضیلت هائیکه از آن استفاده میشود

نبيك نظرنا الى وجهه، اللهم امنعهم بركات الارض وفرقهم تفريقا ومزقهم تمزيقا واجعلهم طرايق قددا ولا ترض الولاة منهم ابدا فانهم دعونا لينصرونا ثم عدوا علينا يقاتلوننا ثم صاح الحسين عليه السلام بعمر بن سعد مالك؟ قطع الله رحمتك ولا بارك الله لك في أمرك وسلط عليك من يذبحك بعدى على فراشك كما قطعت رحمتي ولم تحفظ قرابتي من رسول الله ثم رفع الحسين عليه السلام صوته وتلا (ان الله اصطفى آدم ونوحا وآل ابراهيم وآل عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض والله سميع عليم) [34 آل عمران 3] (1) ودر این حدیث چند مزیت وفضل برای آن شهید مظلوم معلوم میشود.

مزیت اول: آنکه چون بجانب میدان شد سید الشهداء علیه الصلاة والسلام بهیئت مستغیث ملتجی دست به زیر محاسن مبارک کرده بجانب آسمان کرد کنایت از آنکه جانم به ستوه آمده و کارم به آخر کشیده، و کارد به استخوان رسیده و جای استغاثت و استمداد واستعانت است، و این دلالت بر عظم قدر و جلالت مصیبت آن مظلوم در نظر امام همام دارد.

دوم: آنکه آن قوم را از غایت دلسوختگی در معرض عذاب الهی بر آورده و خدای را بر ایشان بشهادت طلبید و این نیز دلیل بزرگی گناه ایشان و جلالت قدر آن امام زاده عظیم الشأن است.

سوم: آنکه آن جناب را در خلق به پیغمبر تشبیه کرده و شمایل پیغمبر صلی الله علیه وآله و سلم به حسن و صباحت و غایت اعتدال و تناسب، سمر (2) آفاق و شهره روی زمین است

ص: 351

1- بحار الانوار: 43 / 45.

2- افسانه شب.

چنانچه از ابن عباس منقول است که هیچ وقت با آفتاب برابر نشد مگر اینکه نور آفتاب مغلوب شد و هر وقت نزدیک چراغ می نشست نور چراغ رخت بر می بست، وحديث ام معبد معروف است و اشعار خدیجه در مدح آن حضرت مشهور از آن جمله گفته:

جاء الحبيب الذي أهواه من سفر *** والشمس قد أثرت في وجهه أثرا

عجبت للشمس من تقبيل وجنته *** والشمس لا ينبغي أن تدرك القمر

وآن مکرهه نسبت داده شده، و برخی از عایشه دانند:

لواحي زليخا لو رأين جبينه *** لاثرن بالقطع القلوب على الايدي

ولو سمعوا في مصر أوصاف وجهه *** لما بذلوا في سوم يوسف من نقد

والبته در حق آن جناب باید گفت:

بر سر يوسف اگر نام غلاميش نهند *** تا قيامت شرف دوده اسحق آيد

چهارم: آنکه تشبیه فرمود او را در خلق به رسول خدای و همین منقبت بس که خدای تعالی به جمله اسمیه مؤکد بحروف تأکید و قسم عظمت خلق آن حضرت را بیان فرموده (انك لعلی خلق عظیم) [4 القلم 68] گفته، و سید الشهداء علیه السلام فرزند خویش را شبیه ترین خلق به آن جناب در خلق فرموده، و البته شهادت امام معصوم مبنی بر مبالغه و اغراق شاعرانه نیست خاصه در این مقام که با خدای مناجات میکنند و از دست دشمنان تظلم و شکایت میفرماید که اگر امام هم نباشد مقام مقتضی اقتضای واقعیت و امور نفس الامریه است نه تعدی و تخطی بسر حد مجاز، و ادعای خلاف واقع، نمیگویم مجاز در کلام امام نیست و اغراق دروغ است، ولی مدعا این است که بلاغت که رعایت مقتضای حال است مقتضی ترک است در این مقام.

پنجم: آنکه آن جناب را اشبه خلق در منطق به رسول خدای صلی الله علیه وآله و سلم قرار داد

و این دو معنی دارد، چه یا مراد لهجت و کیفیت تکلم است چنانچه مقتضی وراثت و قرابت آن جناب نیز هست، و یا مراد فصاحت الفاظ و جزالت کلمات او است که پیغمبر فرمود (أنا أفصح من نطق بالضاد بیدانی من قریش واسترضعت من بنی سعد) و میشود مراد هر دو باشد، چه منطق کیفیت گفتار است، و هر دو را در او میتوان مندرج کرد و این سه جهت در هیچ يك از خلق خدای جمع نشده، و اگر نه چنان بود که این بزرگوار شهید و نصوص متواتره در امامت سید الساجدین علیه السلام وارد شده ممکن بود که کسی به این خبر تمسك کرده قائل به امامت آن جناب شود.

ششم - آنکه فرمود هر وقت مشتاق دیدار پیغمبر تو میشدیم بر او نظر میکردیم و این مؤکد شباهت صوری آن جناب است بر وجهی که تذکره جمال نبوی و یادگار حسن مصطفوی بوده.

هفتم - بعد از این ثنای بلیغ با آنکه مظهر رحمت الهی بوده به اقدام آن قوم بر قتل آن جناب نفرین کرد از خدای به چند وجه هلاکت ایشان را طلبید و عادت پیغمبران و اولوا العزم صبر بوده و سید الشهداء را در مقام صبر ثباتی دیگر و مقامی شامخ بوده که ملائکه آسمان را بشگفتی در آورد اینجا زبان به نفرین گشود و این دلیل کمال دلسوختگی بفقده او و شدت علاقه و غایت محبت و تمام دل بستگی به آن جناب است.

و در این فقره چند نفرین کرده که هر يك بالاستقلال دلیلی است بر جلالت قدر او:

یکی اینکه از خدای خواست که ایشان را از برکات زمین محروم کند، دیگر اینکه ایشان را متفرق و پراکنده دارد، دیگر اینکه جماعت ایشان را پاره پاره کند.

دهم فضیلتی که از فرمایش امام حسین استفاده میشود عصمت علی اکبر است

دیگر اینکه کلمه ایشان را مختلف فرماید، دیگر اینکه والیان را از ایشان راضی نفرماید، و همه این دعاها در حق قاتلان آن مظلوم که قاتلان آن امام معصوم نیز بودند مستجاب شد چنانچه به مراجعه کتب اخبار و تواریخ معلوم میشود.

هشتم - آنکه قتل او را عنوان جمیع مظالم و تعدیات بر اصحاب و اهل بیت خود قرار داده فانهم دعونا تا آخر فرموده.

نهم - اینکه ابن سعد را از کمال احتراق قلب و تشویش خاطر مخاطب کرده نفرین فرمود و بر وی صیحه زد که خدای نسل تو را قطع کند و برکت به تو ندهد و مسلط کند بر تو کسی را که تو را در فراش تو سر ببرد، چه ذبح در فراش اذل انحاء قتل است.

وقد أجاد القائل في رثاء الحسين:

لقد مات لكن ميتة هاشمية *** لهم عرفت تحت القنا المتقصد

لعمرى لئن لم يقض فوق فراشه *** فموت أخى الهيجاء غير موسد

وان لم يشاهد موته غير سيفه *** فذاك أخوه الصديق في كل مشهد

دهم - و این اعظم مناقب است اینکه آیه اصطفا را که دلیل عصمت انبیاء و ائمه است در حق او تلاوت فرمود و این مشعر بلکه دلیل است بر اینکه آن جناب معصوم بوده است، سلام الله علیه فهذه مناقبه الفاضلة، وتلك عشرة كاملة استخرجناها من حديث واحد فعلى الحقيقة هذه من علاه احدى المعالي، وعلى هذه فقس ما سواها.

(وعلى اولاد الحسين)

ج - و سلام بر اولاد حسین باد.

ش - ذکر این فقره از قبیل ذکر عام بعد از خاص است که دلالت بر شرف

6 - فاطمه دختر ام اسحاق

ومزيت علي بن الحسين عليه السلام دارد که دو باره بر او باید سلام شود، و لفظ أولاد اگر چه - چنانچه لغویین تصریح کرده اند و فقهاء در باب وصیت و وقف تعرض نموده اند - اعم است از بنین و بنات ولی بعید نیست که در این زیارت مراد خصوص ذکور باشد، و خصوص قتلی چنانچه اشارت کردیم که این زیارت مخصوص شهداء است.

وبالجملة در عدد أولاد آن امام مظلوم خلافی مشهور است:

شیخ مفید رضی الله عنه در کتاب مبارك (ارشاد) فرموده آن جناب را شش فرزند بود چهار پسر که یکی امام همام سید الساجدین علیه السلام است از شاه زنان دختر یزدجرد شاهنشاه ایران، و از این جهت آن جناب را ابن الخیرتین میگفتند نظر به حدیث معروف (خیرة الله من العرب قریش و من العجم فارس) و فیه یقول أبو الاسود الدثلی:

وان غلاماً بین کسری و هاشم *** لا کرم من نیطت علیه التمانم

وعليه بنيت قولي في قصيدة مهدوية:

یهنئ فی میلاد ابلج ماجد *** حوی هاشماً ما بین کسری و قیصر

دیگری علی بن الحسین شهید.

سوم جعفر که مادر او از قضاعه بود، و در حیوة سید الشهداء بدرود سرای فانی کرد.

چهارم عبد الله رضیع که در حجر آن امام به تیر شهید شد، و دو دختر یکی سکینه دختر رباب کلبیه دختر امرء القیس بن عدی که او هم مادر عبد الله رضیع است، دیگری فاطمه که مادر وی ام اسحاق دختر طلحه بن عبید الله التمیمی

ص: 355

بعضی فرزندان حضرت را ده نفر ذکر کرده اند شش پسر و چهار دختر و بعضی اولاد حضرت را نه نفر ذکر کرده اند

است (1).

و در (کشف الغمة) از حافظ عبد العزیز بن اخضر جنابذی آورده که عدد شش بوده، ولی علی مقتول را اکبر دانسته، و در عبارت او مراد از علی اصغر امام زین العابدین است، چه غیر از او عبد الله و جعفر ذکر نموده و قرینه این دعوی عبارت او است که گفته (و نسل الحسین من علی الاصغر) و از این جهت ما سابقاً به او نسبت دادیم که علی شهید را اکبر میدانند، و ایراد فاضل صاحب (کشف الغمة) که گمان کرده که او اخلال بذکر حضرت سید الساجدین علیه السلام کرده بر متأمل کلام ظاهر الدفاع است، چنانچه به مراجعه معلوم میشود.

و در بحار از (مناقب) ابن شهر آشوب آورده که پسری محمد نام و دختری مسماء بزینب داشته (2) و علی هذا عدد هشت میشود.

و کمال الدین بن طلحة در (مطالب السؤل) پسرانش را شش و دختران را چهار گفته و سیاق عدد ایشان بر این نمط نموده:

علی اکبر و هو الشهید، و علی اوسط و هو زین العابدین، علی اصغر، و محمد، و عبد الله، و جعفر، و زینب و سکینه و فاطمة (3) و دهم را که دختر چهارم باشد ذکر نکرده.

و علی بن عیسی در (کشف الغمة) از ابن خشاب نقل کرده که نه نفر بودند (4) و همین اسماء شریفه را شمرده که مذکور شد.

و از روایت ابو الفرج و محمد بن ایطالب و دیگران که در (بحار) مذکور

ص: 356

1- ارشاد: 236.

2- المناقب: 77 / 4، بحار الانوار: 330 / 45.

3- بحار الانوار: 331 / 45.

4- بحار الانوار: 331 / 45.

است که بعد از ذکر شهادت [امام حسین -] علیه السلام گفته اند: (فخرج غلام من تلك الابنية وفي اذنيه درتان وهو مذعور فجعل يلتفت يمينا وشمالا وقرطاه يتذبذبان فحمل عليه هاني بن بعيث [ثبیت - المصدر] لعنه الله فقتله فصارت شهر بانويه تنظر اليه ولا تتكلم كالمدهوشة (1)).

میتوان استفاده کرد که جعفر فرزند امام علیه السلام باشد از شهر بانویه، و مؤید وجود شهر بانویه در آن جنگ قول ابن شهر آشوب است که اما شهر بانویه فاتلفت نفسها في الفرات (2) و از این کلام بر نمی آید که او مادر سید الساجدین باشد تا بگوید که او در نفاس به بهشت جاودانی رخت بر بست، چه دور نیست که خواهر او باشد، چه در بعض اخبار ایشان سه خواهر بودند: یکی از آن امام حسن و دیگر از آن امام حسین و دیگری از آن محمد بن ابی بکر شد، و تواند بود که بعد از وفات آن دو و موت شاه زنان یکی از آنها باز بحباله نکاح سید الشهداء در آمده و در کربلا حاضر باشد، چنانچه در نظر دارم که در کتاب معتبری نیز دیده باشم.

و در (منتخب) حدیث وفات رقیه بنت الحسین را در شام ذکر کرده و شاید آن اسم منسی در کلام جماعتی از مورخین همین باشد، و مؤید او آنست که او را در شام قبه و مزاری است معروف که عامه و خاصه جاها را زیارت میکنند، و اهل شام بتوارث نقل میکنند که او دختر سید الشهداء است، و معروف به سیده رقیه است و تبرکات و توسلات به مرقد پاک آن مطهره مینمایند، و من بنده در سالی که در راه حج وارد دمشق شدم مکرر به زیارت او مشرف شدم، و آثار جلالت و خدارت و انوار عصمت و طهارت در آن مرقد مطهر و مضجع مقدس مشاهده کردم.

و از کلام ابن عبد ربه در (عقد) و عبارت منقوله از ابن قتیبه معلوم میشود که

ص: 357

1- بحار الانوار: 45 / 45.

2- بحار الانوار: 62 / 45.

محمد بن الحسین اسیر بود و در شام حاضر شد. و ابن اثیر پسری دیگر برای آن جناب ذکر کرده که عمرو بن الحسین است و او را در مجلس یزید در مکالمه با خالد بن یزید قصه مشهور است، و علی هذا ابناء گرام آن جناب هفت نفر میشوند و عبارت محکیه (تاریخ گزیده) حمد الله مستوفی در عدد مطابق است اگر چه در اسم مخالف چه او اسم دو نفر را عبید الله و حسن گفته، و یاقوت در محکی (معجم البلدان) گفته در غربی حلب کوهی جوشن نام بود که معدن مس داشت و آن روز که پرده کیان آل عصمت را از آنجا عبور افتاد آن معدن تباه شد، چه یکی از پرده کیان امام مظلوم که از آن جناب بارور بود در دامنه آن کوه وضع حمل کرد و از پیشه وران نان و آب خواست (فأبوا أن یضیفوها) و از سنگدلی مضایقه کردند و دشنام دادند، بر ایشان نفرین کرد از آن پس از آن کوه کس منتفع و بهره مند نشد، در جانب قبلی آن کوه مزاری معروف بمشهد السقط و مشهد الدکه باشد، و آن سقط را نام محسن بن حسین بود، تمام شد کلام او.

و البته آن جناب را در اسم و وصف اقتداء و اقتفاء بعم مکرم خود محسن بن علی شده که هم بسقط از ظلم اعداء بیفتاد چنانچه در مطاوی کتب اهل سنت نیز دیده شده.

فانظر الی حظ هذا الاسم کیف لقی *** من الاواخر ما لاقی من الاول

علی الجملة مجموع اولاد سید الشهداء علیه السلام بنابر جمیع روایات دوازده تن بوده اند که دو نفر یقیناً شهید شده اند علی اکبر و یک رضیع و بنابر احتمالی جعفر و دو رضیع که علی و عبد الله باشند و یک نفر سقط شده و دخول او در این سلام محل اشکال است و اقوای این وجوه همان روایت شیخ مفید است که اوثق و ابصر از سایرین است به این گونه امور و حامل علوم ائمه به امت است و ناشر لوای آثار اهل بیت است در شیعیان رضی الله عنه و أرضاه و حباه من رحمته ما تقر به عیناه.

در بعض نسخه های زیارت " وعلی اولاد الحسین " موجود نیست تحقیق در این موضوع

تنبیه در بعض نسخه مصححه که بعض مواضع او که مقابله بر خط ابن ادریس و خود شیخ شده، و نزد این بی بضاعت موجود است لفظ وعلی اولاد الحسین را خط بطلان کشیده، و همچنین در نسخه (مصباح) سید مذکور نیست و به اعتباری این وجه اقرب است چه دانستی (1) که در ذکر این کلمه با ذکر علی بن الحسین علیهما السلام حاجت به تکلف و تمحل است (2) و اللّٰه اعلم.

(وعلی اصحاب الحسین)

ج - و سلام بر همراهان حسین باد.

ش - ذکر عدد اصحاب و خصوص هاشمیین از ایشان چندان که در حوصله تتبع این بی بضاعت بود در شرح فقره (وعلی الارواح التي حلت بفناءك) شد (3) و صواب چنان مینماید که در اینجا یکی دو حدیث در فضایل اصحاب آن حضرت ذکر شود، اگر چه اگر کسی ملاحظه کند حالت سربازی و جان فشانی این طایفه را در رکاب امام مظلوم و آن ثبات قدم و رسوخ عقیدت و کمال جد و اهتمام که در نیل سعادت شهادت داشتند و آن منافست و مسابقت که در تناول کئوس موت و تداول جامهای بلا با یکدیگر میکردند حاجت بذکر و توضیح ندارد، آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است.

ص: 359

1- در ص 355 (سلام علی اولاد الحسین) مختص فرزندان پسری است که در کربلا شهید شدند.
2- احتیاج به تکلف نیست زیرا فرزندان شهید امام حسین بطور حتم از دو نفر کمتر نبودند، و این مقدار برای صدق اقل جمع کفایت میکند.

3- ج 1 ص 241.

ولیس یصح فی الافهام شیء *** اذا احتاج النهار الی دلیل

خاصه با ملاحظه يك نکته که هر طایفه ای که در رکاب امامی یا پیغمبری یا محقی یا مبطلی جنگ کردند اگر چند متمیت شدند و تن به مرگ دادند و بر مرگ بیعت کردند و جفون سیوف بشکستند و يك دل و يك جهت بر لشکر مخالف تاختن گرفتند به امید فتح در جای ظفر مکافحت و مناطحت میداشتند و این يك دست و يك داستانی را طلیعه نصرت و مقدمه ظفر میپنداشتند و این گروه با علم به هلاکت و قطع بموت و یقین بقتل بدون رجای ظفر و امید نصرت تن به مرگ داده جانهای قدسی خود را در مقام جانبازی و جان فشانی وقایه وجود همایون فرزند سید الوصیین و نبیره خاتم النبیین کردند، و هر يك در صدق حمله و ثبات موقف مصداق مدح حسان شدند که گفته شعر:

يلقى الرماح الشاجرات بنحره *** ويقيم هامته مقام المغفر

ما ان يريد اذا الرماح شجرنه *** درعا سوی سربال طيب العنصر

چه خوب میگوید سروش در مدح عابس بن شبيب الشاکری رضی الله عنه:

جوشن زبر گرفت که ما هم نه ماهیم *** مغفر زسر فکند که بازم نیم خروس

و ما اخلقهم واحقهم واحدا بعد واحد يقول الطائي الكبير رحمه الله تعالى:

الافى سبيل الله من عطلت له *** فجاج سبيل الله واثغر الثغر

فتی کلما فاضت عیون قبيلة *** وما ضحكت عنه الاحاديث والذکر

فتی دهره شطران فیما ینوبه *** ففي بأسه شطر وفي جوده شطر

فتی مات بین الطعن والضرب مיתה *** تقوم مقام النصر ان فاته النصر

وما مات حتی مات مضرب سيفه *** من الضرب واعتلت عليه القنا السمر

وقد كان فوق الموت سهلا فردهم *** اليه الحفاظ المر والخلق الوعر

چند حدیث در عظمت اصحاب امام حسین علیه السلام

ونفس تعاف العار حتی كأنما *** هو الکفر یوم الروع أو دونه الکفر

فأثبت فی مستنقع الموت رجله *** وقال لها من دون اخمصك الحشر

غدا غدوة والحمد نسبح رداؤه *** فلم ینصرف الا وأكفانه الاجر

تردی ثياب الموت حمرا فما دجی *** له اللیل الا وهي من سندس خضر

اینک چند حدیث در فضل این طایفه یاد میکنیم:

1 - ابن قولویه در (کامل الزیارة) و فرات بن ابراهیم در محکی تفسیر خود سند به صادق آل محمد علیهم السلام میرسانند که روزی حسین را فاطمه حمل کرده بود پیغمبر وی را گرفت و فرمود خدای لعنت کناد قاتل تو را، و خدای لعنت کناد سالب تو را، و خدای لعنت کناد آنان که پشت بر پشت گذارند در جنگ تو، و خدای حکم کند میان من و آن که اعانت بر قتل تو کرد، فاطمه عرض کرد ای پدر چه میفرمائی؟ پیغمبر فرمود به یاد آوردم آنچه را که به او میرسد بعد از من و بعد از تو از اذیت و ظلم و غدر و بیغی، و او در این هنگام با جماعتی است که گویی ایشان ستارگان آسمانند از فرط مسرت پیش گیرند بسوی قتل، گویا من نظر میکنم بجانب معسگر و موضع رحال و تربت ایشان (1) و بقیه حدیث طولانی است.

ب - صدوق قدس سره در کتاب (علل) سند بعمارة میرساند که به صادق آل محمد گفتم خبر ده مرا از حال اصحاب حسین و سبب اقدام ایشان بر مرگ؟ فرمود بدرستی که ایشان پرده از پیش چشمشان برداشته شد تا دیدند منازل خود را از بهشت و حال هر یک از ایشان چنان بود که اقدام بر قتل میکرد تا مسابقت بمعانقه حور العین کند و به مکان خود از جنت بشتابد (2).

ج - شیخ أجل قطب الدین راوندی در کتاب (خرایج) از علی بن الحسین

ص: 361

1- تفسیر فرات 55 - 56، کامل الزیارات 69، بحار الانوار: 44 / 269.

2- علل الشرایع 218 باب 163، بحار الانوار: 44 / 297.

اصحاب امام حسین جایگاه های خود را در بهشت دیده بودند

عليهما السلام حديث میکند که فرمود من آن شب که پدرم در صبحگاهش کشته شد با وی بودم با اصحاب خود فرمود شب فراز آمده در ستر ظلمت راه خود گیرید که این گروه را جز با من کاری نیست و از بیعت من شما به حلید گفتند نه بخدای هرگز چنین نخواهد شد، فرمود همانا شما فردا کشته شوید یکسره، و هیچ کس از شما را رهائی نیست (قالوا الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك) گفتند منت خدای را که ما را بشهادت در رکاب تو شرف ارزانی داشت (فقال عليه السلام [لهم - المصدر] ارفعوا رؤسكم وانظروا فجلعوا ينظرون الى مواضعهم ومنازلهم في الجنة وهو يقول لهم هذا منزلك يا فلان فكان الرجل يستقبل الرماح والسيوف بصدرة ووجهه ليصل الى منزله من الجنة (1)).

د - هم قطب راوندی - رضی الله عنه - در (خرایج) سند به باقر علوم النبیین میرساند که حسین علیه السلام قبل از اینکه مقتول شود گفت که پیغمبر مرا فرمود ای پسرک من زودا که تو رانده شوی بجانب عراق و او زمینی است که تلاقی کرده اند در او پیغمبران و اوصیای پیغمبران، و آن زمینی است که یعمورا نامیده شود و همانا تو در او شهید شوی و شهید شوند با تو جماعتی از اصحاب تو که الم مساس آهن را نیابند - کنایت از آنکه کثرت اشتیاق و شدت توقان بعالم قدس ایشان را از توجه به درك صدمه تیغ و سنان و زحمت دشنه و پیکان مشغول کرده - آنگاه این ایت مبارك تلاوت فرمود (یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) [69 الانبیاء 21] و با حسین فرمود حرب برد و سلام شود بر تو و بر ایشان آنگاه سید الشهداء فرمود پس خورسند و مستبشر باشید، چه بخدای اگر ما را بکشند همانا ما بر پیغمبر خود وارد شویم (2).

ص: 362

1- بحار الانوار: 44 / 298.

2- بحار الانوار: 45 / 80 رقم 6.

اصحاب امام حسين از اصحاب پیغمبر و أمير المؤمنین بالاتر بودند

ه - شیخ مفید در (ارشاد) نقل فرموده که چون شب عاشورا رسید سید الشهداء علیه السلام اصحاب خویش را فراهم کرد امام سجاد میفرماید من بیمار بودم اندکی فراتر رفته تانیک اصغای سخن وی کنم، فسمعت ابي يقول لاصحابه اثنی علی الله احسن الثناء واحمدہ علی السراء والضراء، اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة وعلمتنا القرآن وفهمتنا فی الدین وجعلت لنا ابصارا واسماعا وافئدة فاجعلنا من الشاکرین، اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر ولا اوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عني خیر الجزاء الا- وانی لا- اظن یوما لنا من هؤلاء الا وانی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم حرج منی ولا ذمام هذا اللیل قد غشیکم فاتخذوه جمیلا (1).

و موافق روایت سید در کتاب (ملهوف) لا اعلم اصحابا اصلح من اصحابی ولا اهل بیت ابر ولا افضل من اهل بیتی.

و این خبر اعظم مدایح متصوره اصحاب سید الشهداء است، چه آن جناب فرموده هیچ اصحابی را نیکو کارتر و با وفاتر از اصحاب خود و هیچ اهل بیتی نیکو کارتر و با وفاتر از اهل بیت خود ندیدم، و این شهادت موجب تفضیل این جماعت است بر صحابه رسول و امیر صلی الله علیهما، و تواند بود که نکته همان دقیقه باشد که در صدر مقاله اشارتی به او شد.

و بالجمله ذیل حدیث متضمن گفتگوهای محبت انگیز و عریض صادقانه آن جماعت است که هر يك سخنی گفتند که عقل را خیره و حیران مینماید که اجمال او این است شعر:

شاهها اگر به عرش رسانم سریر فضل *** مملوک این جنابم و مسکین این درم

ص: 363

" اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى وابدء به اولاً ثم الثاني ثم الثالث ثم الرابع " نصب اولاً به ظرفيت

ور باورت نمی کند از بنده این حدیث *** از گفته کمال، دلیلی بیاورم

گر بر کنم دل از تو و بردارم از تو مهر *** آن مهر بر که افکنم؟ آن دل کجا برم

و تفضیل او در کتب مقاتل مذکور است، و لله در القائل فیهم:

قوم اذا نودوا لدفع ملامة *** والخيل بين مدعس ومكردس

لبسوا القلوب على الدروع واقبلوا *** يتهافتون على ذهاب الانفس

مطلب ثالث

در شرح دعای بعد از لعن و سلام.

(اللهم خص انت اول ظالم باللعن منى وابدء به اولاً (1) ثم الثاني ثم الثالث ثم الرابع)

ج - بارالها مخصوص فرمای تو اول ظالم را به لعنت از قبل من وابتداء کن به او در اول امر آنگاه دویمی را آنگاه سومی را آنگاه چهارمی را.

ش - لفظ اولاً- منصوب است به ظرفیت، و چنانچه سابقاً گذشت (2) در صورت اسمیت دو نحو استعمال دارد، و چون معنی اول از مفاهیم متضایفه است بدون اضافه صحیح نیست، و حکم ظروف لازمة الاضافة دارد، و در آن ظروف چند

ص: 364

1- نسخة مخطوط (مصباح المتهدد) و (بلد الامین) ومصباح کفعمی (اول) بضم لام است.

2- ذیل اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد ج 2 ص 314.

وجه است: یکی ذکر مضاف الیه، دیگری حذف مضاف الیه، و تقدیر لفظ او در این صورت معرب است بی تنوین مثل ابدء به من اول - چنانچه - شاعر گفته:

و من قبل نادى كل مولى قرابة...

- بکسر لام بروایت ثقات چنانچه گفته اند، و دیگر اینکه لفظا محذوف باشد و معنی مراد، و در این حال مبنی بر ضم است مثل (لله الامر من قبل و من بعد) دیگر اینکه نه لفظ مراد باشد و نه معنی یعنی خصوصیت مضاف الیه در نظر نباشد، و مقصود (قبل ما) و (بعد ما) شود برای تنکیر در این صورت منصوب میشود و منون مثل (وساغ لي الشراب و كنت قبلا) و مثل (ابده به اولاً).

وحریری از حرص به تغلیط و زیاد کردن اوهام خواص در (درة الغواص) (1) (ابده به اولاً) را غلط دانسته و تمسک به این شعر کرده:

لعمرك ما ادري واني لاوجل *** على ايننا تغدو المنية أول

و غفلت از این کرده که ضم در این موضع مبنی بر آن است که گذشت، و دلیل غلط بودن نصب به غیر آن اعتبار نیست ولا- زال عادت حریری بر اینست که بر غلطیت استعمالی ورود استعمال دیگر استدلال میکند، و این از ضعف تحصیل و قلت بصیرت است، و خود این ادعای شریف دلیلی ساطع و برهانی قاطع بر بطلان دعوی او است، عجب از او نیست بلکه عجب از سید اجل محقق داماد - قدس سره - است که متابعت او کرده در حاشیه صحیفه مکرمه سجادیه فرموده:

(ولا يسوغ اولاً بالتنوین) و البته آن سید علامه از فقره زیارت غفلت فرموده، و الا با اعتبار سند این زیارت بکله قطعیت او بین شیعه، و این که او کلام همه ائمه

ص: 365

داستان تاریخی و شگفت شیخ طوسی در مجلس خلیفه عباسی نسبت به بیان فقره " وابدء به اولاً ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع "

است، بلکه حدیث قدسی است و تطابق جمیع نسخ بر این لفظ چگونه میشود بقول حریری از صحت او دست برداشت.

بالجملة مراد از این چهار نفر معلوم است، و در اینجا قصه طریفه است که سید محقق شهید ثالث قاضی نور الله شوشتری - قدس الله سره السری - در کتاب (مجالس المؤمنین) (1) در ذیل ترجمه شیخ الطایفه و رئیس المذهب خیر الامة و امامها بعد الائمة أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی - قدس الله سره القدوسی) ایراد کرده که بعضی از مخالفان بعرض خلیفه عباسی که معاصر شیخ بود رسانیدند که او و اصحاب او از شیعه امامیه سب صحابه میکنند، و کتاب (مصباح) که دستور اعمال سنة متهجدان ایشان است بر آن گواهی میدهد، زیرا که در دعای روز عاشورا از آن کتاب واقع شده (اللهم خص...) الی آخره پس خلیفه بطلب شیخ و کتاب (مصباح) فرستاد چون با کتاب حاضر شد و باعث بر طلب او مذکور گردید منکر سب شد، چون کتاب را گشودند دعای مذکور را به او نمودند و گفتند این را چه عذر خواهید گفت؟ شیخ در بدیهة گفت یا امیر المؤمنین مراد از آن عبارت نه آنست که غمازان گمان برده اند، بلکه مراد به اول ظالم قاییل قاتل هاییل است که بنیاد قتل در دنیا نهاد و ابواب لعن بر روی خود گشاد، و مراد بثانی عاقر ناقه صالح است - و اسم عاقر قیدار بن سالف بود - و مراد بثالث قاتل یحیی بن زکریا است که بسبب بغیة ای از بغایای بنی اسرائیل اقدام بر قتل آن معصوم نمود، و مراد برابع عبد الرحمن بن ملجم - لعنه الله - است که اقدام بر قتل علی بن ابیطالب علیه السلام نمود، خلیفه چون آن تأویل را شنید تصدیق او نمود و انعام فرمود و از ساعی و غماز انتقام کشید، تمام شد عبارت (مجالس).

ص: 366

1- و بحرانی نیز در (لؤلؤة) ص 246 این حکایت را نقل فرموده و گفته در (حیوة القلوب) و مثل او در (مجالس المؤمنین) است که:

1. عينية الصفات مع الذات

بالجملة اگر چه این بی بضاعت در مطاوی این کتاب وتضاعیف این باب اخبار وآثار و ادله موافقة با عقل و اعتبار در جواز سب و اثبات ظلم و کفر این گروه چندان یاد کرده ام که اگر کسی غشاوت شقاوت از قلب بر دارد، و پرده عمای جهالت از چشم زائل کند شك در مراتب مذکوره ندارد، ولی در این مقام یکی دو حدیث از طرق معتبره اهل سنت در اثبات ظلم بلکه کفر و جواز لعن مشایخ ثلثه ایراد میکنم، آنگاه دو خبر که دلالت بر کفر معاویه داشته باشد از طریق ایشان میآوریم و اینک بتوفیق خدای عز اسمه میگوئیم:

1 - مسلم در کتاب جهاد و در باب فیء به دو طریق و بخاری در دو موضع از صحیح خود یکی در باب فرض.

خمس و دیگری در کتاب اعتصام به کتاب و سنت از مالک بن اوس روایتی کرده اند که متضمن آنست که نیم وعدی به اعتقاد امیر المؤمنین - سلام الله علیه - کاذب و آثم و غادر و خائن بوده اند، و الفاظ این چهار حدیث متقاربنند اگر چه بخاری در نقل خود تدریسی کرده و بجای این الفاظ (ترعمان انه کذا) گفته ولی در مقابل که کلام عدی را نقل کرده به حکم مقابله که گفته (و الله يعلم انه صادق بار) راشد تابع للحق کلام علی و عباس در حق هر دو معلوم میشود، و ما بروایت مسلم در این باب اکتفاء میکنیم و عین عبارت او را که برای استبصار کافی است نقل مینمائیم:

قال مسلم في صحيحه - ما مثاله - حدثني عبد الله بن محمد بن اسماء الضبعي ناجويريه عن مالك عن الزهري ان مالك بن اوس حدثه قال ارسل الي عمر بن الخطاب فجئة حين تعالى النهار قال فوجدته في بيته جالسا على سرير مفضيا الى رماله متكئا على وسادة من ادم فقال لي يا مال انه قد دف اهل ابيات من قومك وقد امرت فيهم برضخ فخذ فاقسمه بينهم قال قلت لو امرت بهذا غيري

ص: 367

حديث عامه در شأن دروغ گويان و ظالمين در حق امير المؤمنين وكفر آنها

قال خذہ يامال قال فجاء يرفا فقال عثمان هل لك يا امير المؤمنين في عثمان وعبد الرحمن بن عوف والزبير وسعد؟ فقال عمر نعم فاذن لهم فدخلوا ثم جاء فقال هل لك في عباس وعلي؟ قال نعم، فاذن لهما.

فقال عباس يا امير المؤمنين اقض بيني وبين هذا الكاذب الاثم الغادر الخائن فقال القوم اجل يا امير المؤمنين فاقض بينهم وارحهم فقال مالك بن اوس يخيل الي انهم قد كانوا قدموهم لذلك فقال عمر اتندا (1) انشدكم ب الله الذي باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة؟ قالوا: نعم، ثم اقبل على العباس وعلي فقال انشدكما ب الله الذي باذنه تقوم السماء والارض اتعلمان ان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لا نورث ما تركناه صدقة؟ قالوا: نعم، فقال عمر: ان الله جل وعز كان خص رسوله بخاصة لم يخصص بها احدا غيره، قال ما افاء الله على رسوله من اهل القرى فله وللرسول [59 الحشر 7] وما ادري هل قرء الاية التي قبلها ام لا، قال: فقسم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بينكم اموال بني النضير، فوالله ما استأثر عليكم ولا اخذها دونكم حتى بقى هذا المال فكان رسول الله يأخذ منه نفقة سنة ثم يجعل ما بقى اسوة المال، ثم قال: انشدكم ب الله الذي باذنه تقوم السماء والارض اتعلمون ذلك؟ قالوا: نعم، ثم نشد عباسا وعليا بمثل ما نشد به القوم اتعلمان ذلك؟ قالوا: نعم، قال فلما توفى رسول الله قال ابو بكر انا ولي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فجئتما تطلب ميراثك من ابن اخيك ويطلب هذا ميراث امرأته من ابيها فقال ابو بكر قال رسول الله ما تركناه صدقة [ما نورث] فرأيتماه كاذبا آثما غادرا خائنا و الله يعلم انه لصادق بار راشد تابع للحق، ثم توفى ابو بكر وانا ولي رسول الله (ص) وولى ابي بكر فرأيتماني كاذبا آثما غادرا خائنا و الله يعلم اني لصادق

ص: 368

بار راشد تابع للحق فوليتهما، ثم جئتني انت وهذا وانتما جميع وامركما واحد فقلتما ادفعها الينا فقلت ان شئت دفعتها اليكما على ان عليكم عهد الله ان تعملوا فيها بالذي كان يعمل رسول الله (ص) فاخذتماها بذلك قال اكدلك؟ قالا: نعم قال ثم جئتماني لا قضى بينكما ولا والله لا اقضي بينكما بغير ذلك حتى تقوم الساعة فان عجزتما فرداها علي (1) انتهى بالفاظه في اول طريقى مسلم.

از این حدیث که بر طریقه اهل سنت مکانت نصوص کتاب مبین دارد چند جا طعن بر خلیفه محترم ایشان وارد میاید که بعضی موجب کذب که موجب صفات اربعه مذکوره، و دیگری موجب کفر است، هم مجوز لعن:

اما کذب دعوی او است که خود وتیم ولی پیغمبر بودند با اینکه به اتفاق در زمان رسول خدای هر دو مأمور اسامه بودند، چنانچه خواهی شنید.

و اما غدر واثم و خیانت و کذب که به اعتراف او بشهادت عباس و امیر المؤمنین که از افاضل عترت و رؤساء امتند ثابت شده، و هیچ مسلمانی نیست که بشهادت این دو نفر حکم نکند، و این نسبت که عدی به ایشان داد در حضور اوس و عبد الرحمن و سعد و نعل و زبیر بود، نه اینها استیحاشی کردند و نه امیر المؤمنین و عباس تنصل و اعتذاری جستند با وجود این میگوئیم عدی که این نسبت را به این دو نفر داد راست گو بود یا دروغگو اگر راست گو بود به حکم این شهادت حال او معلوم است و اگر دروغگو بوده هم حالش ظاهر است به اعتراف خصم و مشمول کریمه (فنجعل لعنة الله على الكاذبين) [61 آل عمران 3] خواهد شد.

و اما کفر از آنجا معلوم میشود که بطریق استخفاف و استهانت اسم شریف پیغمبر و فاطمه را برده و به عباس گفته تو آمدی ارث برادر زاده ات را خواستی و این آمد ارث زنش را از پدرش خواست و این نه چندان بی ادبی است که مسلمی

ص: 369

بتواند تحمل کند، پیغمبری که خدای تعالی در قرآن همه جا اسم شریف او را بالقاب مکرمه مثل (یا ایها الرسول) و (یا ایها النبی) و (یا ایها المزمّل) و (یا ایها المدثر) و آنچه مانند اینها است ببرد جز در چند جای که به ضرورت مقام تصریح باسم مبارک او شد برای تنصیص بر نبوت آن جناب یا نظیر آن از اغراض عدی اسم او را به این خفت میبرد، و فاطمه با آن علو منصب و جلالت شأن که بضعه پیغمبر و خاتون محشر است به این خواری اسم او را یاد میکند این البته موجب کفر است چه بضرورت ملیین توهین انبیاء واستخفاف بقدر ایشان خروج از ملت ایشان است.

و در (معجم البلدان) یاقوت حموی است در لفظ صنعا، چنانچه سید محقق شهید ثالث - حشره الله تعالی مع اجداده - در (احقاق الحق) نقل کرده که یزید ابن مبارک گفته که نزد عبد الرزاق بن همام بودیم که او شیخ بخاری است، و مسلم و بخاری هر دو از او کثیرا روایت میکنند، و از امثال معروفه سنیان است که (من روی له الشیخان فقد جاز القنطرة) و حدیث مالک بن اوس را روایت کرد چون به این کلام رسید که گفته (فجنت تطلب میراثک من ابن اخیک) قال (لا یقول الا نوك الا لرسول الله).

یعنی این احمق از این کلام اراده جز رسول خدای ندارد و عبد الرزاق حکم بحماقت او کرده یا اینکه معتقد کفر او بوده، و ما اشاره اجمالی به حال عبد الرزاق - در حاشیه کنار کتابی که بر رجال نجاشی تعلیق شده - کرده ایم.

حدیث دیگر علامه در (نهج الحق) از مسند احمد بن حنبل نقل کرده (من آذی علیا بعث یهودیا او نصرانیا) (1).

ص: 370

1- نهج الحق 222، بسندهای مختلف این حدیث را نقل کرده و احقاق الحق 6 / 90 بتفصیل آنها را ذکر نموده است.

کسانی که تخلف از لشکر اسامه کردند

و البته اذیت این جماعت به علی علیه السلام امری است طشت از بام افتاده، و هر چه ستر کنند (کالطبل من تحت القطیفة) مشهود عارف و عامی بلکه معلوم جماد و نامی است.

حدیث دیگر ابن ابی الحدید از عبد العزیز جوهری که از اجله ثقات و معتمدین ایشان است نقل کرده که سند باین عباس میرساند که با عدی در کوچه ای از کوچه های مدینه راه میرفتم و دست او در دست من بود با من گفت همانا گمان نمیکنم صاحب تو را - یعنی علی علیه السلام را - جز مظلوم، با خویشتن گفتم نباید بر من پیش گیرد و بر من غلبه کند، پس به او گفتم رد ظلامه او کن چون این بشنید دست از دست من کشید و در گذشت، و مهمه داشت آنگاه به ایستاد و من به او رسیدم گفت یابن عباس گمانم اینستکه مانع این مردم نشد از رفیق تو جز اینکه او را کوچک شمردند، با خود گفتم این سخن بدتر از اول بود آنگاه با او گفتم بخدای او را کوچک نشمرد آن روز را که او را امر کرد سوره براءة را از ابو بکر استرداد فرماید.

شکر خدای را که عدی در این مقام اعتراف کرد که او و اصحابش علی علیه السلام را ظلم کردند و حق او را به نا حق بستند.

و هم این حدیث را ابن ابی الحدید در ذیل احوال عدی از کتاب موقیبات زبیر بن به کار زبیری که از اکابر ثقات مورخین این طایفه است حکایت کرده.

حدیث دیگر محمد بن عبد الکریم شهرستانی در کتاب (ملل و نحل) نقل کرده که پیغمبر فرمود (جهزوا جیش اسامه لعن الله من تخلف عنها).

و صدر این حدیث اگر چه متواتر است ولی ذیل آن که مشتمل بر لعن است از طریق عامه این بنده در غیر (ملل و نحل) ندیده ام و تیم و عدی به اتفاق و نعتل چنانچه از (روضه الاحباب) جمال المحدثین ایشان حکایت شده در آن جیش

مأمور بودند یا مخالفت نص کردند کفرا، و یا اجتهاد نمودند فسقا، و به هر صورت مشمول لعن رسول خدایند، و بنا بر مذهب مشهور ایشان - که رد حدیث مقطوع الصدور کفر است - البته کافرند.

حدیث دیگر آیه الله العلامة - نشر الله في الخلد اعلامه - از حمیدی محدث عظیم الشأن ایشان نقل فرموده که از تفسیر سدی که از اکابر مفسرین و محدثین ایشان است آورده که چون ابو سلمه و عبد الله بن حذافه در گذشتند و رسول خدای ام سلمه و حفصه که زنان آن دو بودند به زناشویی گرفت طلحه و نعتل گفتند آیا محمد زنان ما را میبرد چون ما بمیریم، و ما زنان او را نبریم بخدای که اگر بمیرد اگر چند با زخم شمشیر باشد زنان او را بگیریم، طلحه حمیرا را میخواست و نعتل ام سلمه را پس این آیه مبارك فرود آمد (و ما كان لكم ان تؤذوا رسول الله ولا ان تنكحوا أزواجه من بعده ابدا ان ذلكم كان عند الله عظيما) [53 الاحزاب 33].

وهم این آیه آمد (ان تبدوا شيئا أو تخفوه) الاية [45 الاحزاب 33] وهم این آیه آمد (ان الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والاخرة) [57 الاحزاب 33] (1).

و این حدیث علاوه بر اینکه مصرح به اینست که خدای تعالی نعتل و طلحه را لعن فرموده دلیل کفر آن دواست چون آنها ادعای تساوی با پیغمبر کردند و پاس حرمت نبوت را رعایت نکردند و قدر پیغمبر را خفیف شمردند و تن زیر بار حکم خدای ندادند و اعتراض بر شرع نبوی روا داشتند، چنانچه ظاهر است و این معانی بالضرورة کفرند، و از این مقوله احادیث در تضاعیف کتب اهل سنت بیش از حد احصا است، و این کتاب مبتنی بر لمح و اشاره است نه بر احاطه و استقصاء و همین

ص: 372

چند شعر در مدح اشعار ابوالقاسم مغربی

قدر که نوشتم دانشمندان حقیقت شناس را مغنی و شافی است در ذیل ذکر این سه نفر، از اشعار أبو القاسم مغربی نتوانستم بگذرم هر چند یکی دو شعر از آنها سابقاً گذشته، فلله دره وعلی الله بهر حیث قال شعر:

لكنما حسد النفوس وشحها *** وتدكر الاذحال والاوتار

افضى الى هرج ومرج فانبرت *** غشواء خابطة بغير نهار

وتداولتها أربع لولا أبو حسن *** لقلت لؤمت من اسنار

من عاجز ضرع ومن ذي غلظة *** جاف ومن ذي لوثة خوار

ثم ارتدى المحروم فضل ردائها *** فغلت مراجل احنة ونفار

فتأكلت تلك الجذی وتلمظت *** تلك الطبا ورقا اجيج النار

تالله لو ألقوا اليه زمامها *** لمشى بهم سجحا بغير عثار

ولو انها حلت بساحة مجده *** بادی بدا سكنت بدار قرار

هو كالنبي فضيلة لكن ذا *** من فضله كاس وهذا غار

والفضل ليس بنافع اربابه *** الا بمسعدة من الاقدار

ثم امتطاهما عبد شمس واغدت *** هزنا وبدل ربحها بخسار

وتنقلت في عصابة اموية *** ليسوا بابرار ولا أطهار

ما بين مافون الى متزندق *** ومضعف ومداهن وحمار

وقد سبقت هذه الابيات الاخيرة وهي من جيد شعر العرب قد وشج في البداوة اصوله، وتهدل بالحضارة غصونه وكأنما وصفه البختری بقوله الذي سبق فيه كل واصف الشعر:

في نظام من البلاغة ما شك امر *** امرؤ انه نظام فريد

وبديع كأنه الزهر الضاحك *** في رونق الربيع الحديد

مشرق في جوانب السمع ما *** يخلقه عوده على المستعيد

از مطالب گذشته کفر این چهار نفر واضح شد

ما اعيرت منه بطون القراطيس *** وحملت ظهور البريد

مستميل سمع الطروب المعنى *** عن اغاني مخارق وعقيد

حجج تخرس الالذ بالفاظ *** فرادی كالجوهر المنضود

حزن مستعمل الكلام اختياراً *** وتجنبن ظلمة التعقيد

وركن اللفظ القريب *** فأدرکن به غاية المراد البعيد

كالعداری غدون في الحلل *** البيض اذا رحن في الخطوط السود

وأنا وان خرجت عن المقصود بحكاية هذا اللؤلؤ المنضود الا ان اعجابي بشعر أبي القاسم ملك عناني وأخذ بزمامي وقادني الى مدحه
فتخيرت شعر البختری في ذلك لانه بذ كل واصف وبهر كل عارف بمواقع اللطایف.

اینک دو خبر کفر معاویه را یاد کنیم:

یکی آنست که ابن ابی الحدید و جماعتی دیگر از صناید این گروه آورده اند که نعمان بن بشیر با جماعتی از انصار بر معاویه در آمدند و شکایت از فقر کردند و گفتند راست فرمود پیغمبر که گفت (انکم ستلقون بعدي اثرة) یعنی بعد از من ظلمی خواهید دید همانا که ما دیدیم او را، معاویه گفت چه دستوری به شما داده بود گفتند: فرمود (فاصبروا حتی تردوا علي الحوض) صبر کنید تا بر حوض من ورود کنید (قال فافعلوا ما أمرکم عساکم تلاقونه غدا عند الحوض كما أخبرکم) گفت پس شما نیز چنانچه فرمان داده کنید شاید ملاقات کنید او را فردا نزد حوض و ایشان را محروم داشت و چیزی عطا نکرد ابن ابی الحدید گفته به این خبر اکثری از أصحاب ما تکفیر کردند معاویه را چه استهزاء بر پیغمبر نموده، و این معنی از عبارت او ظاهر، و از بیان بی نیاز است.

خبر دوم آنست که مسعودی در (مروج الذهب) در ذیل احوال مأمون آورده وهم ابن ابی الحدید اشاره به او کرده که در سنه دویست و دوازده منادی مأمون

ندا کرد که امان نیست آن را که معاویه را بخیر یاد کند یا او را مقدم بدارد بر یکی از صحابه و مردم را نزاع است در سبب این امر و اقوال مختلفه در این باب گفته اند، از آن جمله آنکه یکی از ندمای او خبر داد او را به حدیثی که از مطرف بن المغیره بن شعبه آورده اند و هم این خبر را زبیر بن به کار زبیری در کتاب اخبار معروف به موفقیات - که بنام موفق ب الله نوشته - ایراد نموده چه گفته:

از مداینی شنیدم که میگفت مطرف بن مغیره گفته که بر معاویه وفود کردم با پدرم مغیره و پدرم میرفت نزد معاویه و می آمد و بر عقل و ملک داری او ثنا میکرد شبی باز آمد و مغموم و اندوهناک بود چندان که غذا نخورد من اندکی صبر کردم و گمانم این بود که در اموال یا اعمال ما سانحه رخ داده، پرسیدم تو را چه شده که امشب را غممنده میبینم گفت من از نزدیک پلیدترین مردم بیامدم، گفتم مگر چه شده؟ گفت به معاویه گفتم تو آرزوی خود را برسیدی کاش اکنون نشر الویه اشفاق و بسط بساط عدل میکردی چه سن تو زیاد شده و هم کاش نظری به حال برادران خود از بنی هاشم نمودی و أرحام ایشان را پیوسته داشتی که بخدای اکنون چیزی نزد ایشان نمانده که بیم آن داشته باشی، چون این بشنید.

گفت هیهات هیهات برادر تیم پادشاهی کرد و عدالت پیشه گرفت و کرد آنچه کرد بخدای که بیش از آن نشد که بمرد و نامش بمرد جز اینکه کسی گوید تیم آنگاه برادر عدی ملک یافت و رنج کشید و دامن فرزند ده سال پس بخدای که تجاوز نکرد از اینکه هلاک شد و هلاک شد ذکرش مگر اینکه کسی گوید عدی آنگاه برادر ما را ملک نصیب شد و پادشاه شد - کسی که احدی چون او در نسب نبود - پس بکرد آنچه کرد و مردم نیز با او مجازات دادند تا اینکه بمرد و نام کارهای او بماند و برادر هاشم هر روزه پنج نوبت بنام او فریاد زنند و گویند (اشهد ان محمدا رسول الله فاي عمل يبقی مع هذا لا ام لك الا دفنا

دفا، چون مأمون این خبر بشنید بفرمود تا منادی کردند آنچه گذشت چنانچه وصف کردیم و نامه ها انشاء شد که به آفاق بپرند که بر منابر معاویه را لعن کنند و مردم این کار را عظیم شمردند و بزرگ داشتند، و عوام مضطرب شدند و مصلحت را به ترك این کار اشاره اش کردند وی نیز از این خیال دست بازداشت تا اینجا کلام مسعودی بود و او خود ثقه نزد سنن است، علاوه بر اینکه سند را دست داده و کتاب (موفقیات) زیر ابن به کار از اصول معتمد و مراجع معتبر این طایفه است، و از آنچه نوشتیم کفر و ظلم و جواز لعن این چهار کالشمس فی رابعة النهار روشن و هویدا شد و از این جهت امام صادق علیه السلام ملتزم بود که عقب هر نماز واجب این چهار تن و چهار زن را لعنت کند، و از برای شیعیان ایشان نیز سنت شد به حکم تاسی چنانچه:

کلینی و شیخ سند به حسین بن ثویر و أبو سلمه سراج رساندند که شنیدیم حضرت صادق را که لعنت میکرد در عقب هر نماز واجب چهار نفر از مردان را و چهار نفر از زنان را و نام میبرد ایشان را (1).

و آیات مؤولة و أخبار مصرحه بلعن ایشان بسیار است، و این از ضروریات مذهب شیعة و از مطاعن معروفه ایشان نزد دشمنان است، و هیچ يك از منتسبین به این مذهب انکار این نکرده جز يك نفر جاهل ضال مضل که در ایام ما در کشمیر

ص: 376

1- سمعنا أبا عبد الله عليه السلام وهو يلعن في دبر كل مكتوبة أربعة من الرجال وأربعة من النساء فلان و فلان و معاوية و يسميهم و فلانة و فلانة و هند و أم الحكم اخت معاوية - الكافي ج 3 / 342 كتاب 12 باب 32 حديث 10، تهذيب الاحكام ج 2 / 321 باب 15 حديث 169. و حضرت در این عمل امتثال امر خداوند مینمودند (فاذا فرغت فانصب والى ربك فارغب) [7 الشرح 94].

انگیخته شده، و رساله در منع سب شیخین پرداخته و باسنیان همداستان شده و به خرافات و ترهاتی چند طائفه از عوام اخفاء الهام سفهاء الاحلام را فریفته و بزرق و طامات گروهی نادانان را شیفته خود ساخته و به شیادی و سالوسی و حيله گری و چاپلوسی فتنه آغازی و سقیفه پردازی در پیش گرفته و عجیب تر اینکه - با اینکه از اوائل طلاب کم مایه تر، و یکسره از علم بی نصیب و از رؤس فساق و مشایخ اهل کبائر است - مدعی اجتهاد و متصدی فتوی بلکه گاه گاه در پرده زمزمه اعلمیت میکند و فتاوی غریبه جاهلانه از او مسموع شده و هم انکار سیادت طایفه جلیله رضویه - که وجوه اکابر اشراف اهل قم و طهران و همدان و خراسان و حزاینها از ایشان است - کرده، و علمای مشهدين و حضرت مستطاب حجة الاسلام سیدنا الاستاد - دام ظلّه - کرارا در تضلیل و تقسیق او نوشته ها پرداخته اند، و هیچ از غوایت اقلاع و از ضلالت ارتداع ندارد (1) و اگر نه این بود که گمان است که اگر

ص: 377

1- از عجایب شیطنت های این مدلس اینکه مرقومات شریفه که از علماء اسلام و وجوه اعلام بان نواحی میرسد بر عوام وضعفاء شیعه مشتبه میکند برخی را تحریف و پاره ای را بوجوه ظاهرة الفساد تأویل و بعضی را نفی نسبت مینماید. و بالجمله مردمان نادان فرو مایه را در شبکه خود می اندازد هم مگر به شهوات باطله خود برسد، و الله یحول دون آماله و یجازیه بسوء اعماله، و از جمله نصوص حضرت مستطاب اجل اسلامیان پناهی سید استاد - ادیمت معالیه و بورکت ایامه ولیالیه - در حق او آنست که چندی قبل مسائل متعلقه به امور متعدده از فروع فقهیه و مطالب شرعیه رسید از آن جمله سؤال از اولاد حضرت سید محمد الاعرج ابن موسی المبرقع و از حالات و مقالات این سید غاوی مشکوک النسب - به تفصیلی که در تمامت کشمیر مشهور و متواتر است - بود، حضرت اجل جواب آنها را به این بی بضاعت تفویض فرمودند جواب بر حسب طریقه آن حضرت مناسب مقام نوشته شد و در حق این سید باملاء خود آن جناب - دام ظلّه - مرقوم افتاد غلط میکند نباید باین خرافات و اباطیل گوش داد بلکه اینگونه کلمات موجب استحتماق حد است و بخاتم شریف موشح شد با این همه دست از بیدینی و عوام فریبی بر نمیدارد منه رحمه الله).

حکم مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی نسبت به چنین کسی ثواب لعن جبت و طاغوت

قاصری بر کلام او مطلع شده بتزویقات و تدلیسات این شیطان غاوی فریب خورد، و اگر بر این صحیفه اطلاع یابد از ضلالت باز آید و با طریقه مستقیمه پیوندد، همین قدر هم تعرض کلام او شایسته نبود، چه بیم آنست که اگر کسی نظر کند مسأله ضروریه ای را خلافی گمان کند با اینکه این جاهل کمتر از آنست که نام وی بر زبان علماء جاری شود تا چه رسد به اینکه او را صاحب قولی شمارند و خلافی بوی نسبت کنند.

بالجمله خاتمه این بحث را بنقل يك حديث در ثواب لعن جبت و طاغوت که در عرف اهل بیت از تيم وعدی است و گاه به مطلق غاصبین حقوق عترت زاکیه تأویل شده اقتصار میکنیم:

فاضل زاهد و رع آخوند ملا محمد کاظم هزار جریبی - که از تلامذه استاد اعظم آقای بهبهانی - قدس سره - بوده و خود از فضیله محدثین و عرفای محصلین است - در کتاب (جمع الفضايح لاریاب القبایح) از ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه حدیث میکند که وی از امام همام زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام روایت کرده قال: (من لعن الجبت و الطاغوت لعنة واحدة كتب الله له سبعين الف الف حسنة و محی عنه سبعين الف الف سيئة و رفع له سبعين الف الف درجة و من امسى (1) يلعنهما لعنة واحدة كتب له مثل ذلك، قال فمضى

ص: 378

1- الظاهر من تأمل هذه الفقرة والزيادة التي معها من الباقر عليه السلام ان ما ذكره اولاً مخصوص بالاصباح اذ لو كان ذلك عاماً لم يكن وجه الذكر الا مساءً خصوصاً وعليه بنينا الترجمة لاجل هذا الاستظهار و الله اعلم (منه رحمه الله).

مولانا علي بن الحسين فدخلت على مولينا ابي جعفر محمد الباقر فقلت يا مولاي حديث سمعته من ابيك فقال هات يا ثمالي فاعدت عليه الحديث فقال: نعم يا ثمالي اتحب أن ازيدك فقلت بلى يا مولاي، فقال: من لعنهما لعنة واحدة في كل غداة لم يكتب عليه ذنب في ذلك اليوم حتى يمسي، ومن امسى ولعنهما لم يكتب له ذنب في ليلة حتى يصبح، قال فمضى ابو جعفر فدخلت على مولينا الصادق فقلت حديث سمعته من ابيك وجدك فقال: هات يا أبا حمزة فاعدت عليه الحديث فقال حقا يا أبا حمزة، ثم قال عليه السلام ويرفع له الف الف درجة، ثم قال: ان الله واسع كريم (1).

حاصل مؤدی این حدیث شریف - که در حقیقت سه حدیث است بلکه پنج حدیث و اول را از هر سه امام روایت کرده، و حدیث به اعتبار مروی عنه متعدد میشود بلکه بملاحظه ای شش حدیث میشود، چه زیاده حضرت باقر را نیز از حضرت صادق علیهما السلام روایت کند - آنست که امام فرمود هر که جبت و طاغوت را در روزی يك دفعه لعنت کند خدای تعالی هفتاد هزار هزار حسنه برای او و بنویسد و هفتاد هزار هزار گناه از او محو کند و هفتاد هزار هزار درجه برای او بلند کند و هر که شب يك دفعه آن دو را لعنت کند همین ثواب در دیوانش نوشته شود، أبو حمزه گوید چون علي بن الحسين علیهما السلام در گذشت داخل شدم بر مولای خود أبو جعفر امام محمد باقر علیه السلام گفتم ای مولای من حدیثی از پدر تو شنیدم فرمود بگو من اعاده حدیث کردم فرمود چنین است ای ثمالی دوست داری که من

ص: 379

1- العیاشی: عن زرارة عن ابي عبد الله (من جاء بالحسنة فله عشر امثالها) قال من ذكرهما فلعنهما كل غداة كتب الله له سبعين حسنة ومحى عنه عشر سيئات ورفع له عشر درجات - بحار الانوار 8 / 214 ط کمپانی.

14. تفضیل الأنبياء علی الملائكة

زیاده بر این بگویم؟ عرض کردم بلی ای مولای من.

فرمود هر که يك بار لعنت کند آن دورا در هر صبح، آن روز را بر او گناهی نوشته نشود تا شام کند، و هر که شب کند يك بار آن دورا لعنت نماید آن شب را بر او گناهی نوشته نشود تا صبح کند، أبو حمزه گوید چون باقر علوم النبیین در گذشت به خدمت مولای خود صادق آل محمد علیهم السلام شتافتم و گفتم مولای من حدیثی از پدر و جدت شنیده ام، فرمود بیار ای أبو حمزه من حدیث را خواندم فرمود حق است ای أبو حمزه آنگاه فرمود و بلند میشود برای او هزار هزار درجه یعنی علاوه بر آنچه ذکر شد این نیز هست، آنگاه برای دفع استبعاد از کثرت ثواب فرمود خدای جواد واسع العطاء است یعنی از عموم مکرمات و سعده دایره رحمت خدا دور نیست که به موجب يك عمل قلیل المقدر ثوابی چندان نمایان و عنایتی چنین شایان در حق بنده خالص العقیده موالی أهل بیت علیهم السلام مقرر فرماید، تمام شد محصل حدیث شریف و ما نیز تمام میکنیم کلام را و میگوئیم:

اللهم العن الجبت والطاغوت.

(اللهم العن یزید بن معاویة خامسا والعن عبید الله بن زیاد وابن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل ابی سفیان وآل زیاد وآل مروان الی یوم القیامة)

ج - بار الها لعن کن یزید بن معاویة را در مرتبه پنجم و لعن نما عبید الله پسر زیاد و پسر مرجانه و عمر بن سعد وشمرا و آل ابو سفیان و آل زیاد و آل مروان را تا روز قیامت.

ش - غرض از این دعا استیفای ذکر جمیع آنها است که در قتل سید الشهداء مدخلیتی داشتند یا تسبیب مثل چهار نفر اول یا به امر و مباشرت مثل یزید و ابن

آیه اول " لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي " وتأویل آن در ضمن سه حدیث

زیاد و غیره یا برضا و همراهی مثل آل مروان و بقیه آل ابو سفیان و آل زیاد که در آن زمان حاضر نبودند، و نکته در ذکر ابن مرجانه بعد از ابن زیاد با اینکه مراد یکی است مزید تعبیر و انتقاص او است به این نسب که از طرفین آخذ به اطراف لثامت و دنائت است، و تکرر ذکر شمر در این زیارت مؤید آنست که قاتل آن امام مظلوم آن مخذول بوده، چنانچه اشهر روایت و مشهور مؤرخین است، و تحقیق این حال چون موقوف بر ذکر کیفیت شهادت امام مظلوم است و هیچ وقت نتوانسته ام شرح این مصیبت جان گذار عالم سوز را از کتابی به تفصیل به بینم هم قدرت استقصای او در این کتاب ندارم، و لله در القائل:

افسانه که کس نتواند شنیدنش *** یا رب بر اهل بیت چه آمد از دیدنش (1) و ما ختام این مطلب را بتأویل یکی دو آیه از طریق اهل البیت علیهم السلام که خدای بسؤال از ایشان و بتمسك به ایشان الزام کرده در مذمت اعداء و غاصبین حقوق اهل البیت میکنم که مناسبت تمام با اشخاص مذکوره در فصول دعای شریف دارد:

آیه اولی - قال تعالی (لا اكراه في الدين قد تبين الرشد من الغي) [البقرة 256] یعنی اكراه در دین خدای نیست ایمان از کفر ممتاز شد و بقرینه تأویل بعد مراد از رشد تشیع و از غی تسنن است (فمن يكفر بالطاغوت) پس هر که به طاغوت کافر شود و مراد از طاغوت شیطان است چنانچه:

در (مجمع) از صادق آل محمد علیه السلام روایت کرده و در (تفسیر علی بن ابراهیم قمی) گفته هم الذین غصبوا آل محمد، و این با حدیث حضرت صادق

ص: 381

1- زبان حال امام حسین کنار نعش علی اکبر من که چون خضر رهم پیر شدم بر سر تو *** وای بر حال عمه خونین جگرت

آیه دوم " الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور " وتأويل آن در ضمن چند حدیث

ممکن انطباق است چه مراد از شیطان تواند بود که عدی باشد، و بخاطر چنان است که در اخبار جای دیگر هم این کنایت شده و تأویل شیطان به عدی نیز وارد شده باشد (فقد استمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها) پس به تحقیق که متمسك بعروة الوثقى شده که او را انقطاعی نیست.

در (کافی) از حضرت باقر آورده که عروة الوثقى مودت ما اهل البيت است (1) و این تأویل مؤید حدیث سابق است چه حاصل آن باشد که هر که کافر بغاصبین حقوق آل محمد باشد متمسك بمودت ایشان است، یعنی مودت این جماعت بی بغض دشمنان ایشان صورت نه بندد چنانچه مکرر گذشت.

و در (معانی الاخبار) است که پیغمبر فرمود هر که خواهد تمسك بعروة الوثقى جوید باید متمسك به ولایت برادر و وصی من علی بن ابیطالب شود چه هلاک نمیشود هر که محب و موالی او باشد و نجات نمی یابد آنکه مبغض و معادی او باشد (والله سمیع علیم) و خدا شنواست اقوال مردم را، و دانا است افعال ایشان را.

آیه ثانیة - (الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور) [257 البقره 2] خدای متولی کار اهل ایمان است بیرون می آرد ایشان را از ظلمات بجانب نور (والذين كفروا أولياءهم الطاغوت) و آنان که کافر شدند اولیای ایشان طاغوت است، در تفسیر (علی بن ابراهیم) است که کافران ظالمین آل محمدند و طاغوت غاصبین حقوقند که بمتابعت ایشان ظلم شد (2) (يخرجونهم من النور الى الظلمات) بیرون میکنند ایشان را از روشنائی به تاریکیها، در (کافی) آمده از صادق آل محمد علیهم السلام که (نور) آل محمدند و (ظلمات) اعدای ایشان (3).

ص: 382

1- مناقب ابن شهر آشوب 2/4، تفسیر نور الثقلین ج 1 / 219 رقم 1054.

2- تفسیر نور الثقلین ج 1 / 220 رقم 1063.

3- تفسیر نور الثقلین ج 1 / 217 رقم 1045 از عیاشی.

20. حکم محارب الإمام علي أمير المؤمنين

و هم از ابن ابی یعفور آورده که به صادق آل محمد علیهم السلام گفتم من با دشمنان شما مخالفت میکنم و عجب دارم از قومی که دوستدار شما نیستند و فلان و فلان را دوستند امانت و صدق و وفا دارند و اقوام دیگر که دوست شمایند چنان نیستند، پس مستوی شد و درست نشست و غضبناک روی با من کرد و فرمود دین ندارد آنکه پرستش خدای کند به ولایت امام جائر که از خدای نیست و خدای را عتابی نیست بر آنکه پرستش خدای کند به ولایت امام عادل که از خدای است، گفتم آنان را دین نیست و اینان را عتاب؟ فرمود بلی آنان را دین نباشد و اینان را عتاب، آنگاه فرمود مگر نشنیده ای گفته خدای تعالی (اللّه ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور) یعنی از ظلمات ذنوب بسوی نور مغفرت بواسطه ولایت امام عادل که از خدای است و فرموده (والذین کفروا أولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات) چنین قصد کرده که ایشان بر نور اسلام بودند چون ولایت امام جائر کردند از نور اسلام به ظلمات کفر افتادند و خدای آتش را برای ایشان واجب کرد.

و همین خبر را بزیادتی یک جزو که ذکر میکنیم در (صافی) از (عیاشی) نقل کرده (اولئک أصحاب النار هم فیها خالدون) ایشان اهل جهنمند و در آن مخلدند (1).

(عیاشی) گفته در ذیل حدیث پس اعدای امیر المؤمنین خالد در نارند اگر چند در دین خود در غایت زهد و ورع و عبادت باشند.

آیه ثالته - (ألم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبّات و الطاغوت) [51 النساء 4] مگر نظر نکردی بجانب آنان که داده شده اند نصیبی را از کتاب که ایمان می آورند بجبّات و طاغوت.

ص: 383

1- تفسیر برهان ج 1 / 243 و 244 رقم 1 و 13 از اصول کافی و عیاشی، نور الثقلین 1 / 221 از اصول کافی.

آیه چهارم " اولئك الذين لعنهم الله ومن يلعن الله فلن تجد له نصيراً (52) ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يؤتون الناس نقيراً (53) النساء (4) تفسير وتأویل آن

در تفسیر علی بن ابراهیم رضی الله عنه روایت شده که این آیه نازل شد در حق آنان که غضب حق آل محمد نمودند و حسد بر منزلت ایشان بردند (1).

و از (تفسیر عیاشی) روایت شده که باقر علوم النبیین فرمود که جبت و طاغوت اولی و دومی اند (ویقولون للذین کفروا) و میگویند در حق آنان که کافر شده اند (هؤلاء اهدى من الذین آمنوا سبیلاً) که اینها بهتر به راه راست هدایت شده اند از اهل ایمان.

در (کافی) از حضرت باقر علیه السلام آورده که در تفسیر این فرموده که میگویند در حق ائمه ضلال و دعاء بجانب دوزخ که اینها مهتدی تر از آل محمدند (2).

بنابر این اخبار مراد از آنان که نصیبی از قرآن دارند غاصبینند و اتباع ایشان و مراد از کافرین جبت و طاغوت و نعتل و رابع و احزاب ایشانند از آل مروان و آل عباس که عامه ایشان را بر آل محمد علیهم السلام تقدیم کرده اند.

آیه رابعه - بعد از همین آیه است (اولئك الذين لعنهم الله و من يلعن الله فلن تجد له نصيراً) [52 النساء 4] این جماعت آنانند که خدایشان لعنت کرده، و هر که را خدای لعنت کند هرگز یآوری برای او نخواهی یافت (ام لهم نصيب من الملك فاذا لا يؤتون الناس نقيراً) نصیبی از ملک ندارند که اگر داشته باشند به مردم اندازه تقیری که نقطه سیاه وسط تخم خرما است به کسی ندهند.

در (کافی) از حضرت باقر آورده که مراد از ملك امامت و خلافت است (3).

و از اینجا معلوم میشود که لعن سابق در حق غاصبین خلافت است، و از این قبیل آیات در مذمت اعداء اهل بیت و خصوصاً این چهار نفر و خصوصاً آن دو

ص: 384

1- تفسیر نور الثقلین و تفسیر برهان، از تفسیر قمی ذیل آیه شریفه.

2- نور الثقلین ج 1 / 406 رقم 299 از اصول کافی.

3- نور الثقلین ج 1 / 406 رقم 299 از اصول کافی.

نفر در قرآن بیشمار است و به همین قدر ما اکتفا می کنیم.

اللهم العن اعداء آل محمد لعنا وبيلا.

مطلب رابع در شرح دعای سجده

(اللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم)

ج - بارالها مر توراست ستایش شکر گذاران برای تو بر مصیبت خود.

ش - ناچار در این مقام باید معنی حمد و شکر معلوم شود تا حل این عبارت بشود اگر چه سابقا اشارت کردیم که این دو لفظ از الفاظی است که کثرت تعرض علماء از آنها موجب ملال فضلاء شده، و ما در این مرحله محصل کلام صاحب (کشاف) و سید شریف را در حاشیه (کشاف) ایراد میکنیم، چه وثوق در این امور به ایشان از اکثری بیشتر است، و سابقا در کلام ابن ادریس شنیدی که در هر صنعتی باید به اهل او رجوع کرد، و خلاصه آن بعد از تحریر و انتقاد چنان است که:

حمد: ثنای بلسان بر جمیل اختیاری است، و مدح مرادف او است و نقیض او ذم است، و گاه مدح در ذکر ماثر و نشر مناقب استعمال میشود و نقیض او هجاء است که ذکر معایب و تعداد مثالب است، و مثل (حمدت اللؤلؤ علی صفاءها) ظاهر کلام زمخشری انکار صحت آنست بی تأویل، و بنابر آنچه ذکر شد اخذا عن السید الشریف میتوان رفع اشکال و تصحیح استعمال کرد چه ماثرا را اختصاص به اختیارات نیست.

و شکر: عبارت از مجازات بر نعمت است خواه به زبان باشد تا ثنا شود یا بقلب که اعتقاد باتصاف منعم به صفات کمالیه باشد یا بجوارح که عبارت باشد از تعب در طاعت و تحمل زحمات انقیاد و فرمان برداری، و این شعر معروف که

خوبی حمد خدا در هر جا و هر حال گرچه در مصیبت باشد

گفته اند:

افادتکم النعماء منی ثلثة *** یدی ولسانی والضمیر المحجبا

شاهد هر سه استعمال است.

شکر: آن کاری است که بازاء نعمت آید، و در اینجا سه چیز را فایده انعام ایشان شمرده: یکی دست را که با وی خدمت کند، و این نوعی از شکر شود، و دیگر زبان را او ظاهر است، و دیگر ضمیر را که به محجب وصف کرده تا اشارت به آن باشد که کسی را جز شما به او راهی نیست، و بین شکر و حمد عموم و خصوص است از وجهی نه مطلق چه بعض افراد حمد که ثنای بر غیر نعمت باشد شکر نیست، و بعض افراد شکر که مجازات به قلب و جوارح باشد حمد نیست، و ثنای بلسان بر نعمت حمد و شکر است، و در حدیث آمده که (الحمد رأس الشکر) چه شکر بجوارح قابل تأویل است و شکر بقلب خفی است، و اعلان بذکر جمیل خدای نیست، و آنچه صریح وعلن است شکر بلسان است که حمد باشد، پس مراد به حمد نوع خاصی از او است که رأس شکر قرار داده شده. تا اینجا محصل کلام این دو فاضل تحریر و ناقد بصیر بود.

و باید دانست که حمد خدای در همه جا مرغوب بلکه لازم و واجب است اگر چند [چه ظ] بلا باشد باید گفت (الحمد لله علی السراء والضراء) و آنچه از او آید باید جمیل دانست، چه البته مصالح و حکمی دارد که باید بر هر مصیبتی و هر بلیه کرد، و هیچ منافاتی نیست بین اینکه انسان اگر مظلوم باشد از ظلم شکایت کند و بر ظالم لعنت کند و بر مصیبت تحسر خورد، و خدای را در همه حال حمد و ستایش کند، و تحقیق این مسأله مستمد از مبادی عقلیه و مبانی نقلیه است که در شرح آنها خروج از طور این مختصر است. و در اینجا دقیقه ای است که از بیان آن ناگزیریم:

ص: 386

حضرت امام محمد باقر در جواب جابر میفرماید من پسندم آنچه را که او میپسندد

و شرح او چنانست که اشاره کردیم که متعلق بشکر نعمت است پس ناچار باید بر ملایم واقع شود چنانچه صبر بر نا ملایم است، و این سر حدیث معروف است که (الایمان نصف صبر و نصف شکر) چه آدمی در هیچ حال از ملایم و یا ناملایمی خالی نیست، پس گاه باید صبر کند و گاه شکر، و صبر مقابل جزع است، و شکر مقابل کفران که نوعی از کفر است قال تعالی (لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید) [17 ابراهیم 14] و چون مقابل شکر بدتر است پس خود شکر از درجه صبر عالی تر خواهد بود، و این در اول مرتبه سلوک انسانیت است، و چون چند مرقاة در این سلم بالا روند به حدی رسند که آنچه از او آید نعمت بینند اگر چه مصیبت و شدتی باشد و آن ثمره محبت است و مقتضای عدم انکار چه به باطن و چه به ظاهر چنانچه در اخبار وارد است که:

جابر عبد الله الانصاری در آخر عمر خود که به پیری و ضعف و عجز مبتلا شده بود امام محمد باقر علیه السلام به عیادت وی تشریف قدوم ارزانی فرمود و از حال او سؤال کرد گفت در حالیم که پیری از جوانی و بیماری از تندرستی و مرگ از زندگانی را دوست دارم و حیات را بر مرگ نمیگزینم.

امام علیه السلام فرمود من باری چنانم که اگر مرا پیر دارد پیری دوست دارم، و اگر برنا دارد برنائی، و اگر بیمار دارد بیماری، و اگر تندرست دارد تندرستی، و اگر مرگ دهد مرگ، و اگر زندگی بخشد زندگی، جابر چون این سخن از آن حضرت شنید بر روی آن حضرت بوسه داد و گفت صدق رسول الله که مرا گفت تو یکی از فرزندان من [را] میبینی هم نام من (بیقر العلم كما بیقر الثور الارض) (1).

ص: 387

1- این حدیث را به این نحو نیافتم و لیکن بعضی از روایاتی که رسیده است راجع به رضای رسول خدا و ائمه معصومین به تقدیرات پروردگار عالمیان چنین است: ابن قولویه: بالاسناد عن محمد بن الحسین بن علی بن الحسین عن ابیه، عن جده عن علی بن ابیطالب ع قال: زارنا رسول الله... ثم قام الى مسجد في جانب البيت [و صلی] و خر ساجدا فبکی، فأطال البكاء، ثم رفع رأسه فما اجترأ منا أهل البيت احد يسأله عن شیء. فقام الحسین ع: یدرج حتی یصعد [صعد - المصدر] علی فخذی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فأخذ برأسه الى صدره ووضع ذقنه علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ثم قال: یا ابا ما بیکیک، فقال: یا بنی انی نظرت الیکم الیوم فسررت بکم [الیکم - الاصل] سرورا لم اسر بکم مثله قط، فهبط الي جبرئیل فأخبرني انکم قتلی وان مصارعکم شتی فحمدت الله علی ذلك، وسألته لکن الخیرة - کامل الزیارات 58، بحار الانوار 44 / 234 الرقم 21 وج 66 / 355 الرقم (11)، عوالم العلوم 122. ابن عساکر: أخبرنا أبو بکر رستم بن ابراهیم بن أبي بکر الطبري بطابر ان انبأنا محمد بن یزید المبرد، قال: قيل للحسن بن علی: ان أبا ذر یقول: الفقر أحب الي من الغنى، والسقم أحب الي من الصحة فقال: رحم الله أبا ذر، أما أنا فأقول: من اتكل علی حسن اختيار الله له لم یتمن انه في غير الحالة التي اختار الله تعالی له، وهذا حد الوقوف علی الرضا بما تصرف به القضاء ترجمة الامام الحسن المجتبی 159 ط بیروت والشیخ أبو محمد عقیف الدین الیافعی فی (الارشاد والتطریز) 132 ط القاهرة و فی (البدایة والنهاية) 398 ط مصر مثله الا انه ذکر بدل قوله (لم یتمن غیر ما اختار الله له): (لم یتمن أن یكون في غير الحالة التي اختار الله له). الخوارزمي: أخبرنا أبو عبد الله الحافظ، سمعت الحافظ الزبير بن عبد الواحد سمعت الشافعي یقول: مات ابن للحسین علیه السلام فلم یر به کابة فعوتب علی ذلك فقال: انا أهل بیت نسال الله فیعطینا، فاذا أراد ما نکره فیما یحب رضینا - مقتل الحسین للخوارزمي 147 ط الغري، احقاق الحق 11 / 429 عنه و کتاب (الحسین) للسید علی جلال المصري، بلاغة الحسین ص 296 الرقم 63 عنه. وقال الامام علی بن الحسین فی الحدیث: حدثنا سلیمان بن أحمد، قال ثنا الحسن بن المتوکل قال: ثنا أبو الحسن المدائني عن ابراهیم بن سعد قال: سمع علی بن الحسین ناعية فی بيته وعنده جماعة فنهض الى منزله ثم رجع

الى مجلسه، فقيل له: امن حدث كانت الناعية؟ قال: نعم، فعزوه وتعجبوا من صبره فقال: انا اهل بيت نطيع الله فيما نحب، ونحمده فيما نكره - (حلية الاولياء) 3 / 138 ط مطبعة السعادة بمصر، مجد الدين ابن الاثير في (المختار في مناقب الاخيار) 27 نسخة الطاهرية بدمشق، احقاق الحق 12 / 82 عنهما. وقال الامام محمد الباقر عليه السلام: ندعوا الله فيما نحب فاذا وقع الذي نكره لم نخالف الله عز وجل فيما احب - (حلية الاولياء) 3 / 187 ط السعادة بمصر، احقاق الحق 12 / 194 عنه. وقالت زينب عليها السلام [في جواب ابن زياد كيف رأيت صنع الله بأخيك]: ما رأيت الا جميلا هؤلاء قوم كتب الله عليهم القتل فبرزوا الى مضاجعهم... - مثير الاحزان ص 91، بحار الانوار 45 / 116، عوالم العلوم 383. وقالت: (فالحمد لله الذي ختم لاولنا بالسعادة [والمغفرة]، ولاخرنا بالشهادة والرحمة ونسأل الله أن يكمل لهم الثواب ويوجب لهم المزيد ويحسن علينا الخلافة انه رحيم ودود وحسبنا الله ونعم الوكيل) اللّهُوف 76، بحار الانوار 45 / 133، عوالم العلوم 435.

دو حدیث در این موضوع

و بدین سبب آن جناب را باقر علوم الاولین والاخرین خوانند و اشاره به این مقام نیز نموده سید الشهداء در خطبه خروج از مکه آنجا که فرمود (رضانا أهل البيت رضا الله) (1).

خلاصه سخن آنکه شکر بر ملائیم اگر باشد مقام اوایل است، و اگر نا ملائیم هم به ملاحظه صدور از محبوب حقیقی نعمت حساب شود شکر بر او کند، و این نتیجه رضا است که او ثمره محبت است، و مقام او آخر و اکابر است.

ص: 390

1- دو حدیث در باره (فضل الرضا به قضاء الله): العدة، عن البرقي، عن محمد بن علي، عن علي بن اسباط عمّن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لقي الحسن بن علي عليه السلام عبد الله بن جعفر فقال: يا عبد الله كيف يكون المؤمن مؤمنا وهو يسخط قسمه، ويحقر منزلته والحاكم عليه الله، وأنا الضامن لمن لم يهجمس في قلبه الا الرضا ان يدعو الله فيستجاب له - الكافي بحار الانوار 43 / 351 الرقم 25 ط طهران.

چند شعر در مقام شکر و رضا بامر خدا

و اشاره به این مقام کرده آنکه گفته:

گر آسوده در مبتلا میپسندد *** پسندیدم آنچه او خدا میپسندد

چرا دست یازم چرا پای کوبم *** مرا دوست بی دست و پا میپسندد (1) و چون ائمه علیهم السلام همیشه اتباع خود را به مقامات عالیه دعوت کنند، و به مراتب بلند عموم شیعه را به قرائت این دعا که ترجمان مقام راضیان است و شکر بر مصیبت را مشتمل است امر فرموده اند، هم مگر از برکات این دعای مبارک به این مقام ارجمند ورتبت بلند فائز شوند.

ص: 391

1- گر آسوده گر مبتلا می پسندد *** چه خوشتر از این کوبه ما میپسندد همو دشمنان را عطا میفرستد *** همو دوستان را بلا میفرستد ندانیم ناخوش کدام است یا خوش *** خوش است آنکه بر ما خدا میپسندد چرا دست یازم چرا پای کوبم *** مرا خواجه بیدست و پا میپسندد خطای من ای دوست بر من چه گیری *** مرا عفو او با خطا میپسندد طیبیا بدرمان دردم چه کوشی *** مرا در داد بی دوا میپسندد نشاطا توانا و بینا است یارت *** برو ناتوان باش تا می پسندد

تفسیر ورود و یوم الورد

(الحمد لله على عظيم رزيتي)

ج - حمد مر خدای را بر مصیبت بزرگ من.

ش - تکرار این کلام بر سبیل التفات غیابی به جهت تنصیص بر ثبات در مقام حمد بر این مصیبت است، علاوه بر اینکه تصریح به بزرگی این خطب هائل ورزء عظیم در او شده، وافتنان وتلون در وجوه حمد وانحاء ستایش و اظهار استسلام وانقیاد برای اوامر الهیه - که اکمل صفات مؤمنین واحسن حالات متقین است - نیز در او شده.

(اللهم ارزقني شفاعة الحسين عليه السلام يوم الورد)

ج - بار الها روزی کن مرا شفاعت حسین علیه السلام در روز قیامت.

ش - اخبار داله بر شفاعت ائمة و خصوصاً سید الشهداء بسیار است، و ما اشاره به این باب در سابق کرده ایم (1) و بیش از این مجال ذکر نیست.

ورود: در اصل لغت چنانچه از کتب فن استفاده میشود آمدن بسر چشمه و جای آبست و مقابل آن صدور است.

ویوم الورد: قیامت است به جهت آنکه بر خدای تعالی وارد میشوند و به محضر حکم و سلطنت قاهره او حاضر میشوند یا ملاحظه اینکه بر مشرعه رحمت الهیه مؤمنین را آن روز ورودی است یا به جهت اینکه همه خلق به حکم (وان منکم الا- واردها) [71 مریم 19] در جهنم ورود میکنند، ناجیان بیرون میروند وعاصیان میمانند. واللہ اعلم.

ص: 392

1- ذیل (یبلغني المقام المحمود) ج 2 ص 55.

(وثبت لي قدم صدق عندك مع الحسين واصحاب الحسين الذين بذلوا مهجهم دون الحسين)

ج - و ثابت کن از برای من قدم صدقی با حسین و با اصحاب حسین که خون خود را در پیش روی حسین ریختند.

ش - بذل: دادن چیزی است چنانچه در (منتهی الارب) است.

و مهجه: بمعنی خون مجتمع در باطن قلب است چنانچه مطرزی و غیر او گفته اند و کنایت از جان است چه حیات بسته به اوست پس (بذل مهجه) کنایه از همان شهید شدن است.

و (دون): چنانچه از (قاموس) و (منتهی الارب) استفاده میشود مأخوذ است از (دان یدون) یعنی دون و خسیس شدن و به معنی پست است، و میگویند هذا دون فلان یعنی پست تر از او است، و گاه بمعنی جلو و عقب استعمال میشود و هر دو به همین اعتبار است، و گاه بمعنی قرب استعمال میشود به ملاحظه اینکه امام و وراء شیء قریب اویند و معنی عند که برای او ذکر شده از همان دون بمعنی امام است، و چون جهات شیء و هر چه پستر از او است غیر از او است، گاهی دون بمعنی غیر استعمال میشود، و در عبارت زیارت میشود مراد (امام الحسین) باشد یا (عند الحسین) و به هر وجه مقصود آنست که بذل مهجه و سفک دم خود کردند در سبیل محبت و راه نصرت او علیه السلام.

و اما معنی تثبیت قدم صدق را سابقا ذکر کرده ایم و اختلاف در او و آنچه مختار خود ما است به اندازه مقتضای حال مشروح شد (1) دیگر به تکرار نباید پرداخت.

ص: 393

در شرح دعای مشهور به دعای علقمه، اگر چه در باب اول دانستی که این نسبت غلط است و راوی دعا صفوان است هر چند آنچه غرض از شرح این زیارت شریف بود بیش از این قدر نبود، چه سابقا اشاره کردیم که این دعا جزء این عمل شریف نیست ولی به جهت اتمام خدمت و تکمیل نفع اولاً ترجمه ای از ألفاظ این دعا میشود تا عموم برادران دینی از قرائت او بهره مند شوند، آنگاه شرح الفاظ مشکله و تراکیب عویصه او را نه باسلوب شرح بلکه بطریق بیان و توضیح که در کتب شیخ بهائی قدس سره و مجلسی قدس سره و غیرهما مسلوک شده بغایت اختصار متعرض میشود و به ضرورت ترجمانی بایستی دیگر باره دعای مبارک را یاد کنیم اگر چه مؤدی بتکرار شود باکی نیست، هو المسلك ما کررته يتضرع وهذه نسخة الشریفة:

دعاء بعد از زیارت عاشورا

يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّه، يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ، يَا كَاشِفَ كُرْبِ الْمَكْرُوبِينَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، يَا صَرِيحَ الْمُسْتَضْرِحِينَ، وَيَا مَنْ هُوَ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ، وَيَا مَنْ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ، وَيَا مَنْ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى، وَبِالْأَفْقِ الْمُبِينِ، وَيَا مَنْ هُوَ الرَّحْمَانُ الرَّحِيمُ عَلَى الْعَرْشِ السُّتُوَى، وَيَا مَنْ يَعْلَمُ خَائِئِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ، وَيَا مَنْ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ خَافِيَةٌ، يَا مَنْ لَا تَسْتَبِيهُ عَلَيْهِ إِلَّا صَوَاتُ، وَيَا مَنْ لَا تُغْلِظُهُ الْحَاجَاتُ، وَيَا مَنْ لَا يُرْمِيهِ إِلَّا الْحَاحُ الْمُلْحِحِينَ، يَا مُدْرِكُ كُلِّ فَوْتٍ، وَيَا جَامِعَ كُلِّ شَمْلٍ، وَيَا بَارِيَّ النَّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ، يَا مَنْ هُوَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ، يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ، يَا مُنْفَسَ الْكُرْبَاتِ، يَا مُعْطِيَ السُّؤْلَاتِ، يَا وَلِيَّ الرَّغَبَاتِ؛ يَا كَافِيَ الْمُهْمَاتِ،

ای خدا، ای خدا، ای خدا، ای پاسخ دهنده خواسته بیچارگان، ای برطرف کننده اندوه اندوهگینان، ای فریادرس دادخواهان، ای دادرس دادجویان، ای آن که به من از رگ گردن نزدیک تر است، ای آن که میان شخص و دلش پرده می شود، ای آن که بر دیدگاه برتر و افق و نواحی روشن قرار داری، ای آن که بخشنده و مهربان است و بر حکومت کشور هستی استیلا دارد، ای آن که خیانت چشم ها و آنچه را سینه ها پنهان کنند می داند، ای آن که هیچ پوشیده ای بر او پنهان نیست، ای آن که صداها بر او اشتباه نشود، ای آن که نیازمندی ها، او را به خطا نیندازند، ای آن که اصرار اصرارکنندگان او را به ستوه نیاورد، ای دریابنده هر از دست رفته، ای گردآورنده هر پراکنده، ای آفریننده جان ها پس از مرگ، ای آن که هر روز در کاری است، ای برآورنده حاجات، ای بیرون آورنده غم ها از دل ها، ای بخشنده خواهش ها، ای سرپرست رغبت ها؛ ای کفایت کننده امور مهم،

يَا مَنْ يَكْفِي مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا يَكْفِي مِنْهُ شَيْءٌ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ، وَعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيِّكَ، وَبِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَإِنِّي بِهِمْ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ فِي مَقَامِي هَذَا، وَبِهِمْ أَتَوَسَّلُ، وَبِهِمْ أَتَسَدَّقُ إِلَيْكَ، وَبِحَقِّهِمْ أَسْأَلُكَ وَأُقْسِمُ وَأَعَزِّمُ عَلَيْكَ، وَبِالشَّانِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ وَبِالْقَدْرِ الَّذِي لَهُمْ عِنْدَكَ، وَبِالَّذِي فَضَّلْتَهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ، وَبِإِسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ، وَبِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ، وَبِهِ أَبْنَيْتَهُمْ وَأَبْنَيْتَ فَضْلَهُمْ مِنْ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّى فَاقَ فَضْلَهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعاً، أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّىَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي، وَتَكْفِيَنِي الْمُهَيَّمَّ مِنْ أُمُورِي، وَتَقْضِيَ عَنِّي دِينِي، وَتُجِيرَنِي مِنَ الْفَقْرِ، وَتُجِيرَنِي مِنَ الْفَاقَةِ، وَتُعِينَنِي

ای آن که از هر چیز کفایت کند و کفایت نکند در آسمان ها و زمین از او چیزی، از تو می خواهم به حق محمد خاتم پیامبران و علی امیر مؤمنان و به حق فاطمه دختر پیامبرت و به حق حسن و حسین، من در این جایگاه به وسیله آنان به تو توجه می کنم و به ایشان متوسل می شوم و به آنان به درگاه تو شفاعت می خواهم و به حق آنان از تو درخواست می کنم و سوگند می خورم و تو را سوگند می دهم و به مقامی که برای آنان نزد توست و به حق منزلتی که برای آنان پیش تو است و به آنچه آنان را بر جهانیان برتری دادی و به حق نامت که آن را نزد آنان قرار دادی و از میان جهانیان، آنان را به آن نام ویژه نمودی و به آن نام وجودشان و برتری شان را از برتری جهانیان آشکار نمودی تا مزیت آنان بر مزیت همه جهانیان برتری گرفت، از تو می خواهم بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و غم و نگرانی و رنج و ناراحتی ام را برطرف کنی و مرا از امور مهمم کفایت نمایی و قرضم را ادا کنی و از تهیدستی و درماندگی پناهم دهی و از درخواست نمودن از مخلوقات بی نیازم سازی

2 - همراه داشتن تربت امام حسین علیه السلام برای دفع ترس

عَنِ الْمَسْأَلَةِ إِلَى الْمَخْلُوقِينَ؛ وَتَكْفِيَنِي هَمٌّ مِنْ أَخَافُ هَمَّهُ، وَعُسْرٌ مِنْ أَخَافُ عُسْرَهُ، وَحُزُونَةٌ مِنْ أَخَافُ حُزُونَتَهُ، وَشِدْرٌ مِنْ أَخَافُ شِدْرَهُ، وَمَكْرٌ مِنْ أَخَافُ مَكْرَهُ، وَبَغْيٌ مِنْ أَخَافُ بَغْيِهِ، وَجَوْرٌ مِنْ أَخَافُ جَوْرَهُ، وَسُلْطَانٌ مِنْ أَخَافُ سُلْطَانَهُ، وَكَيْدٌ مِنْ أَخَافُ كَيْدَهُ، وَمَقْدَرَةٌ مِنْ أَخَافُ مَقْدَرَتَهُ عَلَيَّ، وَتَرَدُّدٌ عَنِّي كَيْدَ الْكَيْدَةِ، وَمَكْرَ الْمَكْرَةِ . اللَّهُمَّ مَنْ أَرَادَنِي فَأَرِدْهُ، وَمَنْ كَادَنِي فَكَادْهُ، وَاصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُ وَمَكْرَهُ وَبَأْسَهُ وَأَمَانِيَهُ وَأَمْنَعُهُ عَنِّي كَيْفَ شِئْتَ وَأَتَى شِئْتَ . اللَّهُمَّ اشْغَلْ عَنِّي بِفَقْرٍ لَا تَجْبُرُهُ، وَبِبَلَاءٍ لَا تَسْتُرُهُ، وَبِإِفَاقَةٍ لَا تَسُدُّهَا، وَبِسَقَمٍ لَا تُعَافِيهِ، وَذُلٍّ لَا تُعْرِضُهُ، وَبِمَسْ كَنَةٍ لَا تَجْبُرُهَا؛ اللَّهُمَّ اضْرِبْ بِالذُّلِّ نَصَبَ عَيْنِيهِ، وَأَدْخُلْ عَلَيْهِ الْفَقْرَ فِي مَنْزِلِهِ، وَالْعِلَّةَ وَالسَّقَمَ فِي بَدَنِهِ حَتَّى تَشْغَلَهُ عَنِّي

و از من کفایت کنی آزار کسی را که از آزارش می ترسم و دشواری کسی را که از دشواری اش هراس دارم و ناهمواری کسی را که از ناهمواری اش بیم دارم و شر کسی که از شرش می ترسم و فریب کسی که از فریبش وحشت دارم و تجاوز کسی که از تجاوزش بیم دارم و بی عدالتی کسی که از بی عدالتی اش می ترسم و از چیرگی کسی که از چیرگی اش وحشت دارم و نقشه کسی که از نقشه اش بیم دارم و قدرت کسی که از قدرتش به خود می ترسم و از تو می خواهم که بدانندیشی بدانندیشان و حیلۀ حیلۀ گران را از من بگردانی، خدایا هر که قصد من کرده قصدش کن و هر که درباره من بدانندیشی کرد، در حقش بدانندیشی کن و از من حیلۀ و نیرنگ و نیرو و آرزویش را بازگردان و او را از من بازدار هرگونه که خواهی و هر کجا که خواهی، خدایا او را از من سرگرم کن به فقری که جبرانش نکنی و به بلایی که نپوشانی اش و به نیازی که مسدود نکنی و به دردی که تندرستی اش ندهی و ذلّتی که عزیزش نمایی و مسکنتی که جبرانش نمایی؛ خدایا خواری ای بر او بزن که نصب العینش گردد و تهیدستی را بر او در خانه اش وارد کن و بیماری و درد را در بدنش تا او را از من سرگرم کنی به سرگرمی سرگرم کننده ای که فراغتی برایش نباشد و یاد مرا از یادش ببر،

3 - گرفتن سبحة تربت سید الشهداء و ثواب و فضل او

بِسْمِ غُلِّ شَاغِلٍ لَأَفْرَاقَ لَهُ، وَأَنْسِهِ ذِكْرِي كَمَا أَنْسَيْتَهُ ذِكْرَكَ، وَخُذْ عَنِّي بِسَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَلِسَانِهِ وَيَدِهِ وَرِجْلِهِ وَقَلْبِهِ وَجَمِيعِ جَوَارِحِهِ، وَأَدْخِلْ عَلَيْهِ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ السُّقْمَ وَلَا تَسُدِّفْهُ حَتَّى تَجْعَلَ ذَلِكَ لَهُ شِعْلاً شَاغِلاً بِهِ عَنِّي وَعَنْ ذِكْرِي، وَاکْفِنِي يَا كَافِي مَا لَا يَكْفِينِي سِوَاكَ فَإِنَّكَ الْكَافِي لَا كَافِي سِوَاكَ، وَمُفَرِّجٌ لَا مُفَرِّجَ سِوَاكَ، وَمُغِيثٌ لَا مُغِيثَ سِوَاكَ، وَجَارٌّ لَأَجَارَ سِوَاكَ، خَابَ مَنْ كَانَ جَارُهُ سِوَاكَ، وَمُغِيثُهُ سِوَاكَ، وَمَفْرَعُهُ إِلَى سِوَاكَ، وَمَهْرَبُهُ إِلَى سِوَاكَ، وَمَلْجَأُهُ إِلَى غَيْرِكَ، وَمَنْجَاهُ مِنْ مَخْلُوقٍ غَيْرِكَ، فَأَنْتَ ثِقْتِي وَرَجَائِي وَمَفْرَعِي وَمَهْرَبِي وَمَلْجَأِي وَمَنْجَأِي، فَبِكَ أَسْتَنْجِحُ، وَبِكَ أَسْتَنْجِحُ؛ وَيَمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ وَأَتَوَسَّلُ وَأَتَسَفَّعُ، فَاسْأَلُكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ، فَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ وَإِلَيْكَ

همچنان که یاد خود را از یادش بردی و بازدار از من گوش و چشم و زبان و دست و پا و قلب و همه اعضایش را و در همه آن ها بر او بیماری وارد کن و شفایش نده تا آن را قرار دهی برای او سرگرمی سرگرم کننده ای از من و یاد من؛ و کفایت کن ای کفایت کننده، آنچه را که غیر تو کفایت نکند، به درستی که تویی کفایت کننده ای که کفایت کننده ای جز تو نیست و گشایش دهنده ای جز تو نمی باشد و پناه دهنده ای که پناه دهنده ای جز تو وجود ندارد، نومید گشت کسی که پناه دهنده اش جز تو و فریادرسش جز تو و پناهگاهش جز تو و گریزگاهش جز تو و ملجأش جز تو و جای نجاتش از مخلوق غیر توست، پس تویی آرامش و امیدم و پناهگاه و گریزگاهم و ملجأ و جای نجاتم، به تو گشایش می خواهم و به توستگاری می جویم؛ و به وسیله محمد و خاندان محمد سوی تو رو می کنم و متوسل می شوم و شفاعت می خواهم، ای خدا، ای خدا، ای خدا، تو را سپاس و شکر، شکایت تنها به سوی توست و تویی که به یاری و کمک خواسته شده ای،

4 - تربت امام حسین همراه میت قرار دادن و مخلوط کردن آن با حنوط

الْمُسْتَتَكِي وَأَنْتَ الْمُسْتَتَعَانُ، فَاسْأَلْكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ أَنْ تُصَدِّقَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تُكْشِفَ عَنِّي غَمِّي وَهَمِّي وَكَرْبِي فِي مَقَامِي هَذَا كَمَا كَشَفْتَ عَنْ نَبِيِّكَ هَمَّهُ وَعَمَّهُ وَكَرْبَهُ، وَكَفَيْتَهُ هَوْلَ عَدُوِّهِ، فَانْشِفْ عَنِّي كَمَا كَشَفْتَ عَنْهُ، وَفَرِّجْ عَنِّي كَمَا فَرَّجْتَ عَنْهُ، وَانْشِفْ عَنِّي كَمَا كَفَيْتَهُ، وَاصْرِفْ عَنِّي هَوْلَ مَا أَخَافُ هَوْلَهُ، وَمُؤَوِّدَةَ مَا أَخَافُ مُؤَوِّدَتَهُ، وَهَمَّ مَا أَخَافُ هَمَّهُ، بِإِلَاءِ مُؤَوِّدَتِي عَلَيَّ نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ، وَاصْرِفْ بَقِيَّةَ حَوَائِجِي، وَكَفَايَةَ مَا أَهَمَّنِي هَمُّهُ مِنْ أَمْرِ آخِرَتِي وَدُنْيَايَ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَلَيْنِكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا بَقِيََتْ وَبَقِيَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِكُمَا وَلَا فَرَّقَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنِكُمَا؛ اللَّهُمَّ

از تو می خواهم ای خدا، ای خدا، ای خدا، به حق محمد و خاندان محمد که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و اندوه و نگرانی و پریشانی مرا در این حالت برطرف کنی، همچنان که از پیامبرت نگرانی و غم و پریشانی را برطرف نمودی و او را از هراس دشمنش کفایت کردی و از من برطرف کن همچنان که از او برطرف کردی و از من بگشای همچنان که از او گشودی و مرا کفایت کن همچنان که او را کفایت کردی، از من برگردان هراس آنچه را که از هراسش می ترسم و هزینه آنچه را که از هزینه اش می ترسم و پریشانی آنچه را که از پریشانی اش بیم دارم، بدون هیچ زحمتی از این بابت بر وجودم و مرا بازگردان به برآوردن حاجاتم و کفایت آنچه مرا نگران کرده، نگرانی اش از کار آخرت و دنیا، ای امیرمؤمنان و ای اباعبدالله، بر شما از سوی من سلام خدا همیشه تا هستم و تا شب و روز هست و خدا این زیارت را آخرین بار از زیارت شما قرار ندهد و بین من و شما جدایی نیندازد؛

أَحْيَيْ حَيَاةَ مُحَمَّدٍ وَذُرِّيَّتِهِ، وَأَمْنِي مَمَاتِهِمْ، وَتَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِمْ، وَأَحْسِرُنِي فِي زُمْرَتِهِمْ، وَلَا تَفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَتَيْتُكُمْ زَائِرًا وَمُتَوَسِّلًا إِلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، وَمُتَوَجِّهًا إِلَيْهِ بِكُمْ، وَمُسْتَشْفِعًا بِكُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي حَاجَتِي هَذِهِ فَاشْفَعْ لِي فَإِنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ، وَالْجَاهَ الْوَجِيهَ، وَالْمَنْزِلَ الرَّفِيعَ وَالْوَسِيلَةَ، إِنِّي أَنْقَلِبُ عَنْكُمْ مُنْتَظِرًا لِتَنْجِزِ الْحَاجَةِ وَقَضَائِهَا وَنَجَاحِهَا مِنَ اللَّهِ بِشَفَاعَتِكُمْ لِي إِلَى اللَّهِ فِي ذَلِكَ فَلَا أُخِيبُ، وَلَا يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا خَائِبًا خَاسِرًا، بَلْ يَكُونُ مُنْقَلَبِي مُنْقَلَبًا رَاحِحًا مُفْلِحًا مُنْجِحًا مُسْتَجَابًا بِقَضَاءِ جَمِيعِ حَوَائِجِي وَتَشَفُّعًا لِي إِلَى اللَّهِ؛ انْقَلَبْتُ عَلَى مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ

خدایا زنده بدار مرا چون زندگی محمد و فرزندان او و بمیران مرا چون مرگ آنان و جانم را بگیر بر آیین ایشان و محشور کن مرا در زمره آنان و بین من و ایشان هیچ گاه جدایی مینداز، حتی به اندازه چشم برهم زدنی در دنیا و آخرت. ای امیر مؤمنان و ای اباعبدالله، به خاطر زیارتتان به سوی شما آمدم و به خدای پروردگارم و پروردگارتان متوسل شدم و به وسیله شما متوجه به سوی اویم و به پیشگاه خدا به وسیله شما درباره این حاجتم خواستار شفاعتکم، پس شما برای من شفاعت کنید که برای شما نزد خدا مقام ستوده و منزلتی آبرومند و جایگاهی بلند و وسیله است، من از نزد شما باز می گردم، درحالی که چشم به راه تحقق حاجت و برآمدن و به انجام رسیدنش از سوی خدا به شفاعت شما به درگاه خدا برای خود درباره آن هستم، پس ناامید نگردم و نمی باشد بازگشت گاهم نومیدانه و زیان کارانه، بلکه بازگشت گاهم بازگشت گاه برتر، قرین امید و اجابت می باشد، با برآورده شدن تمام حوایجم و برایم به درگاه خدا شفاعت کنید؛ بازگشتم را بر آنچه خدا خواست و هیچ نیرو و توانی نیست جز به خدای [بلندمرتبه بزرگ]،

حضرت صادق کیسه ای داشتند دارای تربت ابي عبد الله عليه السلام وقت نماز آن تربت را بر سجاده ميریختند و سجده بر او میکردند و میفرمودند سجده بر تربت ابي عبد الله پاره میکند هفت حجاب را

إِلَّا بِاللَّهِ، مُفَوَّضاً أَمْرِي إِلَى اللَّهِ، مُلْحِجاً ظَهْرِي إِلَى اللَّهِ، مُتَوَكِّلاً عَلَى اللَّهِ، وَأَقُولُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَكَفَى، سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا، لَيْسَ لِي وَرَاءَ اللَّهِ وَوَرَاءَكُمْ يَا سَادَتِي مُنْتَهَى، مَا شَاءَ رَبِّي كَانَ وَمَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَسْأَلُكُمْ اللَّهُ، وَلَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنِّي إِلَيْكُمْ، أَنْصَرَفْتُ يَا سَيِّدِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَوْلَايَ وَأَنْتَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا سَيِّدِي وَسَلَامِي عَلَيْكُمْ مُتَّصِلٌ مَا اتَّصَلَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ؛ وَاصِلٌ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ غَيْرٌ مَحْجُوبٍ عَنْكُمْ سَلَامِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَأَسْأَلُهُ بِحَقِّكُمْ أَنْ يَشَاءَ ذَلِكَ وَيَفْعَلَ فَإِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ. انْقَلَبْتُ يَا سَيِّدِي عَنْكُمْ تَائِباً حَامِداً لِلَّهِ شَاكِراً رَاجِعاً لِلْإِجَابَةِ، غَيْرَ آسِسٍ وَلَا قَانِئٍ، آتِياً عَائِداً رَاجِعاً إِلَى زِيَارَتِكُمْ، غَيْرَ رَاغِبٍ عَنْكُمْ وَلَا مِنْ زِيَارَتِكُمْ، بَلْ رَاجِعٌ عَائِداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ،

وگذارکننده ام کارم را به خدا، با تکیه دادنم به خدا، در حال توکل بر خدا و می گویم خدا مرا بس و کافی است، می شنود خدا صدای کسی را که او را خواند، برای من و برای خدا و برای شما ای سرورانم سرحدی نیست، آنچه پروردگارم خواست شد و آنچه نخواهد نمی شود، هیچ نیرو و توانی نیست جز به خدای [بلندمرتبه بزرگ]، شما را به خدا می سپارم و خدا این زیارت را آخرین زیارت من از شما قرار ندهد، بازگشتم، ای آقای من ای امیر مؤمنان و مولای من و تو ای اباعبد الله ای سرور من و سلامم بر شما پیوسته باد تا شب و روز پیوسته است؛ این سلام به شما رسنده است، نه اینکه سلامم از شما پوشیده باشد، اگر خدا خواهد و از او می خواهم به حق شما اینکه بخواهد آن را و انجام دهد، زیرا او ستوده و بزرگوار است، ای دو سرورم از نزد شما بازگشتم، در حال توبه و سپاس برای خدا و شکرگذاری و امیدوار به اجابت، بدون یأس و ناامیدی، در حالی که بازگردنده و بازگشت کننده و رجوع کننده به سوی زیارت شمایم، نه روگردان از شما و نه از زیارتتان، بلکه رجوع کننده و بازگشت کننده ام اگر خدا بخواهد و هیچ نیرو و توانی نیست جز به خدای [بلندمرتبه بزرگ]،

تفسر " يا الله يا الله يا الله... "

يَا سَادَتِي رَغِبْتُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى زِيَارَتِكُمْ بَعْدَ أَنْ زَهَدَ فِيكُمْ وَفِي زِيَارَتِكُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا، فَلَا حَيِّبِي اللَّهُ مَا رَجَوْتُ وَمَا أَمَلْتُ فِي زِيَارَتِكُمْ إِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ.

ای آقایانم به سوی شما و زیارتتان اشتیاق داشتم، پس از آنکه اهل دنیا نسبت به شما و زیارتتان چشم پوشی کردند، خدا مرا از آنچه در زیارت شما امید و آرزو کردم ناامید نسازد به درستی که او نزدیک و پاسخ دهنده است.

قوله عليه السلام (يا الله يا الله) الى آخره

ابتداء فرموده به تمجید و تحمید و ثنای ذات مقدس حضرت رب العزة جلت عظمته، چنانچه در اخبار دیگر نیز وارد شده در اینمعنی، در (عدة الداعي) از حارث بن المغيرة حدیث میکند که صادق آل محمد فرمود (ایاکم اذا اراد ان یسئل أحدکم ربه شیئا من حوایج الدنيا حتی یبدء بالثناء علی الله عز وجل [والمدحة له - المصدر] والصلوة علی النبی وآله ثم یسئل الله حوائجه (1)).

وچند خبر دیگر نیز روایت کرده که در یکی عیص بن القاسم آورده که ابو عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام فرمود هر گاه کسی از شما حاجتی خواهد باید ثنا کند بر پروردگار خود و مدح کند او را، چه يك تن از شما چون حاجتی طلبید از سلطان مهیا کند برای او بهترین آنچه بتواند از سخن را، پس چون حاجتی طلبید تمجید کنید خدای عزیز جبار را، و مدح کنید او را و ثنا گوئید بر او.

ص: 402

1- عدة الداعي ص 97 بحار الانوار 314 / 90 ط لبنان، ودعوات للراوندي وبحار الانوار 312 / 90 ط لبنان.

تفسیر "یا من یحول بین المرء وقلبه"

قوله علیه السلام: (یا من هو أقرب الی من حبل الوریث)

این عبارت اقتباس از قرآن مجید است.

وحبل: به معنی رگ است.

وورید: دورک بزرگ مکتف به گردن است که او را شاه رگ میگویند، وبقای آدمی منوط به او است وعله ظاهریه حیوة وجود او، واقربیت از او کنایه از کمال احاطه و غایت اقتدار بر وجود او است اگر چه او بی خبر است کما قیل:

دوست نزدیکتر از من به من است *** وین عجب تر که من از وی دورم

این سخن با که توان گفت که دوست *** در کنار من و من مهجورم

و شرح حقیقت این مقام در کتب مفصله شده، و از حوصله ادراک اکثر مردم بیرون است، (و ما اکثر الناس ولو حرصت بمؤمنین) [103] یوسف 12].

قوله علیه السلام (یا من یحول بین المرء وقلبه)

مراد از قلب: یا مرتبه عقل انسانی است حیلولت بغلبه محبت او است بین آدمی و بین عالم مصلحت اندیشی ظاهری که مقتضای عقول ناقصه است، چنانچه آن يك لازمه فرط محبت است چنانچه بیخبران واعدای سید الشهداء علیه السلام علامت کردند که با قلت انصار وکثرت اعداء با ظن هلاکت عزیمت سفر کربلا کرد؟ و بعضی جواب داده اند که ظن سلامت داشت، و اینها از حق دور است، بلکه حق جواب آن است که آن مظلوم به هوای (ان الله شاء ان یراک قتیلا) حرکت کرد، و خود پپای خود بیامد تا شربت شهادت بچشد، وگویی سعادت از عالمیان در رباید، ونعم ما قیل فی حقه علیه السلام:

با هوایش در تمور و دی خوشیم *** ماهی آیم و مرغ آتسیم

تیغ بر سر همچو افسر میبریم *** تشنگی چون آب کوثر میخوریم

وحدیث صریح که سابقاً گذشت (1) در حق اصحاب آن جناب (لا یجدون مس الم الحدید) گواه امین و شاهد عدل این مدعا است.

وجه دیگر اینکه مراد از قلب عزم و نیت آدمی باشد، و حیلولة کنایه از تغییر عزم و تقلیب قلب باشد، چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده (عرفت الله بفسخ العزائم) (2) وجه دیگر اینکه مراد انساء معلومات آدمی باشد، و بنابر این قلب فهم است.

قوله علیه السلام: (یا من هو بالمنظر الاعلی والافق المبین)

این کنایه است از علو قدر و ظهور امر چه اگر چیزی در منظری باشد که بالاتر از او نیست البته علو قدر دارد، و اگر در افق آشکار باشد یعنی طرف آسمان از سمت مشرق البته جای انکار و اختفاء ندارد، و این بر سبیل تمثیل امر معنوی بامر حسی است.

قوله علیه السلام (یا من یعلم خائنة الاعین)

در خائنه اعین چند وجه است:

چه بعضی گمان کرده اند که خائنه مصدر است و به معنی خیانت و مراد نظر دزدی و پنهانی نگاه کردن است به آنچه نظر باوردا نیست.

و بعضی گفته اند: مراد رمز و غمز است که اشاره به چشم و جفن باشد.

ص: 404

1- ذیل و اصحاب الحسین حدیث (د) - ص 362.

2- عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم وحل العقود ونقض الهمم - قصار الحکم شماره 250.

تفسیر "یا من لا یغلطه الحاجات"

و پاره ای توهم کرده اند: که مراد اینستکه بگوید دیدم با اینکه ندیده، و ندیدم با اینکه دیده، و این بمناسبت آنست که رؤیت کار چشم است پس دروغ در جهت او خائنه امین است.

و اوجه آنست که خائنه را اسم فاعل از خیانت اعتبار کنیم و او صفت موصوف محذوف است، مثل حرکت و اشباه او، و مراد اعم از معنی اول و ثانی باشد (1) و این معنی را اگر چه در جائی ندیدم ولی به جهت ضیق وقت، مجال مراجعه نبود، و گمانم چنان است که ذوق ادباء مقتضی تعیین او است.

قوله علیه السلام (یا من لا یغلطه الحاجات)

چون عادت بشر آنست که بغلبه حکم سهو و نسیان اگر حوائج بسیار بر کسی وارد شود البته تضاعف حاجات و مترادف مطالب موجب غلط و اشتباه شود، ثنای بر خدای - به احاطه علم و عدم تطرق غفلت - کرد.

قوله علیه السلام (یا من لا یرمه)

ابرام: افعال است، و یرم: بمعنی ملال است یعنی ملول نمیکند او را چنانچه در ترجمه گذشت.

ص: 405

1- این عبارت اقتباس از آیه شریفه (یعلم خائنة الاعین و ما تخفی الصدور [19 التغبان 40] است و بقرینه (ما تخفی الصدور) مقصود خیانت های چشم است که در پنهانی از دیده ها انجام میگیرد، و از این مطلب اشکال بر مؤلف محترم معلوم میشود، چون فرموده مقصود مطلق کارهای خائنه چشم است، جز اینکه بفرماید مقصود مطلق خیانت های پنهانی و رمزی است که نوعا کسی از او اطلاع پیدا نمیکند.

تفسير " فانی به اتوجه اليك في مقامي هذا "

قوله عليه السلام (يا من هو كل يوم في شأن) این نیز اقتباس است از قرآن یعنی هر روز او را شغلی است گروهی میآفریند و گروهی میمیراند، و گروهی را رزق میدهد، و گروهی را محروم میدارد، چنانچه از مفسرین نقل شده، و تواند بود که مراد از يوم محل ظهور انوار آثار قدرت خدای باشد، و علی هذا مراد از (شأن) ظهورات و امارات عزت او است، چنانچه در دعای کمیل است (وباسماءك التي ملأت ارکان كل شیء) پس خلاصه معنی آنست که او را در هر موجودی تجلی و در هر شیء اثری است، ونعم ما قال ابو العتاهیه:

فيا عجباً كيف يعصى الاله *** ام كيف يجحده جاحد

وفي كل شیء له آية *** تدل على انه واحد

وقد ابداع ابو نواس بقوله في مقطوعه بشعر:

تأمل في رياض الارض وانظر *** الى آثار ما صنع الملوك

عيون من لجين ناظرات *** على اطباقها ذهب سبيك

على قضيب الزبرجد شاهدات *** بان الله ليس له شريك

قوله عليه السلام (فاني بهم [اتوجه اليك في مقامي هذا وبهم - المصدر] اتوسل)

ظاهر اینستکه این کلام در مقام استدلال بر دعوی سابق است که گفته (اسألك) (1) یعنی شاهد اینکه من تو را به حق ایشان سؤال میکنم این حالت فعلیه من است که توجه و توسل و تشفع باشد، و علی هذا جمله (وبحقهم اسألك) تأکید و تأیید اسألك

ص: 406

1- به حق محمد وعلی و بحق...

تفسیر "وتجبرني من الفقر" و "كيد الكيدة" و "فكده"

سابق است و الله اعلم.

قوله عليه السلام (اقسم واعزم عليك)

میگویند عزمت علیه قسم دادم او را و اصل عزم الزام به چیزی است، و در عبارت زیارت جایز است که تأکید (اقسم) باشد، و ممکن است که بمعنی الزم باشد یعنی راضی به ترك او نیستم.

قوله عليه السلام: (وباسمك الذي جعلته عندهم...)

در اخبار وارد شده که اسم اعظم نزد ایشان است، بلکه خود ایشان اسم اعظمند.

قوله عليه السلام: (وتجبرني من الفقر)

حقیقت جبر اصلاح است، و در اینجا اشراب معنی نجات شده که متعدی به (من) آمده و الله اعلم.

قوله عليه السلام (كيد الكيدة)

ترك اعلال در این کلمه به جهت رعایت ازدواج و تأخر اصل - که بمراعات وزن او ترك اعلال شده یعنی مکره - ضرر ندارد چنانچه در (نهج البلاغه) مکرّم وارد است (غیر مأزور و لا مأجور) که در اصل موزور بوده، و در فقره معروفه جبریه و قدریه که جماعتی گفته اند در صورت اجتماع اسکان باء غلط است نیز چنین است.

ص: 407

تفسر "اللهم اشغله..." و "ومسكنة..."

قوله عليه السلام (فكده)

اشاره کردیم سابقا (1) که صحت این استعمالات (2) دلیل جواز اطلاق کاند است بر خدای تعالی.

قوله عليه السلام (اللهم اشغله...)

امام علیه السلام که این دعا را کرده در حق اعدای او البته جایز است، ولی بنابر این اگر عداوت دینی با کسی داشته باشند شاید بتوانند بخوانند، و الا باید قصد اعدای اهل البيت کنند، یا در این جزء از دعا محض تعبد بخوانند و الله اعلم.

قوله عليه السلام (ومسكنة)

این مصدر جعلی است از لفظ مسکین و حقیقت او در فارسی بیچاره است، و او اشد از فقیر است، و از اینجا معلوم میشود معنی (الفقیر والمسکین اذا اجتماعا افترقا واذا افترقا اجتماعا) چه در صورت اجتماع البته معنی بیچاره گی مراد است، و در صورت افتراق اراده معنی اعم جایز است.

ص: 408

-
- 1- ذیل اسست اساس الظلم والجور علیکم اهل البيت ج 1 ص 274 و ذیل صلی الله علیه وآله وسلم فائده 5 - ج 2 / 25.
 - 2- در قرآن مجید مثل (واملی لهم ان کیدی متین) [183 الاعراف 7 و 45 القلم 68] و (انهم یکیدون کیدا واکید کیدا) [16 الطارق 86] - ودعاها و زیارات.

تفسیر " من مخلوق غیرک " و " واتشفع "

قوله علیه السلام (نصب عینیه)

در (قاموس) تردید در غلط بودن فتح کرده، و عادت او در تردید وجود خلاف است، و موجود در نسخ فتح است، اگر چه تتبع تام نکردم به هر وجه اگر فتح ثابت شد دلیل صحت است و الا احتیاط خواندن به هر دو وجه است، و مراد از نصب العین آن چیزی است که پیش روی کسی نصب شود و از این جهت کنایه از مطلوب شده.

قوله علیه السلام (وخذ عني)

ظاهر اینست که مراد به اخذ در این مقام صرف و دفع است، و تواند بود که مراد به کلمه مجاوزت معنی بدلیت و عوضیت باشد یعنی تو بجای من چشم و گوش او را بگیر چه من نمیتوانم تو میتوانی، و این بعید است.

قوله علیه السلام (شاغلا به عني)

ظاهر اینست حال از ضمیر فاعل تجعل است و ضمیر در کلمه (به) راجع بذلك است و الله أعلم.

قوله علیه السلام (من مخلوق غیرک)

توصیف مخلوق به غیر از باب تنصیص بر مابینت خالق و مخلوق است.

قوله علیه السلام (واتشفع)

در این عبارت تشفع بمعنی طلب شفاعت آمده مثل استشفاع اگر چه در

تفسیر "ومؤنة... الی آخره" و "واصرفنی"

کتب لغت ندیدم ولی این استعمال حجت است، و از این قبیل ألفاظ که لغویین ذکر نکرده اند در فصیح لغت و متن عربیت بسیار است که نمیتوان احصا کرد، و ما مکرر اشاره کرده ایم که ألفاظ ائمه علیهم السلام بر مشرب ادبا حجتند خصوصاً صادقین علیهما السلام فصاعدا چه آنها در طبقه اشخاصی هستند که احتجاج باقوال ایشان میشود مثل کمیت و معاصرینش، و رواة اخبار ما کمتر از عبد الرحمن بن اخی الاصمعی و اصمعی ناصبی و أبو عبیده خارجی لواطه کن نبوده اند، پس مانع از استدلال و احتجاج ندارد جز عدم التفات باصول لغت و تقلید لغویین بی بصیرت و الله العاصم.

قوله عليه السلام (ومؤنة)

الی آخره اشتقاق این لفظ از (مان) است و وزن او فعلولة است و لهذا جمع او مؤن آمده مثل سفن، و احتمال اشتقاق از (آن) تا وزن مفعوله شود مثل مقوله وجهی ندارد (1).

قوله عليه السلام (واصرفني)

این کلام مبنی بر آنست که آدمی که دعا میکند و روی دلش را متوجه مقصود حقیقی کرده گویا سفری کرده و مسافتی طی کرده، و انصراف و انقلابی برای او لازم است، و باین اعتبار تصریح شده در دعای أبو حمزه که فرموده (وان الراحل اليك قريب المسافة) و به این ملاحظه در این دعا و دعاهاى دیگر که در حال حضر

ص: 410

1- دنباله این بحث در نسخه های کتاب (قوله ما أهمني همه) آمده، و این اشتباهی بوده که از نسخ بوجود آمده و ما او را اصلاح کردیم و (قوله واصرفني) و شرح او را جلو آوردیم.

تفسر " ما أهمني همه " و " يا امير المؤمنين و " من زيارتكما "

باید خواند لفظ (اقلبني) و (انقلب) و (انقلب) بسیار وارد شده، و از این روی ما در ترجمه گفتیم از در خانه توبر میگردم.

قوله عليه السلام (ما أهمني همه)

این نسبت یابر سبیل مبالغه و تأکید است یا مراد از (هم) آن امری است که محل اهتمام است و الله أعلم (1).

قوله عليه السلام (يا أمير المؤمنين)

چون این زیارت بعد از زیارت امیر المؤمنین بود خطاب به آن جناب شده، و اگر کسی اولاً آن زیارت یا زیارت دیگر آن حضرت را بخواند امر سهل است و الا از همین جا ابتدای کلام با امیر المؤمنین میکند، و چون سید الشهداء علیه السلام از اغصان آن شجره مبارکه است خطاب به آن جناب در اثنای زیارت سید الشهداء به ملاحظه اظهار آنست که زیارت او زیارت تو است.

قوله عليه السلام (من زيارتكما)

من ابتدائیه است گویا مبدء عهد زیارت بوده، و منتهی میشود به انصراف، و این نکته موجب حسن کلمه (من) شده.

ص: 411

1- نسخه های موجود بعد از (قوله عليه السلام ما أهمني همه) (قوله من زيارتكما) ذکر شده بود و ما عبارت را اصلاح کردیم و (قوله عليه السلام يا أمير المؤمنين) را مقدم داشتیم.

قوله علیه السلام (مستجابا)

وصف انقلاب به مستجاب (1) که صفت دعا است مجاز در اسناد است که چون ملابس با حوائج است که استجابت وصف آنها است به عاریه صفت حوائج را برای او اثبات کرده اند، و تواند بود که مستجاب مثل مشکوک و مولود مشتمل بر حذف و ایصال باشد و در اصل مستجاباً فیه فرض شود، و بنابر این وصف حقیقی میشود، و الله أعلم.

قوله علیه السلام (وتشفعا)

ظاهر اینست به تشدید باشد از باب تفعل چه معنی او که لغویین تعرض کرده اند شفاعت کردن است، چنانچه در (منتهی الارب) است، و بر نسخه تخفیف جهتی از برای حذف نون تشیه ندانسته ام مگر اینکه فلا اخیب بنصب خوانده شود، و فاء برای تعلیل باشد مثل (لو ما تأتینی فتحدثنی) و سایر فقرات عطف بر او بشود و تشفعا هم از معطوفات او باشد، و تواند بود که عطف باشد بر معنی (به قضاء حاجتی) و تقدیر (أن) ناصبه بقرینه این عطف شود، و ممکن است که و او بمعنی مع باشد، چنانچه (لا- تشرّب اللبن وتأکل السمک أي مع اکل السمک) گفته اند و این مورد اگر چه از موارد قیاسیه نیست ولی مانع از او نیست ظاهراً، هر چند هیچ یک از این احتمالات خالی از مناقشه و مخالفت سلیقه نیست، و الله أعلم.

قوله علیه السلام (علی ما شاء الله)

مجلسی علیه الرحمة فرموده مراد اینستکه بر این کلام بر میگرددیم، و بنابر

ص: 412

1- به اینکه گفته (بل یكون منقلبي منقلباً راجحاً مفلحاً منجحاً مستجاباً).

تفسیر "واقول حسبی اللہ وکفی" و "سمع اللہ لمن دعا" و "لیس وراءکم"

این مراد قول (ما شاء اللہ) است، و خبر (ما) محذوف است، مثل کائن یا کان و امثال او.

(ولا حول ولا قوة الا باللہ) عطف بر (ما شاء اللہ) است، و ممکن است مراد معنی باشد نه لفظ یعنی بر آنچه خدای خواسته، ولا حول ولا قوة الا ب اللہ انشاء توحید افعال است به جهت تعلیل و مناسبت آنکه باید انقلاب را متعلق بر وجود مشیت کرد، و معنی اول به نظر خالی از بعد نیست.

قوله عليه السلام (واقول حسبی اللہ وکفی)

کفی ظاهراً تأیید و تأکید معنی حسبی است، و ممکن است جمله استثنافیه باشد و ضمیر راجع بقول (حسبی اللہ) یا نفس جمله باشد، و به هر وجه مؤید احتمال ما در عبارت سابقه و مبعده احتمال (بحار) است، چه اگر مراد از او (قول) بود انساب آن بود که اقوال با یکدیگر ذکر شود.

قوله عليه السلام (سمع اللہ لمن دعا)

تواند بود که جمله خبریه باشد در مقام تمجید و توحید حضرت باری تعالی و اظهر اینست که جمله دعائیه باشد چنانچه در (سمع اللہ لمن حمده) احتمال داده اند.

قوله عليه السلام (لیس وراءکم)

یعنی جز شما کسی نیست که منتهی شوند ارباب حوائج به او، یعنی هر محتاجی که به کسی متوسل شود بالاخره سلسله حاجات به شما میرسد، و حل عقود مشاکل در عهده انامل عواطف و فواصل شما است.

تفسیر "وانت یا ابا عبد الله" و "سلامی" و "انشاء الله"

قوله عليه السلام (وانت يا ابا عبد الله)

عطف است بر امیر المؤمنین و (یاء) نداء که بر او داخل شده به جهت قاعده نحویه مسلمه که (یغتفر فی الثواني ما لا یغتفر فی الاوائل) است، بلکه این قاعده را شیخ اجل شیخ جعفر النجفی قدس سره در (قواعد مختصره) خود در فقه تسریه کرده و ایراد نموده، و آنچه از سید محقق داماد - قدس سره - در السنه اهل علم مشهور است که فرموده لفظ (أبت) بر وزن قلت است (1) از (اوب) بمعنی رجوع و عطف بر انصرف است در کلام آن علامه نامدار ندیده ام، و اگر باشد ضعیف و نوعی از تصحیف است، و نظیر این اینستکه سید اجل غیاث الدین عبد الکریم بن طاووس الحسنی رضی الله عنه در کتاب (فرحة الغری) آورده که یکی از ادباء کتابی در تصحیف نوشته و حدیث معروف (تختمو بالعقیق) را گمان کرده که تصحیف است، و صحیح (تخیموا بالعقیق) است یعنی خیمه در عقیق بزیند که محلی است قرب مدینه که میقات حاج عراقی است، و از این قبیل غرایب متتبع ملتفت در کتب علما بسیار می یابد.

قوله عليه السلام (سلامی) ظاهر اینستکه سلام نایب فاعل محجوب بوده باشد، و تواند بود که (غیر محجوب) خبر بعد از خبر باشد و سلام بدل ذلك باشد، و این بغایت بعید است.

قوله عليه السلام (انشاء الله) ممکن است که تعلیق بر مشیت برای تبرک باشد مثل (لتدخلن المسجد الحرام

ص: 414

1- یعنی بدل (أنت يا ابا عبد الله) (أبت يا ابا عبد الله) است.

انشاء الله [27 الفتح 48] و بنا بر این (وأسئله ان يشاء ذلك) جمله استینافیه باشد، و اظهر بحسب سياق عبارت آنست که (انشاء الله) برای شرط واقعی باشد و او برای عطف شود.

واحق بحسب رعایت رسم کتابت اینستکه اگر این کلمه برای تبرک باشد چون في الحقيقة مراد تعلیق نیست متصلاً نوشته شود، و اگر برای اشتراط و تعلیق باشد (ان) جدا و (شاء) جدا نوشته شود.

قوله عليه السلام (غير آيس ولا قانط)

ظاهراً ایاس و قنوط فرقی نداشته باشند در مجاری استعمالات، و جمع بین آنها به جهت تأکید است مثل مکر و کید، و مانند (اوب) و (رجوع) و (عود)، و این عادت عرب است که جمع بین مترادفات میکنند اگر چه در واقع ترادف نباشد، و هر يك به مناسبتی استعمال شده باشد، ولی از کثرت تبادل و تناوب در مقام استعمال در بسیاری از مواضع خصوصیات دست نیامده و معلوم نشده، و الله اعلم.

و آن قدر که نوشتیم در بیان الفاظ این دعا کافی است اکثر اهل علم را، والحمد لله اولاً و آخراً و باطنا و ظاهراً علی توفیقه لاتمام الباب الثانی من هذا الشرح الشریف مع كثرة الشواغل وقلة البضاعة وعدم المهلة لصرف الوقت فيه، وما ذلك الا ببركات من خدمته به، وهو سيدنا المظلوم أبو عبد الله الحسين سلام الله عليه، وقد حصل لي آثار التأیید وهبت علي نسمات من قدسه من التوفيق والتسديد، وكتب مصنفه الفقير الى باب ربه الغني العاصم أبو الفضل بن المحقق المرحوم أبي القاسم حوسبا حسابا يسيرا و اوتيا خيرا كثيرا في الارض المقدسة والبقعة المباركة سر من رأى في عصر يوم عاشوراء في سنة 1309 من الهجرة النبوية حامداً مستغفراً مصلياً مسلماً.

شکر و ثنا

سپاس خدای را که چنین توفیق بزرگی را نصیب این بی مقدار نمود و با عنایات بی پایانش این نا چیز را توانی بخشید که در زمره زمزمه گویان قافله سالار شهیدان و یاورانش بگویم:

درون شعله چو پروانه سوختم ای دوست بدین امید که از عاشقان حساب شوم و با پایان دادن کار تحقیق و تصحیح و تعلیق و ذکر فهرست کامل و نشر این کتاب شریف که لبریز از نکات ادبی و علمی و عرفانی و ولایتی است - که گفته شده در موضوع خود بی نظیر و شایسته توجه است - نام خود را در دفتر متوسلین به حضرتش قرار داده.

قم المقدسة وعش آل محمد و حرم امن فاطمة معصومه سلام الله علیها - سید علی فرزند علامه بزرگوار... حاج سید مرتضی موحد ابطحی دامت افاضاته.

ختام و مسک

من وجد برد حبنا علی قلبه فلیکثر الدعاء لآمه فانها لم تخن اباه - الامام الصادق علیه السلام - معانی الاخبار.

قلب هر کس خنک از آتش عشق ما شد *** خوش بحالش که ورا تحفه چنین اعطاء شد

دم بدم مادر خود را بنوازد بدعا *** که زیباکی وی این عشق بما پیدا شد

دشمن ما نشود آنکه عقیف الام است *** خصم را گو که به پرسد زکه او پیدا شد

شعر عربي در اين موضوع

شاعر اهل البيت - احمد قاضى زاهدى

ونعم ما انشد المولى محمد طاهر القمي المتوفى 1098 في ذلك:

سلامة القلب نحتني عن الزلزل *** وشعلة العلم دلتنني على العمل

طهارة الاصل قادتني الى كرم *** كرامتي ثبتت في اللوح في الازل

قلبي يحب [علياً] ذا العلم فلذا *** ادعوا لامي في الابكار والاصل

محبة [المرتضى] نور لصاحبها *** يمشي بها آمنة من آفة الزلزل

لزمت حب [علي] لا افارقه *** وداده من جناني قط لم يزل

اخو النبي امامي قوله سندي *** لقوله تابع ما كان من عملي

اطعت حيدرة ذا كل مكرمة *** امام كل تقي قاضر الامل

صرفت في حب آل المصطفى *** عمري من مال عنهم اليه قط لم امل

باب المدينة منجانا وملجاناً *** ما انحل مشكلنا الا بحل علي

لولا محبة طه للوصي لما *** اتى يشاركه في طيب الاكل

ولاية المرتضى في (خم) قد ثبتت *** بنص افضل خلق الله والرسول

نص النبي عليه فوق منبره *** عليه اشهد اهل الدين والدول

قد نص في الدار عند الاقربين على *** خلافة [المرتضى] جدا بلا هزل

ان الامامة عهد لم تنل احداً *** سون المصون من الزلات والخطل

اطعت من ثبتت في الكون عصمته *** وعفت كل جهول سئ العمل

قد ردت الشمس للمولى ابي حسن *** روعي فدا المرتضى ذي المعجز الجلل

طوبى له كان بيت الله مولده *** كمثله مولده ما كان للرسول

و خوشا بر حال كسى كه با زبان حال ميگويد:

من غم مهر حسین با شیر از مادر گرفتم *** روز اول کامدم دستور تا آخر گرفتم

بر مشام جان زدم يك قطره از عطر حسینی *** سبقت از مشک و گلاب و عنبر گرفتم

و چه خوشتر حال آن کس که مدالی این چنین نصیبش شده:

من ز در بار حسین ابن علي ماهانه دارم *** کی دگر چشم طمع بر مردم بیگانه دارم

تا گرفتم دست خط نوکری از مادر او *** بر در دربار آن شه منصب ماهانه دارم

کتاب نامه زیارت عاشوراء

از آنجا که زیارت عاشوراء در بین زیارات رسیده شده از مبادی وحی اهمیت بسزائی دارد، مورد توجه علماء و بزرگان دین قرار گرفته و از اینرو کتابها و رساله‌هائی در پیرامون آن به رشته تحریر در آوردند، و هر کدام هدف و منظوری را تعقیب نموده: بعضی متعرض جهت سند و مدرک او شده و گروهی ثواب خواندن و آثار و برکات و کیفیت توسل به آن را بیان کرده و دسته ای شرح لغات و جملات او را دنبال نموده و برای اطلاع عموم آن مقدار که از برخورد با کتابهای خطی و چاپی و بررسی فهرست ها بدست آمده است ذکر میکنم:

الف - مخطوطات

1 - تذکره الزائرین (مختصر)

تألیف: أبو محمد حسن بن محمد طباطبائی ساروی متوفی حدود 1351

ص: 418

التقريب ضرورة دينية وخطوة مباركة

است نسخه خطی به شماره 4373/7 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود و شرح مختصر تمام زیارت را در بردارد.

2 - تذكرة الزائرين (مفصل) یا صدق الحور في شرح زيارة العاشور

تأليف أبو محمد حسن بن محمد طباطبائي ساروي متوفى حدود 1351 نسخة این رساله به شماره 43738 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی موجود.

مؤلف از شاگردان شيخ الشريعة اصفهانی و ميرزا محمد علي چهاردهی و شيخ عبد الله مازندرانی - رضوان الله عليهم اجمعين - بوده و این رساله را پس از سال 1328 نوشته است از مقایسه این رساله و رساله پیشین چنین بر میآید که مؤلف ابتداء رساله مختصر را نوشته و سپس رساله مفصل، اما رساله مفصل تا شرح جمله (عليكم مني جميعا سلام الله) است، رجوع شود به فهرست کتابخانه ج 12 ص 84 - 83

3 - جنة السرور في تحقيق كيفية زيارة العاشور

تأليف: شيخ علي بن جعفر شريعتمدار استرآبادی متوفى 1315 نسخة خطی آن به خط مؤلف به زبان عربی تحت شماره 3090/3 در کتابخانه آية الله مرعشي نجفی در قم موجود.

رجوع شود به فهرست کتابخانه ج 8 / 315 - 314، الذريعة ج 5 / 158.

4 - رسالة في زيارة عاشوراء

تأليف ميرزا محمد علي شهرستانی حائری متوفى حدود 1290 رجوع شود به الذريعة 12 / 80

ص: 419

گونه تلمیذ علی، باطل نازع علیا فی مسائل

5 - رساله فی زیارة عاشوراء

تألیف: مولی محمد جعفر استر آبادی (1263 - 1197) و نسخه ای از او نزد شیخ مهدی شرف الدین در شوشتر موجود و ممکن است این نسخه همان نسخه شماره 2527 کتابخانه سپهسالار باشد - رجوع شود به الذریعه 79 / 12

6 - رساله فی روایة زیارت العاشور

تألیف یا کتابت از نصر الله بن حسن حسینی.

در این رساله عنایت به بررسی و تصحیح سند زیارت عاشورا شده و در مجموعه که در سال 1237 نوشته شده است در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید به شماره 2527 / 3 نگهداری میشود و این کتاب غیر رساله ای است که در کتابخانه دانشکده حقوق و در شماره 29 این کتابنامه ذکر شده است رجوع شود به فهرست کتابخانه ج 5 / 90 - 89.

7 - رساله فی زیارة عاشوراء

شیخ نصر الله بن عبد الله الشبستری مینویسد: ولبعض الاساطین من فقهاء بلدنا القاطنین فی المشهد المقدس العلوی - علی مشرفه آلاف التحية والثناء - تألیف فی زیارة عاشوراء رجوع شود به اللؤلؤ النضید ص 38.

8 - رساله در آداب زیارت عاشوراء

نسخه این رساله به شماره 4373 / 9 در کتابخانه مجلس شورای اسلامی

ص: 420

1. ما هو المراد من التقريب؟

موجود، نویسنده فهرست کتابخانه این رساله را از تألیفات شیخ محمد باقر بن ملا محسن اصطهباناتی دانسته است، اما با ملاحظه اصل نسخه احتمال دارد فصلی از رساله دیگر باشد رجوع شود به فهرست کتابخانه مجلس 12 / 85 - 84

9 - رساله زیارت عاشوراء

مؤلف این رساله شناخته نشده نسخه ای از این رساله به شماره... در موزه بریتانیا (لندن) موجود است رجوع شود به نسخه های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) ج 4 / 663.

10 - رساله کیفیت زیارت عاشوراء

تألیف مولی محمد محسن بن محمد سمیع کاشانی متوفی 1222 از نوادگان مولی محسن فیض کاشانی صاحب تفسیر صافی نسخه این رساله به شماره 1 / 2217 کتاب خانه آیه الله العظمی گلپایگانی موجود رجوع شود به فهرست کتابخانه ج 3 / 197 وجملی از شرح حال مؤلف و آثار وی در مقدمه آیه الله العظمی مرعشی نجفی بر کتاب (معادن الحکمة في مکاتیب الائمة) صفحه - : 49) مذکور است.

و نسخه هائی از کتابهای ایشان در کتابخانه فیض مهدوی در کرمانشاه موجود، رجوع شود به فهرست کتابخانه فیض مهدوی در نشریه تراثنا شماره 9.

11 - زیارة عاشوراء و کیفیتها

تالیف شیخ محمد حسین بن قاسم قمشه ای نجفی متوفی 1336 و شرح حال او را (نقباء البشر) ص 635 ذکر نموده است و نسخه ای از این رساله در کتابخانه

ص: 421

486 - إذا كان الإسراء بالجسد ففي الروايات خيال وإلا فلا خيال.

مرحوم سید محمد علی قاضی طباطبائی در تبریز موجود، مؤلف به قمشه ای کبیر مشهور و هم عصر مرحوم شیخ محمد حسین بن ابی طالب قمشه ای بوده.

رجوع شود به گنجینه دانشمندان 5 / 391 - 390 والذریعة 12 / 79 ونسخه های خطی (نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران) ج 7 / 518.

12 - زاد المؤمنین

تالیف سید محمد تقی نقوی هندی (معاصر) به زبان اردو، در باره اعمال عاشوراء و زیارت عاشوراء و خواص آن نوشته شده و در مطبعه نول کشور در لکهنو طبع شده - رجوع شود به الذریعة 12 / 11.

13 - شرح مختصر (مصباح المتهدد) یا (مصباح الصغیر)

تالیف سید بهاء الدین علی بن عبد الکریم الحسینی یا نوشته سید زین الدین علی بن عبد الحمید نجفی بنابر اختلاف نظری که در این موضوع موجود است.

این کتاب در قرن هشتم نوشته شده و مؤلف آن از بزرگان و برجسته های علمی بوده و علامه مجلسی (ره) در باره کتاب او چنین فرموده است (جاء بعض فضلاء تستر بهذا الشرح الی اصفهان فرأیته عنده و لم یکن فیه کثیر فائدة بل هو مقصور علی بیان تراکیب الالفاظ و ما یتعلق بالعریبه ونحو ذلك - الذریعة ج 2 / 500).

و مرحوم قاضی نور الله مرعشی در (مجالس المؤمنین) ج 1 / 15 - 13 طبع اسلامیة و مولی احمد نراقی در (خزائن) ص 465 ط اسلامیة نیز از این کتاب مطالبی نقل نموده اند و برای اطلاع بیشتر از این کتاب و مؤلف بزرگوارش مراجعه شود به:

ص: 422

2. التعرف الصحيح على المذاهب

1 - اعيان الشيعة ج 41 / 310 - 305 رقم 9064.

2 - امل الامل شيخ حر عاملی ج 2 / 192.

3 - تاسيس الشيعة 295.

4 - ريحانة الادب ج 1 / 294.

5 - سفينة البحار ج 1 / 116.

و کتابهای دیگری را که پا ورقي های روضات الجنات ج 4 / 353 - 347 ذکر کرده است.

و نسخه این کتاب به شماره 4568 - کتاب خانه آية الله مرعشی در قم موجود است - فهرست کتابخانه 12 / 143 و چون زیارت عاشورا در (مصباح المتهدج) آمده و این کتاب شرحی است برای او باید این کتاب را نخستین شرح برای زیارت عاشورا به حساب آورد.

14 - شرح جمله (یا ثار الله وابن ثاره)

تالیف شیخ علی اکبر بن محمد امین لاری قرن 13 این رساله مفصل سال 1284 تالیف و نسخه ای از آن به شماره 1 / 4086 در کتاب خانه آية الله مرعشی نجفی موجود و فهرست کتابخانه ج 11 / 100 - 99 او را ذکر کرده است.

15 - شرح زیارت عاشورا

تالیف شیخ مفید بن محمد نبی شیرازی متولد 1251 متوفی 1325 میرزا محمد نصیر فرصت شیرازی در قصیده ای فارسی تاریخ تألیف را 1303 ذکر کرده و در فهرست کتابخانه آية الله مرعشی چنین معرفی شده شرح مزجی بسیار مفصلی که در موضوعات ادبی و تاریخی و اعتقادی بحث میکند و در اول کتاب مقدمه است

ص: 423

3. الرجوع إلى أحاديث أئمة أهل البيت

در فضل زیارت امام حسین و معنی عاشوراء اوایل ماه رمضان 1303 شروع به تألیف و روز سوم ذی القعدة از همان سال پایان یافته است.

و نسخه ای از این کتاب به شماره 375 کتابخانه آیه الله مرعشی موجود و در فهرست کتابخانه ج 1 / 394 - 393 تعریف مفصلی از کتاب و مؤلف نموده است و در آثار العجم 30 - 26 شرح حال او مذکور و کتاب دانشمندان و سخن سرایان فارس 2 / 506 - 493 شرح حال او را ذیل (داور) که تخلص وی بوده ذکر کرده است و به الذریعه 13 / 308 مراجعه شود.

16 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف مرحوم میرزا محمد علی چهاردهی نجفی متوفی 1334 و نسخه ای از او در کتابخانه نداده مؤلف مرحوم سید مرتضی مدرس مدبری بوده و ایشان وقف کتابخانه آستان قدس رضوی کرده و اکنون دو نسخه از این رساله در کتابخانه آستان قدس رضوی همراه با چند رساله دیگر از تألیفات مؤلف به شماره های 9357 و 12370 بخش مخطوطات نگهداری میشود.

تاریخ تألیف 1326 هجری قمری است و نسخه 12370 بهتر از نسخه دیگر است و در مقدمه شرح صحیفه سجادیه مؤلف تاریخ تألیف شرح زیارت عاشوراء را 1332 ذکر کرده و این يك اختلافی است که در تاریخ تألیف کتاب به چشم میخورد.

17 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف سید اسد الله بن حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی اصفهانی که در راه زیارت عتبات مقدسه در کرد سال 1290 در گذشته و نسخه او در کتابخانه فرزند

عدد من كذبه من الصحابة والتابعين وغيرهم

مؤلف موجود است رجوع شود به الذريعة 13 / 307.

18 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف سید حسین بن ابی القاسم جعفر موسوی خونساری اصفهانی استاد سید مهدی بحر العلوم متوفی 1091 - رجوع شود به مقدمه کتاب (مناهیج المعارف) 182 - 178 تألیف سید ابو القاسم جعفر خوانساری متوفی 1157 والذريعة 13 / 307.

19 - شرح و ترجمه زیارت عاشوراء به زبان اردو

تألیف: مولانا سید انصار حسین صدر الافاضل متوفی 1387، رجوع شود به تذکره علماء امامیه پاکستان تألیف سید حسین عارف نقوی چاپ 1363 شمسی ص 60 - 58.

20 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف سید حسین بن جعفر موسوی یزدی این کتاب به صورت سؤال و جواب از بعضی جملات زیارت عاشوراء است و از آثار قرن 13 است و نسخه ای از آن با تاریخ تحریر 1296 در 94 برگ در کتابخانه وزیری یزد به شماره 1419 موجود و در فهرست کتابخانه ج 3 / 955 معرفی شده، مؤلف دارای کتابهای زیادی است و در الذريعة ج 2 / 108 از آنها نام برده و سید محسن امین در اعیان الشیعه چاپ اول 1367 ج 25 / 245 والذريعة ج 20 / 69 و فهرست نسخ خطی کتابخانه وزیری از وی نام برده اند.

ص: 425

21 - شرح زیارت عاشوراء

مؤلف شناخته نشده و به شماره 13 / 10836 در کتابخانه مرحوم آية الله حاج ملا علي معصومی در همدان موجود. مراجعه شود به فهرست کتابخانه (مدرسه آخوند همدان) ص 452.

22 - شرح زیارت عاشوراء

مؤلف مشخص نیست نسخه این رساله به شماره 1 / 10184 در کتابخانه مرحوم آية الله حاج ملا علي معصومی - مشهور به کتابخانه مدرسه آخوند - در همدان موجود است.

رجوع شود به فهرست کتابخانه - مدرسه آخوند همدان - ص 441.

23 - شرح کیفیت زیارت عاشوراء

تألیف یا کاتب: مولى حسن بن ابراهيم حسینی ساوجی تاریخ تحریر 1286 نسخه خطی این رساله به شماره 2603 در کتابخانه مسجد اعظم قم موجود.

مراجعه شود به فهرست نسخه های خطی کتابخانه چاپ 1364 ص 261.

24 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف مرحوم حاج شیخ عباس حائری طهرانی متوفی 1360 نسخه ای از این شرح نزد فرزند مؤلف حجة الاسلام والمسلمین آقای حاج شیخ مهدی حائری طهرانی موجود است.

رجوع شود به آثار الحجة تألیف شیخ محمد رازی ج 1 / 226 - 225

ص: 426

و مقدمه شرح اصول کافی.

25 - الصرخة المهدوية (الكبرى)

تألیف سید مهدی بن علی غریفی بحرانی متوفی 1343 در زیارت عاشوراء و کیفیت خواندن آن با خاتمه ای در باره امامت نوشته شده مؤلف از شاگردان مرحوم شیخ محمد طه نجف بوده - رجوع شود به الذریعه ج 15 / 39.

26 - الصرخة المهدوية (الصغرى)

تألیف سید مهدی بن علی غریفی بحرانی نجفی متوفی 1343 این کتاب خلاصه کتاب پیشین است - الذریعه 15 / 40 - 39.

27 - الضیائیة

تألیف [بطور احتمال] میرزا هدایة الله بن میرزا رضا گلپایگانی متوفی حدود 1330 است این کتاب به تفصیل پیرامون سند زیارت عاشوراء و کیفیت قرائت و ثواب آن و فضائل سید الشهداء و تاریخ حائر حسینی و مسائل آن گفتگو میکند.

مؤلف رساله را بنام فرزندش ضیاء الدین نوشته و حاج آقا بزرگ تهرانی نسخه او را در نجف اشرف دیده.

رجوع شود به الذریعة ج 15 / 132.

28 - کیفیت زیارت عاشوراء

نام مؤلف ذکر نشده نسخه ای از آن در ضمن مجموعه... در کتابخانه دانشگاه لس آنجلس آمریکا موجود است رجوع شود به (نشریه کتابخانه مرکزی

ص: 427

مؤلف شناخته نشده ولی یکی از علمای قرن سیزدهم بوده و تاریخ 27 ربیع الثانی 1271 در نسخه خطی - که ظاهراً نسخه اصل است - دیده میشود مؤلف مطالبی را از پدرش و استادش در کیفیت زیارت عاشوراء نقل میکند و نام هیچ کدام را ذکر نکرده است این کتاب 90 برگ به قطع ربعی و بغلی دارد و عربی است و در دانشکده تهران به شماره (63 - د) نگهداری میشود مراجعه شود به فهرست کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران ص 365.

تألیف: شیخ علی بن محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی متوفی 1315 و تلخیص (نتایج المأثور) است که در شماره 31 این کتابنامه ذکر شده رجوع شود به (الذریعة) ج 24 / 50.

تألیف شیخ علی بن محمد جعفر شریعتمدار استرآبادی متوفی 1315 این رساله ترجمه تحت اللفظی رساله (جنة السرور فی تحقیق زیارت العاشور) است که توسط مؤلف به فارسی در آمده است.

نسخه خطی ناقص از این رساله به خط مؤلف به شماره 1 / 3090 در کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی در قم موجود.

ب - مطبوعات

1 - جامع الشتات

تأليف آية الله العظمى قمي صاحب قوانین این کتاب مشتمل مسائل گوناگونی است و از آنها است سؤال از کیفیت زیارت عاشورا و جواب از آن که در جزء اول شفاء الصدور نقل کردیم.

مخفی نماند که علماء بزرگ و مراجع تقلید هر کدام بنوبه خود نسبت به کیفیت خواندن زیارت عاشورا مطالبی را بیان فرموده اند که سزاوار نیست به تفصیل آنها را شرح دهیم و مختصر آنکه مقداری از گفتار آن بزرگواران را در شفاء الصدور ج 1 / 78 نقل نمودیم مراجعه شود.

2 - الدر المنضود في شرح زیارت العاشور

تأليف ميرزا أحمد بن عبد الرحيم مشهور به ميرزا آقا تبریزی باغمیشه ای (معاصر) این شرح فارسی سال 1380 نوشته شد و زیور طبع آراسته دارای 252 صفحه به قطع رقعی است.

3 - ذخيرة العباد ليوم المعاد

شيخ نصر الله بن عبد الله الشبستري مینویسد:

ولبعض مشايخ عصرنا رسالة في زيارة عاشوراء مطبوعة تسمى به ذخيرة العباد ليوم المعاد).

رجوع شود به اللؤلؤ النضيد 38 والذريعة ج 10 / 16.

ص: 429

4 - رساله شرح تابعیت در زیارت عاشوراء

تألیف میر محمد باقر حسینی مشهور به میرداماد متوفی 1104 در کلمه تابعیت که با یا است نه با و در شفاء الصدور ج 2 کتاب حاضر ص 339 گفتار سید داماد و این رساله از کتاب رواشح نقل شده و نقدی هم بر او درج شده و در الذریعه ج 13 / 132 اشاره به این رساله کرده است.

5 - رساله فی زیارة العاشوراء و کیفیتها

تألیف حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی اصفهانی (متوفی 1260) نسخه ای از این رساله در ضمن مجموعه (سؤال و جواب) در کتابخانه مدرسه سپهسالار جدید موجود است و در ج 1 ص 73 ط جدید شفاء الصدور آن را نقل کردیم.

رجوع شود به الذریعه ج 12 / 79 و فهرست کتابخانه سپهسالار ج 1 / 423 و 509.

6 - رساله در کیفیت زیارت عاشوراء ت

ألیف مولی محمد بن مهدی اشرفی مازندرانی متوفی 1315 است این رساله به ضمیمه چاپ دوم کتاب (شعائر الاسلام من الحلال والحرام) در انتهای آن طبع شده و در الذریعه ج 14 / 191 شعائر الاسلام را چنین معرفی میکند: مجموعه ای است مفصل مشتمل بر أبواب فقهی به صورت سؤال و جواب، و شرح حال مؤلف در کتاب علمای معاصرین تألیف ملا علی واعظ خیابانی ص 64 - 62 ذکر شده.

ص: 430

7 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف میرزا أبو المعالی متوفی 1315 فرزند محمد ابراهیم فرزند حسن خراسانی کلباسی کتاب عربی است و شرح بعض جملات زیارت عاشوراء و احکام حایر حسینی و حدود آن و احکام تربت امام حسین و مسائل پیرامون آن میباشد و این کتاب سال 1309 در طهران طبع شده.

8 - شرح زیارت عاشوراء

تألیف مرحوم مولی عبد الرسول نوری فیروز کوهی متوفی بعد از 1320 این کتاب همراه با چند رساله دیگر از مؤلف در سال 1321 در طهران به طبع رسیده و در فهرست کتابخانه آستان رضوی 6 / 332 این کتاب را نام برده و نوشته: ایشان از شاگردان صاحب فصول و میرزا أبو القاسم کلانتری بوده است و گنجینه دانشمندان 6 / 125 - 124 وفات او را سال 1323 ذکر نموده است و در الذریعه 13 / 308 این کتاب ذکر شده.

9 - شفاء الصدور (کتاب حاضر)

این کتاب از شرح های مفصل و مشهور ترین آنها است بر زیارت عاشوراء در سال 1309 هجری نوشته شده و به دلیل احاطه علمی مؤلف بر فقه و اصول و حدیث و علم هیئت و ادبیات عرب و... نکات گوناگونی و فوائد مهمی را از هر علم در این کتاب ایراد نموده و همین بس برای عظمت کتاب مؤلفش که مثل مرحوم آیه الله العظمی میرزا محمد شیرازی تقریظی برای آن نوشته و در اول کتاب درج نمودیم.

10 - شرح زیارت عاشور

تألیف مرحوم مولی حبيب الله شريف كاشانى متولد 1262 متوفى 1340 شرحى است فارسى مختصر مطبوع و شرح حال مؤلف در (لباب الالباب في القاب الاطياب) از آثار مؤلف در شرح حال علمای كاشان وريحانة الادب ج 5 / 19 - 18 و (لغت نامه دهخدا) ذيل حبيب الله بن على مدد وكاشانى و مقدمه (عقايد الايمان في شرح دعای عديله) طبع بصيرتى قم 1396 و رساله (شرح حال ملا حبيب الله شريف كاشانى) تأليف آقاى علي شريف از نواده هاى مؤلف و نام اين كتاب در ضمن تأليفات ايشان ذكر شده است.

11 - كنز مخفى

تأليف: شيخ عبد النبى نجفى عراقى از شاگردان مرحوم آية الله العظمى سيد أبو الحسن اصفهانى و آقا ضياء الدين عراقى... كتابى است فارسى در آداب و كيفية زیارت عاشوراء طبع سربى در تهران 1371.

مجملى از شرح حال مؤلف در فهرست كتابخانه آستان قدس رضوى ج 5 / 535 و گنجينه دانشمندان ج 2 / 196 - 198 و آثار تاليفى ايشان در خاتمه كتاب (الغوالى اللئالى في فروع العلم الاجمالى) طبع قم 1370 ذكر شده است رجوع شود به فهرست كتابخانه آستان قدس رضوى ج 6 / 344 طبع 1344 شمسى و اين كتاب در فهرست كتابهاى چاپى مشار ص 433 و فهرست كتابهاى چاپى فارسى بنگاه ترجمه و نشر كتاب ج 2 / 1878 بنام رساله زیارت عاشوراء عربى و از تأليفات حاج يوسف بو علي احسائى معرفى شده است در
حالى كه:

1 - كتاب فارسى است نه عربى.

ص: 432

الباب السابع ابن تيمية وشيعة أهل البيت

2 - كتاب به اهتمام حاج يوسف بو علي احسائي طبع شده نه اينكه تأليف شده.

3 - نام كتاب كنز مخفى است، و اين چنين سهو و نسيان براى مردم امرى است عادى.

12 - اللؤلؤ النضيد في شرح زيارت مولينا ابى عبد الله الشهيد (ع)

تأليف شيخ نصر الله بن عبد الله شبستري متولد 1333 اين كتاب اولين كتاب مؤلف است و در سال 1359 تاليف و طبع شده و اخيرا توسط انتشارات امام مهدي عليه السلام در قم تجديد طبع شده رجوع شود به فهرست آستان قدس چاپ قديم ج 6 / 345 - 344.

13 - المصباح والنور در شرح زيارت عاشوراء

تأليف: ميرزا محمد بن حسين تبريزى توتونچى (معاصر) شرح مختصر فارسى در سال 1392 نوشته شده و طبع شده داراى 87 صفحه به قطع رقى نويسنده داراى شرحهائى است بر زيارت جامعه، دعاى ندبه، خطبه شمشقيه.

14 - نور على نور في آداب زيارت العاشور

تأليف ميرزا حبيب الله بن شير محمد همدانى اين كتاب به زبان فارسى نوشته شده شامل 5 نور و يك خاتمه است در سال 1317 تاليف و در سال 1320 در بمبئى طبع شده است با قطع رقى 242 صفحه رجوع شود به الذريعه ج 24 / 372 - 371 و فهرست كتابهاى چاپى فارسى مشار ج 6 / 5335 و فهرست كتابهاى چاپى فارسى بنگاه ترجمه و نشر كتاب ج 2 ستون 3322.

ص: 433

فهرست کتاب

« آن یوزقنی طلب ناره مع امام منصور من اهل بیت محمد »

۳	ترجمه
۳	تفسیر رزق
۳	اهمیت و ارزش خوخواهی حضرت سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>
۳	تفسیر « امام »
۴	تفسیر « منصور »
۴	«منصور» از لیبهایی است که خدا برای امام زمان قرار داده
	حضرت صاب «منصور» در آیه شریفه « انه کان منصورا » را به امام
۴	زمان تفسیر میکند
۴	قصیده مؤل در این موضوع
۵	امام زمان « ناصر » است و « منصور » و دلیل آن
۵	از چه کی خون خواهی میکنیم؟
۶	امام زین <small>علیه السلام</small> آن دو نفر را زنده میکنند برای انتقام گرفتن

- ۵۴ «صلی الله علیه وآله»
- ترجمه
- ۸ ذکر چند فائده در این بخش
- ۸ فائده اول: تفسیر صلوات
- ۹ فائده دوم: وظیفه انسان در وقت گفتن یا شنیدن اسم «محمد» ﷺ
- ۹ چند حدیث در این موضوع
- ۱۰ فائده سوم: نفع صلوات نصیب چه کسی میشود؟
- ۱۰ - ۱۶ تحقیقی در این موضوع
- فائده چهارم: موقع صلوات فرستادن باید آل محمد ذکر شوند، دلیل آن از عامه و خاصه
- ۱۶ رسول خدا بازداشتند از صلواتیکه دنباله اش قطع شده
- ۱۷ عامه از روی دشمنی با اهل بیت دنباله صلوات را قطع میکنند
- ۱۷ عامه موقع ذکر ائمه معصومین صلوات نمیفرستند
- قرآن و سنت و عمل صحابه گواه است بر خوبی صلوات و سلام فرستادن بر ائمه معصومین
- ۱۸ کشف علت آن را بیان میکند
- ۱۸ عامه برخلاف سیره پیغمبر ﷺ و روش صحابه انگشتر در دست چپ میکنند علت آن
- ۲۰ چرا باید انگشتر را در دست راست کرد؟
- ۲۱ عامه پیروی از بنی امیه میکنند
- ۲۳ آل محمد چه کسانی هستند؟
- ۲۴

- ۲۵ فخر رازی در (تفسیر کبیر) آل محمدر را شرح میدهد
- ۲۶ گفتار ائمه معصومین علیهم السلام در بیان لغت یا قاعده ادبیی حجت است
- «اللهم اجعلنی عندک وجهاً بالحسین علیه السلام فی الدنیا والاخرة»
- ۲۶ ترجمه
- ۲۶ تفسیر « جعل »
- ۲۶ تفسیر « وجهه »
- ۲۶ تفسیر « دنیا »
- ۲۷ چرا به این عالم دنیا میگویند
- ۲۷ در این نظام هستی سه عالم میباشد : عالم حسن و تمخیل و تعقل
- ۲۸ فخر رازی وجهه را تفسیر میکند
- ۲۸ نقد بر گفتار فخر رازی
- « یا ابا عبدالله انی اتقرب الی الله والی رسوله والی امیر المؤمنین والی الحسن وائیک بموالاتک وبالبراءة ممن قاتلک ونصب لک الحرب وبالبراءة ممن أسس أساس ذلك وبنی علیه بنیانه وجرى فی ظلمه وجوره علیکم وعلی اشیاعکم »
- ۲۹ ترجمه
- ۳۰ تفسیر « تقرب »
- ۳۰ تفسیر « به »
- ۳۰ تفسیر « موالات »
- ۳۱ تفسیر « نصب »
- ۳۲ تفسیر « جرى »

- ۳۳ ناصبی کیست؟ وجه کسانی را ناصبی گویند
- ۳۴ کسانی که بجنگک اهل بیت پیغمبر میروند ناصبی هستند
- ۳۵ کسانی که بجنگک امام حسین رفتند ناصبی بودند
- ۳۶ دلیل آن
- ۳۸ ولایت از اصول دین و ارکان اصلیه است
- « برئت الی الله والیکم منهم وأتقرب الی الله ثم الیکم بموالاتکم وموالاته ولیکم وبالبراءة من أعدائکم والناصبین لکم الحرب وبالبراءة من أشیاعهم انی سلم لمن سالمکم وحرب لمن حاربکم وولی لمن والاکم وعدو لمن عاداکم »
- ۳۹ ترجمه عبارت
- ۳۹ شرح عبارت
- ۳۹ امامت از اصول دین است
- ۳۹ امامت دو رکن دارد: ۱- تولی، ۲- تبری، دلیل آن
- ۴۰ چرا در این زیارت تولی و تبری تکرار شده
- ۴۱ حدیثی گرانقدر در فضیلت دوستی با اهل بیت پیغمبر
- ۴۲ اهمیت تبری از دشمنان اهل بیت
- کسی که ولایت اهل بیت را داشته باشد و برائت از دشمنان نداشته
- ۴۳ باشد اعور است و دروغ گو، چند حدیث در این موضوع
- ۴۴ اهمیت تبری و مذمت ترک آن،
- ۴۵ مذمت کسانی که تبری نمیجویند

برتری تبری بر تولی ، دلیل آن ٤٦

« فاسئل الله الذي اكرم مني بمعرفتكم ومعرفة اوليائكم ورزقني
البراءة من اعدائكم ان يجعلني معكم في الدنيا والاخرة »

ترجمه ٤٨

معرفت ائمه مراتبی دارد ٤٨

مرتبہ اول ٤٨

شناخت ائمه شناخت خدا است، چند حدیث در این موضوع ٤٩

فرمایش پیغمبر ﷺ «شناخت خدا را مگر من وتو وشناخت مرا مگر

خدا وتو وشناخت تو را مگر خدا ومن » ٥٠

مرتبہ دوم از معرفت ائمه ﷺ ٥٠

مرتبہ سوم از معرفت ائمه ﷺ ٥١

مرتبہ چهارم از معرفت ائمه ﷺ ٥١

تفسیر « أن يجعلني معكم » ٥١

با کسی بودن سه معنی دارد ٥١

تفسیر با ائمه معصومین بودن ٥٢

« وان يثبت لي عندكم قدم صدق في الدنيا والاخرة »

تفسیر قدم ٥٣

تفسیر قدم صدق ٥٤

« واسئله ان یبلغنی المقام المحمود الذی لکم عند الله »	
۵۵	تفسیر تبلیغ
۵۵	تفسیر مقام
۵۵	تفسیر حمد
۵۵	تفسیر مقام محمود
۵۹	ائمه معصومین بارسول خدا در تمام کدالات شریک هستند غیر از نبوت
۶۰	تفسیر مقام محمود به ختم ولایت مطلقه محمدیه
« أن یرزقنی طلب ثاری مع امام مهدی ظاهر ناطق منکم-م »	
۶۱	تفسیر رزق
۶۱	اختلاف نسخه طلب ثاری
۶۲	تفسیر طلب ثاری
۶۳	پیغمبران وائمه معصومین واسطه فیض هستند
۶۳	همه پیغمبران وائمه معصومین یک نور هستند باختلاف مرتبه
۶۴	اذیت بهر پیغمبر و امامی اذیت به پیغمبر و امام دیگر است
۶۴	اذیت به پیغمبران وائمه اذیت به مردم است
۶۴	پیغمبران وائمه پدران پیروانشان میباشند
۶۷	تفسیر و شرح هدایت
۷۰	هدایت چهار قسم است
۷۱	تفسیر « امام مهدی »
۷۲	تفسیر « ظاهر »

- ۷۲ ظهور چند نوع است
امام زمان عجل الله فرجه ظاهر هستند ولی از چشم گنه کاران مخفی میباشند چند
- ۷۳ حدیث در این موضوع
- ۷۵ شرح « ناطق »
- ۷۵ تفسیر « نطق »
- ۷۵ چرا امام زمان را ناطق گویند
- ۷۵ ائمة معصومین أسرار علوم و ابواب معارف را برای هر کس بیان نمیکردند
- ۷۵ فرمایشی از امیر المؤمنین عجل الله فرجه در این موضوع
- ۷۵ اشعاری از امام زین العابدین عجل الله فرجه در این موضوع
- امام زمان عجل الله فرجه طلب میکنند خون امام حسین را ، چند حدیث در این
موضوع
- ۷۶ امام زمان اسمها و لقبها دارد
- ۷۷ زیادی اسمها و لقبهای امام زمان دلیل زیادی فضل و شرف حضرت است
- ۷۸ لقب چند قسم است
- ۷۸ اسمها و لقبهای امام زمان
- ۷۹ اسمها و لقبهای امام زمان را به ۱۸۵ رسانده اند
- حدیث لولاك لما خلقت الافلاك و لولا علمي لما خلقتك و حدیث لولا رسول
الله و علي لما خلقت العالم و حدیث لولا أهل البيت لما خلقت العالم
و حدیث لولا فاطمة لما خلقتكما
- ۸۳

- ۸۶ «واسئل الله بحقكم وبالشان الذي لكم عنده أن يعطيني بمصابي
بكم أفضل ما يعطى مصاباً بمصيبته»
- تفسیر «الحق» ۸۹
- چند حدیث در موضوع حق ائمه معصومین علیهم السلام ۹۰
- گروهی از مردم داخل بهشت میشوند آنها را حقیه مینامند ۹۱
- تفسیر «شان» ۹۲
- تفسیر «يعطيني» ۹۳
- تفسیر «مصاب» ۹۴
- « مصيبة ما أعظمها وأعظم رزيتها في الاسلام على جميع أهل
السموات والارض » ۱۱۱
- اعراب « مصيبة » ۹۴
- تفسیر « ما أعظمها » ۹۵
- تفسیر « رزية » ۹۵
- مقصود از اهل آسمانها وزمین مطلق موجودات است ۹۶
- مصیبت امام حسین علیه السلام تمام موجودات عالم را متأثر ساخت ۹۶
- تمام موجودات بهره از درك وشعور دارند ، دلیل آن از قرآن و احادیث
و گفتار دانشمندان بزرگ ۹۷
- آنچه مشهور است از اینکه درك کلیات مخصوص انسان است اساس
ندارد ، دلیل آن ۹۸

- ۹۸ مدرک دعای شریف نبوی « اللهم أرني الاشياء كما هي »
همه موجودات ذکر و تسبیح دارند ، دلیل آن از قرآن و حدیث و گفتار
دانشمندان
- ۹۹ معجزه پیغمبر در تسبیح سنگ ریزه‌ها چگونه بود
- ۱۰۰ تمام موجودات عالم برای مصیبت جان‌گذار آقاسیدالشهداء متأثر شدند.
- ۱۰۱ چند حدیث از ائمه معصومین در این موضوع
- ۱۰۸ چند حدیث از اخبار و دانشمندان عامه در این موضوع
- ۱۰۸ آسمان و زمین بر امام حسین گریه میکنند
- ۱۰۹ شب شهادت امام حسین در بیت المقدس چه اتفاق می‌افتد
عطرهایی را که بغارت بردند هر کس استعمال کرد مبتلا به برص شد.
- ۱۱۰ دینارهایی را که از راهب نصرانی گرفتند چه حالتی پیدا کرد
چنان برای امام حسین علیه السلام نوحه سرائی میکنند
- ۱۱۳ گریه آسمان برای شهادت امام حسین علیه السلام
سنگی یافتند پانصدسال قبل از بعثت پیغمبر براو نوشته شده بود :
- ۱۱۳ أترجو امة ...
عقیق سرخی پیدا کردند براو نوشته شده بود أنا در من السماء
- ۱۱۴ نثروني ...
- ۱۱۴ در نجفی براو نوشته شده بود ...
سنگی در شوستر حفاران از زمین بیرون آوردند براو نوشته شده
بود ...
- ۱۱۵ تأثیر شهادت امام حسین در عالم هستی
رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در پیدا شدن سرخی در

- ۱۲۵ آسمان
رفع اشکال از تأثیر شهادت امام حسین علیه السلام در کسوف شدن روز
- ۱۲۷ عاشوراء
« اللهم اجعلنی فی مقامی هذا ممن تناله منک صلوات ورحمة
ومغفرة اللهم اجعل هجیای محیی وحمد و آل محمد و ممات
مات محمد و آل محمد »
- ۱۲۸ شرح « تناله »
۱۲۹ تفسیر « صلوات »
۱۲۹ تفسیر « رحمت »
۱۳۰ استعمال رحمت بر خداوند متعال چگونه است ؟
۱۳۱ چگونه طلب رحمت از خدا میکنیم با اینکه رحمت او واسع است ؟
۱۳۲ تفسیر « مغفرت »
۱۳۳ وظیفه کسی که اراده کرده زندگانی کند زنده گانی محمد و آل محمد را
۱۳۴ و بمیرد بمثل مردن محمد و آل محمد
۱۳۴ حدیث امیر المؤمنین علیه السلام در این موضوع
۱۳۵ حدیث امام محمد باقر علیه السلام در این موضوع
۱۳۵ حدیث حضرت صادق علیه السلام در این موضوع
۱۳۶ حدیث امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در این موضوع
۱۳۶ چند حدیث از صحابه از رسول خدا
خدا قلب کسی را که میخواهد پاک قرار دهد ولایة امیر المؤمنین را به او
میشناساند، و نرسیدند ابراهیم و موسی و عیسی بمقام خود مگر بانبوت

- ۱۳۹ محمد ﷺ و ولایة أمير المؤمنين عليه السلام
مقصود از زنده بودن بنحوه زندگانی محمد و آل محمد و مردن بمردن
آنها
۱۴۰ مرتبه‌های متابعت ائمه و آثارش
۱۴۲ اویس قرنی و مقامات او
۱۴۲

« اللهم ان هذا يوم تبرکت به بنو امیة »

- ۱۴۳ تفسیر « تبرکت »
بنی امیة به چند وجه در روز عاشوراء تبرکت میجویند :
۱ - ذخیره نمودن آذوقه و توسعه برعیال ، و ذم آن در دو حدیث ۱۴۵
۲ - عید قرار دادن روز عاشورا را ۱۴۷
۳ - ملتزم بودن به استحباب روزه عاشوراء ۱۴۸
چند حدیث در موضوع روزه عاشوراء ۱۴۹
تحقیق در حکم روزه عاشوراء در ضمن چند وجه : ۱۵۳
وجه اول - و نقد بر او ۱۵۳
وجه دوم - و نقد بر او ۱۵۶
روز عاشوراء از ابتداء خلق عالم روز غم و اندوه و مصیبت بوده
بدینجهت بعض حیوانات در این روز آب و غذا نخوردند، و حالت حزن
و اندوه بخود گرفتند، چند حدیث در این موضوع ۱۵۷
وجه سوم - ۱۶۱
وجه چهارم - نظر مؤلف کتاب ۱۶۵
امر چهارم - از وجوه تبرک بنی امیة بروز عاشوراء ۱۶۶

- ۱۶۷ حدیث‌هایی که غرض ورزان جعل کردند
- ۱۶۸ شرح «کثیرالنوا» دشمن أهل بیت پیغمبر و مخترع مذهب
- ۱۷۰ دعاء ساخته شده برای روز عاشوراء
- «وابن آكلة الاكباد اللعین بن اللعین علی لسانك ولسان نبيك
فی كل موطن وموقف وقف فيه نبيك صلواتك علیه وآله»
- ۱۷۲ تفسیر «اکل»
- ۱۷۲ تفسیر «کبد»
- ۱۷۲ سی لفظ برای اعضاء بدن انسان که اول او کاف است
- ۱۷۳ ابن خالویه عددرا بصد رسانده
- ۱۷۳ تفسیر «اللعین»
- ۱۷۳ تفسیر «لسان»
- ۱۷۴ تفسیر «نبی»
- ۱۷۴ تفسیر «کل» کل بر دو وجه استعمال میشود
- ۱۷۴ تفسیر «موطن»
- ۱۷۵ تفسیر «موقف»
- ۱۷۵ احوال هند مادر معاویه
- ۱۷۷ مقصود از «اللعین علی لسانك»
مقصود از «کل موطن وموقف وقف فيه نبيك» در ضمن بیان
- ۱۷۸ چند وجه
- چند حدیث در لعنت فرستادن رسول خدا و پیغمبرها بلکه تمام موجودات
بر یزید و قاتلان سید الشهداء
- ۱۷۸

- ۱۸۷ « اللهم العن ابا سفیان »
- ۱۸۷ شرح حال ابو سفیان
- ۱۹۳ « و معاویة بن ابی سفیان »
- ۱۹۴ نسب معاویة
- ۱۹۷ شمردن معاویة را از نویسندگان وحی دروغ و افتراء است
- ۱۹۸ اخبار لعن و ذم معاویة از کتابهای عامه
- ۱۹۹ حدیث‌های عامه گواهی میدهد که معاویة خلیفه نبوده
- ۲۰۰ عمر شهادت میدهد به سه عنوان که معاویة نمیتواند خلیفه باشد
- ۲۰۱ نفرین رسول خدا درباره معاویة خدا شکمت را سیر نکند
- ۲۰۲ گفتار دانشمندان و شعراء در پر خوری معاویة
- ۲۰۲ عامه در مقام دفاع از معاویة خود را رسوا میکنند
- ۲۰۳ رسول خدا خبر میدهد معاویة بر غیر سنت من میمیرد
- ۲۰۳ کفر و نفاق و بغض و کینه‌های معاویة از کتابهای اهل سنت
- ۲۰۳ همه عامه متفقند که معاویة دشمن امیر المؤمنین بود
- ۲۰۳ رسوائی ابن خلدون
- ۲۰۴ رسول خدا خبر میدهد از کشته شدن عمار بدست اشرار
- ۲۰۴ عامه و دشمنی آنها با امیر المؤمنین
- ۲۰۴ ابن خلکان عامه را رسوا کرده
- ۲۰۴ گفتار قاضی نورالله « شهید سوم » در این موضوع
- ۲۰۵ عامه نفرین پیغمبر ﷺ را در حق معاویة توجیه میکنند
- ۲۰۵ توجیه عامه فرمایش پیغمبر را در حقیقت دفاع از رمع است

- ۲۰۵ معاویه دارای اولیاتی است، اولیات او
- ۲۰۶ از اولیات معاویه بدعت‌های او آشکار میشود
- ۲۰۷ گفتار یکی از بزرگان زیدیه در سب منافقین از صحابه
- ۲۱۶ اشعار حکیم سنائی در لعن ابوسفیان و معاویه و یزید و آل او
عامه نتوانستند فضیلتی برای معاویه بتراشند جز اینکه کاتب وحی بود
- ۲۱۶ و آنهم دروغ و بی اساس است
- ۲۱۷ عامه فضیلت برای معاویه میسازند
- ۲۱۷ عامه معاویه را خال المؤمنین خواندند و نقدی بر آن
- ۲۱۹ اشعار حکیم سنائی در بی اثر بودن این عنوانها
اشعار مؤلف در سستی و بی نتیجه بودن عنوان خال المؤمنین برای
معاویه
- ۲۱۹ «ویزید بن معاویه»
- ۲۲۰ شرح حال یزید و زنا زاده گی او
- ۲۲۱ تاریخ تولد و بدرک و اصل شدنش
- ۲۲۱ فرزندان یزید
- ۲۲۱ کارهای زشت و ناشایست یزید
- ۲۲۲ زناکاری و شراب خواری ... یزید
- رسول خدای ﷺ خبر میدهد از کارهای زشت و ناشایست یزید بنا بر
- ۲۱۳ نقل عامه
- ۲۲۴ لعن بر یزید
- غزالی- با اینکه لاف دین داری میزند- منع میکند از لعن بر یزید

- ۲۲۵ گفتار غزالی در منع از لعن بر یزید
- ۲۲۶ گفتار غزالی در ترحم نمودن بر یزید
- ۲۲۸ نقد بر گفتار غزالی
- ۲۳۱ کفر یزید و کفریات او
- ۲۳۴ واقعه حره بنقل (جذب القلوب)
- ۲۳۵ گفتار بعض عامه در کفر یزید
- ۲۳۷ نقدهای دیگری بر گفتار غزالی
- ۲۳۷ یزید توبه نکرد
- ۲۴۰ روز عاشورا یزید در چشم خود سر مه کشید
- ۲۴۰ یزید اگر توبه میکرد قبول نمیشد
- ۲۴۲ استدلال بسه آیه برای جایز بودن لعن بر یزید
- ۲۴۲ اجماع علماء عامه بر جایز بودن لعن بر یزید
- ۲۴۲ غزالی بافتوی خود مخالفت اجماع عامه نموده است
- ۲۴۵ داستان تمیم داری و بی‌ارزش بودن گفتار غزالی
- غزالی در (سر العالمین) گفتار خود را در منع از لعن بر یزید رد می‌کند
- ۲۴۸
- ۲۴۸ عبارت (سر العالمین)
- ۲۵۱ گفتار غزالی در (سر العالمین) سبب شده که نسبت تشیع به او بدهند
- ۲۵۱ علت برگشتن غزالی از عقاید سابق خود
- ۲۵۱ ملاقات غزالی با سید مرتضی راضی ره بعد از ملاقات این شعر را میخواند:
- یار بر من ایمان عرض کرد و رفت پیرگیری را مسلمان کرد و رفت ۲۵۱
- ۲۵۱ بعضی از بزرگان غزالی را در شمار علماء شیعه آوردند

- شیعه با آن عظمت که مثل استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی‌ها
 ۲۵۱ افتخار به آن دارند ، احتیاجی به همچون غزالی ندارد
- فضائل و بزرگواریهایی برای خواجه نصیر الدین طوسی ره از علماء
 ۲۵۱ اسلام و دانشمندان فرنگ
- تحقیق مؤلف نسبت به حال غزالی
 ۲۵۴
- اصول و قواعد عامه یزید را خلیفه واجب اطاعة میداند
 ۲۵۵
- عامه عدالت را شرط خلافت نمیدانند
 ۲۵۷
- خلیفه با ارتکاب گناه و معصیت و ظلم بر بندگان کنار زده نمیشود
 ۲۵۷
- عبدالله عمر (خلیفه زاده) خروج بریزید را خیانت میدانند و میگویند باید
 بر اطاعت او باقی بود
 ۲۵۸
- عامه و خاصه بتواتر از رسول خدا نقل میکنند بعد از من دوازده خلیفه
 و امام هستند
 ۲۵۹
- عامه و خاصه نقل میکنند از پیغمبر ﷺ : اسلام با دوازده امام عزت
 پیدا میکند
 ۲۵۹
- این حدیثها حقانیت مذهب شیعه را میرساند
 ۲۶۰
- این حدیثها از اخبار غیبی است
 ۲۶۰
- اخبار و احادیث عامه و خاصه اسم‌های دوازده خلیفه و امام را معین
 میکند
 ۲۶۰
- کتاب‌هایی که روایات عامه و خاصه را در این موضوع بتفصیل جمع
 آوری کرده
 ۲۶۰
- علماء عامه در مشکل توجیه این اخبار قرار گرفته‌اند و یزید را از
 خلیفه‌هایی قرار میدهند که پیغمبر افتخار میکرد و میفرمود اسلام بدوازده

- ۲۶۰ امام از قریش عزت پیدا میکند
- ۲۶۰ توجیه قاضی عیاض نسبت باین روایت‌ها
- ۲۶۱ دوازده خلیفه و امام برای عامه
- عمر بن عبدالعزیز از این دوازده امام نیست چون سب امیرالمؤمنین را ترک کرد
- ۲۶۲
- عامه یزید و ولید فاسق و مروان ملعون را از این دوازده امام میدانند
- عامه استدلال میکنند بخبر « من مات ولم يعرف امام زمانه » برای خلافت یزید
- ۲۶۲
- عامه یزید قاتل امام حسین را خلیفه بر حق و امام حسین را خروج کننده میدانند
- ۲۶۴
- تعجب و تأسف از کسانی که هواخواهی از غزالی و ابن عربی... میکنند
- بگمان اینکه اینها از ارباب معارف هستند و غافل از اعتقادات آنها در مسائل امامت
- ۲۶۴
- تدلیسی نو از ابن جوزی
- ۲۶۵
- نقد بر گفتار ابن جوزی
- ۲۶۶
- ملا سعد در شرح عقاید نسفیه امیرالمؤمنین را از دیگران افضل میدانند
- ۲۶۶
- گفتار ملا سعد سب شده بگویند او بوئی از رفض دارد
- ۲۶۶
- نقد بر این گفته
- ۲۶۶
- گفتار ابن ابی الحدید در مقدم افتادن مفضول بر فاضل
- ۲۶۷
- اگر امام حسین پیروز میشد امامت برادر و پدر خود را هم ثابت میکرد
- ۲۶۷

- ابن ابی الحدید از یک نفر عامی میگوید - در جواب چرا ابو بکر دعوی فاطمه را در امر فدک نپذیرفت - : اگر ابو بکر گفتار فاطمه را می پذیرفت روز دیگر فاطمه دعوی خلافت علی را سر میداد و شهود هم گواه میشدند ۲۶۷
- اشعار مهیار دیلمی ره ۲۶۷
- سبط ابن جوزی میگوید خلافت یزید و کشتن او امام حسین را ننگ بود ۲۶۸
- ابو العلاء معری در این موضوع اشعاری سروده : ۲۶۸
- سر منشأ بدبختیها تخلف مردم از اهل بیت و خواندانی که بتواتر سفینه نوح و عدل قرآن معرفی شده بودند ۲۶۸
- چگونه ادعاء سوار شدن بر کشتی نوح و تمسک بعترت را سر میدهند کسانی که یزید - مسموم کننده امام حسن (علیه السلام) بنا بر نقل خودشان و شهید کننده امام حسین - را خلیفه واجب الاطاعه میدانند ۲۶۸
- چگونه خلیفه زاده [عبدالله عمر] ایشان و زاهد صحابه ملتزم بامامت یزید میشود با گفتار رسول خدا که فرمود « انی تارك فيکم الثقلین ... » و « مثل اهل یتیمی کسفینه نوح ... » ۲۶۸
- و چگونه خلیفه زاده ایشان با بیعت نکردن با امیر المؤمنین و با التزام به بیعت یزید هدایت یافته است ؟ ۲۶۸
- گفتار ابن عبدالبر در (استیعاب) ۲۶۸
- « علیهم منک اللعنة ابد الابدین » ۲۶۹
- شرح و تفسیر « ابد » ۲۶۹

« و هذا يوم فرحت به آل زياد و آل مروان بقتلهم الحسين عليه السلام »

تفسیر « فرح » ۲۶۹

چند خبر و گفتار در سرور و فرح پیدا کردن آل زیاد و آل مروان در

این روز ۲۶۹

مسعودی نقل میکند... ۲۷۰

بی اساس بودن مناقشه آقا محمد علی کرمانشاهی ۲۷۰

مسعودی مورد اعتماد عامه و خاصه است ۲۷۱

گفتاری چند از عبیدالله پسر هانی نزد حجاج بن یوسف در دشمنی‌های

قبیله « اود » با امیر المؤمنین و فرزندانش و نذر کردن زنان آنها از نحر

ده شتر جهت شهادت امام حسین و امن کردن نشان امیر المؤمنین و امام

حسن و امام حسین را ۲۷۲

گفتار عبدالقادر گیلانی نسبت بروزه عاشوراء و طعن بر کسانی که این

روز را عزاداری میکنند باینکه عاشوراء بهترین روز و اعظم و اشرف

ایام است و باید او را عید قرار داد و شادی کرد... و بقیه یاوه‌های او ۲۷۲

نقد بر گفتار عبد القادر گیلانی ۲۷۴

گفتار ابن حجر مکی و منع او از عزاداری و نوحه سرائی روز عاشوراء

۲۷۶

اعتراف ابن حجر و حکم بنصب کسانی که عاشوراء را عید میگیرند ۲۷۸

قوانین و اصول خاصه نسبت به عزاداری‌های شیعیان ۲۸۰

گریه کردن و گریاندن و بصورت گریه کننده در آمدن برای امام حسین

۲۸۰

- ۲۸۰ عزاداریها عبادت است باید قصد قربت داشته باشند
- ۲۸۰ عزاداریهای ریائی و تباکی ریائی باطل و بی ارزش است
- ۲۸۰ تباکی با قصد قربت چگونه است
- ۲۸۱ ثواب بر پا کردن مجالس عزای امام حسین
- ۲۸۴ شعر خواندن با آهنگ عزاداری
- اشتباهی بزرگ در ضبط خطبه حضرت زینب علیها السلام در کوفه و نقل
« او کتفة علی ملحودة» به « کفظة علی ملحودة» از گریه کننده گان برای
امام حسین علیه السلام
- ۲۸۶ رسول خدا خبر میدهد
- ۲۸۶ وقف کردن برای عزاداری
- جامه چاک زدن و لطمه بر گونه وارد کردن در عزاداری برای امام حسین
- ۲۸۶ کارهاییکه در مجالس عزاء انجام داده میشود
- ۲۸۷ شبیه خوانی و فتوی مرحوم آیه الله محقق قمی
- ۲۸۸ سینه زنی
- ۲۸۸ جامه سیاه پوشیدن
- ۲۸۸ سیاه پوش کردن خانهها
- ۲۸۸ لباس سیاه شعار بنی عباس بود
- ۲۸۸ در عزاداری سیاه پوشیدن کراهت ندارد
- ۲۹۲ بستن بازار و ترک کار و کسب
- معز الدوله از آل بویه و دستور تعطیل بازار و کار و کسب و برپا کردن
عزاداری
- ۲۹۲ معز لدین الله ابو تمیم بر نامه های عزاداری را دنبال میکنند

- ۲۹۲ زمامداران شیعه و مراجع دین عزاداری را ترویج میکنند
- ۲۹۳ چگونه برای امام حسین عزادار باشیم؟
- ۲۹۴ آنچه لازمه شادمانی است یا کفر است یا حرام یا مکروه و بیان هر یک
- ۲۹۵ مثال ضریح ساختن
- ۲۹۶ صورت صاحب روح کشیدن
- ۲۹۶ غذا دادن در مجالس عزای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام
- ۲۹۷ قوانین و اصول عاهه نسبت به عزاداری‌های شیعیان
- عزاداری برای امام حسین مودت و دوستی باهل بیت است و مصداق
- ۲۹۸ تعظیم شعائر و آیه شریفه «ومن يعظم شعائر الله ...»
- آیه «فما بكت عليهم السماء والارض» و گفتار ابن حجر در (شرح همزیه)
- ۲۹۹ اشکال و جواب از ابن حجر
- ۳۰۰ اشتباه بزرگی از ابن حجر
- ۳۰۱ رسول خدا دستور گریه بر حمزه سید الشهداء میدهد
- ۳۰۲ گفتار عامه و بدعت بودن عزاداری برای امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام
- ۳۰۲ بی اساس بودن گفتار عاهه
- ۳۰۲ بدعت پنج قسم است: واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح
- ۳۰۲ عزاداری برای امام حسین از قسم مستحب است
- پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و جبرئیل و هفتاد هزار ملک
- ۳۰۳ و آسمان و زمین و آفتاب از نظر ابن حجر رافضی هستند
- ۳۰۳ عزاداری برای امام حسین از نظر عقلای عالم
- سزاوار است شیعیان و ذاکرین در عزاداری‌ها اکتفاء بکارهای واجب

- ۱۶۶ مستحب نمایند و از کارهای خلاف پر هیز کنند ۳۰۴
- ۱۶۷ مذمت دروغ و آثار آن ۳۰۴
- ۱۶۸ دروغ از گناهان کبیره است ۳۰۵
- ۱۶۹ مرحوم آیه الله حاج محمد ابراهیم کلباسی باشدت تمام از دروغ جلو گیری میکند ۳۰۶
- ۱۷۰ تعریف غنا و حرمت و عذاب آن ۳۰۶
- ۱۷۱ غناء در مرثیه خوانی ۳۰۷
- ۱۷۲ ترجمه گفتار مرحوم آیه الله استاد اعظم در مکاسب ۳۰۷
- ۱۷۳ «اللهم فضاعف عليهم اللعن والعذاب بقتلهم الحسين (ع)» ۳۰۹
- ۱۷۴ تفسیر «فاء» ۳۰۹
- ۱۷۵ تفسیر «ضعف» و رفع اشکال لغویین ۳۰۹
- ۱۷۶ «اللهم انی اتقرب الیک فی هذا الیوم و فی موقفی هذا و ایام حیاتی بالبراءة منهم و اللعنة علیهم و بالموالات لنبیک و آل نبیک علیهم السلام» ۳۱۰
- ۱۷۷ این جمله فداکه و خلاصه زیارت است زیرا : ۳۱۰
- ۱۷۸ شرح دعای لعن و سلام و دعای قبل از سجده و دعای سجده ۳۱۲
- ۱۷۹ «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك» ۳۱۲
- ۱۸۰ اشتقاق «اول» ۳۱۲
- ۱۸۱ وزن «اول» و تحقیق در آن ۳۱۲
- ۱۸۲ تفسیر «آخر» ۳۱۵

۳۱۶	تفسیر «تابع»
۳۱۶	مقصود از اول ظالم
۳۱۹	گفتار معاویه
۳۲۲	گفتار یزید بن معاویه
۳۲۳	گفتار عمر
۳۲۴	تحقیق در این موضوع
۳۲۵	تعریف خوارزمی و در ساله او در ظلماتیکه بر اهل بیت پیغمبر و طرفداران آنها وارد گردند
۳۲۶	دوره‌های اول
۳۲۷	دوره بنی امیه
۳۳۰	دوره بنی عباس

« اللهم العن العصابة التي جاهدت الحسين وشايعة وبايعت »

وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعاً »

۳۳۸	تفسیر «عصابة»
۳۳۸	تفسیر «جاهدت» و معنی مجاهده
۳۳۸	تفسیر «شایعت» و مشایعه
۳۳۸	تفسیر «بايعت» و مبايعه
۳۳۹	تفسیر «تابع» و متابعه
۳۳۹	گفتار سید داماد در کتاب «رواشح» و تحریقاتی که در فنون علم واقع شده و از آنها است تحریف در لفظ تابعت و صحیح بودن تابعت
۳۴۰	نقد بر گفتار سید داماد ره

- ۳۴۲ ثواب لعن برقاتلان سید الشهداء عليه السلام ۵۵۲
- مطلب دوم شرح دعای سلام ۵۵۲
- «السلام عليك يا ابا عبد الله وعلى الأرواح التي حلت بفنائك» ۵۵۲
- ولاجعله الله آخر العهد مني لزيارتك ۵۵۲
- تفسیر «عهد» ۳۴۳
- تفسیر «زیارت» و تحقیق در آن ۳۴۴
- «السلام على الحسين وعلى علي بن الحسين» ۳۴۵
- مقصود از علي بن الحسين و شرح حال آنبزرگوار ۳۴۵
- اسم مادر آن آنبزرگوار ۳۴۵
- شهادت معاویه بر سزاوارتر بودن علي اکبر برای خلافت ۳۴۶
- فضایل و کمالات ظاهری و باطنی علي اکبر ۳۴۹
- روایتی از امام حسین در باره عظمت علي اکبر و شباهت آن بزرگوار ۳۵۲
- بر رسول خدا ۳۵۰
- داستانی در شباهت آن بزرگوار بر رسول خدا ۳۵۰
- گفتار امام حسین و فضیلت‌هایی که از آن استفاده میشود ۳۵۱
- دهم فضیلتی که از فرمایش امام حسین استفاده میشود عصمت علي اکبر ۳۵۴
- «وعلى أولاد الحسين» ۳۵۴
- مقصود از علي بن الحسين علي اکبر شهید است ۳۵۵

- تکرار سلام دلیل عظمت فوق العاده ایشان است ۳۵۵
- فرزندان امام حسین: ۳۵۵
- ۱ - امام زین العابدین مادر ایشان شاه زنان دختر یزدجرد و از اینجهت ایشان را ابن الخیرتین می‌گفتند ۳۵۵
- ۲ - علی بن الحسین شهید ۳۵۵
- ۳ - جعفر مادر او قضاعه ۳۵۵
- ۴ - عبدالله رضیع در بغل امام حسین هدف تیر قرار گرفت و شهید شد ۳۵۵
- ۵ - سکینه دختر رباب ۳۵۵
- ۶ - فاطمه دختر ام اسحاق ۳۵۵
- تحقیق در اینکه علی شهید کدام از فرزندان امام حسین بوده ۳۵۶
- ۷ - محمد ۳۵۶
- ۸ - زینب ۳۵۶
- بعضی فرزندان حضرت را ده نفر ذکر کرده‌اند شش پسر و چهار دختر و بعضی اولاد حضرت را نه نفر ذکر کرده‌اند ۳۵۶
- شهربانویه مادر جعفر در کربلا بوده‌است ۳۵۷
- ۹ - سیده جلیله رقیه خاتون مدفون در شام ۳۵۷
- عظمت و جلال حضرت رقیه ۳۵۷
- ۱۰ - عمرو بن الحسین که باخالد بن یزید در شام - مجلس یزید - ۳۵۸
- داستانی معروف دارد ۳۵۸
- ۱۱ - محسن سقط شده امام حسین که مزارش در غربی حلب واقع شده ۳۵۸

- معجزه و کرامتی از آن بزرگوار **۳۵۸**
- مجموع اولاد حضرت دوازده نفر بودند **۳۵۸**
- تحقیقی در این موضوع **۳۵۸**
- در بعض نسخه‌های زیارت «وعلی اولاد الحسین» موجود نیست تحقیق
در این موضوع **۳۵۹**
- «وعلی اصحاب الحسین»**
- عظمت و جلال اصحاب امام حسین **۳۶۰**
- اشعاری در این موضوع **۳۶۰**
- چند حدیث در عظمت اصحاب امام حسین **۳۶۱**
- سبقت گرفتن اصحاب امام حسین برای میدان شهادت **۳۶۲**
- اصحاب امام حسین جایگاه‌های خود را در بهشت دیده بودند **۳۶۲**
- اصحاب امام حسین بهترین اصحاب بودند **۳۶۳**
- اصحاب امام حسین از اصحاب پیغمبر و امیرالمؤمنین بالاتر بودند **۳۶۳**
- «اللهم خص انت اول ظالم باللین منی و ابدء به اولاً ثم الثانی**
ثم الثالث ثم الرابع»
- نصب اولاً به ظرفیت **۳۶۴**
- گفتار حریری و نقد بر آن **۳۶۵**
- گفتار سید اجل محقق داماد **۳۶۵**
- قطعیت صدور زیارت عاشوراء گواه است بر ناتمامی گفتار حریری و محقق
داماد **۳۶۶**

- داستان تاریخی و شگفت شیخ طوسی در مجلس خلیفه عباسی نسبت به
 بیان فقره «و ابدء به اولاً ثم الثانی ثم الثالث ثم الرابع» ۳۶۶
- حدیث عامه در شأن دروغ گویان و ظالمین در حق امیرالمؤمنین و کفر
 آنها ۳۶۸
- چگونه دروغ گفتند ۳۶۹
- چگونه ظلم کردند ۳۶۹
- چرا کافر شدند ۳۶۹
- مقصود از ظالمین بامیرالمؤمنین ۳۷۰
- حدیث عامه: کسی که دشمنی کند با علی مبعوث شود یهودی
 یا نصرانی ۳۷۱
- عدی ظلم بعلی را اعتراف میکند ۳۷۱
- رسول خدا لعن میکند کسی را که تخلف از لشکر اسامه کند ۳۷۱
- کسانی که تخلف از لشکر اسامه کردند ۳۷۱
- کسانی که اذیت میکنند رسول خدا را ملعون هستند ۳۷۲
- دو آیه از قرآن مجید ۳۷۲
- کسانی که اذیت میکردند رسول خدا را ۳۷۲
- اشعار ابوالقاسم مغربی در اینموضوع ۳۷۲
- چند شعر در مدح اشعار ابوالقاسم مغربی ۳۷۳
- دو خبر از عامه در کفر معاویه ۳۷۴
- از مطالب گذشته کفر این چهار نفر واضح شد ۳۷۴
- حضرت صادق عقب هر نماز این چهار مرد و چهار زن را لعن
 میکرد ۳۷۶

- این عمل سنت شیعیان شده ۳۷۶
- در این عمل امثال امر پروردگارا است ۳۷۶
- شیطنت‌های يك چابلوس وابسته ۳۷۶
- حکم مرحوم آیه الله العظمی میرزای شیرازی نسبت به چنین کسی ۳۷۷
- ثواب لعن جبت و طاغوت ۳۷۸
- «اللهم العن یزید بن معاویه خائساً والعن عبیدالله بن زیاد وابن
موجانه وعمر بن سعد وشمراً وآل ابی سفیان وآل زیاد وآل
مروان الی یوم القیامة»**
- در این فقره زیارت تمام کسانی که دخالت در شهادت امام حسین
داشتند ذکر کرده ۳۸۱
- تکرار ذکر شمر دلیل است که او قاتل امام حسین بوده ۳۸۱
- چند آیه از قرآن و تأویل آن به اهل بیت پیغمبر و دشمنان آنها ۳۸۱
- آیه اول «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» و تأویل آن در ضمن
سه حدیث ۳۸۱
- آیه دوم «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور» و تأویل آن
در ضمن چند حدیث ۳۸۲
- آیه سوم «الم تر الی الذین اتوا العلم نصیباً من الکتاب یؤمنون بالحبیب
والطاغوت و تأویل آن در ضمن چند حدیث ۳۸۴
- آیه چهارم «اولئک الذین لعنهم الله ومن یلعن الله فلن تجد له نصیراً (۵۲)
ام لهم نصیب من الملك فاذا لایؤتون الناس نقیراً (۵۳) النساء (۴) تفسیر
و تأویل آن ۳۸۴

مطلب چهارم شرح دعای سجده:

« اللهم لك الحمد حمد الشاكرين لك على مصابهم »

- ۳۸۶ فرق بین حمد و شکر
- ۳۸۶ خوبی حمد خدا در هر جا و هر حال گرچه در مصیبت باشد
- حضرت امام محمد باقر در جواب جابر میفرمایند من پسندم آنچه را که
- ۳۸۷ اومی پسندد
- ۳۸۸ مقام رضا و تسلیم بیغمبر ص و ائمه معصومین علیهم السلام
- رسول خدا ص وقتی خبر شهید شدن امام حسین را از جبرئیل میشنود
- ۳۸۸ گریه میکند و حمد خدا را بجای میآورد
- امام حسن مجتبی علیه السلام در موقعیکه ابوذر میگوید فقر را از غنا دوست تر
- دارم ... میفرمایند بهتر از هر چیز اختیار خدا است و رضا بقضاء او ۳۸۸
- امام حسین علیه السلام میفرماید ما راضی میشویم بآنچه را که او دوست میدارد
- ۳۸۹ و رضانا اهل البیت رضا الله
- امام زین العابدین میفرماید ما اهلبیت اطاعت میکنیم خدا را در ملایمات
- ۳۸۹ و ستایش میکنیم او را در نا ملایمات
- امام محمد باقر میفرمایند میخوانیم خدا را در ملایمات و راضی بقضاء او
- ۳۸۹ میشویم در نا ملایمات
- حضرت زینب سلام الله علیها - در جواب گفته ابن زیاد کیف رأیت صنع
- الله باخیک - میفرماید ما رأیت الاجمیل هؤلاء کتب الله علیهم القتل فبرزوا
- الی مضاجعهم یعنی ندیدم مگر زیبایی را ...
- ۳۸۹ و فرمود الحمد لله الذي ختم لاولنا بالسعادة و لآخرنا بالشهادة

- ٤٠٦ تفسير « يا من هو كل يوم في شأن »
- ٤٠٦ تفسير « فاني بهم اتوجه اليك في مقامي هذا »
- ٤٠٧ تفسير « اقسام واعزم عليك »
- ٤٠٧ تفسير « وباسمك الذي جعلته عندهم »
- ٤٠٨ تفسير « وتجرني من الفقر » و « كيد الكيدة » و « فكده » ٤٠٧ ، ٤٠٨
- ٤٠٨ تفسير « اللهم اشغله ... » و « ومسكنة ... »
- ٤٠٩ تفسير « نصب عينيه » و « خذ عني » و « شاغلا به عني »
- ٤٠٩ تفسير « من مخلوق غيرك » و « واتشفح »
- ٤١٠ تفسير « ومؤنة ... الى اخره » و « واصرفني »
- ٤١١ تفسير « ما اهمني هم » و « يا امير المؤمنين » و « من زيارتكما »
- ٤١٢ تفسير « مستجاباً » و « تشفعا » و « على ماشاء الله »
- ٤١٣ تفسير « واقول حسبي الله وكفى » و « سمع الله لمن دعا » و « ليس وراءكم »
- ٤١٤ تفسير « وانت يا ابا عبد الله » و « سلامي » و « انشاء الله »
- ٤١٥ تفسير « غير آيس ولا قانط »
- ٤١٦ **شكر وثنا**
- ختام ومسك « حديث من وجد بردحنا على قلبه فليكثر الدعاء لاهه »
- ٤١٦ فانها لم تخن اباه
- ٤١٦ شعر فارسي در اينموضوع
- ٤١٧ شعر عربي در اينموضوع
- ٤١٨ كتاب نامه زيارت عاشوراء
- ٤٣٤ فهرس

عكس

□

ص: 465

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

